پیام قرآن

جلد نهم



روشی تازه در تفسیر موضوعی قرآن

آیة الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

پیام قرآن: روش تازه ای در تفسیر موضوعی قرآن

نویسنده:

ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پیام قرآن جلد ۹

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : پیام قرآن: روش تازه‌ای در تفسیر موضوعی قرآن / ناصر مکارم‌شیرازی، با همکاری جمعی از فضلا.

مشخصات نشر : تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ۱۰ج.

شابک : دوره ۹۶۴-۴۴۰-۰۶۱-۵ : ؛ ۲۵۰۰۰ ریال: ج.۱، چاپ هفتم: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۰-X ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۱، چاپ دهم) ؛ ج.۲: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۲-۶ ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج.۲، چاپ هفتم) ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج.۲، چاپ هشتم) ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (ج. ۳، چاپ هشتم) ؛ ۶۰۰۰۰ ریال: ج.۳، چاپ نهم۹۶۴-۴۴۰-۰۵۳-۴ : ؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال(ج.۳، چاپ یازدهم) ؛ ج.۴۹۶۴-۴۴۰-۰۵۴-۲ : ؛ ۶۰۰۰۰ ریال : ج.۴ چاپ هشتم۹۶۴-۴۴۰-۰۵۴-۲ : ؛ ج.۵: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۵-۰ ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج.۵، چاپ ششم) ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۵، چاپ هشتم) ؛ ۲۰۰۰۰۰۰ ریال (ج.۵، چاپ نهم) ؛ ج.۶: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۶-۹ ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۶ چاپ هشتم) ؛ ج.۷۹۶۴-۴۴۰-۰۵۷-۷ : ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۷، چاپ هفتم) ؛ ج.۸: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۸-۵ ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (ج.۸، چاپ ششم) ؛ ج.۹۹۶۴-۴۴۰-۰۵۹-۳ : ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج.۹، چاپ پنجم) ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۹، چاپ هفتم) ؛ ج.۱۰۹۶۴-۴۴۰-۰۶۰-۷ : ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (ج.۱۰ چاپ پنجم)

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۷۶.

یادداشت : ج.۱ (چاپ هفتم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۱ (چاپ هشتم: ۱۳۸۴).

یادداشت : ج. ۱ (چاپ نهم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۱ (چاپ دهم: ۱۳۸۸).

یادداشت : ج.۲ (چاپ چهارم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۲ (چاپ هشتم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۲ (چاپ نهم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳ (چاپ هشتم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۳ (چاپ نهم: ۱۳۸۸).

یادداشت : ج.۳(چاپ یازدهم: ۱۳۹۲).

یادداشت : ج.۴ (چاپ هشتم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۵ (چاپ ششم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۵ (چاپ نهم: ۱۳۹۲).

یادداشت : ج.۵ (چاپ هفتم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۵ و ۶ (چاپ هشتم : ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۷ (چاپ هفتم: ۱۳۸۹)

یادداشت : ج.۸ (چاپ ششم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۹ (چاپ پنجم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۹ (چاپ هفتم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۱۰ (چاپ پنجم : ۱۳۸۶).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. معرفت و شناخت در قرآن مجید.- ج. ۲. خداجویی و خداشناسی در قرآن.- ج.۳. طرق معرفت‌الله در قرآن مجید.- ج. ۴. صفات جمال و جلال در قرآن مجید.- ج. ۵. معاد در قرآن مجید (۱).- ج. ۶. معاد در قران مجید (۲).- ج. ۷. نبوت خاصه در قرآن مجید (۱).- ج. ۸. نبوت خاصه در قرآن مجید (۲).- ج. ۹. امامت و ولایت در قرآن مجید .- ج. ۱۰. حکومت اسلامی در قرآن مجید.

موضوع : قرآن-- تحقیق

موضوع : الهیات

رده بندی کنگره : BP۶۵/۴/م۷پ۹ ۱۳۰۰ی ب

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵

شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۳۵۶۷

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

ص: ۱۱

ص: ۱۲

ص: ۱۳

ص: ۱۴

پیشگفتار

تفسیر موضوعی چیست؟ و چه مشکلاتی را حل می کند؟

پاسخ به این دو سؤال مهم اثر عمیقی در فهم صحیح تر و بهتر کتابهایی چون کتاب حاضر دارد، و تا جواب این دو پرسش روشن نشود نمی‌توان به خوبی دریافت که این گونه کتابها چه هدفی را تعقیب می کند؟

در پاسخ سؤال اول یادآور می‌شویم که قرآن مجید کتابی است که در طول ۲۳ سال با توجه به نیازها و شرایط مختلف اجتماعی و حوادث گوناگون نازل شده، و همگام با پیشرفت جامعه اسلامی پیشروی کرده است.

آیات سوره هایی که در مکه نازل شده عمدتاً ناظر به تحکیم پایه‌های ایمان و اعتقاد نسبت به توحید و معاد، و مخصوصاً مبارزه شدید و پی گیر با شرک و بت پرستی است، در حالی که آیات سوره هایی که در مدینه نازل شده و طبعاً بعد از تشکیل حکومت اسلامی بوده ناظر به احکام اجتماعی و عبادی و سیاسی و تشکیل بیت‌المال و نظام قضایی اسلام و مسائل مربوط به جنگ و صلح و نبرد با منافقان و امثال آن می‌باشد که اسلام با آن درگیر بوده است.

بدیهی است که هیچ یک از این مسائل به صورت یک رساله عملیه یا یک کتاب درسی و کلاسیک مطرح نگشته، بلکه طبق نیازها و مناسبت ها، و ضرورت ها، آیات نازل گشته است، مثلًا ملاحظه می کنیم که احکام مربوط به جهاد و دستورات جنگی

ص: ۱۵

و عهـدنامه‌ها و اسـیران و غرامت های جنگی و ماننـد آن به طور پراکنده در هر غزوه به مناسـبت آن غزوه نازل گشـته، درست مانند نسخه‌های یک طبیب ماهر که هر روز به تناسب حال بیمار می‌نویسد تا او را به سلامت کامل برساند.

حال اگر آیات قرآن را که در هر سوره از سوره‌ها نازل شـده به ترتیب تفسـیر کنیم نام آن «تفسـیر ترتیبی» خواهـد بود، و اگر آیات مربوط به یک «موضوع» را از تمام قرآن جمع آوری نموده در کنار هم بچینیم، و آن را فصل بندی نموده تفسـیر کنیم نامش «تفسیر موضوعی» است.

مثلًا هر گاه تمام آیات مربوط به جهاد که در طی ده سال در سوره‌های مدنی نازل شده، یا آیات مربوط به اسـماء و صـفات خداوند کـه در طی ۲۳ سـال در تمـام قرآن نـازل گردیـده، در کنـار هم قرار گیرد، و در رابطه با یکـدیگر تفسـیر شود تفسیر موضوعی نام خواهد داشت؛ در حالی که اگر هر آیه را در جای خود جداگانه مورد بحث و بررسی قرار دهیم همان تفسیر ترتیبی است.

هر یـک از این دو نوع تفسـیر مزایـا و آثاری دارد که ما را از یکـدیگر بی نیاز نمی‌سازد و به مصـداق «هر چیز به جای خویش نیکو است» هر دو نوع تفسیر برای پژوهندگان قرآن ضروری و لازم است! (البته در آغاز کار، تفسیر ترتیبی، سپس تفسیر موضوعی).

تفسیر ترتیبی این مزایا را دارد:

جایگـاه هر آیه را بـا زمـان و مکان نزولش، با آیات قبل و بعـدش، با قرائن داخلی و خارجی آن روشن می‌سازد که بـدون اینها فهم دقیق معنای آیه ممکن نیست.

به تعبیر دیگر تفسیر ترتیبی، هر آیه‌ای را درست در جای خود می‌بیند، و رابطه آن را با حیات جامعه اسلامی و پیشرفت و تکامل آن در نظر می گیرد؛ و این رابطه

ص: ۱۶

مسائل زیادی را کشف می کند.

در حالی که در تفسیر موضوعی، آیات از شکل حوادث عینی و جزیی در آمده شکل کلی به خود می گیرد و از جایگاه خود تا حدی دور می‌شود.

ولی در عوض، تفسیر موضوعی امتیازات مهّم زیرا را دارد:

۱- ابعاد پراکنده یک موضو را که در آیات مختلف آمده در کنار هم قرار می‌دهد و موضوعات را به صورت چند بعدی و جامع می‌نگرد و طبعاً حقایق تازه‌ای از آن کشف می کند.

۲- ابهاماتی که در بدو نظر در بعضی از آیات قرآن به چشم می‌خورد با توجه به اصل اساسی «القرآن یفسّر بعضه بعضاً» (آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند) بر طرف می‌سازد.

۳- جهان بینی اسلام، و به طور کلی، نگرش آن را در هر مسأله و هر موضوع آشکار می‌سازد.

۴- بسیاری از اسرار نهفته قرآن را تنها با روش تفسیر موضوعی می‌توان آشکار ساخت و به ژرفای آیات آن تا آنجا که در حوصله استعداد انسانها است دست یافت.

بنابراین هیچ مسلمان ژرف اندیش و آگاهی، بی نیاز از آن دو نوع تفسیر نیست.

گر چه قدیم ترین ایّام، حتی از عصر ائمه هدی علیهم السلام تفسیر موضوعی مورد توجه بوده، و دانشمندان اسلام در این زمینه کتابها نوشته‌اند که نمونه روشن آن کتابهای «آیات الاحکام» است، ولی باید اعتراف کرد که تفسیر موضوعی از رشد شایسته خود بی نصیب بوده، و هنوز مراحل طفولیت خود را طی می کند، و باید در پرتو زحمات دانشمندان به محل شایسته خود برسد.

کتاب حاضر «پیام قرآن» که با ابداع یک روش کاملًا تازه در تفسیر موضوعی قرآن، گامهای جدیدی را در این موضوع برداشته و بحمداللَّه از استقبال گسترده و

ص: ۱۷

حمایت روز افزون قشرهای وسیعی بهره‌مند بوده است باز در آغاز راه است، و نیاز به همکاری و هم فکری بیشتر از سوی علمای اسلام و مفسّران عالی مقام دارد تا بتواند به هدف نهایی برسد، و ما همیشه در انتظار نظرات تکمیلی اهل نظر و ارباب معرفت بوده و هستیم، و از خدای بزرگ توفیق و هدایت بیشتر را می‌طلبیم.

قم- حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

ص: ۱۸

بسم الله الرحمن الرحیم

اشاره

اشاره

مسأله ولایت و رهبری بطور کلی، و امامت به معنی جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بطور خاص، از مهم ترین مباحث عقیدتی و تفسیری و روایی در تاریخ اسلام است و در طول تاریخ طولانی اسلام درباره هیچ مسأله‌ای به مقدار این مسأله سخن گفته نشده است.

متأسفانه گاه این مسأله از میدان سخن و بحث و استدلال فراتر رفته و به میدان های نبرد و جنگهای خونین کشیده شده است، و به گفته بعضی از متکلمان «ما سُلَّ فی الاسلامِ سَیْف کَما سُلِّ فِی الامامَهْ»: «شمشیری در اسلام کشیده نشده است همانند شمشیری که در مورد ولایت و امامت کشیده شد»!

به همین دلیل این بخش از عقاید اسلامی بیش از همه رشد و نمو کرده، و بیشترین کتاب درباره آن نوشته شده، وتقریباً تمام زوایای آن برای آنها که می‌خواهند مطالعات دقیق و تحقیقی داشته باشند مورد بحث قرار گرفته است، هر چند در میان آنها بحث های غیر منطقی، تفرقه‌انگیز، و تعصب‌آمیز نیز فراوان به چشم می‌خورد.

وظیفه ما در چنین مسأله مهم و حساس و گسترده انجام امور زیر است:

۱- جدا ساختن بحث های منطقی و اصولی از غیر منطقی، و بحث های مستدل

ص: ۱۹

و تحقیقی از تعصب‌آمیز، و تکیه کردن بر کتاب و سنت قطعی، و دلیل عقل و سپس تنظیم آن.

۲- تطبیق مسائل مربوط به امامت بر ولایت و رهبری که از شاخه‌ها و فروع ولایت الهیه معصومین علیهم السلام و رهبری آنها است.

۳- با توجه به اینکه هدف اصلی ما در این بحث تفسیری، روشن ساختن این مسأله از دیدگاه قرآن است، لازم است تحقیق و تفسیر دقیق تری روی آیات مربوط به امامت بشود.

به گفته بعضی از محققان: مسأله امامت تنها مسأله دیروز ما نیست، مسأله امروز جهان اسلام و مسأله رهبری امت است که عامل بقاء و استمرار نبوت، و مسأله سرنوشت اسلام است.(۱)

البته نخست به سراغ مسأله رهبری در کل جهان هستی، و بعد در جهان انسانیت، و سپس رهبری امامان معصوم علیهم السلام و در نهایت مسأله حکومت و رهبری نایبان آنها می‌رویم، ولی قبلًا ذکر چند امر، ضروری به نظر می‌رسد:

۱- امامت چیست؟

در مورد تعریف «امامت»، اختلاف نظر زیادی وجود دارد، و باید هم وجود داشته باشد، چرا که امامت از نظر گروهی (شیعه و پیروان مکتب اهلبیت علیهم السلام از اصول دین و ریشه‌های اعتقادی است، در حالی که از نظر گروه دیگر (اهل سنت) جزء فروع دین و دستورات عملی محسوب می‌شود.

بهدیهی است این دو گروه به مسأله «امامت» یکسان نمی‌نگرند و طبیعی است که تعریف واحدی نیز ندارند.

۱- امامت و رهبری تألیف آیهٔ اللّه شهید مطهری، صفحه ۱۳.

ص: ۲۰

به همین دلیل می‌بینیم یک دانشمند سنی امامت را چنین تعریف می کند:

«اِلامامَهٔ رِئاسَهٔ عامَّهٔ فی امُورِ الدِّینِ و الدُّنْیا، خَلافَهٔ عَنِ النَّبی صلی الله علیه و آله»: «امامت ریاست و سرپرستی عمومی در امور دین و دنیا به عنوان جانشینی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است».(۱)

مطابق این تعریف، «امامت» یک مسؤولیت ظاهری در حد ریاست حکومت است، منتها حکومتی که شکل دینی دارد، و عنوان جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله (جانشینی و نیابت در امر حکومت) را به خود گرفته است و طبعاً چنین امامی می‌تواند ازسوی مردم برگزیده شود.

بعضی نیز «امامت» را به معنی جانشینی یک شخص از پیامبر صلی الله علیه و آله در برپا داشتن احکام شرع و پاسداری از حوزه دین بطوری که اطاعت او بر همه امت واجب باشد دانسته‌اند.(۲)

این تعریف تفاوت چندانی با تعریف اول ندارد، و همان مفهوم و محتوا، و همان آثار را، در بر دارد.

ابن خلدون در مقدمه معروفش بر تاریخ، نیز همین معنی را دنبال کرده است (۳) شیخ مفید در «اوائل المقالات» در بحث عصمت چنین می گوید: «انَّ الائِمَّهٔ الْقائِمینَ مَقام الانْبیاء فی تَنْفیذِ الاحْکامِ وَ اقامَهِٔ الْحُدود وَ حِفْظ الشَّرایع وَ تَأدیب الانام مَعْصُومُون کَعِصْمَهٔ الانبیاء»: «امامانی که جانشینان پیامبران در اجرای احکام و اقامه حدود و حفظ شریعت و تربیت مردم هستند معصوم (از گناه و خطا) هستند، همچون معصوم بودن انبیاء»(۴)

۱- شرح تجرید قوشچی، صفحه ۴۷۲.

۲- شرح قدیم تجرید از شمس الدین اصفهانی اشعری(بنا به نقل توضیح المراد تعلیقه بر شرح تجرید عقاید، تألیف سید هاشم حسینی تهرانی، صفحه ۶۷۲.

۳- مقدمه ابن خلدون، صفحه ۱۹۱.

۴- اوائل المقالات، صفحه ۷۴، چاپ مکتبهٔ الداوری.

ص: ۲۱

مطابق این تعریف که با اعتقاد پیروان مکتب اهلبیت هماهنگ است امامت چیزی فراتر از ریاست و حکومت بر مردم می‌باشد؛ بلکه تمام وظایف انبیاء- بجز دریافت وحی و آنچه شبیه آن است- برای امامان ثابت است و به همین دلیل شرط عصمت که در انبیاء می‌باشد در امام نیز هست. (دقت کنید).

از این رو در شرح احقاق الحق، امامت در نزد شیعه چنین تعریف شده «هِیَ مَنْصَب الهی حائِز لِجَمیعِ الشُّؤون الْکریمَهْ و الْفَضائِل الّا النُّبُوَّهْ وَ ما یُلازِم تِلْکَ الْمَرْتَبَهِ السّامِیَهِ»: «امامت یک منصف الهی و خدادای است که تمام شئون والا و فضایل را در بر دارد جز نبوت و آنچه لازمه آن است». (۱)

مطابق این تعریف، امام از سوی خداوند و به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین می‌شود، و همان فضایل و امتیازات پیامبر صلی الله علیه و آله را (جز مقام نبوت) دارد، و کار او منحصر به حکومت دینی نیست.

به همین دلیل اعتقاد به امامت جزئی از اصول دین محسوب می‌شود، نه یکی از فروع دین و وظایف عملی.

***

۲- آیا امامت از اصول است یا از فروع؟

از آنچه در بحث قبل گفته شد پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا دیدگاه ها در مسأله «امامت» مختلف است، «فضل بن روزبهان» از علمای متعصب اهل سنت نویسنده «نهج الحق» که «الحقاق الحق» پاسخی بر آن است، چنین می گوید: «انَّ مَبْحَث الامامَهْ عِنْدَ الاشاعِرَهْ لَیْسَ مِنْ اصُول الدّیانات و الْعَقایِد بَلْ هِیَ عِنْدَ الاشاعِرَهْ مِنَ الْفُرُوع الْمُتَعَلَّقَهْ بِافْعال الْمُکَلِّفین»: «مبحث «امامت» نزد اشاعره، از اصول دینی و

۱- احقاق الحق، جلد ۲، صفحه ۳۰۰(پاورقی یک).

ص: ۲۲

اعتقادی نیست، بلکه نزد آنان از فروع متعلق به افعال مکلفین است».(۱)

سایر فرق اهل سنت نیز این نظر تفاوتی با اشاعره ندارند؛ چرا که همه آن را یکی از وظایف عملی می‌شمرند که به خود مردم واگذار شده است.

تنها شیعه و پیروان مکتب اهلبیت علیهم السلام و افراد کمی از اهل سنت مانند قاضی بیضاوی، و جمعی از پیروان او، آن را از اصول دین شمرده‌اند.(۲)

دلیل آن روشن است، زیرا «امامت» نزد آنان یک منصب الهی است که باید از سوی خدا تعیین شود، ویکی از شرایط اصلی آن معصوم بودن است که هیچ کس جز خدا از آن آگاه نیست، و اعتقاد به امامان، همانند اعتقاد به پیامبر صلی الله علیه و آله که پایه گذار اصلی شریعت است، لازم است، ولی با این حال این سخن به آن معنی نیست که امامیه مخالفان خود را در «امامت» کافر بدانند؛ بلکه آنها تمام فرق مسلمین را مسلمان می‌شمرند و همچون یک برادر اسلامی به آنها نگاه می کنند، هر چند عقیده آنها را در مسأله «امامت» نمی‌پذیرند، از این رو گاهی اصول پنجگانه دین را به دو بخش تقسیم کرده سه اصل نخستین، یعنی اعتقاد به خدا، و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، و معاد را، اصول دین، و اعتقاد به امامت و امامان، و مسأله عدل الهی را اصول مذهب می‌داند. این سخن را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که الهام بخش پیروان مکتب اهلبیت علیهم السلام در مسأله «امامت» است پایان می‌دهیم.

انَّ الْأمامَةَ زَمامُ الدّینِ وَ نَظامُ المُسْلِمینَ وَ صَلاحُ الدُّنیا وَ عَزِّ المؤمنینَ، انَّ الْأمامَةِ اسُّ الاسْلام النّامی و فَرعُهُ السّامی، بِالْأمام تَمامُ الصَّلاۀ وَالزَّکـات وَالصِّیـامَ و الْحـجّ وَالْجَهـاد وَ تَوْفیرُ الفیئِوَ الصَّدَقات و إمضاءُ الْحُـدود وَالاحْکام، وَ مَنْعُ الثُّغُور و الأطْراف، الِامامُ یَحِلُّ حَلالَ اللَّه، وَ یَحْرُمُ حَرامَ اللَّه، وَ یُقیمُ حُدُودَاللَّه، وَ یَذُبُّ عَنْ دینِ اللَّه، وَ یَدْعوا إلی سَبیلِ ربَّه

۱- احقاق الحق، جلد ۲ صفحه ۲۹۴- دلائل الصدق، جلد ۲ صفحه ۴.

۲- دلائل الصدق، جلد ۲، صفحه ۸.

ص: ۲۳

بِالحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَالحُجَّةِ الْبالِغَةِ(۱):

«امامت» زمام دین و نظام مسلمین، و صلاح دنیا و عزّت مؤمنان است؛ امامت اساس اسلام بارور، و شاخه بلند آن است؛ با امام، نماز و زکات و روزه و حج و جهاد کامل می‌شود، و اموال بیت المال و انفاق به نیازمندان فراوان می‌گردد؛ و اجرای حدود و احکام، و حفظ مرزها و جوانب کشور اسلام به وسیله امام صورت می‌گیرد.

امام، حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام می‌شمرد (و تحقق می‌بخشد) و حدود الهی را برپا می‌دارد؛ و از دین خدا دفاع می‌کند، وبه سوی پروردگارش به وسیله دانش و اندرز نیکو و دلیل رسا و محکم دعوت می‌کند».

***

۳- بحث امامت از کی آغاز شد؟

اشاره

بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، بر سر جانشینی آن حضرت گفتگو در گرفت، گروهی معتقد بودند پیامبر صلی الله علیه و آله برای خود جانشینی تعیین نکرد؛ و این امر رابر عهده امت گذاشت که آنها نبشینند و در میان خود، رهبری برگزینند؛ رهبری که امر حکومت را به دست گیرد، و به عنوان نماینده مردم بر مردم حکومت کند؛ هر چند این نمایندگی هرگز صورت نگرفت بلکه در یک مرحله تنها گروه کوچکی از صحابه خلیفه را برگزیدند؛ و درمرحله دیگر گزینش خلیفه شکل انتصابی داشت، و در مرحله سوم این گزینش تنها بر عهده یک شورای شش نفری که همگی انتصابی بودند گذارده شد؛ طرفداران این طرز فکر را اهل سنت می‌نامند.

گروه دیگری معتقد بودند امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله باید از سوی خدا تعیین گردد، چرا که او باید همچون خود پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم از گناه و خطا، و دارای علم

۱- اصول کافی، جلد اول، صفحه ۲۰۰.

ص: ۲۴

فوق العاده‌ای باشد تا بتواند رهبری معنوی و مادی امت را برعهده گیرد. اساس اسلام را حفظ کند، و مشکلات احکام را تبیین نماید و دقایق قرآن را شرح دهد و اسلام را تداوم بخشد. این گروه را امامیه یا شیعه می‌نامند، و این واژه از احادیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله گرفته شده است.

در تفسیر «الدر المنثور» که از منابع معروف اهل سنت است در ذیل آیه شریفه اوْلئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهُ از جابربن عبداللّه انصاری چنین نقل شده است که می گوید:

«کُنّا عِنْدَ النَّبِیّ فَاقْبَلَ عَلِیٌّ علیه السلام فَقال النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: وَ الَّذی نَفْسی بِیَدِهِ إِنَّ هذا وَ شیعَتَهُ لَهُمْ الْفائِزونَ یَومُ القِیامَهِ وَ نَزَلَتْ إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أولئِک هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ فَکانِ أَصْحابُ النَّبِیّ صلی الله علیه و آله إذا اقْبَلَ عَلِیٌّ، قالُوا جاء خَیْرُ الْبَرِیَّهُ»:

«ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که علی علیه السلام به سوی ما آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این و شیعیانش در روز قیامت رستگارانند، و در این هنگام آیه شریفه إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُو الصّالِحاتِ أولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین خلق مخلوقات خدا هستند) نازل گردید».(۱)

حاکم نیشابوری که او نیز از دانشمندان معروف اهل سنت در قرن پنجم هجری است این مضمون را در کتاب معروفش «شواهد التنزیل» از طرق مختلف از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند و تعداد روایاتش از بیست روایت تجاوز می کند.

از جمله از ابن عباس نقل می کند هنگامی که آیه إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «هُو انْتَ وَ شِیْعَتُکَ ...»: «منظور از این آیه تو و شیعیانت هستید»!(۲)

در حدیث دیگری از ابو برزه آمده است هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را

۱- الدار المنثور، جلد ۶، صفحه ۳۷۹(ذیل آیه ۷ سوره بینه،(۹۸)).

۲- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳۵۷.

ص: ۲۵

تلاوت کرد، فرمود: «هُمْ انْتَ وشیعَتکَ یا عَلِیّ»: «آنها، تو و شیعیان تو هستند».(۱)

بسیاری دیگر از علمای اسلام و دانشمندان اهل سنت مانند ابن حجر در کتاب صواعق و محمد شبلنجی در نور الابصار، این حدیث را ذکر کرده‌اند.(۲)

بنابراین به شهادت این روایات نام و عنوان شیعه را پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای پیروان راه علی علیه السلام و طرفداران او برگزیده است، آیا با این حال جای تعجب نیست که چرا بعضی از این اسم و عنوان ناراحت می‌شوند و آن را شوم و بد می‌شمرند و حرف «شین» را که در اول آن قرار گرفته تداعی کننده شر و شوم و کلمات زشت دیگری که در آغاز آن کلمه «شین» است می‌دانند؟!

راستی این تعبیرها برای یک محقق که مایل است همیشه در سایه دلایل منطقی حرکت کند، شگفت آور است، در حالی که برای هر حرف از حروف تهجی بدون استثناء می‌توان، کلمات بد یا خوبی انتخاب کرد.

به هر حال تاریخچه پیدایش شیعه نه بعد از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بلکه به یک معنی در حیات خود آن حضرت صلی الله علیه و آله بوده است، و این واژه را به یاران و پیروان علی علیه السلام اطلاق فرموده، و تمام کسانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به عنوان رسول خدا می‌شناسند، ی دانند که او سخنی از روی هوی و هوس نمی گفت، وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهوی- انْ هُوَ إِلّا وَحْیٌ یُوحی «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید.- آنچه می گوید چیزی جز وحی (الهی) که بر او القا شده نیست.»(۳) و اگر فرموده است تو و پیروانت فائزان و رستگاران در قیامت هستید. یک واقعیت است.

واژه «امام» در لغت و قرآن

۱- همان مدرک، صفحه ۳۵۹.

۲- الصواعق، صفحه ۹۶ و نور الابصار، صفحه ۷۰ و ۱۰۱- برای آگاهی بیشتر از راویان این خبر و کتابهایی که در آن ذکر شده است به جلد سوم احقاق الحق، صفحه ۲۸۷ به بعد و جلد ۱۴، صفحه ۲۵۸ مراجعه فرمایید.

۳- سوره نجم،(۵۳)، آیات ۴- / ۳.

ص: ۲۶

«امام» همان گونه که ارباب لغت گفته‌انـد بر وزن «کتاب» اسم مصدر است سپس به هر چیز که انسان به آن توجه کند و مقصود او واقع شود اطلاق می‌شود؛ و این واژه با اختلاف موارد، و جهات و ملاحظات گوناگون، متفاوت می گردد. گاه گفته می‌شود: امام جمعه، امام جماعت، امام هدایت و گاه گفته می‌شود امام ظلالت.(۱)

این واژه در اصل از ماده «امّ» به معنی قصـد کردن آمـده است، مقاییس اللغهٔ می گویـد: «امّ» به معنی اصل و مرجع و جماعت و دین است، و امام به معنی هر کسی است که اقتدا به او می‌شود و در کارها پیشوا است. امام به معنی جلو نیز آمده است.

در لسـان العرب برای واژه امام معانی زیادی ذکر شـده، از جمله پیشوا، معلم، ریسـمانی که بناها به هنگام بنای ساختمان از آن برای نظم کار استفاده می کنند، و جاده و قسمت پیش رو و مانند آن.

ولی به نظر می‌رسـد همـان گونه که نویسـنده «التحقیق» پـذیرفته است، ریشه تمـام این معانی، همان قصـد کردن توأم با توجه خاص است و حتی اگر مـادر را امّ می گوینـد، یا بر اصل و اساس هر چیزی واژه «امّ» اطلاق می‌شود، به خاطر آن است که مقصود انسان، و مورد توجه او است؛ همچنین امام به معنی مقتدا به کسی گفته می‌شود که مردم با قصد و توجه خاص به سراغ او می‌روند.

این نکته لازم به یـاد آوری است که این واژه و جمع آن «ائمّه» درست دوازده بار در قرآن مجیـد آمـده است! (هفت بار به صورت مفرد و پنج بار به صورت جمع).

در یـک مـورد، بـه معنی لـوح محفـوظ است وَ کُلَّ شَـیْ‌ءٍ احْصَـیْناهُ فی إمـامٍ مُـبینٍ «و همـه چیز را در کتـاب آشـکار کننـده‌ای بر شمرده‌ایم»(۲) بـه خـاطر اینکـه در قیـامت رهـبر و پیشـوای فرشـتگان، برای سـنجش ارزش اعمـال انسانهـا اسـت و همـه از آن الهـام می گیرند؛ و یکبار نیز به معنی راه و جاده به کار رفته وَ إِنَّهُما لَبِإمامٍ مُبینٍ «این دو

۱- التحقیق، ماده« امَ».

۲- سوره یس، آیه ۱۲.

ص: ۲۷

قوم لوط و شعیب بر سر راه آشکار است!»(۱)

زیرا انسان برای رسیدن به مقصود راه ها را مورد توجه قرار می‌دهد، و دوبار بر تورات اطلاق شده که پیشوای قوم یهود بود، می‌فرماید: وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إماماً وَ رَحْمَةً: «و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (نشانه‌های آنرا بیان کرد)».(۲)

و در پنج مورد به پیشوایان صالح و الهی اطلاق گردیده مانند: قالَ إنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اماماً: «خداوند به ابراهیم فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم»(۳) و در جای دیگر درباره گروهی از پیامبران می‌فرماید: وَ جَعَلْناهُمْ ائِمَّةً یَهْدوُنَ بِامْرِنا: «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می کردند»(۴)

همین مفهوم کلی و جامع در آیات ۷۴ سوره «فرقان» و ۵ سوره «قصص» و ۲۴ سوره «سجده» نیز آمده است.

در یک مورد نیز به معنی پیشوایان کفر و ضلالت ذکر شده: فَقاتِلْوا ائِمَّةَ الْکُفْرِ: «با پیشوایان کفر پیکار کنید».(۵)

و در یک مورد بر مفهوم جامعی که امامان هدایت و ضلالت را هر دو شامل می‌شود، نیز اطلاق گردیده است یَوْمَ نَدْعو کُلُّ اناسٍ بِامامِهِمْ «روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم».(۶)

به هر حال موارد مختلف استعمال این واژه در قرآن درست دوازده مورد است.

۴- عظمت مقام امامت در قرآن مجید

۱- سوره حجرات، آیه ۷۹.

۲- سوره احقاف، آیه ۱۲- سوره هود، آیه ۱۷.

۳- سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۴- سروه انبیاء، آیه ۷۳.

۵- سوره توبه، آیه ۱۲.

۶- سوره اسراء، آیه ۷۱.

ص: ۲۸

چنـانکه بعـداً خواهیم گفت مسأله امامت و رهبری تنها یک مسأله دینی و تشـریعی نیست، بلکه مجموعه جهان آفرینش و تکوین را نیز زیر بال و پر خود گرفته و خداونـد بزرگ، امام کل جهان هستی و مجموعه‌های مختلف آن است، و همه آن را رهبری و هدایت و تدبیر می کند.

قرآن مجید نیز اهمیت خاصـی برای امامت قائل است و آن را آخرین مرحله سـیر تکاملی انسان شمرده که تنها پیامبران اولو العزم به آن رسیده‌اند، چنانکه در آیه ۱۲۴ سوره «بقره» می‌خوانیم: وَ اذا ابْتَلی ابْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِمـاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قال انّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اماماً قالَ وَ مَنْ ذُرِّیَّتی قالَ لایَنالُ عَهْـدِی الظّالِمینَ: «به خاطر آوریـد هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود؛ و او به خوبی از عهـده این آزمایش‌ها بر آمـد خداونـد به او فرمود: من تو را امام و «پیشوای مردم قرار دادم.» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: «پیمان من، به سـتمکاران نمی‌رسد.» (و تنها آن گروه دسـته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقام هستند).

در این آیه نخست به طور سربسـته می گویـد: «بیاد بیاور هنگامی که خداونـد ابراهیم را به کلماتی آزمود». در اینکه این کلمات چه بوده در میان مفسّران گفتگو بسیار است، و به گفته «روح المعانی» تا سیزده قول درباره آن ذکر کرده‌اند.(۱)

ولی آنچه صـحیح تر به نظر می‌رسد این است که منظور از کلمات همان اوامر و نواهی مختلفی است که وظایف سـنگین و مشـکلی را بر دوش ابراهیم علیه السـلام می گـذارد، تـا به خوبی در کوره امتحان آزموده شود، و آنها عبارت بودنـد از قیام شـجاعانه در برابر بت پرستان، شکستن بتها، قرار گرفتن در دل آتش، و ثبات قدم در تمام این مراحل.

همچنین آماده شدن برای قربانی فرزند دلبندش، او را به قربان گاه بردن و کارد

۱- روح المعانی، جلد اول، صفحه ۳۳۶.

ص: ۲۹

بر گلوی او نهادن، و نیز چشم پوشی از زن و فرزند و گذاشتن آنها در سرزمین خشک و سوزان مکه، در زمانی که حتی یک نفر در آنجا سکونت نداشت. و بالاخره مهاجرت از سرزمین بت پرستان و پشت پا زدن به تمام زندگی برای ادای رسالت خویش، و براستی هر یک از آنها آزمایش سخت و سنگینی بود، ولی ابراهیم با نیروی ایمان و استقامت و صبر از عهده همه اینها بر آمد.

بعضی از مفسران مواد امتحانی ابراهیم را بالغ بر سی موضوع شمرده‌اند و می‌گویند در سه سوره از قرآن این سی ماده امتحانی ذکر شده است در آیه ۱۳ سوره «توبه» (ده صفت ذکر شده) و در سوره «احزاب» آیه ۳۵ (ده صفت ذکر شده) و در آیات ۱ تا ۹ سوره «مؤمنون» نیز ده صفت آمده که مجموعاً سی صفت یا سی ماده امتحانی می‌شود(۱) ولی با توجه به اینکه قسمت قابل ملاحظه‌ای از این صفات مکرر است و شمارش دقیق آن به سی نمی‌رسد، این قول چندان قابل قبول نیست.

به هر حال ابراهیم علیه السلام قهرمان بت شکن و پیامبر مخلص و ایثارگر، از عهده تمام آن امتحانات سخت و سنگین بر آمد، اینجا بود که قامتش موزون برای لباس امامت شد و خداوند او را به این خطاب پر افتخار مفتخر ساخت إنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إماماً: «من تو را امام و رهبر و پیشوای مردم قرار دادم»!

این چه مقامی بود که ابراهیم بعد از دارا بودن مقام نبوت و رسالت، و آن همه مبارزات در اواخر عمر به آن نائل گردید؟!

حتماً مقامی والاتر و بالاتر از همه آن‌ها بود که ابراهیم علیه السلام بعد از آن همه امتحان، شایستگی دریافت آن را از سوی خداوند پیدا کرد.

مفسّران در تفسیر معنی «امامت» در اینجا گفتگو بسیار کرده‌اند، و چون بعضی نخواسته یا نتوانسته‌اند به عمق معنی والای این واژه برسند، گرفتار سرگردانی

۱- روح المعانی جلد ۱، صفحه ۳۳۵(بعضی از مفسران سوره سئل سائل« معارج» را نیز بر آن افزوده‌اند وگفته‌اند این کلمات در چهار سوره از قرآن آمده است.

ص: ۳۰

عجیبی شده‌اند.

از همه عجیب تر اینکه جمعی از مفسران معروف، آن را به نبوت تفسیر کرده‌اند؛ در حالی که به طور قطع در آن هنگام ابراهیم علیه السلام، پیامبر بود؛ و سالها از نبوت و رسالتش می گذشت، و صاحب فرزندانی شده بود، و در ادامه آیه تقاضای مقام امامت را برای فرزندان خویش و دودمانش نیز کرد.

بسیاری از مفسران کلماتی که خداوند ابراهیم علیه السلام را به وسیله آن آزمود، عبارت از یک سلسله از تعلیماتی که از سوی خداوند دریافت داشته بود می‌دانند، یا مبارزه با بت پرستان و بنای خانه کعبه و قربانی فرزند، ولی با این حال «امامت» را به معنی نبوت تفسیر کرده‌اند با اینکه هم آن دستورات و هم این ایثارگری ها بعد از رسیدن ابراهیم علیه السلام به مقام نبوت بود و جمله انّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إماماً(۱) در تفسیر آنها کاملًا نامفهوم است.

معنی دیگری که برای امامت گفته‌اند: واجب الاطاعهٔ بودن است، در حالی که هر پیامبری واجب الاطاعهٔ است و نیاز به حائز شدن مقام دیگری ندارد.(۲)

بعضی تفسیر سومی برای آن ذکر کرده‌اند و گفته‌اند: منظور، ریاست در امور دین و دنیا است، یا به تعبیر دیگر رئیس حکومت بودن.

این تفسر هر چند از دو تفسیر سابق بهتر است ولی باز عمق معنی امامت را مشخص نمی کند.

به عقیده ما با توجه به آیات دیگر قرآن که در زمینه امامت بحث می کند، منظور از امامت در اینجا مقامی والاتر و بالاتر از همه اینها است و آن تحقق بخشیدن به برنامه‌های الهی، اعم از حکومت و اجرای احکام الهی و تربیت و پرورش نفس

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲- تفسیر روح البیان ده سنت معروف ابراهیم، و کشاف و مراغی اوامر و نواهی الهی، و قرطبی و المنار مجموعه این دستورات را ذکر کرده است.

ص: ۳۱

انسانی در ظاهر و باطن است.

توضیح اینکه: هدف از بعثت انبیاء و ارسال رسل، هدایت جامعه بشری است، و این هدایت در دو بعد انجام می‌شود اول هدایت به معنی ارائه طریق (نشان دادن راه) یعنی: همان چیزی که وظیفه هر پیامبری از پیامبرن خدا است، دوّم ایصال به مطلوب (رساندن به مقصود) است که آن نیز دو شاخه دارد:

شاخه اول هدایت تشریعی، تحقّق بخشیدن به برنامه‌های دینی، خواه از طریق تشکیل حکومت و اجرای حدود و احکام الهی و عدالت اجتماعی باشد، و خواه از طریق تربیت و پرورش نفوس به طور عملی، و این هر دو سبب تحقّق یافتن اهداف پیامبران می‌شود، و برنامه‌ای بسیار سخت و سنگین و نیاز به ویژگیهای فراوان از نظر علم و تقوا و شجاعت و مدیریت دارد.

شاخه دیگر، هدایت تکوینی و رساندن به مقصود از طریق تأثیر و نفوذ معنوی و روحانی و تابش شعاع هدایت در قلب انسان های آماده است، و این یک سیر معنوی و درونی است علاوه بر آن سیر ظاهری و برونی که انبیای بزرگ و پیشوایان الهی نسبت به پیروان خود داشتند و به یقین چنین برنامه‌ای صفات و ویژگی‌ها و آمادگی های بیشتری را می‌طلبد.

مجموعه این دو برنامه به اهداف مذهب و رسالت های الهی تحقق می‌بخشد، و انسانهای آماده را به تکامل مادی و معنی، ظاهری و باطنی می‌رساند؛ و منظور از امامت در آیه فوق همین است؛ و تا ابراهیم علیه السلام امتحان آن همه شایستگی ها و صفات ویژه را نداد لایق این مقام نگشت.

از آنچه در بالا گفته شد این نکته نیز به دست آمد که مقام «امامت» با مقام نبوت در بسیاری از موارد جمع می‌شود، و پیامبر اولوالعزمی چون ابراهیم به مقام امامت نیز می‌رسد، و از آن روشن تر جمع مقام نبوت و رسالت و امامت در شخص

ص: ۳۲

پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله است.

و نیز ممکن است مقام امامت، از نبوت و رسالت جدا شود، مانند امامان معصوم علیهم السلام که تنها وظیفه امامت را بر عهده داشتند، بی آنکه وحی بر آنها نازل شود و رسول و نبی باشند.

به هر حال از صدر این آیه عظمت مقام امامت و منصوب بودن امام ازسوی خداوند به خوبی روشن می‌شود قالَ انّی جاعِلُکَ لِلنّاس اماماً.(۱)

و ذیل آیه تأکید بیشتری بر این موضوع می‌نهد، زیرا می گوید: هنگامی که ابراهیم علیه السلام منصوب به این مقام شد عرضه داشت: «خداوند! از دودمان من (نیز امامانی) قرار بده» قالَ وَ مِنْ ذُرّیَّتی

در این هنگام خطاب آمد که: «پیمان من (پیمان امامت و ولایت) هرگز به ستمکاران نمی‌رسد» یعنی: تنها آن گروه از فرزندانت که از هر گونه ظلم، پاک و معصوم باشند شایسته این مقام هستند قالَ لا یَنالُ عَهْدی الظّالِمینَ

شکی نیست که منظور از ظلم در این جمله تنها ستم به دیگران نمی‌باشد، بلکه ظلم به همان معنی وسیع که نقطه مقابل عدالت است می‌باشد؛ عدالت به مفهوم وسیعش به معنی گذرادن هر چیزی به جای خویش است؛ و ظلم گذاردن آن در جایی است که شایسته آن نیست؛ و از همین جا است که قرآن مجید از زبان لقمان نقل می کند که به فرزندش گفت: یا بُنَیَّ لا تُشْرِکْ بِاللَّهِ انَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظیم «پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است».(۲)

این نکته نیز روشن است که عدالت در اینجا به معنی عدالت کامل یا به تعبیر دیگر مقام عصمت است که تناسب با امامت، با آن مفهوم والا دارد، و گر نه عدالتی که قابل شکستن و آمیخته شدن با گناه است هرگز در خور مقام امامت به معنی بالا

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲- سوره لقمان، ایه ۱۳.

ص: ۳۳

نیست، بنابراین آیه فوق برای مسأله معصوم بودن امام نیز قابل استدلال است.

ولی سخن در این است که آیا عدالت به معنی ترک هر گونه گناه در تمام عمر شرط است یا در هنگام تصدی مقام امامت کافی است؟

بعضی با توجه به بحث اصولی معروف که مشتق حقیقت در «مَنْ تَلَبَّسَ بِالْمَبْدَءْ» در حال نسبت! است (یعنی: هر وصفی از اوصاف را هنگامی که به کسی نسبت می‌دهیم باید در همان حال نسبت، دارای آن وصف باشد، مثلًا قائم (ایستاده) به کسی گفته می‌شود که در حال نسبت صفت قیام را دارا باشد و به کسی که قبلًا ایستاده بود و حالا نشسته قائم نمی‌گویند) معتقدند مفهوم آیه این است که در حال امامت باید دارای صفت ظلم نباشد، نه مشرک باشد نه گناهکار، و نه آلوده به هیچ معصیت دیگر، بنابراین عدالت و عصمت از آغاز عمر را شامل نمی‌شود.

ولی در احادیث می‌خوانیم که: امامان اهلبیت علیهم السلام به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله به این آیه برای عدالت در تمام عمر استدلال کرده‌اند: عبداللَّه بن مسعود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمود: لا اعطیکَ عَهْداً لِلظّالِمِ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ

«من پیمان (امامت) را به آن دسته از فرزندان تو که ظالم هستند عطا نمی‌کنم».

قالَ یا رَبِّ وَ مَنْ الظّالِمُ مِنْ وُلْدی الَّذی لا یَنالُ عَهْدِك؟:

«ابراهیم گفت: پروردگارا! ستمکاران از فرزندان من که پیمان تو (پیمان امامت) به آنها نمی‌رسد کیستند؟»

قالَ مَنْ سَجَدَ لِصَنَمٍ مِنْ دوُنی لا اجْعَلُهُ اماماً ابَداً وَ لا یَصْلَحُ انْ یَکُوَن اماماً:

«کسی که برای بتی سجده کرده باشد هرگز او را امام قرار نخواهم داد و شایسته نیست که امام باشد».(۱)

همین معنی را دانشمند معروف اهل سنت ابن مغازلی در کتاب مناقب از ابن

۱- امالی شیخ مفید(مطابق نقل تفسیر برهان جلد ۱، صفحه ۱۵۱، حدیث ۱۳).

ص: ۳۴

مسعود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با کمی تفاوت نقل کرده است می گوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه گفت: خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمود: مَنْ سَجَدَ لِصَنَم مِنْ دوُنی لا اجْعَلُهُ إماماً: «کسی که بتی را (معبودی را) جز من بپرستد من او را هرگز امام قرار نمی‌دهم». سپس افزود: «سرانجام نتیجه دعای ابراهیم علیه السلام به من و برادرم علی علیه السلام رسید، هیچیک از ما هرگز برای بتی سجده نکردیم»!(۱)

و در این زمینه روایات دیگری نیز از طرق ائمه اهل بیت علیهم السلام در کتب معتبر نقل شده است، و مجموعه این روایات در واقع نکته‌ای در بردارد و آن اینکه ابراهیم علیه السلام از آن آگاه تر و هوشیارتر بود که از خداوند تقاضای امامت برای کسانی کند که فی الحال مشرک هستند یا مشغول ظلم و ستم هستند و نیازی نبود که به او پاسخ داده شود؛ افراد ظالم مشمول این موهبت نمی‌شوند چون توضیح واضح است.

بنابراین اگر در تقاضایش از خداوند چیزی خواسته است حتماً برای کسانی بوده که زمانی ظالم یا مشرک بوده‌اند، سپس توبه کرده و عادل شده‌اند و در همین زمینه بود که پاسخ شنید عهد امامت به چنین افرادی نمی‌رسد، یعنی: باید هیچ گونه سابقه شرک و ظلم نداشته باشند.

مفسّر معروف علامه طباطبایی در المیزان می گوید: درباره چگونگی دلالت این آیه بر لزوم معصوم بودن امام (در تمام عمر) از یکی از اساتید ما سؤال شد و ایشان در پاسخ چنین گفت:

مردم مطابق یک تقسیم منطقی عقلی بر چهار گروهند:

۱- کسی که در تمام عمرش ظالم و ستمگر بوده.

۲- کسی که در تمام عمرش پاک از هر گونه ظلم و گناه بوده.

۳- کسی که در اول عمر ظالم بوده و در آخر نبوده است.

۱- مناقب ابن مغازلی(مطابق نقل تفسیر المیزان، جلد ۱، صفحه ۲۷۸ ذیل آیه مورد بحث).

ص: ۳۵

۴- کسی که به عکس در آغاز عادل و معصوم بوده و سپس ظالم شده است.

به یقین مقام ابراهیم علیه السلام از آن بالاتر است که امامت را برای گروه اول و چهارم از فرزندانش تقاضا کند، بنابراین دو گروه بیشتر باقی نمی‌ماند، خداوند یک گروه را نفی کرده (گروهی که در آغاز عمر در خط ظالمان بوده و سپس از آن خارج شده‌اند) بنابراین تنها قسم دیگر یعینی گروهی که در تمام عمر پاک بوده‌اند باقی می‌مانند (دقت کنید)(۱)

فخر رازی در تفسیر خود به این اندازه اعتراف می‌کند که آیه دلالت بر معصوم بودن پیامبران دارد و جالب اینکه: «این مطلب را از طریق لزوم معصوم بودن امام و اینکه هر پیامبری امام است ثابت می‌کند» (باز هم دقت کنید)(۲)

البته از این آیه مطالب دیگری در مورد امامت و اینکه امام باید معصوم باشد، و از سوی خدا منصوب گردد؛ و غیر آن استفاده می‌شود که فعلًا جای بحث آن نیست.

از مجموع آنچه گفته شد «جلالت و عظمت امامت از دیدگاه قرآن مجید» روشن می‌شود، و هدف ما در اینجا بیان همین نکته بود.

۵- فلسفه وجود امام

گرچه در بحث گذشته با استفاده از آیه مربوط به امامت ابراهیم علیه السلام «فلسفه وجود امام» اجمالًا روشن شد، ولی این عنوان تا آن حد مهم است که لازم است بحث مستقلّی برای آن گشوده شود.

به طور کلی بسیاری از امور که به عنوان اهداف بعثت پیامبران یا فلسفه وجودی آنان گفته می‌شود، در مورد «وجود امام» نیز صادق است.

خواجه نصیر الدین طوسی (قدس سره) درفصل نبوت از کتاب «تجرید الاعتقاد»

۱- المیزان، جلد ۱، صفحه ۲۷۴.

۲- تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۴، صفحه ۴۳.

ص: ۳۶

به بیان فلسفه‌های بعثت انبیاء پرداخته، و علامه بزرگوار علامه حلی در شرح آن کلام، مجموعاً به نُه فلسفه اشاره کرده است که فهرست وار در اینجا از نظر خواننده محترم می‌گذرد، و چنان که خواهیم دید بسیاری از آنها در مورد نصب امامان معصوم نیز صادق است:

۱- تقویت شناخت عقلی به وسیله بیان نقلی، به این ترتیب که انسان با نیروی عقل، بسیاری از حقایق را چه در اصول و چه در فروع دین درک می‌کند، ولی گاه در اعماق دلش وسوسه هایی وجود دارد، و همین تزلزل مانع از اعتماد بر آن و انجام آن می‌گردد؛ اما هنگامی که این احکام عقلی با بیان پیشوایان معصوم الهی تأیید و تقویت شود هر گونه ابهام و تزلزل زدوده خواهد شد، و انسان با قوت قلب به سراغ انجام آن می‌رود.

۲- گاه انسان از انجام کارهایی بیم دارد، چرا که می‌ترسد بر خلاف رضای خدا تصرف در قلمرو حاکمیت او کرده باشد، بیان پیشوایان الهی این بیم و ترس را زایل می‌کند.

۳- تمام اعمال انسان در محدوده حسن و قبح عقلی جمع نمی‌شوند، و چه بسیار هستند اموری که عقل انسان حسن و قبح آن را درک نمی‌کند، در اینجا باید دست به دامان پیشوایان الهی شود، و خوبی و بدی آنها را درک کند.

۴- بعضی از اشیاء، مفید، و بعضی زیان بخش هستند، و انسان تنهابا فکر خود و بدون راهنمایی پیشوایان الهی قادر به درک سود و زیان همه آنها نیست، اینجا است که احساس نیاز به آنها می‌کند.

۵- انسان یک موجود اجتماعی است، یعنی: بدون همکاری و تعاون با دیگران قادر بر حل مشکلات زندگی خود نمی‌باشد، این نکته نیز مسلم است که اجتماع، بدون داشتن قوانینی که حقوق همه افراد را حفظ کند و آنها را در مسیرصحیح

ص: ۳۷

پیش ببرد، سامان نخواهد یافت، و به کمال مطلوب نخواهد رسید، تشخیص این قوانین به طور صحیح و سپس اجرای آنها جز به وسیله رهبران آگاه و پاک و معصوم الهی صورت نخواهد گرفت.

۶- انسانها در درک کمالات و تحصیل علوم و معارف و کسب فضایل متفاوت هستند. بعضی توانایی بر حرکت در این مسیر را دارند، و بعضی عاجز و ناتوانند.

رهبران الهی گروه اول را تقویت می‌کنند، و گروه دوم را مدد می‌دهند تا هر دو گروه به کمال ممکن برسند.

۷- نوع انسان نیازمند به وسایل و صنایع و علومی است، رهبران الهی می‌توانند بنیان گذار و محرک انسانها در وصول به این هدف گردند.

۸- مراتب اخلاق در انسانها متفاوت است، و برای پرورش این فضایل تنها راه، رهبران پاک و معصوم الهی هستند.

۹- پیشوایان الهی از ثواب و عقاب و پاداش و کیفر الهی در برابر طاعت و گناه، آگاهی کامل دارند و هنگامی که دیگران از را این امور آگاه کنند انگیزه نیرومندی برای انجام وظایف در آنان پیدا می‌شود.(۱)

با توجه به اینکه امامت چیزی جز استمرار خط نبوت نیست، غالب این فلسفه‌ها در مورد امامان معصوم علیهم السلام نیز ثابت است. در قرآن مجید تمام این امور و حتی فراتر از آن در سه عنوان خلاصه شده است تعلیم و تربیت و قیام به قسط که در آیات متعددی به آن اشاره شده، در یک جا درباره فلسفه قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الامِّیینَ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ یُزَکّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُم الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ انْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضلالٍ مُبین «او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از خودشان

۱- ر. ک: شرح تجرید، صفحه ۲۷۱(با کمی تلخیص و اقتباس).

ص: ۳۸

برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و آنها را تزکیه می کند و به آنان، و حکمت و کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد و مسلّماً پیش از آن در گمراهی آشکار بودند».(۱)

در اینجا به مسأله تعلیم و تربیت که اهم مقاصد انبیاء و امامان معصوم است اشاره شده.

و در جای دیگر می‌فرماید: لَقَدْ ارْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ انْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَالْمیزانَ لَیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ: «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و به آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند».(۲)

در اینجا به مسأله عدالت اجتماعی و قیام به قسط که زمینه ساز تعلیم و تربیت صحیح است اشاره شده است.

آری رهبران معمولی دنیا اولًا در فکر حفظ موقعیت خویش و منافع شخصی و یا گروهی خود هستد، و به همین دلیل منافع جوامع انسانی را همیشه فدای منافع خویش می کنند. تنها رهبران پاک و معصومین الهی و رهروان راه آنها هستند که می‌توانند حقوق بشر و منافع کل جوامع انسانی را آن چنان که لازم است حفظ کنند.

ثانیاً به فرض اینکه رهبران غیر الهی بخواهند حافظ عدل و داد باشند و جوامع بشری را به سوی کمال مطلوب پیش برند، تشخیص این امور برای آنها در بسیاری از موارد غیر ممکن است. آنها فقط می‌توانند تشخیص ناقصی در این امور داشته باشند که هرگز کارساز نیست؛ تنها برای پیشوایان الهی که متکی به دریای بی پایان علم پروردگار هستند، این امر ممکن است.

تجربه هفتاد سال حکومت مارکسیسم بر نیمی از مردم کره زمین این حقیقت را

۱- سوره جمعه، آیه ۲.

۲- سوره حدید، آیه ۲۵.

ص: ۳۹

به وضوح ثابت کرد:

آنها در طول این هفتاد سال وسیع ترین و عظیم ترن دستگاه تبلیغاتی را برای تحکیم پایه‌های مارکسیسم به کار گرفتند، و صدها میلیون کتاب و جزوه و مقاله و سخنرانی و خطابه در این زمینه ارائه نمودند، و از مارکسیسم به عنوان تنها راه حل مشکلات جوامع انسانی، و تأمین عدالت اجتماعی، و تکامل نوع انسان، و بهترین وسیله برای تفسیر صحیح تاریخ و علوم اجتماعی نام بردند، و تمام مخالفین خود را با طرق مختلف در هم کوبیدند. ولی دیدیم محصولی جز بدبختی و عقب ماندگی و خشونت و دیکتاتوری بار نیاورد، و سرانجام همه متفکران آنها ناگزیر اعتراف کردند که آنچه را شاه راه اصلی سعادت می‌پنداشتند، بیراهه وحشتناکی پیش نبود!

درطول تاریخ شاید این مسأله نظیر نداشته باشد که این گونه گروه عظیمی از متفکران و دانشمندان و دانشگاه ها از مکتبی دفاع کنند و سرانجام این چنین توخالی و بی محتوا از آب درآید.

راستی چه تضمینی وجود دارد که درآینده نیز چنین نشود، و مکاتب عقیدتی و اجتماعی زاییده فکر سایر انسانها به چنین سرنوشتی دچار نگردد.

اینجا است که ضرورت بهره گیری از مکتب انبیاء و پیشوایان معصوم علیهم السلام که مصونیت آنان از خطا و اشتباه از سوی خدا تضمین شده است ظاهر می گردد.

کوتاه سخن اینکه:

خداوندی که نوع بشر را برای پیمودن راه کمال و سعادت آفریده، همان گونه که باید برای ارائه طریق، و ایصال به مطلوب پیامبرانی را که متکی به نیروی وحی، و دارای مقام عصمت هستند مبعوث کند، لازم است برای تداوم این راه بعد از رحلت پیامبران، جانشینان معصومی برای آنان قرار دهد که جامعه انسانیت را در مسأله ارائه طریق، و ایصال به مطلوب کمک کند، و به یقین بدون آن، این هدف ناتمام

ص: ۴۰

خواهد ماند. زیرا:

اولًا: عقول انسانی به تنهایی برای تشخیص تمام عوامل اسباب پیشرفت و کمال، قطعاً کافی نیست؛ و گاه قشری از اقشار آن را تشخیص نمی‌دهند.

ثانیاً: آئین انبیاء بعد از رحلت آنان ممکن است دست خوش انواع تحریفات گردد پاسدارانی معصوم و الهی لازم است که از آن پاسداری کنند؛ و آیین خدا را از تحریف باطل گرایان، دخالت های جاهلان و تفسیرهای صاحبان هوی و هوس برکنار دارند.

این همان چیزی است که در حدیث معروف اصول کافی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «انَّ فینَا اهْلَ الْبَیْتِ فی کُلِّ خَلَفٍ عُدُولًا یَنْفُونَ عَنْهُ تَحْریفُ الْغالینَ، وَانْتِحالُ الْمُبْطلینَ، وَ تَأویلْ الْجاهِلینَ!»:

«در میان ما اهلبیت علیهم السلام در هر نسلی افراد عادلی است که تحریف غلو کنندگان را از آن (اسلام) نفی می‌کنند، و دست بدعت گذاری و دین سازان و اهل باطل را کوتاه، و تأویل و تفسیر ناردست جاهلان را کنار می‌زنند» (اشاره به امام معصوم علیه السلام است).(۱)

و نیز همان است که علی علیه السلام در یکی از کلمات بسیار پر محتوای خود به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «اللّهم بَلی لا تَخْلُوا الَارْضَ مِنْ قائِمٍ للَّهبِحُجَةٍ امّا ظاهِراً مَشْهُوراً، وَ امّا خائِفاً مَغْمُوراً، لِئَلا تَبْطُلُ حُجَجُ اللَّهُ وَ بَیِّناتِهِ»: «خداوندا! آری، هرگز روی زمین خالی نمی‌شود از کسی که به حجت الهی قیام کند، خواه ظاهر و آشکار باشد، و یا ترسان و پنهان؛ تا دلایل الهی و نشانه‌های او باطل نگردد».(۲)

ثالثاً: تشکیل حکومت الهی که انسان را به اهدافی که برای آن آفریده شده است برساند، جز از طریق معصومین علیهم السلام امکان پذیر نیست. زیرا حکومت های انسانی بنابه شهادت تاریخ، همیشه در مسیر منافع مادی افراد یا گروه های خاصی سیر

۱- اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۳۲(باب صفهٔ العلم، حدیث ۲).

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۴۷.

ص: ۴۱

کرده و تمام تلاشهای آنها در همین راستا بوده است، و همان گونه که بارها آزموده‌ایم عناوینی مثل دموکراسی و حکومت مردم بر مردم یا حقوق بشر و مانند آن پوششی است برای رسیدن به اهداف شیطانی خود از طرق سهل تر. آنها با استفاده از همین منطق و همین ابزار مقاصدشان را به شکل مرموزی بر مردم تحمیل کردند.

این سه اصل ارائه طریق در آنجا که عقل از تشخیص آن عاجز است، و حفظ میراثهای انبیاء و اقامه حکومت عدل در واقع پایه‌های اصلی فلسفه وجود امام معصوم علیه السلام را تشکیل می‌دهد.

این سخن را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که از جامع ترین بیانها درباره فلسفه امامت است و حدیثی ازنهج البلاغه مولی امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می‌دهیم:

حدیث اول در مرو در مسجد جامع روز جمعه در حضور جمعی از مردم از سوی آن حضرت ایراد شد، مسائل زیادی را بازگو می کند، و در اینجا تنها به یک بخشی از آن اشاره می‌شود، فرمود:

«انَّ الامامَةَ هِیَ مَنْزِلَةُ الانْبیاءِ، وَ ارْثُ الاوصِیاءِ، انَّ الامامَةَ خِلافَةُ اللَّهِ وَ خِلافَةُ الرَّسُولِ ... الِامامُ الْبَدْرُ الْمُنیرُ، وَالسِّراجُ الزاهِرُ، وَالنُّورُ السّاطِعُ، و النَّجْمُ الْهادِی فی غَیاهِبِ الدُّجی ... الِامامُ الْماءُ الْعَذْبُ عَلَی الظَّمَاءِ وَ الدالُّ عَلَی الْهُدی، وَالْمُنْجِی مِنَ الرَّدی ... الِامامُ السَّحابُ الْماطِرُ، وَالْغیْثُ الْهاطِلُ، والشَّمسُ الْمُضِیئَةُ ... الِامامُ امینُ اللَّهِ فی خَلْقِهِ، وَ حُجَتُهُ عَلَی عِبادِهِ، وَ خَلِیفَتُه فی بِلادِهِ ... الِامامُ امینُ اللَّهِ فی خَلْقِهِ، وَ حُجَتُهُ عَلَی عِبادِهِ، وَخَلیفَتُه فی بِلادِهِ ... نِظامُ الّدِیْنِ، وَ عِزُّ الْمُسْلِمینَ، وَ غَیْضُ الْمُنافِقینَ، وَبَوارُ الْکافِرینَ ... نِظامُ الّدِیْنِ، وَ عِزُّ الْمُسْلِمینَ، وَ غَیْضُ الْمُنافِقینَ، وَ بَوارُ الْکافِرینَ»:

ص: ۴۲

«امامت، مقام انبیاء، و ارث اوصیاء است؛ امامت نمایندگی و جانشینی خدا و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ ... امام ماه درخشان، و چراغ پرفروغ، و نور تابان، و ستاره هدایت در ظلمت و تاریکی است و رهایی بخش از سقوط و مرگ ... امام، ابر بارنده و پر برکت و باران پی در پی (و حیات‌بخش) و خورشید درخشان است ... امام امین خدا در میان خلق، و حجت او بر بندگان، و جانشین او در سرزمین‌های الهی است، و دعوت کننده به سوی او، و دفاع کننده از حرمش می‌باشد ... مایه نظام دین و عزت مسلمین، و خشم منافقین و هلاک کافران است».(۱)

امیر مؤمنان علی علیه السلام در یک جمله کوتاه، روح امامت را مجسم فرموده، می‌فرماید: «وَمَکانُ الْقَیِّمِ بِالامْرِ مَکانُ النِّظامِ مِنَ الْخَرْزِ، یَجْمَعُهُ و یَضُمُّهُ، فَاذا انْقَطَعَ النِّظامُ، تَفَرَّقَ الخَرْزُ وَذَهَب، ثُمَّ لَمْ یَجْتَمِعْ بِحَذافیرِهِ ابَداً»:

«موقعیت امام عهده‌دار امور مسلمین، موقعیت ریسمانی است که مهره‌ها را به نظم می‌کشد، و آنها را جمع کرده و در کنار یکدیگر قرار میدهد؛ اگر ریسمان از هم بگسلد مهره‌ها پراکنده می‌شود و هر کدام به جایی خواهد افتاد. سپس هرگز نمی‌توان آنها را جمع آوری کرد و نظام بخشید (همچنین اگر امام در میان مردم نباشد شیرازه جامعه از هم می‌پاشد)».(۲)

۱- اصول کافی، جلد اول، صفحه ۲۰۰ حدیث ۱(باب نادر جامع فی فضل الامام).

۲- نهج البلاغه، خطبه ۴۶.

ص: ۴۳

ولایت و امامت عامه در قرآن مجید

اشاره

در مبحث ولایت دو بحث جداگانه است:

۱- «ولایت عامه» یعنی: همیشه و در هرعصر و زمان باید، امام و پیشوایی در میان مردم از سوی خدا باشد؛ خواه مقام نبوت و رسالت هم دارا باشد و یا تنها مقام ولایت را داشته باشد.

۲- «ولایت و امامت خاصه» است که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چه کسی باید عهده دار این منصب و مقام الهی باشد.

به تعبیر دیگر همان گونه که نبوت به دو شاخه نبوت خاصه و عامه تقسیم می‌شود، امامت نیز دارای این دو شاخه است.

در بعد ولایت عامه اشاراتی در قرآن مجید آمده است که ذیلًا از نظر می گذرد:

۱- انَّما انْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قوم هادٍ(۱)

۲- یا ایُّهَا الَّذینَ آمنُوا اتّقوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ (۲)

۳- اطیعُوا اللَّهَ وَ اطیعُوا الرَّسُولَ وَ اوْلِی الامْرِ مِنْکُم (۳)

ترجمه:

۱- تو فقط بیم دهنده ای؛ و برای هر گروهی هدایت کننده ای است.

۱- سوره رعد، آیه ۷.

۲- سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۳- سوره نساء، آیه ۵۹.

ص: ۴۴

۲- ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و باصادقان و راستگویان باشید.

۳- ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر (خدا) و پیشوایان (معصوم) خود را.

***

آیه انذار و هدایت

در نخستین آیه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته می‌فرماید: «تو تنها انذار کننده و بیم دهنده‌ای، و برای هر قوم و ملتی، هدایت کننده‌ای است» اَنَّما اَنْتَ مُنْذِرُ وَ لِکُلِّ قَومٍ هادٍ

فخر رازی در تفسیر این آیه سه قول نقل می کند:

نخست اینکه منذر و هادی هر دو به یک معنی است، بنابراین مفهوم آیه چنین است: «تو فقط انذار دهنده و هدایت کننده هر قوم هستی».

دوم انذار کننده پیامبر صلی الله علیه و آله و هدایت کننده خدا است.

سوم انذار کننده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و هدایت کننده علی علیه السلام است، زیرا ابن عباس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله دست مبارکش را بر سینه خود گذارد و فرمود: «اَنَا الْمُنْذِرُ»، سپس اشاره به شانه علی علیه السلام کرد و فرمود: «اَنْتَ الْهادِیُ یا عَلی! بِکَ یَهْتَدِی الْمُهتَدُونَ مِنْ بَعْدی!»: «تو هدایت کننده‌ای ای علی! و به وسیله تو بعد از من هدایت شوندگان هدایت می‌شوند».(۱)

این تفسیرهای سه گانه را بعضی دیگر از مفسران نیز نقل کرده‌اند و بعضی از مفسران اهل سنت اصرار دارند که تفسیرآیه یکی از دو تفسیر اول است؛ زیرا تفسیر

۱- تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱۹، صفحه ۱۴.

ص: ۴۵

سوم مناسب طرز فکر آمیخته با تعصب آنها نیست.

این در حالی است که تفسیر اول به یقین با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا اگر بنا بود هر دو وصف برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد باید بفرماید: «انَما انْتَ مُنْذِرُ وَ هادٍ لِكُلِ قَوْمٍ»، و به تعبیر دیگر نباید لکلّ قوم که جار و مجرور است مقدم بر هادٍ شود، و اگر مقدم شود باید هر دو وصف مقدم گردد و گفته شود «انَما انْتَ لِكُلِّ قَوْمٍ مُنْذِرٌ وَ هادٍ»، کوتاه سخن اینکه هیچ وجهی برای مقدم شدن لکل قوم بر یکی از دو وصف و تأخیر از دیگری به نظر نمی‌رسد یا باید بر هر دو مقدم شود و یا از هر دو به تأخیر بیفتد. (دقت کنید).

تفسیر دوم نیز بسیار نامأنوس و نامناسب است، زیرا درهادی بودن خدا شک و تردیدی نیست که نیاز به بیان داشته باشد. به علاوه ظاهر این جمله آن است که در هر عصر و زمانی هدایت گر خاصی است در حالی که خداوند یگانه و یکتا است؛ این یگانگی با تعددی از جمله لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ استفاده می‌شود، سازگار نیست.

بنابراین تنها تفسیری که برای آیه قابل قبول است، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله انذار کننده است؛ و برای هر قوم در عصر و زمان هدایت گری است.

آیا این هدایت گر اشاره به علماء و دانشمندان هر قوم و هر زمانی است؟

پاسخ این سؤال نیز منفی است؛ زیرا در هر عصر و زمان علماء و دانشمندان متعددی وجود دارند نه یک هدایت گر. همان گونه که پیامبر اسلام یک نفر بود، هدایت گر مسلمین در هر عصر و زمان یکی است.

به تعبیر دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله بنیان گذار دین است از طریق انذار، و امام ادامه دهنده راه او است از طریق هدایت.

اینها نکاتی است که از خود آیه استفاده می‌شود و اگر به سراغ روایاتی که از طرق اهل سنت و شیعه در این زمینه نقل شده برویم مسئله روشن‌تر می‌شود.

ص: ۴۶

در تفسیر الـدّر المنثور که از معروف ترین تفاسیر اهل نست است- نوشـته جلال الدین سـیوطی متوفای سال ۹۱۰ ه. ق و بر اسـاس تفسیر آیات و روایات بنا شده است- روایات متعددی در تفسیر این آیه از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

۱- از ابن جریر و ابن مردویه و ابونعیم و دیلمی و ابن عساکر و ابن نجار نقل می‌کنـد «لَمّا نَزَلَتْ انّما انْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلَّ قَوْمٍ هادٍ وَضَـعَ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله یَدَهُ عَلَی صَدْرِهِ فَقال انَا الْمُنْذِرُ وَ اوْ مَا بِیَدِهِ الی مِنْکَبِ عَلِیٍّ علیه السلام فَقالَ: انْتَ الْهادِیُ یا عَلِی، بِکَ یَهْتَدِی الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِی»:

«هنگـامی که آیه انَّمـا انْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ(۱) نازل شـد پیامبر صـلی الله علیه و آله دسـتش را بر سـینه خود گـذاشت و فرمود: «منـذر منم»، و با دسـتش اشاره به شانه علی علیه السـلام کرد و فرمود: «هادی تویی ای علی» بعـد از من هدایت یافتگان به وسـیله تو هدایت می‌شوند».(۲)

۲- ابوبرزه اسلمی می‌گوید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که درباره این آیه- در حالی که دستش را بر سینه خود گذاشته بود- فرمود: انَمـا انْتَ مُنْذِر، و در حـالی که بر سـینه علی علیه السـلام گـذارده بود فرمود: لِکُـلِّ قوم هادٍ.(۳) ۳- در همـان کتاب از عبداللَّه بن احمد و ابن ابی حاتم و طبرانی و حاکم و ابن مردویه و ابن عساکر از علی علیه السـلام نقل می‌کند که در تفسـیر آیه انَما انْتَ مُنْذِرُ لِکُلِ قَومٍ هادٍ فرمود: «رَسُولُ اللَّهِ الْمُنْذِرُ، وَانَا الْهادِی»: «رسول خدا صلی الله علیه و آله منذر است و من هادی هستم»!(۴)

۴- در حـدیث دیگری از ابن عباس می‌خوانیم که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «انَا الْمُنْـذِرُ وَ عَلِیُّ الهادِی، وَ بِکَ یا عَلِیُّ یَهْتَدِی الْمُهْتَدُوْنَ!»: «منذر منم و علی علیه السلام هادی است، ای

۱- سوره رعد، آیه ۷.

۲- الدارالمنثور، جلد ۴، صفحه ۴۵.

۳- الدارالمنثور، جلد ۴، صفحه ۴۵.

۴- الدار المنثور، جلد ۴، صفحه ۴۵.

ص: ۴۷

علی هدایت یافتگان به وسیله تو هدایت می‌یابند»!

این حدیث را جمعی از حفاظ معروف اهل سنت از جمله حاکم در مستدرک، ذهبی در تلخیص، فخر رازی و ابن کثیر در تفسیر خود، و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و گنجی شافعی در کفایهٔ الطالب و علامه طبری در تفسیر خود، و ابن حیان اندلسی در بحر المحیط و نیشابوری در تفسیر خویش، و حموینی در فرائد السمطین و گروه دیگری در کتابهای تفسیر خود آن را آورده‌اند.(۱) ۵- نویسنده کتاب حبیب السّیر میرغیث الدین چنین می گوید: «قَدْ ثَبَتَ بِطُرُقٍ مِتِعِدِّدَةٍ انَّهُ لَمّا نَزَلَ قُوْلُهُ تَعالی انَّما انُتَ مُنْذِرٍ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ قالَ صلی الله علیه و آله: لِعَلِیِّ علیه السلام انَا الْمُنْذِرُ، وَ انْتَ الْهادِیُ، بِکَ یا عَلِیُّ یَهْتَدِی الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدی!»: «به طرق متعددی نقل شده هنگامی که آیه انَما انْتَ مُنْذِرُ لِکُلِ قَوْمٍ هادٍ نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود "منذر منم، و هادی تویی ای علی! "بعد از من هدایت یافتگان به وسیله توهدایت‌می‌شوند».(۲) ۶- این حدیث را حموینی نیز از ابوهریره از علی علیه السلام نقل کرده است ۷- در مستدرک حاکم این حدیث از ابوبریده اسلمی به شکل گسترده‌تری نقل شده است فرمود: «دَعا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالطَّهُورِ وَ عِنْدَهُ عَلِیُّ بْنُ ابی طالِبٍ فَاخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِیَدِ عَلِیٍّ بَعْدَ ما تَطَهَّرَ فَالْصَقَها بِصَدْرِهِ ثُمَّ قال «انَّما انْتَ مُنْذِرٌ» وَ یَعْنی نَفْسَهُ، ثُمَ رَدَّها الی صَدْرِ عَلِیٍ ثُمَّ قالَ وَ لَکُلِ قَوْمٍ هادٍ، ثُمَّ قالَ لَهُ انْتَ مَنارُ الانامِ وَغایَةَ الْهُدی وَ امیرُ الْقَرّاء اشْهَدُ عَلی ذلِکَ انَّکَ کَذلِکَ»:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که علی علیه السلام نزدش بود آب برای وضو طلب کرد و بعد از آنکه وضو گرفت دست علی علیه السلام را گرفته به سینه خود چسبانید سپس فرمود: منذر تویی- و منظور نفس مبارک خودش بود- سپس دست او را بر سینه علی علیه السلام گذاشت

۱- برای آگاهی از منابع این حدیث و مدارک آن به کتاب نفیس احقاق الحق جلد ۳، صفحه ۸۸- ۹۲ مراجعه فرمائید.

۲- حبیب السیر، جلد ۲، صفحه ۱۲.

ص: ۴۸

سپس فرمود: وَلِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ (یعنی علی علیه السلام)، و بعد افزود تو چراغ فروزان مردم، و منتهای هدایت، و امیر قاریان قرآن (و آگاهان از این کتاب آسمانی) هستی، من براین گواهی می‌دهم که تو چنین هستی».(۱)

بعید نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را در موارد متعدد و با بیانات مختلفی بیان کرده باشد و تعبیرات مختلف احادیث بالا شاهد گویای این مطلب است.

در منابع پیروان مکتب اهلبیت علیهم السلام نیز احادیث متعددی در این زمینه آمده است که در این مختصر امکان نقل همه آنها نیست تنها به اشاره کوتاهی قناعت می‌کنیم: در تفسیر نورالثقلین حدود پانزده حدیث، در این زمینه نقل شده (۲)، از جمله از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «کُلّ امام هادِیُ کُلِّ قَوْمٍ فی زَمانِهِ» و در تعبیر دیگری: «کُلُّ امام هادٍ لِلْقَرْنِ الَّذی هُوَ فیه»: «هر امام (معصومی) هدایت گر برای زمان خود است» یا «هدایت گر اقوامی است که در زمان او زندگی می کنند».(۳)

عجب اینکه بعضی از مفسّران تمام این احادیث را به دست فراموشی سپرده و به اتکای اقوال بعضی از صحابه که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نشده برای آیه فوق، معانی دیگری ذکر کرده‌اند از جمله تفسیری است که از مجاهد نقل شده که می گوید:

منظور از منذر، محمد صلی الله علیه و آله و منظور از «لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ» این است که هر قومی پیامبری دارند که آنها را به سوی خدا دعوت می کند»! تفسیری که بسیار بعید به نظر می‌رسد.

تفسیر دیگری از سعید بن جبیر نقل شده که می گوید: «منذر محمد صلی الله علیه و آله است و هادی خدا است!» در حالی که ظاهر آیه این است که هدایت گر هر قومی غیر از

۱- تفسیر المیزان. جلد ۱۱، صفحه ۳۲۷ ذیل آیه فوق.

۲- نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۴۸۲- ۴۸۵

۳- همان مدرک، صفحه ۴۸۳، حدیث ۱۹ و ۲۰.

ص: ۴۹

هدایت گر دیگری است، با اینکه خداوند یگانه هدایت گر همه اقوام است و نظیر این تفسیرهای نامناسب.

آیا سزاوار است روایات متظافر، رسول اللَّه صلی الله علیه و آله را رها کرده و از ترس اینکه مبادا مدرکی برای شیعه درست بشود به دنبال این تفسیرهای نادرست برویم؟

آیه صادقین

در دوّمین آیه مؤمنان را مخاطب ساخته و بعد از دعوت به تقوا، به آنها دستور می‌دهد که (همواره) با صادقان و راستگویان باشید (تا گرفتار انحراف نشوید) یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعِ الصّادِقینَ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و با صادقان باشید)(۱) در اینکه منظور از «صادقین» چه کسانی است، باز تفسیرهای مختلفی وجود دارد:

بعضی احتمال داده‌اند: منظور از «صادقین»، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، و این آیه منحصر به زمان او است، در حالی که واضح است آیه مانند سایر خطابات قرآن، عام است و تمام مؤمنان را در هر عصر و زمان و مکان فرا می‌گیرد.

بعضی دیگر گفته‌اند: که «مَعَ» در اینجا به معنی «مِن» می‌باشد، یعنی: شما از جمله صادقان و راستگویان باشید!، در حالی که هیچ ضرورتی برای این گونه تأویل‌ها و توجیه‌ها وجود ندارد، و اصولًا معلوم نیست در ادبیات عرب و کلمات ادباء «مع» به معنی «من» به کار رفته باشد.

طبق ظاهر آیه همه مسلمانان موظفند که در هر عصر و زمانی در خط صادقان و همراه آنان باشند، و از آن معلوم می‌شود که در هر عصر و زمان صادق یا صادقانی وجود دارند که مردم باید برای پیمودن راه تقوا و پرهیزکاری با آنان باشند.

۱- سوره توبه، آیه ۱۱۹

ص: ۵۰

بهتر این است برای فهم معنی صادقان به خود قرآن باز گردیم ببینیم چه اوصافی برای صادقان بیان کرده است، در یکجا می‌فرمایـد: انَّما الْمُؤمِنُونَ الَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَ جاهَـدُوا بِامْوالِهِمْ وَ انْفُسِـهِمْ فی سَبیلِ اللَّهِ اولئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ «مؤمنان واقعی تنها کسانی هسـتند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده، و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کرده‌اند آن هاراس گویان هستند».(۱)

در این آیه، صدق به صورت مجموعه‌ای از ایمان و عمل که خالی از هر گونه شک و تردید و تخلف باشد معرفی شده است.

در آیه ۱۷۷ سوره «بقره» بعد از آن که حقیقت نیکوکاری را در ایمان به خدا و روز بازپسین و فرشـتگان و کتب آسمانی و پیامبران و همچنین انفاق مال در راه خدا و در طریق نجات مستضعفان و بردگان و نیز بر پاداشتن نماز و دادن زکات و وفای به عهد و صبر و شکیبـایی و اسـتقامت در برابر مشـکلات، و در هنگـام جهاد ذکر می‌کنـد، می‌افزایـد: اولئِکَ الَّذینَ صَـدَقُوا «اینها کسانی هسـتند که راست می گویند».

به این ترتیب نشـانه اصـلی صادقـان ایمـان کامـل به همه مقـدسات و اطاعت فرمان خـدا در تمام زمینه‌ها، مخصوصاً نماز و زکات و انفاق و استقامت در جهاد و در مقابل مشکلات ذکر کرده است، نظیر همین معنی در آیه ۸ سوره «حشر» نیز آمده است.

از مجموع این آیات و همچنین از اطلاق آیه مورد بحث که بودن با صادقان را بدون هیچ قید و شرط ذکر می‌کنند، نتیجه می‌گیریم که مسلمانان موظفند با کسانی باشند که از نظر ایمان و تقوا در اعلا درجه، از نظر علم و عمل و استقامت و جهاد در بالاترین سطح باشـند- دقت کنیـد، آیه نمی‌گویـد در زمره صادقـان باشـید بلکه می‌گویـد همراه آنهـا باشـید در حالی که می‌گویـد از پرهیزکاران باشید- این نشان می‌دهد که

۱- سوره حجرات، آیه ۱۵.

ص: ۵۱

منظور مرحله‌ای بالاتر از مراحلی است که مردم به آن می‌رسند، و روشن‌ترین مصداق این معنی همان معصومان‌اند)، این از یک سو.

از سوی دیگر، دستور به همراه بودن با صادقان به طور مطلق، و جدا نشدن از آنان بدون هیچ قید و شرط، قرینه دیگری بر معصوم بودن آنها است، زیرا پیروی بی قید و شرط جز در مورد معصومان معنی ندارد. (دقت کنید)

جالب اینکه فخر رازی بعد از ذکر مقدماتی در مورد آیه، و اشاره به این نکته که آیه می‌گوید: کسی که ممکن الخطا است واجب است اقتدا به کسی کند که معصوم است، و معصومین کسانی هستند که خداوند متعال آنان را «صادقان» شمرده، پس این آیه دلالت می‌کند بر اینکه بر افراد جایز الخطا واجب است که با معصومان از خطا باشند، تا معصومان از خطا، مانع خطای ممکن الخطاها شوند، و این معنی در هر زمانی ثابت است. بنابراین در هر زمانی باید معصومی وجود داشته باشد!

سپس می‌افزاید: ما قبول داریم که در هر زمانی باید معصومی باشد ولی می‌گوییم معصوم، مجموع امّت‌اند! در حالی که شما (شیعیان) می‌گویید: معصوم تنها یکی است».(۱)

فخر رازی با توجه به مضمون روشن آیه نتوانسته است دلالت آن را بر وجود معصوم در هر عصر و زمانی انکار کند، ولی برای اینکه عقیده پیروان مکتب اهلبیت علیهم السلام را نپذیرد، سخن از معصوم بودن جمیع امت، یا به تعبیر دیگر اجماع امت به میان آورده است، در حالی که اولًا مسائل اجماعی که جمیع امت در آن متفق‌اند، مسائل محدودی است؛ و حال آنکه همراه با صادقان بودن یک وظیفه عام و در همه جا و همه چیز است. (دقت کنید)

ثانیاً هیچ عرب زبانی به هنگام نزول این آیه از کلمه «صادقین» مجموع امّت را

۱- تفسیر فخر رازی، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۱.

ص: ۵۲

نمی‌فهمیده است، پس چگونه می‌توان آن را بر این معنی حمل کرد، چه بهتر که اعتراف کنیم در هر عصر و زمانی صادقی که هیچ خطا و خلاف و اشتباهی در سخنان او نیست وجود دارد و ما باید پیرو آنها باشیم!

سؤال: در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه «صادقین» جمع است پس باید در هر عصر و زمانی چند معصوم وجود داشته باشد، و این با عقیده پیروان مکتب اهلبیت علیهم السلام نیز سازگار نیست.

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن است و آن اینکه این جمع می‌تواند اشاره به مجموع زمان ها بوده باشد، زیرا صادقان در مجموع زمان ها جماعتی را تشکیل می‌دهند، درست مثل اینکه گفته شود مردم هر زمان باید پیرو انبیاء و پیامبران الهی باشند، مفهوم این سخن آن نیست که در هر زمان پیامبران متعددی وجود دارند، بلکه منظور این است که هر گروهی پیرو پیامبر زمان خود گردند، یا گفته شود مردم باید تکالیف خود را از علماء و مراجع تقلید بگیرند، یعنی: هر کس پیرو عالم و مرجع تقلید زمان خود باشد.

شاهد گویای این موضوع آن است که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله جز او کسی که واجب الاطاعه باشد وجود نداشت، در حالی که آیه فوق به طور قطع شامل زمان او می‌شود، بنابراین روشن است که منظور جمع در یک زمان نیست، بلکه منظور در مجموعه زمان ها است، این تحلیلی بود روی خود آیه.

***

امّا از نظر روایات اسلامی، بسیاری از مفسّران و محدثان اهل سنت از ابن عباس نقل کرده‌اند که آیه فوق درباره علی بن ابیطالب علیه السلام است.

از جمله علامه ثعلبی در تفسیر خود نقل می‌کند که ابن عباس در تفسیر این آیه

ص: ۵۳

گفت: «مَعَ الصّادِقینَ یَعْنی: مَعَ عَلِی بْنِ ابیطالِبٍ وَ اصْحابِهِ».(۱)

همچنین علامه گنجی در کفایهٔ الطالب و علامه سبط بن الجوزی در تذکره از گروهی از علماء چنین نقل می کند: «قالَ عُلَماءُ السِیَرْ، مَعْناهُ کُونُوا مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام وَ اهْلِ بَیْتِهِ، قالَ ابْنُ عَباسْ عَلِی علیه السلام سَیِدُ الصّادِقینَ»: «علمای سیره (علمای تاریخ پیامبر) گفته‌اند: معنای این آیه آن است که با علی علیه السلام و خاندانش بوده باشید، ابن عباس می‌افزاید: علی علیه السلام سید و سرور صادقان است».(۲)

در وروایات متعددی که از طرق اهل بیت به ما رسیده نیز بر این معنی تأکید شده است.

از جمله در روایتی از جابربن عبداللّه انصاری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: که در تفسیر آیه وَکُونُوا مَعَ الصّادِقینَ فرمود: «ای آلُ مُحَمدٍ».(۳)

و در روایات دیگری که برید بن معاویه از همان امام علیه السلام نقل کرده است در تفسیر این آیه می‌خوانیم: «ایانا عَنی»: «مقصود مائیم».(۴) در تفسیر برهان از کتاب نهج البیان نقل می کند: «رُوِیَ عَنِ النَّبی صلی الله علیه و آله سُئِلَ عَنِ الصّادِقین فَقالَ هُمْ عَلِی وَ فاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ وَ ذُرِیَتُهُمْ الطاهِرُونَ الی یَوْمِ الْقِیامَةِ:

«روایت شده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره صادقین سؤال شد، فرمود: آنها علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام و فرزندان معصوم آن‌ها تا قیامت‌اند».(۵)

بدیهی است تمام این روایات در واقع بیان مصداق است، و با کلیت مفهوم آیه منافات ندارد چرا که شخص پیامبر صلی الله علیه و آله را درجه اوّل شامل می‌شود، و بعد امامان معصوم علیه السلام را در هر عصر و زمان.

به این ترتیب آیه فوق هم مسأله ولایت عامه را ثابت می کند و هم ولایت خاصه

۱- احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۹۷.

۲- همان مدرک.

۳- نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۲۸۰ حدیث ۳۹۲ و ۳۹۳.

۴- نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۲۸۰ حدیث ۳۹۲ و ۳۹۳.

۵- تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۱۷۰.

ص: ۵۴

را.

آیه اولی الامر

در سومین آیه سخن از وجوب اطاعت خدا و رسول و اولوالامر است می‌فرماید:

اطِیْعُواللَّهِ وَاطیعوا الرَّسُولَ وَ اولی الامْرِ مِنْکُمْ (۱)

واجب بودن اطاعت خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله معلوم و روشن است، اما اینکه منظور از «اولی الامر» چه کسانی هستند که اطاعت آن‌ها هم ردیف اطاعت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده شده است در میان مفسران گفتگو است.

مفسران و علمای شیعه و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام همگی اتفاق نظر دارند که منظور از «اولی الامر» امامان معصوم است که رهبران معنوی و مادی جامعه اسلامی در تمام شئون زندگی و حیات‌اند، و غیر آنها را شامل نمی‌شود، چرا که اطاعت بی قید و شرط که در آیه شریفه آمده و هم ردیف اطاعت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده شده است تنها درباره معصومان تصور می‌شود، و اما کسان دیگری که اطاعت آنها لازم است همواره محدود به حدود و مقید به قیودی است، و هرگز اطاعت مطلق در مورد آنها وجود ندارد، و این مسأله واضح است.

این در حالی است که مفسران و علمای اهل سنّت در معنی «اولی‌الامر» اختلاف زیادی دارند، بعضی آن را به معنی صحابه، و بعضی به فرماندهان لشگر و بعضی به خلفای چهارگانه تفسیر کرده‌اند.

آنها هیچ دلیل روشنی برای این تفسیرهای سه گانه بیان نکرده‌اند.

جمع دیگری اولی‌الامر را به معنی علما و دانشمندان شمرده، و به آیه شریفه ۸۳ سوره «نساء» استناد نموده‌اند: وَ اذا جائَهُمْ امْرٌ مِنَ الامْنِ اوِ الْخَوْفِ اذاعُوا بِه وَلَوْ

۱- سوره نساء، آیه ۵۹.

ص: ۵۵

رَدوُّهُ الَی الرَسُولِ وَ الی اولِی الامْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَذینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ «و هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنها برسد (بدون تحقیق) آن را شایع می‌سازند، در حالی که اگر آن رابه پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان- که قدرت تشخیص کافی دارند- باز گردانند از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد».

ولی با توجه به اینکه آیه مورد بحث درباره اطاعت بدون قید و شرط است، و آیه ۸۳ سوره «نساء» درباره سؤال و تحقیق است، دو مطلب مختلف را بیان می‌کند و هرگز نمی‌توان هر دو را به یک معنی دانست، تحقیقی از عالم، مطلبی است و اطاعت بی‌قید و شرط از اولی‌الامر مطلبی دیگر، دومی جز درباره معصومان تصور نمی‌شود، ولی اولی مفهومی گسترده دارد.

بعضی از مفسّران اهل سنت احتمال پنجمی در اینجا داده‌اند که منظور از اولوالامر مجموع نمایندگان عموم قشرهای مردم و حکام و زمامداران و علماء و صاحب منصبان در تمام شئون زندگی مردم هستند. و به تعبیر دیگر منظور جماعت اهل حل و عقد است که هر گاه آن‌ها بر چیزی اتفاق کنند اطاعت آن‌ها بی قید و شرط واجب است (مشروط به اینکه آن‌ها از ما باشند چون «منکم» در آیه شریفه چنین شرطی را ذکر کرده، و مخالفت با سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ننمایند، و نیز در بحث‌های خود تحت فشار اجبار نباشند، و اتفاق نظر داشته باشند و آن مسأله از مسائل عامه باشد).

این مجموعه در مسائلی که نصی از طرف شارع مقدس در آن نرسیده است واجب الاطاعه‌اند و می‌توان گفت مجموعه آنها معصوم هستند، و لذا امر به اطاعت آنها بی قید و شرط از آنها شده است.(۱)

به این ترتیب نامبرده اولی‌الامر را مجموعه‌ای در علما و دانشمندان و اهل حل و

۱- تفسیر المنار، جلد ۵، صفحه ۱۸۱.

ص: ۵۶

عقد می‌داند که پنج شرط در آن جمع باشد:

۱- مسلمان بودن ۲- عدم مخالفت با سنت ۳- عدم اجبار در اظهار عقیده ۴- اظهار نظر در خصوص مالا‌نص فیه ۵- اتفاق نظر داشتن، و چنین مجموعه‌ای را معصوم می‌شمرد.

آیا به راستی منظور از «اولی‌الامر» در آیه شریفه همین است؟ و آیا به راستی اهل عرف و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که این آیه را می‌شنیدند چنین معنایی استفاده می‌کردند؟! و یا این معنی با تکلف فراوان بر آیه تحمیل شده، تا مبادا تفسیر آیه از مسأله امامان معصوم علیه السلام که شیعه به آن معتقد است سر درآورد؟!

ظاهراً ریشه سخن المنار از کلام فخررازی گرفته شده است که می‌گوید: این آیه تعبیر اولی الامْرِ مِنْکُمْ نزد ما دلالت بر این دارد که اجماع امت حجت است!

چرا که خداوند متعال امر به اطاعت اولی‌الامر به طور قطع (بی قید و شرط) فرموده است، و هر کس که خداوند این گونه امر به اطاعتش کند باید معصوم از خطا باشد. زیرا اگر معصوم نباشد احیاناً خطا می‌کند؛ و در این صورت از یک سو عمل کردن به فرمان او واجب است، و از سوی دیگر به خاطر خطا بودن، حرام؛ و لازمه آن اجتماع امر و نهی است در فعل واحد؛ و به عنوان واحد، و این محال است، پس از اینجا روشن می‌شود که امر مطلق به اطاعت اولوالامر دلیل بر معصوم بودن او است.

سپس می‌افزاید: این معصوم یا مجموع امت است یا بعضی از امت اسلامی، احتمال دوم قابل قبول نیست؛ زیرا ما باید آن بعض را بشناسیم، و به او دسترسی داشته باشیم و از وی استفاده کنیم؛ در حالی که در این زمان از شناخت امام معصوم و دسترسی به او استفاده از وی عاجزیم، بنابراین معصومی که امر به اطاعت بی قید

ص: ۵۷

و شرط او شده فرد یا گروه خاصی نیست و طبعاً باید منظور اجماع امت باشد.(۱)

آنچه فخر رازی نویسنده المنار و امثال آنها را در تنگنا قرار داده که آیه را چنین تفسیر کنند، تفسیری که به یقین هیچ یک از صحابه و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام نزول آیه از آن نمی‌فهمیدند همان پیش داوری هایی است که مانع می‌شود از اینکه مفهوم آیه را در امامان معصوم اهل بیت علیه السلام جستجو کنند، از یک سو دلالت آیه بر معصوم بودن «اولی‌الامر» معلوم است و از سوی دیگر بنا نیست شخصی را به عنوان امام معصوم بپذیرند، لذا به سراغ تفسیری می‌روند که هیچ‌گاه صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام شنیدن آیه چنان چیزی را از آن نمی‌فهمیدند.

و از همه تفسیرها عجیب‌تر تفسیری است که بعضی از مفسّران اهل سنت برگزیده‌اند و می‌گویند: «منظور از "اولی‌الامر "حکّام و امراء و شاهان‌اند! و هر حاکمی بر مسلمانان حکومت کند، عادل باشد یا ظالم، در مسیر صحیح باشد یا منحرف، دستور به اطاعت خدا دهد، یا معصیت و نافرمانی او، باید از او پیروی کرد».

چنانکه در تفسیر المنار در اشاره سربسته‌ای می‌گوید: «وَبَعْضُهُمْ اطْلَقَ فی الْحُکامِ فَاوْجَبُوا طاعَةَ کُلِّ حاکِمٍ»: «بعضی آیه را ناظر به اطاعت تمام حاکمان می‌دانند و اطاعت آنها را واجب می‌شمرند».(۲)

و باز از آن هم عجیب‌تر روایات مشکوک و مجعولی است که برای اثبات این تفسیر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند. مثل اینکه حضرت در جواب سؤال یزید جعفی که عرض کرد: «یا نَبِیَ اللَّهِ ارَأیْتَ انْ قامَتْ عَلَیْنا امَراءَ یَسْئَلُونا حَقَهُم وَ یَمْنَعُونا حَقَّنا فَما تَأْمُرُنا»: «ای پیامبر خدا اگر حاکمانی بر ما مسلط شدند که حق خود را از ما بگیرند و حق ما را به ما ندهند چه کنیم؟ ...»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اسْمَعُوا وَاطیعُوا!»: «گوش به فرمان آنها باشید و اطاعت

۱- تفسیر فخر رازی، جلد ۱۰، صفحه ۱۴۴.

۲- تفسیر المنار، جلد ۵، صفحه ۱۸۱.

ص: ۵۸

کنید»!(۱)

در حـدیث دیگری در همان کتاب از ابوذر نقل شده که گفت: «انَ خَلِیْلی اوْصانی انْ اسْـمَعَ وَ اطیعَ وَ انْ کانَ عَبْداً مُجَدَّعُ الاطرافَ»: «دوست من (رسول خـدا) به من سـفارش کرده است که بشـنوم و اطـاعت کنم (فرمان امیران و حاکمان را) هر چنـد برده دست و پا بریده‌ای باشد»!(۲) (بعضی مُجدَّعُ الاطراف را به معنی کسی که در خانواده پست و آلوده‌ای متولد شده تفسیر کرده‌اند.)

به یقین ساحت مقدس پیامبر بزرگ اسـلام صـلی الله علیه و آله پاک تر از آن است که چنین دسـتوری بر خلاف منطق عقل و شـرع بدهد در حالی که از خود آن حضـرت نقل شده است اطاعت مخلوق در معصیت خالق جایز نیست و بهترین دلیل بر ساختگی بودن این گونه احادیث آن است که خود ابوذر که این حـدیث ازاو نقل شـده به گواهی تاریـخ در زندگیش هرگز چنین نکرد و حتی در راه مبـارزه بـا انحراف امیران و حاکمـان وقت جـان خود را از دست داد! بهر حال پرواضـح است که مقام پیامبر صـلی الله علیه و آله بالاتر از این گفتگوها است، هیـچ انسان عاقل نمی‌توانـد چنین سـخنی بر زبان براند که حاکم، واجب الاطاعهٔ است در هر کاری که کند و هر سـخنی بگوید و هر کسـی که باشد؛ مخصوصاً با توجه به اینکه این حدیث در میان همه علمای اسـلام اعم از شـیعه و اهل سنت معروف است که: «لا طاعَةَ لَمخْلُوقِ فی مَعْصِیَةِ الْخالِقِ»: «اطاعت از مخلوق در معصیت خالق جایز نیست».(۳)

«وَ لا طاعَةَ لِبَشَرٍ فی مَعْصِیَةِ اللَّهِ»(۴)

به این ترتیب نتیجه می‌گیریم که روشن ترین تفسیر برای آیه همان اطاعت امامان معصوم علیه السلام است.

۱- صحیح مسلم، جلد سوم، کتاب الاماره،(باب طاعهٔ الامراء و ان منعوا الحقوق، صفحه ۴۷۴).

۲- همان مدرک، باب وجوب طاعهٔ الامراء ...، صفحه ۱۴۶۷.

۳- نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۱۶۵.

۴- الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۱۷۷.

ص: ۵۹

***

در اینجا دو سؤلی باقی می‌ماند که باید به تحلیل آن پرداخت:

۱- اگر مفهوم «اولی الامر»، امام معصوم است با کلمه «اولی» که به معنی جمع است سازگار نیست. زیرا به اعتقاد شیعه امام معصوم در هر زمان یک نفر بیش نیست.

پاسخ این سؤال از بحث های گذشته به خوبی روشن شد، زیرا درست است که امام معصوم در هر زمان یک نفر است، ولی با توجه به عمومیت آیه نسبت به تمام زمان‌ها امامان معصوم علیهم السلام در مجموع، گروهی را تشکیل می‌دهند، شبیه این معنی در کلمات عرب فراوان است. مثلًا وقتی می گوئیم: «السَلامُ عَلَیْکُمْ وَ عَلی ارْواحِکُمْ وَ اجْسادِکُمُ» «سلام بر شما و بر ارواح و بر اجساد شما» هرگز بر این سلام نمی‌توان ایراد گرفت که هر انسانی یک روح و یک جسم بیشتر ندارد چرا که در اینجا ارواح و اجساد به صورت جمع گفته شده، زیرا در جواب گفته می‌شود این جمع ناظر به مجموع است.

بنابراین گر چه پیامبر صلی الله علیه و آله در هر زمان یک جانشین معصوم داشته ولی مجموعه زمان ها، وجود آن ها متعدد است و باید واژه جمع در آن به کار رود.

۲- سؤال دیگر اینکه امام معصوم در زمان پیامبر ۹ وجود نداشته چگونه فرمان به اطاعت از وی داده شده است.

پاسخ این سؤال نیز همان چیزی است که در بالا گفته شد و آن اینکه اگر این آیه تنها ناظر به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود چنین مشکلی پیش می‌آمد ولی با توجه به اینکه یک دستور کلی برای همه مسلمین تا دامنه قیامت است مشکلی پیش نمی‌آید، اوُلی در عصر رسول اللَّه، خود او بود، و در اعصار دیگر امامان معصوم هستند مثل اینکه گفته شود وظیفه مسلمانان است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان او اطاعت کنند

ص: ۶۰

مفهوم این سخن آن است که جانشینان او باید در عصر او باشند.

این سخن را با اشاره فشرده‌ای به احادیثی که در کتب شیعه و اهل سنت در ذیل این آیه آمده و آن را به علی علیه السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام تفسیر کرده است پایان می‌دهیم:

شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب ینابیع المودهٔ از تفسیر مجاهد نقل می‌کند که آیه اطیعُوااللّه وَ اطیعُوا الرَّسُولَ وَ اولِی الامْرِ مِنْکُمْ «اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر (خدا) و پیشوایان (معصوم) خود را.»(۱) درباره امام علی علیه السلام نازل شد، در آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله او را (در جنگ تبوک) جانشین خود در مدینه قرار داد.

و نیز از علی علیه السلام نقل می‌کند که در گفتگویی که با مهاجران و انصار داشت، با این آیه در برابر آنان استدلال کرد؛ و مهاجران و انصار، ایرادی بر او نگرفتند(۲)

در شواهد التنزیل از حاکم حسکانی در ذیل آیه اطیعُوااللّه وَ اطیعُوا الرَّسُولَ وَ اولِی الامْرِ مِنْکُمْ نقل شده است که من (علی علیه السلام) از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: «یا نَبِیَّ اللّهِ مَنْ هُمْ؟ قالَ انْت اولُهُم»: «ای پیامبر خدا! آنها کیستند؟ فرمود: «تو نخستین آنها هستی»(۳)

روایات زیاد دیگری از طرق ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز در تفسیر این آیه به امامان معصوم علیهم السلام نقل شده که بالغ بر دهها روایت می‌شود، و در همه آنها آمده است که «اولی الامر» امامان معصوم هستند.(۴)

۱- سوره نساء، آیه ۵۹.

۲- ینابیع المودهٔ، صفحه ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶.

۳- شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۱۴۸، طبع بیروت.

۴- برای اطلاع بیشتر به تفسیر برهان، جلد اول صفحه ۳۸۱- ۳۸۷ و تفسیر کنز الدقائق جلد سوم صفحه ۴۳۷- ۴۵۲ مراجعه کنید.

ص: ۶۱

ولایت و امامت عامه در سنت

اشاره

این بخش از گسترده‌ترین بخش های سنت و روایات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، و در این زمینه روایات فراوانی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در معروف ترین و مهم ترین منابع اسلامی آمده است که سزاوار است با دقت و بی طرفی کامل مورد توجه قرار گیرد، تا پرده‌هایی که سالیان دراز بر این مسأله فرو افتاده است در پرتو نور علم و اخلاص و بحث منصفانه برگرفته شود، و دور از تعصب ها چهره واقعی این مسأله علمی روشن گردد، و وظیفه الهی ما در برابر این امر مهم اسلامی آشکار شود.

در اینجا تنها به بخشی از احادیث معروف که مسأله امامت و ولایت را به طور عام مطرح می‌سازد، با شرح کوتاهی از محتوا و مفهوم آن اکتفا می کنیم، و از همه خوانندگان، مخلصانه می‌خواهیم مرور مجددی بر این احادیث و مدارک و منابع، و سپس محتوای آن داشته باشند؛ و نتیجه گیری و استنباط نهایی را به خود آنها واگذار می‌نماییم.

ما معتقدیم بی تفاوت ماندن در برابر این همه احادیث گویا، و به سادگی از کنار آنها گذشتن، یا چشم به روی حقایق بستن، چیزی از مسؤلیت ما نمی کاهد، بلکه آن را افزایش می‌دهد.

۱- حدیث ثقلین

اشاره

این حدیث را از آن جهت «حدیث ثقلین» نامیده‌اند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آن

ص: ۶۲

فرمود: انی تارِکٌ فیکُمُ الثِّقْلَینِ ...(۱)

این حدیث به طور بسیار گسترده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتابهای معروف شیعه و اهل سنت (و در منابع معروف دست اول) نقل شده است، به طوری که تردیدی در صدر این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله باقی نمی‌ماند، و از مجموع این احادیث به خوبی استفاده می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را تنها یکبار بیان نفرموده، که حدیث یکی، و راویان بسیار باشند؛ بلکه در موارد مختلف بیان فرموده و روایات کاملًا متعدد است.

در اینجا به قسمتی از راویان حدیث و کتب معروف اسلامی که این حدیث در آن آمده است اشاره می‌شود.

۱- در صحیح مسلم که از معروف ترین منابع دست اول اهل سنت می‌باشد تا آنجا که مهمترین صحاح ششگانه محسوب می‌ود، از زید بن ارقم نقل می‌کند که گفت: «قامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَوْماً فینا خَطیباً بِماءٍ یُدعی خُمّاً، بَیْنَ مَکَةَ وَالْمَدینَةِ فَحَمَدَاللَّهَ وَ اثْنی عَلَیْهِ، وَ وَعَظَ وَ ذَکَرَ، ثُمَ قالَ: اما بَعْدُ الا ایُّها النّاسُ فَانَّما انَا بَشَرٌ، یُوشَکُ انْ یَاْتِیَ رَسُولُ رَبّی فَاجیبُ، وَانّی تارِکٌ فیکُمْ ثِقْلَیْنِ: اوَلُهُما کِتابُ اللَّهِ، فیهِ الهُدی وَ النُّور، فُخُذُوا بِکِتابِ اللَّهِ وَالسْتَمْسِکُوا بِه، فَحَثَّ عَلی کِتابِ اللَّهِ وَ رَغَّبَ فیهِ، ثُمَ قالَ وَاهْلِبَیْتی، اذَکِّرُکُمُ اللَّهَ فی اهْلِبَیْتی، اذَکِرُّکُمُ اللَّهَ فی اهْلِبَیْتی، اذَکِرُّکُمُ فی اهْلِبَیْتی ...»(۲)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله، در میان ما برخاست و خطبه خواند؛ در محلی که آبی بود که خُم نامیده می‌شد (غدیر خم) و در میان مکه و مدینه قرار داشت (۳) پس حمد خدا را بجا

۱- واژه« ثِقْلَیْن» دو گونه خوانده شده، گاه بر وزن« حَرَمین» که مفرد آن« ثَقَل»(بر وزن حَرَم) است به معنی چیز گرانمایه و پر ارزش و به معنی متاع مسافر نیز آمده است. و گاه« ثَقْلَین»(بر وزن سِبْطَین) خوانده شده که آن هم به معنی شیئ سنگین وزن است. نویسنده کتاب التحقیق معتقد است که اوّلی به معنی گرانمایه معنوی است، و دومی اعم است ضمنا باید توجه داشت که« ثَقَل»(به وزن حرم) صفت مشبه، و« ثِقْل»(بر وزن سبط) اسم مصدر است.

۲- صحیح مسلم جلد ۴، صفحه ۱۸۷۳.

۳- در پاورقی صحیح مسلم آمده است که غدیر خم سه میل تا جحفه فاصله دارد.

ص: ۶۳

آورد و بر او ثنا گفت و موعظه کرد و پند و اندرز داد؛ سپس فرمود: «اما بعد ای مردم من بشری هستم و نزدیک است فرستاده پروردگارم بیاید و دعوت او را اجابت کنم و من در میان شما دو چیز گرانمایه به یادگار می‌گذارم نخست کتاب خدا؛ که در آن هدایت و نور است، پس کتاب خدا را بگیرید، و به آن تمسک جوئید- پیامبر صلی الله علیه و آله تشویق و ترغیب فراوانی درباره قرآن کرد- سپس فرمود: و اهل بیتم را به شما توصیه می‌کنم که خدا را درباره اهل بیتم فراموش نکنید، به شما توصیه می‌کنم که خدا را در باره اهل بیتم فراموش نکنید، به شما توصیه می‌کنم که خدا را درباره اهلبیتم فراموش نکنید (اشاره به اینکه مسئولیت الهی خود را در مورد اهلبیت علیهم السلام فراموش نکنید)».

قرار دادن اهل بیت علیهم السلام در کنار قرآن، به عنوان دو چیز گرانمایه، و سه بار تأکید کردن بر یادآوردن مسئولیت الهی در مورد آنان، نشان می‌دهد که این امر، با سرنوشت مسلمین و هدایت آن‌ها و حفظ اصول اسلام، پیوند و ارتباط داشته و دارد، و گرنه در کنار هم قرار نمی‌گرفت.

۲- در همان کتاب از همان راوی روایت دیگری با کمی تفاوت نقل می‌کند.(۱)

جالب اینکه در ذیل این حدیث هنگامی که از زید بن ارقم سؤال می‌شود که آیا منظور از اهل بیت علیهم السلام او همسران او هستند؟ می‌گوید: نه، منظور از اهل بیت، علیهم السلام اهل و بستگان نسبی او هستند که صدقه بر آنها حرام شده است.

۳- در کتاب معروف سنن ترمذی که به صحیح ترمذی نیز معروف است، در بحث مناقب اهل بیت علیهم السلام از قول جابربن عبداللّه می‌خوانیم که می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله را هنگام حج روز عرفه دیدم که بر شتر مخصوص خود سوار بود و خطبه می‌خواند،

۱- همان مدرک، صفحه ۱۸۷۴.

ص: ۶۴

شنیدم که می‌فرمود: «یا ایُّهَا النّاس انی قَدْ تَرَکْت فیکُمْ ما انْ اخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، کِتابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتی، اهْلَبَیْتی:» «ای مردم من در میان شما دو چیز گذاردم که اگر آنها را بگیرید (و دست به دامن آنان زنید) هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و عترتم اهل بیت».(۱)

سپس ترمذی می‌افزاید: همین معنی را ابوذر، و ابو سعید (خدری)، و زید بن ارقم، و حذیفه نیز نقل کرده‌اند.

۴- در همین کتاب، کمی بعد از آن از ابوسعید و زید بن ارقم نقل می‌کند که هر دو گفتند «قالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله انّی تارِکٌ فیکُمْ ما انْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدی: احَدُهُما اعظَمُ مِنَ الآخَرِ، کِتابُ اللَّهِ حَبْل مَمْدُود مِنَ السَّماءِ الَی الارْضِ، وَ عِتْرَتی اهْلُبَیْتی، وَلَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَردا عَلَیَّ الحَوْضَ، فَانْظُرُوا کَیْفَ تُخْلِفونی فیهما»: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما چیزی به یادگار می‌گذارم که اگر به آن تسمک جویید بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد، یکی ازآن دو بزرگتر از دیگری است. کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به سوی زمین، و (دیگر) عترتم، اهل بیتم، و اینها هرگز از هم جدا نخواهند شد، تا در کنار حوض (کوثر بر من وارد شوند، پس ببینید بعد از من چگونه درباره آنها رفتار خواهید کرد»!(۲)

۵- در سنن دارمی که آن نیز از کتب بسیار معروف است؛ شبیه روایت زید بن ارقم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است و با تصریح به نام ثقلین و تصریح به نام «کتاب اللَّه و اهل بیت»، مطلب را به پایان می‌برد.(۳)

فراموش نکنید که دارمی بنا به تصریح بعضی از آگاهان، استاد مسلم و ابوداود و ترمذی می‌باشد، و کتاب سنن دارمی یکی از شش کتاب معتبر معروف نزد اهل سنت است (هر چند بعضی به جای آن سنن ابن ماجه را ذکر کرده‌اند).

۶- در مسند احمد که از ائمه چهارگانه معروف اهل سنت است، در حدیثی از زید

۱- صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحه ۶۶۲، باب مناقب اهل بیت النبی حدیث ۳۷۸۶.

۲- همان مدرک صفحه ۶۶۳، حدیث ۳۷۸۸.

۳- سنن دارمی، جلد ۲، صفحه ۴۳۲(طبع دارالفکر بیروت).

ص: ۶۵

بن ثابت می‌خوانیم که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انّی تارِکٌ فیکُمْ خَلیفَتَیْنِ:

کِتابُ اللّهِ حَبْلُ مَمْدودُ ما بَیْنَ السَّماءِ وَالارْضِ اوْ مابَیْنَ السَّماءِ الَی الارْضِ، وَ عِتْرَتی اهْلُبَیْتِی وَ انَّهُما لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوْضَ»:

«من دو خلیفه (جانشین) در میان شما از خود یادگار می گذارم، کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده میان آسمان و زمین و عترتم، اهل بیتم، این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند».(۱)

توجه داشته باید که در بعضی از این روایات، تعبیر «ثقلین» آمده (مانند روایت صحیح مسلم) و در بعضی «خلیفتین» (مانند روایت اخیر که از سنن احمد نقل شد) و در بعضی دیگر هیچ یک از این دو نیست، اما مفهوم و محتوای این دو است، و در واقع همه به یک چیز باز می گردد.

۷- احمد بن شعیب نسائی که او نیز از بزرگان اهل سنت محسوب می‌شود، و کتاب سنن او نیز یکی از صحاح سته (کتب ششگانه معروف) است در کتاب خصائص از زیدبن ارقم نقل می کند که می گوید: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از حجهٔ الوداع باز می گشت و به غدیر خم وارد شد دستور داد سایبان هایی درست کنند و زیر آنها را پاک و پاکیزه نمایند»، سپس فرمود: «کَانّی دُعیتُ فَاجَبْتُ وَ انّی تارِکٌ فیکُمُ الثِّقْلَیْنِ احِدُهُما اکْبَرُ مِنَ الآخَرِ، کِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتی فَانْظُرُوا کَیْفَ تُخْلِفُونی فیهما، فَانَّهُما لَنْ یَفْتَرِقا حتی یَرِدا علیَّ الحَوْضَ، ثُمَ قالَ انَّ اللّهَ مَوْلایَ وَانَا مَوْلی کُلِ مُؤمِنٍ، ثُمَّ اخَذَ بِیَدِ عَلیٍّ عَلَیْه السَّلامُ، فَقالَ مَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَهذا وَلِیُهُ، اللهُمَ و الِ مَنْ وَلاهُ و عادِ مَنْ عاداهُ»:

«گویی من (از سوی خدا) دعوت شده‌ام و اجابت کرده‌ام- و به زودی از میان شما میروم- و من دو چیز گرانمایه را در میان شما به یادگار می گذارم یکی ازدیگری بزرگتر است، کتاب خدا و عترتم؛ اهل بیتم، پس بنگیرید چگونه بعد از من با آنها

۱- مسند امام احمد، جلد ۵، صفحه ۱۸۲، چاپ دارالصادر بیروت.

ص: ۶۶

رفتار خواهید کرد؛ چرا که آنها از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. سپس فرمود: «خداوند مولا (وسرپرست) من است؛ و من ولی هر مؤمنی هستم؛ سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس من ولی اویم، این ولی او است. خداوندا! دوست بدار هر کس او را دوست بدارد، و دشمن بدار هر کس که با او دشمنی کند».

در پایان حدیث آمده است که راوی دوم حدیث، ابوطفیل می‌گوید به زید بن ارقم گفتم تو خود این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟

گفت: هر کسی در زیر آن سایبانها بود این صحنه را با دو چشم خود شاهد کرد وبا دو گوش خود این سخنان را شنید»!(۱)

این حدیث به خوبی نشام می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را در ملأعام و در حضور گروه کثیری در غدیر خم بیان فرموده، و همه با گوش خود شنیده‌اند.

۸- حاکم نیشابوری از علمای قرن چهارم هجری در کتاب مستدرک الصحیحَین که از منابع معروف اهل سنت و متضمن احادیثی است که در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیامده در حالی که از نظر وزن و ارزش در حد آنها بوده است این حدیث را از «ابن واصله» نقل می‌کند که او می‌گوید من اززید ن ارقم شنیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان مکه و مدینه به درختانی رسید که پنج سایبان در آنجا بود، در آنجا پیاده شد و مردم زیر درختان را جارو کردند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نماز عصر، خطبه خواند و حمد و ثنای خدا بجا آورد و موعظه فراوان کرد (سپس فرمود) اَیُّهَا النّاس انّی تارِك فیكُمْ امْرَیْنِ لَنْ تَضِلُّوا انِ اتَّبَعْتُموهُما: وَ هُما كِتابُ اللَّهِ وَ اهْلُبَیْتی عِتْرَتی: «ای مردم من در میان شما دو چیز وا می‌گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و اهلبیتم عترتم را».(۲)

۱- خصائص نسایی، صفحه ۲۰(طبع التقدم در مصر)(مطابق نقل فضائل الخمسه) جلد ۲، صفحه ۵۴.

۲- مستدرک الصحیحین جلد ۳، صفحه ۱۰۹(مطابق همان مدرک).

ص: ۶۷

سپس حاکم می‌افزاید: این حدیث مطابق شرط بخاری و مسلم، صحیح است.(۱)

۹- ابن حجر هیثمی مفتی حجاز که از مخالفین سرسخت شیعه بوده است در کتاب «الصواعق المحرقه» می گوید: «فی رِوایَةٍ صَحیحَةٍ کَانی قَدْ دُعیتُ فَاجَبْتُ، انی قَدْ تَرَکْتُ فیکُمُ الثَقْلَیْنِ احِدُهُما آکَدُ مِنَ الآخَرِ؛ کِتابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ عِتْرَتی فَانْظُرُوا کَیَ تُخْلِفُونی فیهِما فَانَّهُما لَنْ یَفتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ»:

«گوئی من دعوت شده‌ام و دعوت الهی را پذیرفته‌ام، و من دو چیز گرانمایه در میان شما می گذارم کتاب خداوند بزرگ و عترتم را، پس بنگرید چگونه بعد از من حق آن‌ها را بجا می‌آورند؛ این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.

سپس می‌افزاید: در روایت دیگری این اضافه نیز وارد شده است: «سَئَلْتُ رَبّی ذلِکَ لَهُما، فَلا تَتَقَدَّمُوهما فَتَهْلُکُوا، ولا تَقْصُروُا عَنْهُما فَتَهْلُکُوا، وَلا تُعَلِمُوهُمْ فَانَّهُمْ اعْلَمُ مِنْکُمْ!»: «من این مقام را برای آنها از پروردگارم تقاضا کردم، پس بر آنها پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید؛ و از آنها نیز عقب نمانید که هلاک خواهید شد!، چیزی به آنها تعلیم ندهید، چرا که آن‌ها از شما داناتر اند»!

بعد اضافه می کند که این حدیث طرق و راویان بسیاری دارد که از بیست و چند روای نشکیل می‌شود، و نیازی به شرح و بسط آن نیست.(۲)

این اعتراف صریح به گسترش دامنه این حدیث (تا سر حد تواتر) از کسی که

۱- منظور از شرط آن دو نفر این است که آنها تنها احادیثی را نقل می کردند که سلسله سندش متصل به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده، و روایانش از نظر آنها مورد اعتماد و غیر متهم بوده‌اند و از آنجا که آنها تمام احادیثی را که دارای این شرط بوده نقل نکرده‌اند، حاکم نیشابوری احادیثی را که واجد شرایط بوده و در آن دو کتاب نیامده در کتاب خودش مستدرک جمع آوری نموده و به این ترتیب کتاب مستدرک را می‌توان هم ردیف کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم شمرد.

۲- صواعق، صفحه ۲۲۶، طبع عبدالطیف مصر.

ص: ۶۸

شدیدترین حملات را در مسأله «امامت» به شیعه داشته است بسیار قابل توجه است.

۱۰- ابن اثیر (محمد بن محمد بن عبدالکریم) صاحب کتاب های معروف از جمله کتاب «اسد الغابه فی معرفهٔ الصحابهٔ»، در حالات عبداللّه بن حنطب نقل می‌کند که می‌گوید: «خَطَبَنا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْجُحفَهِٔ فَقالَ اَلَسْتُ اوْلی بِکُمْ مِنْ انْفُسِکُمْ؟ قالُوا بَلی یا رَسُولَ اللَّهِ! قالَ انّی سائِلُکُمْ عَنْ اثْنَتَیْنِ عَنِ القُرآنِ وَ عَنْ عِتْرَتی»: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در سرزمین جحفه (منزل‌گاهی میان مکه و مدینه) برای ما خطبه‌ای خواند و فرمود، آیا من اولی به شما از خودتان نیستم؟ عرض کرده‌اند آری ای رسول خدا! فرمود: من از شما (در قیامت) از دو چیز سؤال خواهم کرد، از قرآن و عترتم»!(۱)

۱۱- جلال الدین عبدالرحمن سیوطی که او نیز از علمای معروف و صاحب تألیفات فراوانی است (۲) در کتاب احیاء المیّت همان چیزی را که ابن اثیر در اسدالغابه آورده است ذکر نموده.(۳)

۱۲- بیقهی (ابوبکر احمد بن الحسین) که زمخشری درباره او می‌گوید: «شافعی امام مذهب شافعیه، بر گردن تمام شافعی‌ها منت دارد، ولی بیهقی به خاطر نوشته هایش هم بر خود شافعی، و هم بر تمام شافعی مذهب‌ها منت دارد».(۴)

این حدیث را در کتاب «السنن الکبری» که از مهم ترین کتابهای او است، آورده است (شبیه همان چیزی که در صحیح مسلم آمده بود که مخصوصاً سه بار اهلبیت در آن تکرار شده است).(۵)

۱۳- حافظ طبرانی که او نیز از محدثان معروف اهل سنت است، و- در قرن سوم و چهارم هجری می‌زیسته- به گفته بعضی بیش از هزار استاد در حدیث دیده است؛ در کتاب معروف خود، به نام «المعجم الکبیر» با سند خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل

۱- اسدالغابه فی معرفهٔ الصحابه، جلد ۳، صفحه ۴۷،(طبع مصر و طبع بیروت).

۲- گفته شده او بیش از پانصد کتاب تألیف کرده است(الکنی و الالقاب، جلد ۱، صفحه ۲۰۷).

۳- احیاء المیت که در حاشیه الاتحاف، صفحه ۱۱۶ به طبع رسیده است.

۴- الکنی و الالقاب، جلد ۲، صفحه ۱۱۴.

۵- سنن بیهقی، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۴.

ص: ۶۹

می کنـد که پیـامبر صـلی الله علیه و آله مردم رابه پیروی از ثقلین دعـوت کرد، مردی برخـاست و عرض کرد ای رسـول خـدا! ثقلین کدام است؟

فرمود: «اَلـاکْبَرُ کِتـابُ اللَّهِ، سَبَب طَرَفُهُ بِیَدِاللهِ، و طَرَفُهُ بِایْدیکُمْ، فَتَمَسَّکُوا بِهِ لَن تزالُوا و لا تَضِلُّوا، وَ الاصْغَرُ عِتْرَتی وَ انَّهُما لَنْ یَفْتِرقا حَتّی یَردا عَلَیَّ الحَوْضَ»: «ثقل اکبر: کتـاب خـدا اسـت، وسیله‌ای اسـت کـه یـک طرف آن به دست قـدرت خـدا است و طرف دیگرش به دست شـما است؛ پس به آن تمسک جوئیـد که هرگز از بین نخواهیـد رفت و گمراه نخواهید شد، و ثقل اصـغر: عترتم می‌باشد و آنها هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند».

سپس پیـامبر صـلی الله علیه و آله افزود: «من این را برای آن دو از پروردگـارم تقاضا کرده‌ام، پس بر آنها پیشـی نگیریـد که هلاک خواهید شد و بر آنها چیزی نیاموزید که آنها از شما داناتر اند»!(۱)

۱۴- ابن تیمیه، احمـد بن عبدالحلیم حنبی (متوفای ۷۲۸) پایه گذار مذهب وهابیت در کتاب منهاج السـنه، این حدیث را همانند آن چه در صحیح مسلم آمده است نقل کرده‌است.(۲)

گروه کثیر دیگری نیز از دانشمندان بنام و مشهور و معروف اهل سنت نیز این حدیث را در کتب خود آورده‌اند:

۱۵- ابن مغـازلی- علی بن محمـد فقیه شافعی که از دانشـمندان قرن پنجم هجری است- حـدیث ثقلین را با تفصـیل تمام از زیـد بن ارقم نقل کرده است.(۳)

۱۶- خوارزمی از علمای مشـهور قرن شـشم که از فقها و محدثین و خطباء و شاعران بوده است نیز در کتاب خود به نام مناقب آن را آورده است.(۴)

۱- المعجم الکبیر، صفحه ۱۳۷(طبق نقل احقاق الحق ج ۹، صفحه ۳۲۲).

۲- منهاج السنه، جلد ۴، صفحه ۱۰۴(طبع قاره).

۳- احقاق الحق، جلد ۴، صفحه ۴۳۸(بنا به نقل از کتاب خطی او).

۴- مناقب صفحه ۹۳.

ص: ۷۰

۱۷- ذهبی، محمـد بن احمد بن عثمان دمشـقی شافعی که از علمای قرن هفتم و هشـتم هجری است، و مشـهور به تعصب در مذهبی خویش است، و تاج الـدین سـبکی در کتاب طبقات الشافعیه در حق او می‌گویـد: او محـدث نامی عصـر و خاتمه حفاظ و پرچمدار مذهب الهی سنت و جماعت و پیشوای مردم زمان ما بود، و نیز این حدیث را در کتاب تلخیص المستدرک ذکر کرده است.(۱)

۱۸- مورخ مشـهور علی بن برهان، «حلبی» شافعی از علمای قرن یازدهم در کتاب خود «انسانُ العیون» که به سیره حلبی مشهور است حـدیث ثقلین را ضـمن بیان حـدیث غـدیر با عبارات صـریحی شبیه آنچه قبلًا آوردیم ذکر کرده است، و بعـد از ذکر این حدیث، با صراحت می‌گوید: «این حدیث صحیحی است که با سندهای صحیح و حسن نقل شده است».(۲)

۱۹- ابن حیان مالکی در کتاب «المقتبس فی احوال الاندلس»، شبیه چیزی که در صحیح مسلم آمده است ذکر کرده، ولی مکانی را که پیامبر صـلی الله علیه و آله در آن خطبه خوانـد و در میان مکه و مدینه قرار داشت به عنوان حصائن ذکر کرده که به معنی «دژها» است.(۳)

۲۰- علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشـهور به خازن از علمای قرن هشتم هجری در تفسیر خود همان چیزی که در صحیح مسلم و صحیح ترمذی آمده، آورده است.(۴)

۲۱- ابن ابی الحدید معتزلی (عزالدین عبدالحمید) از علمای معروف قرن هفتم

۱- این کتاب در حاشیه کتاب مستدرک حاکم،، جلد ۳، صفحه ۱۰۹ چاپ حیدر آباد دکن آمده است.

۲- سیره حلبی، جلد ۳، صفحه ۲۷۴، طبع قاره.

۳- المقتبس صفحه ۱۶۷، طبع پاریس.

۴- تفسیر خازن جلد ۱، صفحه ۴، طبع قاهره.

ص: ۷۱

هجری، نیز این روایت را در شرح نهج البلاغه خود آورده است او می گوید: «قَدْ بَیَّنَ رَسُول اللَّهِ صلی الله علیه و آله عِتْرَتَهُ مَنْ هِیَ؟ لَمّا قالَ انّی تارِکُ فیکُمُ الثَقْلَیْنِ، فَقال عِتْرَتی اهلُ بَیْتی»: «پیامبر صلی الله علیه و آله عترتش را شرح داده است؛ فرموده است من در میان شما دو چیز گران مایه می گذارم»، سپس فرمود: «عترتم، یعنی اهل بیتم».

سپس می‌افزاید در جای دیگری پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت را نیز تبیین فرمود در آنجا که کساء بر آنها افکند؛ و هنگامی که آیه انَّما یُریدُاللَّهُ لِیُذْهِبَ ... نازل شد، عرضه داشت: «خداوندا اینها اهل بیت من اند، پلیدی را از آنها دور بدار».(۱)

۲۲- ذینی دحلان شافعی (سید احمد) مفتی مکه از علمای قرن سیزدهم است تألیفات فراوانی دارد. در کتاب سیره نبویه که در حاشیه سیره حلبی به چاپ رسیده است این حدیث را عیناً همانند صحیح مسلم نقل کرده؛ و همچنین آنچه را که مسند احمد حنبل از ابو سعید خدری روایت کرده است.(۲)

***

جمع بندی فشرده

اینها گروهی از دانشمندان سرشناس از قرون نخستین اسلام تا قرون اخیر بوده‌اند؛ که روایت ثقلین را با صراحت در کتب معروف خود آورده‌اند ولی نباید فراموش کرد که اینها از نظر عدد، گروه کوچکی از مجموعه ناقلان این حدیث اند.

مرحوم میرحامد حسین هندی مطابق آن چه در خلاصه عبقات الانوار آمده است از یکصد و بیست و شش کتاب معروف نام می‌برد و عین عبارت هر کدام را با قید جلد و صفحه کتاب در این اثر شریف خود آورده است.(۳)

شایان توجه است که این حدیث تنها از جابربن عبداللَّه انصاری یا ابوسعید خُدری و زیدبن ارقم نقل نشده است؛ بلکه حداقل بیست و سه نفر از صحابه پیامبر آن را از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدونه اسطه نقل کرده‌اند، که نام آنها به شرح زیر

۱- شرح نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۳۷، طبع قاهره، و جلد ۶، صفحه ۳۷۵، طبع حلبی بیروت خطبه ۸۶.

۲- سیره نبویه، جلد ۲، صفحه ۳۰۰، در حاشیه جلد ۳، سیره حلبی، صفحه ۳۳، طبع مصر نیز آمده است.

۳- نقل از خلاصه عبقات الانوار ج ۲، صفحه ۱۰۵- ۲۴۲. طبع مؤسسه البعثه.

ص: ۷۲

است:

۱- زید بن ارقم ۲- ابوسعید خُدری ۳- جابربن عبداللَّه انصاری ۴- حُدیفهٔ بن اسَیْد ۵- خُزیمهٔ بن ثابت ۶- زید بن ثابت ۷- سَهل بن سعد ۸- ضَمُرهٔ الاسلمی ۹- عامر بن لیلی ۱۰- عبدالرحمن بن عوف ۱۱- عبداللَّه‌بن عباس ۱۲- عبداللَّه‌بن عمر ۱۳- عدی بن حاتم ۱۴- عقبـهٔ بن عامر ۱۵- علی بن ابی طالب علیه السـلام ۱۶- ابور غفاری ۱۷- ابورافع ۱۸- ابی شریح خزاعی ۱۹- ابوقدامه انصاری ۲۰- ابوهریره ۲۱- ابی هیثم بن تیهان ۲۲- امّ سَلَمه ۲۳- امّ هانی.

تکرار حدیث ثقلین بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله

این نیز قابل توجه است که این حـدیث را تنها پیامبر صـلی الله علیه و آله در یک مورد نفرموده است- مانند حدیث غدیر که یک با پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود و افراد زیادی آن را شـنیدند و نقل کردنـد- بلکه «حدیث ثقلین» در موارد مختلف و به مناسـبتهای گوناگون بیان شده است.

مواردی که این حدیث در کتب اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده عبارت است از:

۱- در غـدیر خم هنگـامی که پیامبر صـلی الله علیه و آله از حجـهٔ الوداع برمی گشت برخواست و ضـمن بیانات مفصل خود حـدیث ثقلین را بیان فرمود. این همان چیزی است که قبلًا از صحیح مسلم و خصائص نسائی با ذکر اسناد و مدارک نقل کردیم.

۲- در ایام حج، روز عرفه هنگامی که پیامبر صـلی الله علیه و آله بر شتر خود سوار بود و خطبه می‌خواند، این حدیث را ایراد فرمود. این همان چیزی است که ترمذی از جابربن عبداللَّه انصاری نقل کرده، و قبلًا در شماره ۳ بیان شد.

۳- در جحفه که یکی از میقات های حج است و محلی است میان مکه و مدینه

ص: ۷۳

این حـدیث را ایراد فرمود؛ همان گونه که ابن اثیر در اسد الغابه در حالات عبداللّه بن حنطب آورده است؛ و قبلًا در شـماره ۸ از این سلسله احادیث ذکر شد.

۴- در بیماری وفات، هنگامی که آخرین وصایای خود را بیان می‌فرمود، توصـیه به ثقلین کرد و فرمود: «ایُّهَا النّاس یُوشَکُ انْ اقْبَضَ قَبْضاً سَـرِیعاً فَیُنْطَلَقُ بی، وَ قَدْ قَدَّمْتُ الَیْکُمُ القَوْلَ مَعْذِرةً الَیْکُمْ الّا انّی مُخْلِفٌ فیکُمْ کِتابَ رَبّی عَزَّوَجَلَّ، وَ عِتْرَتی اهْلَ بَیْتی، ثُمَّ اخَذَ بِیَدِ عَلیٍّ علیه السـلام فَرَفَعها، فَقالَ هذا مع القرآنِ والقرآنُ مع علیٍّ لایَفْتَرِقانِ حَتّی یَردا عَلَیّ الحَوْضَ فَاسْئَلُوهُما ما خَلَّفْتُ فیهِما»: «ای مردم من به زودی از میـان شـما خواهم رفت و من نسبت به همه شـما اتمـام حجت کردم؛ آگاه باشـید من در میان شـما کتاب پروردگار بزرگم، و عترتم، اهل بیتم را به یادگار می‌گذارم». سپس دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: «این علی علیه السلام با قرآن است و قرآن با علی است؛ و هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض (کوثر) نزد من آیند پس از آن دو سؤال کنید، از آن چه در آنها به یادگار گذاشتم».(۱) در این حدیث دقایق و ظرائفی است که بر اهل معنی پوشیده نیست.

۵- در حجـهٔ الوداع در مسـجد خیف فرمود: «الا ـ وَ انّی سـائِلُکُم عَنْ الثِقْلَیْنِ، قـالُوا یـا رَسُولَ اللّهِ وَ مَـا الثَقْلَیْنِ؟! قـالَ: کِتـابُ اللّهِ الثِقْلُ الا ـ کْبَرُ، طَرَفُ بِیَـدِاللّهِ وَ طَرَفُ بَایْـدیکُمْ، فَتَمَسَّکُوا بِه لَنْ تَضِـلُّوا وَلَنْ تَزِلُّوا وَ عِتْرَتی وَ اهْـلُ بَیْتی، فَانَّهُ قَـدْ نَبَّانِیَ اللَطیفُ الخَبیرُ انَّهُما لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیّ الحَوْضَ، کَاصْـبَعی هاتَیْنِ!»: «آگاه باشید من از شما از ثقلین سؤال می‌کنم!، عرض کردند: ای رسول خدا ثقلین چیست؟! فرمود: ثقل اکبر قرآن مجیـد است که یک سوی آن در دست (قـدرت) خدا و سوی دیگرش در دست شـما است؛ پس به آن تمسک جوییـد که هرگز گمراه نخواهید شد، و هرگز لغزش نخواهید داشت و «ثقل دیگر» عترتم و اهلبیتم هسـتند، زیرا خداوند لطیف خبیر به من خبر

۱- صواعق المحرقه، صفحه ۷۵.

ص: ۷۴

داده که آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر نزد من آیند؛ مانند این دو انگشت من که در کنار هم قرار دارند»!(۱)

۶- هنگام بازگشت از طائف بعد از فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و آله برخواست و خطبه‌ای خواند و این حدیث را بیان فرمود، و همین نکات مهم را یادآور شد.(۲)

این همه تکرار و تأکید در مقامهای مختلف: در مدینه، در ایام حج، در روز عرفه، و مسجد خیف (در ایام منی) و در وسط راه مکه و مدینه و در موارد دیگر دلیلی است روشن و برهانی است قوی و گویا بر اینکه مسأله تمسک به این دو شئ گرانمایه مسأله‌ای سرنوشت ساز و پراهمیت بوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواسته مسلمانان را به اهمیت آن دو آگاه سازد تا مسلمانان گمراه نشوند؛ و عجیب است که اگر ما با این همه تکرار و تأکید دست از دامن آنها برداریم، و خود را به گمراهی بیفکنیم، و یا باتوجیه‌های نادرست از اهمیت آنها بکاهیم. چگونه می‌توان به سادگی از کنار حدیثی گذشت که بیست و چند نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آن را نقل کرده؛ و در منابع معروف و دست اول آمده، و در حدود دویست کتاب معروف اسلامی نقل شده؛ نه در سندش شک و تردیدی است، و نه در دلالتش ابهامی وجود دارد؛ ساده گذشتن از کنار چنین روایتی قطعاً مسئولیت سنگینی دارد.

کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاتم پیامبران و امین وحی الهی می‌شناسد، و تأکید او را در تمسک به این دو چیز گرانمایه آشکارا می‌بیند و عدم گمراهی را در پیروی از آن دو می‌شمرد؛ باید بداند که راز مهمی در این امر نهفته و اصل مهمی از اصول اسلامی در آن جای گرفته است. (دقت کنید)

۱- تفسیر علی بن ابراهیم، مطابق نقل بحار الانوار، جلد ۲۳، صفحه ۱۲۹ حدیث ۶۱.

۲- صواعق ابن حجر، فصل اول، باب ۱۱، آخر صفحه ۸۹.

ص: ۷۵

نکات مهمی که از حدیث ثقلین استفاده می‌شود

این حدیث شریف خطوط مهمی را در برابر مسلمانان ترسیم می‌کند که به قسمتی از آن ذیلًا به طور فشرده اشاره می‌شود:

۱- قرآن و اهلبیت علیهم السلام همیشه همراه یکدیگرند و جدایی ناپذیرند؛ و آنها که طالب حقایق قرآن هستند باید دست به دامن اهلبیت علیهم السلام بزنند.

۲- همان گونه که پیروی از قرآن بدون هیچ گونه قید و شرط بر همه مسلمین واجب است پیروی از اهلبیت علیه السلام نیز بدون قید و شرط واجب است.

۳- اهلبیت علیهم السلام معصوم اند زیرا جدایی‌ناپذیر بودن آنها از قرآن از یک سو، و لزوم پیروی بی قید و شرط از آنان از سوی دیگر، دلیل روشنی بر معصوم بودن آنها از خطا و اشتباه و گناه است. چرا که اگر آنها گناه یا خطایی داشتند از قرآن جدا می‌شدند؛ و پیروی از آنان، مسلمانان را از ظلالت و گمراهی بیمه نمی‌کرد؛ و اینکه می‌فرماید: با پیروی از آنان در برابر گمراهی‌ها مصونیت دارید، دلیل روشنی بر عصمت آنها است.

۴- از همه مهم تر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله این برنامه را برای تمام ادوار تاریخ مسلمین تا روز قیامت تنظیم کرده؛ می‌فرماید: «این دو همیشه با هم هستند تا در کنار حوض کوثر نزد من آیند». این به خوبی نشان می‌دهد که در تمام طول تاریخ اسلام فردی از اهل بیت علیهم السلام به عنوان پیشوای معصوم علیه السلام وجود دارد؛ و همان گونه که قرآن همیشه چراغ هدایت است آنها نیز همیشه چراغ هدایت اند؛ پس باید کاوش کنیم و در هر عصر و زمان آنها را پیدا کنیم.

۵- از این حدیث شریف استاده می‌شود که جداشدن یا پیشی گرفتن از اهل بیت علیهم السلام مایه گمراهی است؛ و هیچ انتخابی را نباید بر انتخاب آنها مقدم داشت.

۶- آنها از همه افضل و اعلم و برتر اند.

ص: ۷۶

آری هیچ ابهامی در استفاده این امور از حدیث فوق وجود ندارد.

جالب اینکه سمهودی شافعی (۱) از علمای معروف قرن نهم و دهم هجری صاحب کتاب «وفاء الوفاء» در یکی از نوشته‌های خود به نام «جواهر العقدین» که درباره حدیث ثقلین نگاشته می گوید: «انَّ ذلک یُفْهِمَ وُجُودَ مَنْ یَکُونُ اهْلًا لِلتَّمَسُّکِ به مِنْ اهلِ البَیْتِ وَ العِتْرَةِ الطّاهِرَةِ فی کُلِّ زَمانٍ وُجِدُوا فِیه الی قِیامِ السّاعَةِ، حتّی یَتَوَجَّهُ الحَثُّ المَذْکورُ الَی الَّتمَسُّکِ بِه کَما انَّ الکِتابَ العَزیز کَذلِکَ»: «این حدیث می‌فهماند که در هر زمانی تا روز قیامت در میان اهل بیت علیهم السلام کسی وجود دارد که شایستگی تسمک و پیروی دارد؛ همان گونه که قرآن مجید نیز چنین است».(۲)

تنها یک سؤال

تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که در بعضی از روایات- هر چند بسیار کم- به جای «و عترتی اهل بیتی» تعبیر، «و سنتی» شده است؛ که بر دو مورد آن در سنن بیهقی دست یافتیم. در یک مورد ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت در حجة الوداع خطبه خواند و فرمود: «چیزی در میان شما گذارده‌ام که اگر چنگ به آن زنید هرگز گمراه نمی‌شوید.» سپس فرمود: «کِتابَ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِیِّهِ.»(۳)

و در سند دیگری از ابوهریره نیز همین مضمون نقل شده است.(۴) ولی روشن است که این حدیث در برابر آن همه احادیث که تصریح به اهلبیت و عترت می کند؛ و حتی در بعضی از آنها سه بار اهلبیت تکرار، و نسبت به آنها تأکید شده؛ و در بعضی صریحاً نام علی علیه السلام آمده و پیامبر صلی الله علیه و آله دست او را گرفته و معرفی

۱- سمهود، قریه بزرگی در کنار نیل مصر است.

۲- خلاصه عبقات الانوار، جلد ۲، صفحه ۲۸۵.

۳- سنن بیهقی، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۴.

۴- سنن بیهقی، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۴.

ص: ۷۷

کرده است نمی‌تواند قابل استناد باشد؛ و به نظر می‌رسد که زمامداران وقت برای اینکه از ایرادهای مردم در برابر این حدیث مصون باشند دست به چنین تغییری در حدیث زده‌اند؛ ولی نتوانسته‌اند آنرا جا بیندازند.

از این گذشته این دو حدیث- به فرض صحت حدیث «و سنتی»- با هم منافاتی ندارند؛ در یک جا پیامبر صلی الله علیه و آله توصیه به کتاب و سنت کرده، و در جای دیگر به کتاب و عترت. زیرا چنان که گفتیم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این سخن را در چندین جا- طبق روایات مختلف که در منابع معروف اهل سنت وارد شده- بیان فرموده است؛ گاه در حجهٔ الوداع، گاه در مسجد خیف، گاه در عرفه، گاه در جُحفه، گاه در غدیر خم، گاه به هنگام بازگشت از طائف، گاه در مدینه بر فراز منبر، و گاه در بستر بیماری وفات.(۱) چه مانعی دارد که چندین بار گفته باشد «و عترتی» و در یک مورد هم فرموده باشد:

«کِتابَ اللَّهِ وَ سُنَتی»

اصولًا مگر کسی منکر است که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله از یادگارهای مهم او است؛ و باید به آن عمل کرد؟ مگر ممکن است کسی مسلمان باشد و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را که قرآن نسبت به آن تأکید کرده و فرموده: ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا:

«هر آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله برای شما آورده بگیرید، (واطاعت کنید)، و از آنچه شما را نهی کرده خودداری نمایید»(۲) نادیده بگیرید و نسبت به آن بی اعتنا باشد؟ این معنی هیچ منافاتی با تأکید بر پیروی از عترت و تمسک به آن در موارد دیگر ندارد.

به تعبیر دیگر انتخاب کردن یکی از دو روایت در جایی است که با هم تعارضی و تضادی داشته باشند؛ در حالی که تضادی در میان این دو مطلق نیست. اصولًا تمسک به ذیل هدایت های اهل بیت نیز یکی از مصادیق بارز عمل به سنت

۱- قبلا به این موارد اشاره شد، گفتنی است که مرحوم سیّد شرف الدین نیز در المراجعات در نامه هشتم به‌این موارد اشاره کرده است.

۲- سوره حشر، آیه ۷.

ص: ۷۸

پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ آن کسی که اطاعت اهلبیت علیهم السلام کند عمل به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله کرده است؛ و آن کس که نپذیرد و پشت به آن نماید و انتخاب خود را به انتخاب پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم دارد؛ از اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله سرباز زده است.

به هر حال با این بهانه‌ها نمی‌توان از زیر بار مسئولیت مهمی که احادیث ثقلین بر دوش ما می‌گذارد شانه خالی کرد؛ احادیثی که بدون شک از احادیث متواتره است، و از نظر سند و دلالت قابل چشم پوشی نیست.

این سخن را با اشعاری که امام شافعی در این زمینه آورده است به پایان می‌بریم:

وَلَما رَأیْتُ النّاسَ قَدْ ذَهَبَتْ بِهِمْ‌مَذاهِبُهُمْ فی ابْحُرِ الغَیِّ وَ الْجَهْلِ

رَکِبْتُ عَلی اسْمِ اللّه فی سُفُنِ النَّجاةِوَ هُمْ آلُ بَیْتِ المُصْطَفی خاتَمِ الرّسُلِ

وَ امْسَکْتُ حَبْلَ اللّهِ وَ هُو وِلائُهُمْ‌کَما قَدْ امِرْنا بِالَّتَمَسُکِ فِی الحَبْلِ

: «هنگامی که مردم را دیدم که مذاهب و طریق هایشان آنها را در دریاهای گمراهی و جهل فرو برده است؛ من به نم خدا بر کشتی‌های نجات سوار شدم- و به آنها پناه بردم- و آنها اهل بیت مصطفی خاتم رسولان اند.

من به ریسمان الهی که ولایت آنها است چنگ زدم؛ آن گونه که مأمور شده‌ایم به حبل اللّه (قرآن) چنگ زنیم.

و چه خوب است همه آنها را در همه چیز پناه گاه خود ببینند و حق را از آنها

جستجو کنند».(۱)

این که در بسیاری از روایات گذشته تکیه بر مسأله حوض کوثر شده است ظاهراً به این دلیل است که حوض کوثر در دروازه بهشت قرار گرفته و نخستین گام ورودی بر آنجا است، و صالحان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را در آنجا دیدار می‌کنند.

۱- کتاب ذخیرهٔ الآمال(مطابق نقل خلاصهٔ العبقات، جلد ۲، صفحه ۲۷۷).

ص: ۷۹

۲- حدیث سفینه نوح

اشاره

از احادیث معروف درباره اهل بیت علیهم السلام و امامان معصومین علیه السلام «حدیث سفینه» است که به طور گسترده در کتب معروف شیعه و اهل سنت آمده است و در این جا به طور بسیار فشرده به سراغ متن و اسناد و منابع این حدیث شریف می‌رویم:

این حدیث را حداقل هشت نفر از صحابه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند (ابوذر، ابوسعید خدری، ابن عباس، انَس، عبداللَّه بن زبیر، عامرین واثله، سلمهٔ بن الاکوع و علی علیه السلام).(۱)

احادیث فوق در دهها کتاب از کتب معروف اهل سنت آمده است که ذیلًا به قسمتی از آنها اشاره می‌شود، و توضیح بیشتر را به کتابهای شریف احقاق الحق جلد نهم، و خلاصه عبقات جلد ۴ و کتب دیگر وا می‌گذاریم.

۱- ابوذر در کنار خانه کعبه دست ردر حلقه در خانه کرده و می‌گفت: کسی که مرا می‌شناسد، می‌شناسد و هر کس مرا نمی‌شناسد بداند من ابوذر غفاری هستم:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ مَثَلُ اهْلِبَیْتی فیکُمْ کَمَثَلِ سَفینَهِٔ نُوحٍ فی قوم نُوحٍ مَنْ رَکِبَها نَجی وَ مَنْ تَخَلَفَ عَنْها هَلَکَ» و در روایتی آمده است «وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها غَرَقَ»:

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: اهل بیت من در میان شما همانند

۱- بنا بر نقل اسد الغابه، عبداللَّه بن زبیر در اوائل هجرت از مادر متولد شد، پدرش زبیر هنگامی که او هفت یا هشت ساله بود، وی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورده و با حضرت بیعت کرد و از آن حضرت روایاتی را(در باقیمانده عمر پیامبر صلی الله علیه و آله) شنید و نقل نمود(اسد الغابه، جلد ۳، صفحه ۱۶۲).

ص: ۸۰

کشتی نوح اند هر کس بر آن سوار شود نجات می‌یابد و هر کسی از آن جدا شود، هلاک می‌گردد (و در روایتی غرق می‌شود).(۱)

به این ترتیب در دریای طوفان زده زندگی، کشتی نجات آنها هستند.

۲- ابن عباس و همچنین سلمهٔ بن الاکوع- مطابق نقل ابوالحسن علی بن محمد شافعی، مشهور به ابن مغازلی، در کتاب مناقب- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که فرمود: «مَثَلُ اهْلِ بَیْتی فیکُمْ مَثَلُ سَفینَهِٔ نُوحٍ، مَنْ رَکِبَها نَجی وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها هَلَکَ».

این عبارتی است که از ابن عباس نقل شده، ولی عبارت ابن اکوع از این فشرده‌تر است: «مَثَلُ اهْلِ بَیْتی مَثَلُ سَفینَهِٔ مَنْ رَکِبَها نَجی».

شیخ محمد امین انطاکی نویسنده کتاب «لماذا اخترت مذهب اهل البیت» «چرا مذهب اهل بیت علیه السلام را برگزیدم» در بحث حدیث سفینه می‌گوید: تمام علمای اسلام اتفاق نظر دارند که این حدیث شریف از احادیث صحیحه و مستفیضه نزدیک به حد تواتر است و تعداد زیادی از حافظان و ائمه حدیث و اهل سیره و تواریخ در مؤلفات و مجامع حدیث خود، آن را نقل کرده‌اند که عدد آنها بالغ بر یکصد نفر می‌شود؛ و همگی آن را به عنوان حدیثی مورد قبول پذیرفته‌اند. سپس می‌افزاید «غیر مسلمانان نیز این حدیث را به عنوان یک حدیث اسلامی نقل کرده‌اند».(۲)

در کتاب عبقات الانوار این حدیث را از نود و دو کتاب که به وسیله نود و دو نفر از دانشمندان معروف اهل نست تألیف یافته به طور مشروح و با تمام مشخصات نقل می‌کند:

در ملحقاتی که نویسنده خلاصه عبقات الانوار ذکر کرده است، این حدیث را از

۱- این حدیث را حافظ طبرانی در المعجم الکبیر و المعجم الصغیر(صفحه ۷۸ طبع دهلی) و ابن قتیبه دینوری در عیون الأخبار(جلد ۱، صفحه ۲۱۲ طبع مصر) و حاکم نیشابوری در مستدرک(جلد ۳ صفحه ۱۵۰) و ذهبی در میزان الاعتدلال(جلد ۱ صفحه ۲۲۴) و سیوطی در تاریخ الخلفاء(صفحه ۵۷۳) و گروه کثیر دیگری نقل کرده‌اند.

۲- کتاب لماذا اخترت مذهب اهل البیت، صفحه ۱۶۶.

ص: ۸۱

هشت نفر از صحابه و هشت نفر از تابعین، سه نفر از علمای قرن دوم، هشت نفر از علمای قرن سوم، چهارده نفر از علمای قرن چهارم، و به همین ترتیب قرن به قرن، تا قرن معاصر پیش رفته و همه را با نام و نشان بر شمرده است.(۱)

***

مفاد حدیث سفینه

برای درک معنی دقیق این حدیث لازم است یک نظر اجمالی به موقعیت کشتی نوح علیه السلام بیندازیم.

قرآن مجید می‌فرماید: فَفَتَحْنا ابْوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ- وَ فَجَّرْنَا الارْضَ عُیُوناً فَالْتَقَی الماءُ عَلی امْرٍ قَدْ قُدِرَ: «در این هنگام درهای آسمان را با آبی فراوان و بوقفه گشودیم؛- و زمین را شکافتیم و چشمه های زیادی بیرون فرستادیم؛ و این دو آب برای هدفی که مقدّر شده بود درآمیختند (و دریای وحشتناکی تشکیل شد)!»(۲)

این طوفان و سیلاب عالم گیر همه چیز را در هم نوردید و در خود فرو برد؛ تنها یک نقطه نجات در برابر آن وجود داشت و آن کشتی نوح علیه السلام بود که خداوند سرنشینانش را از غرقاب بیمه کرده بود، تا آنجا که وقتی فرزند نوح با غرور و خیره سری گفت: سَآوِیْ الی جَبَلٍ یعْصِمُنی مِنَ الماءِ: «بزودی به کوهی پناه می‌برم که مرا از آب حفظ می‌کند!». (زیرا هیچ سیلابی از کوههای بلند نمی‌گذرد) با جواب قاطع و کبنده پدر خود مواجه شد که گفت لا عاصِمَ الْیومَ مِنْ امْرِاللَّهِ الا مَنْ رَحِمَ (نوح) گفت: «امروز هیچ نگهدارنده‌ای در برابر فرمان خدا نیست؛ مگر آن کس را که او رحم کند.»!- اشاره به مؤمنانی که سوار بر کشتی نجات شده بودند- و بلافاصله صدق این گفتار نوح نمایان گشت زیرا: وَ حالَ بَیْنَهُما الْمَوْجُ فَکانَ مِنَ المُغْرَقینَ «در این هنگام؛

۱- خلاصه عبقات، جلد ۲، صفحه ۱۲۶- ۱۹۵.

۲- سوره قمر، آیات ۱۱ و ۱۲.

ص: ۸۲

موجی در میان آن دو جدایی افکند؛ و او در زمره غرق شدگان قرار گرفت!»(۱)

تشبیه اهل بیت علیهم السلام به چنان کشتی در چنان شرائط، بسیار پر معنی است؛ و حقایق زیادی را می‌تواند به ما بیاموزد؛ از جمله:

۱- بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله طوفان هایی امت اسلامی را فرا می گیرد و بسیاری را با خود می‌برد و در میان امواج خود غرق می کند!

۲- برای رهایی از چنگال خطراتی که دین و ایمان و روح و جان مردم را تهدید می کند تنها یک نقطه امید وجود دارد و آن کشتی نجات اهل بیت علیهم السلام است؛ که تخلف و جدایی از آن به یقین مایه هلاکت است!

۳- جدا ماندن از یک وسیله نقلیه در یک بیابان ممکن است همیشه با مرگ همراه نباشد؛ بلکه انسان را شدیداً به زحمت بیفکند؛ ولی جدا شدن از کشتی نجات در یک دریای طوفانی اثری جز هلاکت و مرگ ندارد.

۴- شرط قرار گفتن در کشتی نوح علیه السلام ایمان و عمل صالح بود و به همین دلیل نوح به فرزندش پیشنهاد کرد که ایمان بیاورد و از کافران جدا شود و همراه او و یارانش بر کشتی سوار شود ارْکَبْ مَعَنا وَلا تَکُنْ مَعَ الکافِرینَ بنابراین شرط نجات این امت ازطوفان بلاها و انحراف ها ایمان و یقین به موقعیت این کشتی نجات است.

۵- آن چه مایه نجات است تنها محبت و دوستی آنها نیست که بعضی از دانشمندان اسلامی آن را مطرح کرده‌اند و می گویند: همه مسلمین اهل بیت علیه السلام را دوست می‌دارند و بزرگ می‌شمرند، بنابراین همه اهل نجات اند.

بلکه سخن از پیروی آنها (در مقابل تخلف) است، که در روایت آمده است، فرزند نوح به پدر محبت داشت، ولی از او پیروی نمی کرد؛ و هرگز محبت او مایه نجاتش

۱- سوره هود، آیه ۴۳

ص: ۸۳

نشد. (دقت کنید).

۶- همان گونه که در بحث گذشته آمد حدیث ثقلین استفاده می‌شد که تمسک به دامن اهل بیت علیه السلام تا پایان جهان ادامه دارد و قرآن و اهل بیت علیه السلام همیشه همراه یکدیگر اند تا در آستانه بهشت (کنار حوض کوثر) بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شوند، هم چنین از حدیث سفیه نیز استفاده می‌شود که این خط تا پایان جهان ادامه دارد؛ چرا که دنیا همیشه مرکز طوفانها است؛ یعنی درهر عصر و زمان شیاطین و منادیان ظلالت و یا گمشدگان وادی حیرت وجود دارند؛ این طوفان ها آرام نمی‌گیرد تا قیامت برپا گردد و خداوند در میان بندگانش داوری کند و به گفته قرآن، اختلاف ها بر چیند.(۱) بنابراین همیشه وجود این کشتی نجات ضروری است و تخلف از آن مایه هلاکت است.

۷- تمسک بی قید و شرط به اهل بیت علیهم السلام (در برابر تخلف از آنان) می‌توانند شاهد خوبی بر وجود امام معصومی در هرزمان در میان اهل بیت علیهم السلام باشد که پیروی از او مایه نجات و تخلف از او مایه هلاکت است.

۸- این حدیث تفسیری است بر حدیث معروف (سَتَفْتَرِقُ امَّتی عَلی ثَلاثٍ وَ سَبْعینَ فِرقَهٍ، فِرقَهٌ ناجیَهٌ وَالْباقُونَ فِی النارِ).(۲)

و نشان می‌دهد «فرقه ناجیه»: «گروهی که اهل نجات اند» گروهی هستند که تمسک به مکتب اهل بیت علیه السلام کنند و در اصول و فروع اسلام در پرتو نور هدایت آنها قرار گیرند.

از مجموع آن چه گفته شد در ضمن می‌توان این استفاده را نیز از این حدیث

۱- قرآن در آیات متعددی تصریح می کند که روز قیامت روزی است که اختلافات برچیده می‌شود و خداونددر میان امتها داوری می کند.

۲- این روایت را گروه کثیری از دانشمندان شیعه و اهل سنت، نقل کرده‌اند و در بعضی از طرق حدیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ سؤال علی علیه السلام که پرسید: این فرقه ناجیه کدام است؟ فرمود:« المتمسک بما انت و شیعتک و اصحابک»:« کسی که به آنچه که تو بر آن هستی و شیعیان و اصحاب تو هستند تمسک جوید»(احقاق الحق، جلد ۷، صفحه ۱۸۵).

ص: ۸۴

معروف کرد که مسأله اهل بیت علیهم السلام در امت اسلامی باید یکی از اصلی‌ترین مسائل باشد، نه یک مسأله کوچک و در حاشیه که مسلمانان همه چیزشان را از دیگران بگیرند و تنها به محبت ساده‌ای درباره اهل بیت علیهم السلام قناعت کنند.

***

ص: ۸۵

۳- حدیث نجوم

اشاره

حدیث دیگری که به طور وسیع و گسترده درباره اهلبیت پیامبر صلی الله علیه و آله در منابع اسلامی وارد شده و نشان می‌دهد آنها در هر عصر و زمانی هادی و راهنمای مردم اند «حدیث نجوم» است که جمع کثیری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله (حداقل هفت نفر، علی علیه السلام جابربن عبداللَّه، و ابوسعید خدری، و انس بن مالك و منکدر(۱) و سلمهٔ بن اکوع و ابن عباس) از آن حضرت نقل کرده‌اند، و در دهها کتاب از سوی حفاظ و محدثان اهل سنت به آن اشاره شده است که بخشی از آن را در ذیل می‌آوریم، و به بقیه مدارك آن- برای آگاهی بیشتر خوانندگان- به طور اجمال اشاره می کنیم:

۱- حاکم نیشابوری در مستدرك از ابن عباس نقل می کند که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «انُّجُومُ امانُ لَاهْلِ الارْضِ مِنَ الفَرْقِ، وَاهْلُ بَيْتی امانُ لُامَّتی مِنَ الاخْتِلافِ، فَاذا خالَفَتْها قَبيلَةُ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فَصارُوا حِزْبَ ابْليسِ!»:

«ستارگان برای اهل زمین مایه امنیت و نجات از غرق شدن در دریا است- زیرا در زمان های گذشته که قطب نما اختراع نشده بود؛ بهترین راه برای پیدا کردن مقصد در سفرهای دریایی ستارگان آسمان بودند- و اهل بیت من امان و مایه نجات امتم از اختلافات اند، پس هنگامی که قبیله‌ای از عرب با آنها مخلفت کنند، اختلاف در میان امت ظاهر می‌شود و آنها حزب شیطان خواهند شد!»

حاکم بعد از ذکر این حدیث می گوید: «هذا حَديثُ صَحيحُ الاسْنادِ»: «این حدیثی

۱- منکدر ابن عبداللَّه پدر محمد بن منکدر- طبق گفته ابن اثیر در اسد الغابه- از اصحاب و یاران‌پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

ص: ۸۶

است که اسنادش صحیح است».(۱)

علامه حمزاوی در مشارق الانوار می گوید: در روایتی که آن را حاکم نیشابوری صحیح دانسته (۲) چنین آمده است: «النُّجُومُ امانٌ لِاهْلِ الارْضِ مِنَ الغَرْقِ وَ اهْلُ بَيْتی امانٌ لُامَّتی مِنَ الاخْتِلافِ ..»

از کسانی که این حدیث را در کتابش آورده، ابن حجر در صواعق» و علامه علی متقی در منتخب کنیز العمال، بدخشی در مفتاح النجاح و شیخ محمد صبان مالکی در اسغاف الراغبین، علامه بنهانی اشرف المؤید و جواهر البحار می‌باشند.(۳)

اینها همه مربوط به روایتی است که ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده و همان گونه که اشاره کردیم راویان متعدد دیگری نیز این حدیث را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که احادیث آنها نیز در کتب معروف اهل سنت و شیعه آمده است البته در میان عبارات این روایات تفاوت های کمی وجود دارد که در آن چه هدف اصلی را تشکیل می‌دهد، تأثیر نمی گذارد.

مثلًا در روایت سلمه بن اکوع می‌خوانیم: «قالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله النُّجومُ امانٌ لَاهْلِ السَّماءِ وَ اهْلُ بَيْتی امانٌ لُامَّتی»: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ستارگان مایه امنیت و آرامش اهل آسمان، و اهل بیت من امان امت من هستند»!(۴)

همین مضمون را با تفاوت مختصری جابربن عبداللَّه انصاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم چنین منکدر و انس و ابوسعید خدری از آن حضرت صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند.

۱- حاکم نیشابوری در مستدرک، جلد ۳، صفحه ۱۴۹(طبع حیدرآباد دکن مطابق نقل احقاق الحق جلد ۹، صفحه ۲۹۴).

۲- عبرت حمزاوی چنین است: صحححها الحاکم علی شرط الشیخین(اشاره به اینکه با همان معیارهایی که‌بخاری و مسلم احادیث را صحیح می‌دانستند، این حدیث صحیح است(مشارق الانوار، صفحه ۹۰ طبع شرقیه مصر).

۳- برای آگاهی بیشتر به احقاق الحق جلد ۹ صفحه ۲۹۴ تا ۲۹۶ مراجعه شود.

۴- ابن حدیث را سیوطی در الجامع الصغیر(صفحه ۵۸۷ طبع مصر) و محب الدین طبری در دخائر العقبی، و ابن حجر در صواعق، و گروه دیگری در کتابهای خود آورده‌اند.

ص: ۸۷

در حدیث دیگری که از علی علیه السلام در این زمینه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده چنین می‌خوانیم: «النُّجُوم امانٌ لَاهْلِ السماءِ فَاذا ذَهَبَتِ النُّجُومُ ذَهَبَ اهْلُ السَماءِ، وَ اهْلُ بَیْتی امانٌ لَاهْلِ الارضِ فَاذا ذَهَبَ اهْلُ بَیْتی ذَهَبَ اهْلُ الارْضِ!»:

«ستارگان مایه امانند برای اهل آسمان، هنگامی که ستارگان از میان بروند، اهل آسمان نیز از بین می‌روند؛ و اهل بیت من امان برای اهل زمین‌اند هنگامی که اهل بیت من از میان بروند؛ اهل زمین از میان می‌روند»!

این حدیث را محب الدین طبری در ذخائر العقبی از مناقب احمد حنبل نقل کرده است.(۱)

گروه کثیر دیگری نیز این حدیث را در کتب خود آورده‌اند، مانند «موینی در فرائد السمطین، ابن حجر در صواعق، محمد صبان در اسغاف الراغبین و خوارزمی در مقتل الحسین، و نبهانی در الشرف المؤبد

***

محتوای حدیث نجوم

«حدیث یا احادیث نجوم» به امور مختلفی اشاره می‌کند:

۱- این حدیث در واقع اشاره به آیاتی از قرآن مجید است که برای ستارگان آسمان دو اثر مهم می‌شمرد:

نخست اینکه می‌فرماید: وَ بِالنَجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ «آنها به وسیله ستارگان راه (خود را) می‌یابند».(۲)

و در جای دیگر می‌فرماید: وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُمَ لِتَهْتَدُوا بِها فی ظُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ: «او کسی است که ستارگان را برای شما آفرید، تا در تاریکی های صحرا و

۱- ذخائرالعقبی صفحه ۷، طبع قدس قاهره.

۲- سوره نحل، آیه ۱۶.

ص: ۸۸

دریا، بوسیله آنها راه یابید.»(۱)

این در واقع اشاره به یکی از فوائـد مهم سـتارگان است؛ زیرا پیش از آنکه قطب نما اختراع شود، وسـیله پیدا کردن راهها به ویژه در سفرهای دریایی که از کوهها و درختان و سایر نشانه‌ها اثری نبود؛ جز به وسـیله سـتارگان ممکن نمی‌شد. به همین دلیل شـبهایی که ابر آسمان را می‌پوشانید کشتی‌ها از حرکت باز می‌ماندند، و اگر به راه خود ادامه می‌دادند خطر مرگ آنها را تهدید می کرد.

این به خـاطر آن است که جز پنـج سـتاره معروف سـیارات (عطارد، زهره، مریـخ، مشتری و زحل) بقیه سـتارگان آسـمان به صورت مجموعه هایی هسـتند که جای خود را تغییر نمی‌دهند؛ گویی آنها همانند مرواریدهایی هستند که روی یک پارچه سیاه دوخته شده باشـند؛ و این پارچه را از یک سو کشـیده، به سوی دیگر ببرند، به همین دلیل آنها را ثوابت می‌نامیدند و این وضع سـبب می‌شد که علاوه بر سـتاره قطبی که جای آن دائماً ثابت است و طلوع و غروبی هم چون سـتارگان دیگر ندارد، بقیه سـتارگان را بشناسند و در فصول مختلف سال جای آن را بدانند و با نقشه هایی که در دست داشتند راه خود را به سوی مقصد باز یابند.

فایـده دیگر اینکه بـا گفته قرآن بخشـی از سـتارگان «رجوم» شـیاطین انـد، یعنی به منزله تیرهایی هسـتند که به سوی شـیاطین پرتاب می گردد و آنهـا را از نفوذ به آسـمان ها باز می‌دارد، قرآن می‌فرمایـد انّا زَیَنا السَّماءَ الـدُّنْیا بِزینَهٍ الْکَواکِبَ- وَ حِفْظاً مِنْ کُلِ شَـیْطانٍ مارِدٍ- لا یَستَمعُونَ الَی الْمَلاءِ الاعْلی و یُقْذَفُونَ مِنْ کُلِّ جانِبٍ- دُحُوراً وَ لَهُمْ عَذابٌ واصِبُ

«مـا آسـمان نزدیـک (پایین) را با زیور سـتارگان آراستیم،- تا آن را از هر شـیطان متمرّدی حفظ کنیم.- آنها نمی تواننـد به سـخنان فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند،

۱- سوره انعام، آیه ۹۷.

ص: ۸۹

(و هر گاه چنین کنند) از هر سو هدف قرار می گیرند.- آنها بشدّت به عقب رانده می شوند؛ و برای آنان مجازاتی دائم است.»(۱)

از این آیات و آیات دیگر قرآن، مفهوم امان بودن ستارگان را برای اهل آسمان ها می‌توان درک کرد.

چگونه ستارگان (یا شهب) راه را بر شیاطین می‌بندند، و آنها را از نفوذ به آسمان ها حفظ می کنند؟ این مسأله‌ای است که جداگانه بایـد از آن بحث کرد و ما شـرح آن را در ذیل همین آیات در تفسـیر نمونه آورده‌ایم؛ آن چه در اینجا توجه به آن لازم است همان مفهوم اجمالی آیات است که ستارگان سبب عقب راندن شیاطین از ملأ اعلی، و حوزه پاک فرشتگان و کروبیان می‌باشد؛ و همین مقدار برای تفسیر «حدیث نجوم» کافی است.

آری اهـل بیت پیـامبر صـلی الله علیه و آله از یک سو هم چون سـتارگان آسـمان، مردم را از گمراهی درظلمات کفر و فساد و گناه نجات می‌بخشـند؛ و طریق وصول به مقصد را به آنها نشان می‌دهند و رهروان راه خدا را از غرق شدن در میان امواج ضـلالت حفظ می کنند.

از سـوی دیگر هنگـامی که شـیاطین جن و انس، قصـد نفـوذ در حـوزه اسـلام و تحریف احکـام قرآن و سـنت را می کننـد هم چون تیرهای شهاب آنان را به عقب می‌رانند؛ و دست غیبی بر سینه این نامحرمان می‌زنند و آنها را از تماشاگر باز می‌دارند.

این نکته نیز قابـل توجه است که مخصوصـاً اهل بیت را امان امت در برابر اختلافات بیان می کنـد؛ اختلافاتی که اگر ادامه پیـدا کند مردم جزء حزب ابلیس می‌شوند (اخْتَلَفُوا فَصارُوا حِزْبَ ابْلیسَ) و این تعبیر بسیار پرمعنا است.

۱- سوره صافات، آیات ۶- ۹.

ص: ۹۰

۲- از این حدیث استفاده می‌شود که خط هدایت اهل بیت علیه السلام تا پایان جهان ادامه دارد؛ همان گونه که امان بودن ستارگان برای آسمان ها یا اهل زمین ادامه دارد.

۳- و نیز معصوم بودن آنها را از خطا و گناه ثابت می کند؛ چرا که اگر امکان صدور خطا و گناه از آنان باشد نمی‌توانند امان- به طور کامل و مطلق- برای اهل زمین در برابر اختلاف و گمراهی گردند. (دقت کنید)

۴- همان گونه که ستارگان آسمان هر گاه یکی از آنها غروب کند، ستاره دیگری طلوع می کند؛ و هر گاه مجموعه‌ای در افق پنهان می‌شوند، مجموعه دیگری سر از افق بر می‌دارد، اهل بیت و آل محمد صلی الله علیه و آله نیز چنین هستند.

علی علیه السلام این مطلب را با صراحت در نهج البلاغه بیان فرموده است:

«الا انَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَدٍ صلی الله علیه و آله کَمَثَلِ نُجُومِ السَّماءِ اذا هَوی نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ»: «آگاه باشید آل محمد صلی الله علیه و آله هم چون ستارگان آسمان اند هنگامی که یکی از آنها غروب کند، ستاره دیگری طلوع می کند».(۱)

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که اهل بیت علیهم السلام را در این روایات نمی‌توان به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله تفسیر کرد؛ چرا که سخن از کسانی می گوید که در هر عصر و زمان مایه هدایت امت و نجات آنها از غرقاب ضلالت و جلوگیری از اختلافات اند، و می‌دانیم همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در عصر خاصی می‌زیستند، به علاوه آنها نقش خاصی در جلوگیری از اختلافات نداشتند.

***

سؤال

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۰.

ص: ۹۱

ممکن است گفته شود در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کتب مختلف نقل شده است می‌خوانیم: «اصْحابی بِمَنْزِلَةِ النُّجُومِ فِی السَّماءِ فَایُّما اخَذْتُمْ بِهِ اهْتَدَیْتُمْ»: «اصحاب من به منزله ستارگان آسمان اند؛ هر کدام را بگیرید به وسیله آن هدایت می‌شوید».(۱) آیا این حدیث با احادیث فوق که درباره اهلبیت علیه السلام وارد شده بود تضادی ندارند؟!

در پاسخ این سؤال باید به چند نکته توجه داشت:

۱- به فرض که حدیث «اصْحابی کَالنُّجُومِ» حدیث معتبری باشد هیچ منافاتی با آن چه درباره اهل بیت علیهم السلام وارد شده است ندارد؛ زیرا وجود یک مرجع در بیان حقایق اسلام تضادی با وجود مراجع دیگر نخواهد داشت به خصوص اینکه در حدیث «اهْلُ بَیْتی کَالنُّجومِ» سخنی ازقرآن مجید به میان نیامده در حالی که قرآن مجید مهم ترین تکیه گاه مسلمین است.

۲- این حدیث را از نظر سند نزد بسیاری از بزرگان اهل سنت، موضوع و مکذوب (ساخته شده دست دروغ پردازان و نادرست) یا لااقل مشکوک خوانده شده است.

از کسانی که تصریح به این معنی کرده‌اند، احمد حنبل یکی از ائمه اربعه اهل سنت، و ابن حزم و ابوابراهیم مزنی (یکی از یاران شافعی) و حافظ بزاز و دارقطنی و ذهبی و گروهی دیگرند که نقل کلام هر یک از آنها ما را از طرزی بحث تفیریخارج می کند، ولی شما می‌توانید برای اطلاع بیشتر از تمام این گفته‌ها به خلاصه کتاب عبقات الانوار مراجعه فرمائید.(۲)

۳- محتوای این حدیث با موازین منطقی سازگار نیست زیرا ما می‌دانیم که در

۱- جامع الاصول، جلد ۹، صفحه ۴۱۰.

۲- خلاصه عبقات جلد ۳، صفحه ۱۲۴- ۱۶۷(در این کتاب ضعف سند این حدیث را بیش از سی نفر از علماء و دانشمندان اهل سنت با شرح حالات آنان نقل کرده است.

ص: ۹۲

میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله- اصحاب به معنی وسیع کلمه یعنی: تمام کسانی که آن حضرت را درک کرده و در کنار او بودنـد- اختلافـات عظیمی پدیـدار گشت؛ و بر سـر این اختلافـات، خون هـای زیـادی ریخته شـد و جنگ های وحشـتناکی به وقوع پیوست، کـدام منطق می‌پـذیرد که ما دو گروه متضاد را که تشـنه خون هم بودنـد مایه هـدایت بـدانیم و افراد را مخیر کنیم که برای شما تفاوت نمی‌کند مثلًا می‌خواهید به لشـکر امیر مؤمنان علی علیه السـلام بپیوندید و یا به لشـکر معاویه؛ جز یاران علی علیه السـلام در جنگ جمل باشید یا همراهان طلحه و زبیر! تمام اینها عین هدایت است و شما را به بهشت برین می‌رساند.

هیـچ عقلی چنین منقطی را نمی‌پـذیرد؛ و مقـام پیامبری خـدا صـلی الله علیه و آله؛ برتر و بالاتر است از اینکه چنین نسـبتی به او داده شود.

قرائن نشـان می‌دهـد که حاکمان بنی امیه و ماننـد آنان برای تثبیت مواضع خود و بی رنگ ساختن حـدیث نجوم و کم اهمیت جلوه دادن مقام اهل بیت علیهم السلام چنین حدیثی را ساخته و پرداخته و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند تا به شامیان و غیر آنها بفهماننـد اگر حکومت علی علیه السـلام حق است و مایه هدایت؛ حکومت معاویه نیز به حکم آنکه در زمره اصـحاب بوده نیز حق است و مایه هدایت؛ هیچ تفاوتی نمی‌کند که با این باشید یا آن و اللَّه العالم بحقایق الامور.

ص: ۹۳

۴- حدیث امامان اثنا عشر

اشاره

حـدیث دیگری که موقعیت اهلبیت علیهم السـلام را در مسـأله ولاـیت و امامت به طور عام آشـکار می‌سازد؛ و می‌توانـد بسـیاری از سؤالات را که در این زمینه است پاسخ گوید، «حدیث ائمه اثنا عشـر» است که از معروف ترین و مشهورترین احادیث اسلامی است و در اکثر کتب صحاح نقل شده؛ و در واقع قولی است که جملگی بر آن اند!

نخست به طور خلاصه به سراغ اسناد حدیث می‌رویم، سپس به طور فشرده به محتوای آن می‌پردازیم:

این حدیث از گروهی از صـحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که بیشترین اسناد آن به جابربن سمره می‌رسد، و سپس به عبـداللَّه بن مسـعود و عبـداللَّه بن عمر و عبـداللَّه بن عمرو بن عاص و عبدالملک بن عمیر و ابی الجلد و ابی جحیفه و- حداقل هفت نفرنـد- ولی حفاظ و ناقلان حـدیث که آن را در کتاب های خود نقل کرده‌انـد بالغ بر دهها کتاب می‌شود، اکنون به قسـمتی از آن توجه فرمائید.

۱- در صـحیح مسـلم از جابر بن سمره نقل شده که می‌گوید: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ: لایَزالُ الاسلامُ عَزیزاً الی اثْنی عَشَرَ خَلیفَةً- ثُمَّ قالَ کَلِمَةً لَمْ افْهَمْها! فَقُلْتُ لَابی ما قالَ؟ فَقالَ کُلُهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ!»:

«اسـلام پیوسـته عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه بر مسـلمانان حکومت کنند، سپس سخنی فرمود که من نفهمیدم، پس به پدرم- که در آنجا حاضـر و از من به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر بود- گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله چه فرمود؟ گفت: فرمود: «تمام آنها از

ص: ۹۴

قریش‌اند».(۱)

در همین کتاب باسند دیگری از جابر تعبیر دیگری نقل می‌کند و به جای «لایَزالُ هذالدین عزیزاً»، «لایَزالُ هذاالامرُ» آمده است؛ و در تعبیر سومی با سند دیگری

«لایَزالُ هذالدین عزیزاً منیعاً» آمده است؛ و در تعبیر چهارمی از عامربن سعدبن ابی وقاص نقل می‌کند که به جابربن سمره نامه‌ای نوشتم که بعضی از اخباری را که خودت از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ای برای من بنویس؛ او چنین نوشت که من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود «لایَزالُ الدینُ قائماً حتی تقومُ الساعةُ، او یَکونُ علیکُم اثْنی عشَرَ خَلیفَةً کُلُهُم من قُرَیشٍ»: «دین اسلام برپا است تا قیام قیامت، تا اینکه بر شما دوازده خلیفه حکومت می‌کنند که همه از قریش اند».

و نیز شنیدم فرمود: «عُصَیبَةٌ من المُسلِمینَ یَفتَتِحونَ بیتَ ابیَضَ، بیتِ کسری او آلِ کسری : «گروه کوچکی از مسلمانان کاخ سفید، کاخ کسری یا خاندان کسری را فتح می‌کنند». و نیز شنیدم که می‌فرمود: «انَّ بینَ یدیِ الساعةِ کَذابینَ فاحذَرو هُم»: «قبل از قیامت دروغ گویانی آشکار می‌شوند از آنها دوری کنید».(۲)

و در طریق دیگری در همان صحیح مسلم از جابر آمده است: «لایَزالُ هذا الدینُ عزیزاً منیعاً الی اثنی عَشَرَ خلیفَةً»: «این دین قدرت‌مند وشکست‌ناپذیر خواهد بود تا دوازده خلیفه بر آن حکومت کنند» و در آخر این حدیث نیز همان جمله «کُلُّهُم مِن قُرَیشٍ» دیده می‌شود.(۳)

۲- همین حدیث در صحیح بخاری با عبارت مشابهی آمده است؛ جابر می‌گوید از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «یکونُ اثنی عَشَرَ امیراً فَقالَ کَلِمَةً لَم اسمَعْها،

۱- صحیح مسلم، جلد ۳، صفحه ۱۴۵۳، طبع بیروت(داراحیاء التراث العربی).

۲- صحیح مسلم، جلد ۳، صفحه ۱۴۵۳.

۳- صحیح مسلم، جلد ۳، صفحه ۱۴۵۳.

ص: ۹۵

فَقالَ ابی انّهُ قالَ کُلُّهُم مِن قُرَیشٍ»: «بعد از من دوازده امیر خواهند بود»؛ سپس سخنی فرمود که آنرا نشنیدم، پدرم گفت که فرمود: «همه آنها از قریش اند»(۱)

۳- همین معنی در صحیح ترمذی نیز با تفاوت جزئی ذکر شده و ترمذی بعد از نقل آن می گوید: «هذا حَدیثُ حَسَنُ صَحِیحُ» «این حدیث نیکو، صحیح است».(۲)

۴- در صحیح ابی داود نیز همین معنی با تفاوت مختصری آمده است؛ و لحن حدیث نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در حضور جمعیت فرموده زیرا در آن وارد شده است وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همواره این دین، نیرومند و عزیز است تا دوازده خلیفه» مردم با صدای بلند تکبیر گفتند.(۳)

۵- در مسند احمد حنبل نیز در چندین مورد این حدیث ذکر شده است که بعضی از محققان شماره طرق آن را در این کتاب به جابر، سی و چهار طریق ذکر کرده‌اند!(۴)

در یک مورد می‌خوانیم که مسروق می گوید: ما نزد عبداللَّه بن مسعود نشسته بودیم، و او برای ما قرآن می‌خواند؛ کسی از او سؤال کرد آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز سؤال کردید که چند خلیفه بر این امت حکومت می کنند؟ عبداللَّه بن مسعود گفت:

از زمانی که به عراق آمده‌ام، قبل از تو کسی این سؤال را از من نکرده است! سپس افزود: آری ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردیم فرمود: «اثْنی عَشَرَ کَعِدَّۀِ نُقَباءِ بَنی اسْرائیلَ»: «دوازده نفر به تعداد نقبا و رؤسای بنی اسرائیل»!(۵)

آن چه در بالا نقل کردیم مربوط به معروف ترین و معتبرترین کتب اهل سنت است که این حدیث از طرق مختلف در آن نقل شده و بعد از اینها در کتاب های

۱- صحیح بخاری، جلد ۳، جزءنهم، صفحه ۱۰۱(در بابی که آنرا قبل از باب اخراج الخُصوم و اهل ریب، آورده است) طبع دارُ الجَبل بیروت.

۲- صحیح ترمذی، جلد ۴، صفحه ۵۰۱، طبع داراحیاء التراث العربی بیروت- باب ماجاء فی الخلفاء، حدیث ۲۲۲۲۳.

۳- صحیح ابی داود جلد ۴، طبع بیروت داراحیاء السنۀ النبویه(کتاب المهدی).

۴- به کتاب منتخب الاثر، صفحه ۱۲ و احقاق الحق جلد ۱۳ مراجعه شود.

۵- مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۳۹۸، طبع دارالصادق بیروت.

ص: ۹۶

متعدد دیگری نیز آمده است که برای پرهیز از طولانی شدن کلام به قسمتی از نام های آنها اشاره می‌کنیم و شرح بیشتر را می‌توانید از کتابهای احقاق الحق، فضائل الخمسهٔ، منتخب الاثر و مانند آنها به دست آورید.

***

محتوای حدیث ائمه اثنی عشر علیه السلام

تعبیراتی که در این روایات آمده، متفاوت است، در بعضی تعبیر به «اثنی عشر خلیفه»! (دوازده جانشین)، شده و در بعضی «اثنی عشر امیراً» آمده، و در بعضی سخن از ولایت و حکومت دوازده مرد است «ما وَلّاهُمْ اثْنی عَشَرَ رَجُلًا» ولی غالباً تعبیر به خلیفه شده است، و در بعضی نیز تنها عدد «اثنی عشر کَعِدَّةِ نُقَباءِ بَنی اسْرائیلَ»: «یعنی دوازده نفر مانند رؤسای قبائل بنی اسرائل آمده»، و در بعضی نیز تعبیر به دوازده قیم شده است.

ولی روشن است که همه اینها از یک سو اشاره به مسأله خلافت و ولایت و حکومت است، و در نتیجه یکسان اند؛

از سوی دیگر در بعضی «لایَزالُ هذَا الدّینُ عَزیزاً مَنیعاً» «پیوسته این دین قدرتمند و شکست‌ناپذیر است ...» آمده؛

و در بعضی «لایَزالُ امْرُ امَّتی صالِحاً»: «پیوسته کار امت من بر صلاح است اگر ...» و در بعضی «لایَزالُ امْرُ هذِهِ الامَةِ ظاهِراً»: «پیوسته کار این امت غالب و پیروز است ...»؛

و در بعضی «ما ضِیاً» «رو به راه است»؛

و در بعضی «لا یَضُرُّهُمْ خَذَلَهُمْ» «کسی نمی‌تواند به آنها زیان برساند و آنان را خوار کند».

و تعبیرات دیگری از این قبیل که باز همه اشاره به یک واقعیت دارد و آن صلاح

ص: ۹۷

امر امت و قدرت و پیروزی و نجات آنها است.

از سوی سوم در غالب این روایات که به طرق مختلف نقل شده جلمه «کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ» «همه از قریشند» دیده می‌شود، تنها در بعضی از روایات، مانند روایتی که قندوزی حنفی در ینابیع الموده نقل کرده؛ در ذیل همان روایت جابر بن سمره از کتاب مودهٔ القربی نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کُلُّهُمْ مِنْ بَنی هاشِمْ»: «همه از بنی هاشم اند»!(۱)

در غالب این احادیث آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام بیان جمله اخیر صدای خود را آهسته کرد، و جمله فوق را مخفیانه گفت؛ و این به خوبی نشان می‌دهد که افرادی با بودن دوازده جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در قریش با بنی هاشم مخالف بودند که تا آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مخفی این را بیان فرمود!

به هر حال تفسیر این حدیث شریف که در منابع معروف و دست اول آمده و همه علمای اسلام به آن معترفت اند، برای پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام روشن است، و آنها مفهوم آن را چیزی جز دوازده امام معصوم علیه السلام نمی‌دانند؛ ولی تفسیر آن برای پیروان مذاهب دیگر اسلامی به صورت یک مسأله بغرنج و بسیار پیچیده و معضل در آمده است، به طوری که با اطمینان و یقین می‌توان گفت هیچ یک از آنان تفسیر روشنی برای آن بیان نکرده‌اند؛ دلیل آن هم معلوم است: خلفای نخستین چهار، نفر بودند.

حکّام بنی امیّه چهارده نفر بوده‌اند.(۲) و حکّام بنی عبّاس بالغ بر سی و هفت نفر.

و هی چکدام از اینها بر «ائمه اثنی عشر» تطبیق نمی‌کند. همان گونه که جمع و

۱- ینابیع الموده، صفحه ۴۴۵، باب ۷۷.

۲- آنها عبارتند از ۱- معاویه اول، ۲- یزید اول، ۳- معاویه دوم، ۴- مروان اول، ۵- عبدالملک، ۶- ولید اول، ۷- سلیمان بن عبدالملک، ۸- عمر بن عبدالعزیز، ۹- یزید دوم، ۱۰- هشام بن عبدالملک، ۱۱- ولید دوم، ۱۲- یزید سوم، ۱۳- ابراهیم بن ولید، ۱۴- مروان دوم و امویین اندلس، تعداد آنها از این هم بیشتر است(دائرهٔ المعارف دهخدا).

ص: ۹۸

تفریق آنان نسبت به یکدیگر نیز مشکلی را حل نخواهد کرد؛ مگر آنکه پیش خود بنشینیم و بعضی را به میل خویش حذف کنیم و بعضی را بپذیریم، و با تکلف، عدد دوازده را زنده کنیم که آن هم با هیچ منطقی سازگار نیست.

بهتر است در اینجا زمام سخن را به دست حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی بسپاریم، او در کتاب معروف ینابیع الموده می گوید:

بعضی از محققین گفته‌اند احادیثی که دلالت می کند خلفاء بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوازده نفرند؛ از طرق کثیره مشهوره نقل شده است و با گذشت زمان دانسته می‌شود مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از این حدیث امامان دوازده گانه از اهل بیت و عترت او هستند؛ زیرا این حدیث را نمی‌توان بر خلفای نخستین بعد از او تطبیق نمود؛ زیرا عددشان کمتر از دوازده نفر می‌باشد و نیز نمی‌توان آنرا منطبق بر پادشاهان بنی امیه دانست زیرا ازیک سو بیش از دوازده نفرانند، و از سوی دیگر همه آنها مرتکب ظلم و ستم های آشکاری شدند، جز عمر بن عبدالعزیز و از سوی سوم آنها از بنی هاشم نیستند (در حالی که در بعضی از طرق حدیث آمده آنها همه از بنی هاشمند) این روایت مخصوصاً با آهسته گفتن این جمله ازسوی پیامبر صلی الله علیه و آله سازگار تراست؛ زیرا گروهی از آنها خلافت بنی هاشم را دوست نداشتند؛ و نیز نمی‌توان آنها را بر پادشاهان بنی عباس تطبیق کرد، چرا که تعداد آنها از دوازده نفر بیشتر است، و به علاوه هرگز رعایت آیه قُل لا اسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اجْراً الَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُربی (۱) و همچنین حدیث کساء را رعایت نکردند، بنابراین راهی جز این نمی‌ماند که این حدیث را بر امامان دوازده گانه اهلبیت پیامبر صلی الله علیه و آله و عترتش منطبق بدانیم؛ زیرا آنها آگاهترین مردم زمان خود و بزرگوارترین و باتقواترین آنها بودند و حسب و نسب آنها از همه برتر بود».(۲)

۱- سوره شوری آیه ۲۳.

۲- ینابیع الموده، صفحه ۴۴۶، دنباله باب ۷۷.

ص: ۹۹

دکتر محمد تیجانی سماوی که نخست در زمره اهل سنت بوده و سپس تشیع را انتخاب کرده، و در کتابی که به عنوان دلیل تشیع خود نگاشته و آن را به نام «لَاَكُونَ مَعَ الصّادِقِینَ» نامیده است، در چند جمله کوتاه و پر معنی در این زمینه می گوید:

این احادیث «احادیث ائمه اثنی عشر» به هیچ وجه قابل تصحیح و تفسیر نیست، جز هنگانی که آن را به دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام که شیعه امامیه به آن معتقداند تفسیر کنیم، بزرگان و پیشوایان اهل سنت باید این معما را حل کنند، زیرا عدد ائمه اثنی عشر که روایت آن را در کتب صحاح خود نوشته‌اند تا امروز به صورت سؤال و معمائی باقی مانده است که هیچ جوابی برای آن نیافته‌اند.(۱)

عجب اینکه بعضی خواسته‌اند این حدیث شریف را تفسیر کنند بی آنکه اعتقاد پیروان اهل بیت علیهم السلام را در این زمینه بپذیرند گرفتار تکلفات شگفت آوری شده‌اند؛ از یک سو یزید و مانند او را در زمره دوازده نفر شمرده‌اند که اسلام به وسیله آنها سربلند و عزیز و قدرتمند شده! و از سوی دیگر تعدادی از خلفا را به میل خود حذف کرده‌اند.

به عقیده ما حداقل اگر سوت می کردند از این توجیهات آبرومندانه‌تر بود.

و از همه شگفت انگیزتر تفسیری بود که در یکی از سفرهای زیارت بیت اللّه الحرام از یکی از علمای مکه در مسجد الحرام شنیدیم و آن اینکه: امامان دوازده گانه چهار نفرشان، همان خلفاء چهارگانه نخستین بودند، و هشت نفر در زمانهای آینده ظهور خواهند کرد!

در حالی که هر کس این حدیث را بخواند می‌داند که منظور وجود دوازده جانشین پی در پی است؛ و تعبیرهایی هم چون «لایَزالُ هذا الدّینُ، مَنیعاً، عزیزاً» یا

۱- لاكون مع الصادقین، صفحه ۱۴۶.

ص: ۱۰۰

تعبیر «لایَزالُ هـذَا الـدینُ قائِماً حَتّی تَقُومَ السّاعَةُ»، به وضوح و با صـراحت این معنی را می‌فهماند که سلسـله خلفای دوازدگانه پیامبر صلی الله علیه و آله تا پایان جهان تداوم خواهد یافت.

این بحث را با حدیثی از حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء پایان می‌دهیم او با سندش از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ سَرَّهُ انْ یَحْیی حَیاتی وَ یَمُوت مَماتی، وَیسْکُنْ جَنَةُ عَدْنٍ غَرَسَها رَبّی، فَلْیُوالِ عَلیّاً مِنْ بَعْدی، وَلْیُوالِ وَلِیَّهُ وَلْیَقْتَدِ بِالائمَّةِ مِنْ بَعْدی فَانَّهُمْ عِتْرَتی»:

«کسـی که دوست دارد هماننـد من زنـدگی کنـد و همانند من بمیرد و در جنات عدن که پروردگارم درختان آن‌ها را نشانده اسـت ساکن شود بعـد از من علی علیه السـلام را دوست بدارد و هم چنین ولیّ او را به دوستی برگزیند و به امامانی که بعد از من اند اقتدا کند که آنها عترت من هستند».(۱)

نکته:

در اینجـا نکتـه مهمی وجـود دارد که بـا یـک اشـاره از آن گذشـته، شـرح آن را به مبـاحث آینـده موکـول می‌کنیم؛ و آن اینکه در روایات متعددی که از طرق اهل سنت و شیعه نقل شده نام امامان دوازده گانه- به همن گونه که پیروان مکتب اهل بیت معتقد اند- آمـده است، و در بعضـی طرق این روایات تنها به نام اولین آنها علی علیه السـلام و آخرین آنها مهدی (عج) به عنوان «اوَّلُهُمْ عَلیٌّ وَ آخِرُهُمْ مَهْدیٌّ،» و در بعضـی از آنها اشاره به سومین آنها یعنی امام حسـین علیه السـلام شـده است به این صورت که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که اشاره به او کرد و فرمود:

«هـذا ابْنی امامُ، ابْنُ امام، ابُوا ائِمَّةٍ تِسْعَةٍ»: «این فرزندم امام است، و فرزند امام، و برادر امام، و پدر امامان نهگانه»(۲) و به این ترتیب به همه امامان دوازده گانه اشاره

۱- حلیة الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۸۶(مطابق نقل فضائل الخمسه من الصحاح السته، جلد ۲، صفحه ۳۴).

۲- مرحوم علامه در کشف المراد(شـرح تجریـد العقاید) می‌گوید: این حدیث به طور متواتر از پیامبراکرم صـلی الله علیه و آله نقل شده است(کشف المراد، صفحه ۳۱۴) طبع مکتبة المصطفوی قم.

ص: ۱۰۱

شده است.

***

زمین از حجت الهی خالی نمی‌ماند

از مسائل مهمی که در روایات اسلامی روی آن تکیه شده این است که زمین از نماینده الهی خالی نمی‌شود؛ و در روایات فراوانی که از منابع اهل بیت علیه السلام به ما رسیده است، این مضمون به طور مکرر آمده که صفحه روی زمین از امام (یا پیامبر) یا به طور کلی حجت الهی، خالی نمی‌ماند؛ و در کتاب شریف کافی دو باب در این زمینه منعقد شده است. و در یک باب تحت عنوان «انَّ الارْضَ لا تَخْلُو مِنْ حُجْةٍ» سیزده روایت از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و بعضی از ائمه دیگر نقل شده؛ و در باب دیگر تحت عنوان «انَّهُ لَوْ لَمْ یَبْقَ فِی الارضِ رَجُلانِ لَکانَ احَدَهُما الحُجَّةُ»: «اگر در روی زمین تنها دو نفر باقی بماند یکی از آنها حجت الهی است»، و در آن پنج روایت به همین مضمون آمده است (۱) که ذیلًا به بعضی از روایات هر دو باب اشاره می‌شود.

در یکی از این احادیث از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که: «انَّ الارْضَ لاتَخْلُوا الّا وَفیها امامُ کَیْما انْ زادَ المُؤمِنُونَ شَیْئاً رَدَّهُمْ وَ انْ نَقَصُوا شَیْئاً اتَمَّهُ لَهُم»:

«زمین هرگز خالی نمی‌شود مگر اینکه در آن امامی است تا اگر مؤمنان چیزی (نا آگاهانه بر تعلیمات الهی) بیفزایند آن‌ها را بازگرداند و اگر چیزی کم کنند آن را تکمیل نماید».(۱۴۷)

باز در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «انَّ اللَّه اجَلُّ واعْظَمُ مِنْ انْ یَتْرُکَ الارْضَ بَغَیْرِ امامٍ عادلٍ»: «خداوند بزرگوارتر از آن است که زمین را بدون امام عادلی

۱- اصول کافی، جلد اول، صفحه ۱۷۸ و ۱۷۹.

۱۴۷) (۲) و ۲. همان مدرک حدیث ۲ و ۶ از باب اول.

۱۴۸) (۱)

ص: ۱۰۲

رها سازد»(۱۴۸) حتی در بعضـی از این احادیث آمده است که اگر امام و حجت الهی ساعتی در زمین نباشد؛ زمین متزلزل می‌شود، و اهلش را فرو می‌برد.(۱)

و در حـدیث دیگری از امـام صـادق علیه السـلام می‌خوانیم که می‌فرمود: «لَوْ کـانَ النّـاسُ رَجُلَیْنِ لَکـانَ احَـدُهُما الامـامُ»: «اگر مردم (جهان) تنها دو نفر باشـند یکی از آن‌ها امام است»، و در ذیل همین حدیث آمده است: «وَ انَّ آخِرُ مَنْ یَمُوتُ الامامُ»: «آخرین کسی که در جهان از دنیا می‌رود امام است».(۲)

علاـوه بر هیجـده حـدیث بالا در نهـج البلاغه نیز با صـراحت به این معنی اشاره شـده است، در بیانات مهمی که علی علیه السـلام به کمیـل بن زیـاد فرمود، چنین می گویـد: «اللّهُمَ بَلی لاتَخْلُو الارضُ مِنْ قائِمٍ لِلّهِ بَحُجَةٍ، امّا ظاهِراً مَشْـهوراً وَ امّا خائِفاً مَغْمُوراً، لِئَلّا تَبْطُلَ حِجَجُ اللَّهِ وَ بَیِناتُهُ»:

«آری هرگز روی زمین خالی نمی‌شود از کسـی که با حجت الهی قیام کند، خواه ظاهر باشد و آشـکار و یا ترسان و پنهان، تا دلائل خداوند و نشانه‌های روشن او از میان نرود».(۳)

مرحوم علامه مجلسـی نیز در جلد ۲۳ بحار الانوار در باب «الاضـطرار الی الحجهٔ» (باب «نیاز به وجود حجت الهی») نیز ۱۱۸ حدیث در ایـن زمینـه نقـل کرده که قسـمتی از آن همـان احـادیث اصـول کـافی است و قسـمت هـای زیـادتری از کتب دیگر بر آن افزوده است.(۴)

بـه این ترتیب مسأله وجـود یـک حجت الهی در هر عصـر و زمـانی در روی زمین یکی از مسائـل مسـلم در مکتب اهـل بیت علیهم السـلام است، تـا آن‌جـا که در حـدیثی از امـام موسـی بن جعفر علیه السـلام می‌خوانیم که زمین حتی برای یـک چشم بر هم زدن از حجت

۱- همان مدرک، حدیث ۱۱ و ۱۲ و ۱۳.

۲- همان مدرک، حدیث ۳،(باب انه لو لم یبق الارجلین احدهما الامام).

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

۴- بحار الانوار، جلد ۲۳، از صفحه ۱- ۵۶.

ص: ۱۰۳

خدا خالی نمی‌شود یا ظاهر است و یا پنهان «انَّ اللَّهَ لا یُخلِی ارْضَهُ مِنْ حُجَّهٍ طَرْفَهَ عَیْنٍ، امّا ظاهِرٌ وَ امّا باطن.»(۱)

***

اشارات قرآنی و منطقی بر لزوم حجت الهی

آن چه در روایات فوق آمده است با دلیل عقلی نیز قابل تطبیق است؛ زیرا برهان لطف که در آغاز بحث درباره لزوم وجود امام یا پیامبر الهی در هر عصرو زمان ذکر شد، و هم چنین مفاسدی که بر نبودن آن ظاهر می‌شود، در همه جا صادق است حتی در آنجا که در کره زمین تنها یک جامعه دو نفری باشد.

قاعده لطف می گوید: کسی که انسان را برای سعادت و تکامل آفریده، و تکالیفی بر دوش او افکنده، لازم است مقدمات هدایت و تربیت انسان را فراهم سازد و وسائل کافی برای رسیدن به این هدف در اختیار او بگذارد، زیرا اگر چنین نکند نقض غرض کرده است، و خداوند حکیم هرگز چنین کاری می کند.

شک نیست که وجود عقل برای انسان، یا وجود رهبران عادی به تنهایی او را از خطاها و اشتباههات و گناهان حفظ نمی کند، و به تعبیر دیگر علم انسان به تنهایی نمی‌تواند وصول او را به سر منزل مقصود یعنی اطاعت الهی و سعادت همیشگی رهنمون شود بلکه علاوه بر این نیاز به وجود کسی دارد که با علم الهی ارتباط داشته باشد و از خطا و اشتباه و گناه مصون باشد، تا بتواند به خوبی اتمام حجت کند و راه را بی کم و کاست به انسان ها نشان دهد.

این دلیل در هر عصر و زمان و برای هر جامعه بزرگ و کوچک حتی یک جامعه دو نفری نیز صادق است. بنابراین اگر در روی زمین جز دو نفر نباشد باید یکی از آن

۱- بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۴۱.

ص: ۱۰۴

دو پیامبر الهی یا امام معصوم باشد.

به هر حال همان گونه که در احادیث قبل خواندیم خداوند بزرگوارتر از این است که انسان هایی را موظف به وصول سرمنزل سعادت بنماید و راه صحیح و خالی از خطا رابه آنها نشان ندهد.

در پاره‌ای از آیات قرآنی نیز اشاراتی به این معنی دیده می‌شود.

آیه شریفه «انَّما انْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ» «و برای هر گروهی هدایت کننده ای است؛ (و اینها همه بهانه است»(۱) نشان می‌دهد که هر قومی درهر عصر و زمانی هدایت گری دارند- هدایت گر به معنوی واقعی کلمه که هدایت کامل و خالی و از هر گونه خطا راارائه می‌دهد- به همین دلیل در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: «... وَ فی کُلِّ زَمانٍ امامُ مِنّا یَهْدیهِمْ الی ما جاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله»:

«در هر زمانی امامی از ما است که مردم را هدایت می کند به سوی چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است».(۲)

تعبیری که در روایت نهج البلاغه آمده بود نیز یک دلیل منطقی در بر دارد و آن اینکه یکی از وظائف امام حفظ آثار نبوت و تعلیمات الهی از هر گونه تحریف است؛ و به تعبیر دیگر اگر فرضاً تمام مردم روی زمین کافر شوند باز باید کسی باشد که تعلیمات و آثار نبوت را حفظ کند و به اقوام آینده که می‌خواهند راه هدایت را بپیوندند منتقل سازد، در غیر این صورت حجت های الهی محو و نابود می‌شوند، و دلائل روشن و بیّنات او از میان می‌رود (لِئَلّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَیِّناتُهُ).

و در اینجا می‌رسیم به پایان بحث های مربوط به ولایت عامه، و هم اکنون به سراغ شرایط و ویژگی‌های آن می‌رویم.

۱- سوره رعد، آیه ۷.

۲- بحار الانوار، جلد ۲۳، صفحه ۵، حدیث ۹.

ص: ۱۰۵

شرائط و صفات ویژه امام

اشاره

اشاره

با توجه به مسئولیت های سنگینی که بر دوش امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله گذارده شده؛ طبعاً شرایط سنگینی باید برای او وجود داشته باشد. شرائطی که کم و بیش شبیه به شرائط و صفات ویژگی های پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا هر دو در یک مسیر گام بر می‌دارند، و یک نوع مسئولیت را بر دوش دارند، پیامبر صلی الله علیه و آله در مرحله اول قرار گرفته و امامان پشت سر او در مراحل بعد

همان گونه که در بحث نبوت داشتیم، پیامبر صلی الله علیه و آله به حکم مسئولیت مهم و عظیمی که بر دوش دارد باید از یک سو دارای علم و دانشی بسیار وسیع و گسترده باشد، تا بتواند انسان ها را از خطرات گمراهی برهاند، و در مسائل عقیدتی و اخلاقی و احکام و نظام اجتماعی به آن چه خیر وسعادت و کمال آنها است رهنمون شود، و احکام الهی را بی کم و کاست تبیین کند.

علاوه بر این باید اطلاع وسیعی از روح و جسم انسان و مسائل روانی و اجتماعی وتایخ جامعه بشری، و خلاصه آن چه به شناخت انسان هایی که مورد تربیت اند کمک می کند داشته باشد؛ و حتی در بحث علم انبیاء توضیح داده شد که آنها باید از حوادث آینده نیز کم و بیش آگاه باشند تا بتوانند برای آن برنامه ریزی دقیقی کنند چون رسالت آنها عام است (برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد هفتم پیام قرآن بحث مقام علمی انبیاء صفحه ۲۰۱- ۲۶۶ مراجعه فرمائید).

ص: ۱۰۶

همین مسائل با تفاوت مختصری درباره امامان راستین و جانشینان انبیاء نیز صادق است، چرا که آنها تداوم بخش راه و خط انبیاء هستند و آن چه را آنان شروع می‌کنند اینان دنبال می‌نمایند؛ و آن چه را انبیاء پایه گذاری کرده‌اند امامان علیهم السلام پاسداری و تکمیل می‌کنند. نهال هایی که به دست ما کفایت و توانای انبیاء غرس شده است با دست پر قدرت امامان علیه السلام آبیاری می‌شوند.

از سوی دیگر امامان راستین هم چون پیامبران الهی باید آن چه را می‌دانند خالی از هر گونه خطا و اشتباه و انحراف به مردم برسانند؛ و اگر معصوم از خطا و گناه نباشند اهداف وجودی آنها تحقق نمی‌یابد.

و ازسوی سوم پیامبران به حکم مقام رهبری در دین و دنیا باید از تمام خلق خوها و صفات ظاهری و باطنی که موجب نفرت مردم می‌شوند پاک باشند تا اهداف بعثت آنها عقیم نماند و مسأله نقض غرض پیش نیاید.

همین مطلب دقیقاً درباره امامان راستی علیه السلام نیز صادق است آنها نه تنها باید از آن چه اسباب تنفر است خالی باشند بلکه باید جاذبه‌های اخلاقی به مقدار کافی برای جذب قلوب افکار در وجودشان باشد؛ در اینجا نخست باید به سراغ علم امام رفت.

ص: ۱۰۷

علم امام

قرآن مجید اشاراتی به این مسأله در آیات متعدد دارد:

در یکجا می‌فرمایـد: وَ اذا جائَهُمْ امْرٌ مِنَ الامْنِ اوُ الخَوْفِ اذاعُوا بِهِ وَلَوْرَدُّوهُ الی الرَّسُولِ وَ الی اولِی الامْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاتَّبَعْتُمُ الشَّیْطانَ الّا قَلیلًا:

«و هنگـامی که خبری امیـد بخش یا نگران کننـده به آنها برسـد، (بـدون تحقیق،) آن را شایع می سازنـد؛ در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایانشان باز گرداننـد، کسانی که قـدرت تشـخیص کافی دارنـد، از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد. (و به آنها اطلاع خواهند داد) و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، همگی، جز عدّه کمی، از شیطان پیروی می کردید (و گمراه می شدید)».(۱)

و در آیه دیگر می‌فرماید: فَاسْئَلُوا اهْل الذِّکْر انْ کُنْتُمْ لاتَعْلَمُون «اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید».(۲)

***

آیه نخست نشان می‌دهد که افرادی از میان مسـلمانان ناآگاهانه در مسیر پخش شایعات که احیاناً به وسـیله دشمنان اسلام و منافقان ساخته و پرداخته می‌شد قرار می گرفتند، گاه شایعه پیروزی، و گاه شایعه شکست، و گاه شایعات دیگر و این امر،

۱- سوره نساء، آیه ۸۳.

۲- سوره نحل، آیه ۴۳- سوره انبیاء، آیه ۷.

ص: ۱۰۸

مایه غفلت و بی خبری و گاه سبب تضعیف روحیه مسلمانان می‌شد، قرآن می‌فرماید: «مسلمانان باید در این گونه مسائل مهم اجتماعی که از آن آگاهی ندارند به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یا اولی الامر مراجعه کنند».

اولی الامر یعنی صاحبان فرمان، به یقین در اینجا به معنی فرماندهان جنگی نیست، چرا که به دنبال آن می گوید: آنهایی که استنباط امور می کنند- یعنی مسائل را از ریشه مورد بررسی قرار می‌دهند- از این گونه امور آگاه اند، و مردم نا آگاه باید به آنها مراجعه کنند (توجه داشته باشید یَسْتَنْبِطُونَهُ از ماده «نَبَط»- بر وزن «فقط»- در اصل به معنی نخستین آبی است که از چاه می کشند و از ریشه‌های زمین خارج میشود، و از همین رو به دست آوردن هر حقیقتی را از دلائل و شواهد مختلف استنباط می گویند).

این تعبیر تنها درباره عالمان صادق است نه فرماندهان جنگی و نه امرا. به این ترتیب مسلمانان را موظف می کند که در مسائل حساس و سرنوشت ساز به آگاهان و صاحبان امر مراجعه کنند.

در اینکه منظور از «اولی الامر» در ایجا چه کسانی هستند؟ باز در میان مفسران گفتگو است، بعضی چنان چه گفته شد آن را به معنی امیران لشکر- مخصوصاً لشکریانی که پیامبر در آن حضور نداشت- تفسیر کرده‌اند و بعضی به معنی علماء و فقهاء، و بعضی به معنی خلفای چهارگانه نخستین و بعضی به معنی اهل عقد و حل (سردمداران جامعه) و گروهی به معنی امامان معصوم علیهم السلام دانسته‌اند.

از میان این پنج تفسیر، تفسیر آخر از همه مناسبت‌تر به نظر می‌رسد، زیرا در ذیل آیه دو ویژگی برای اولی الامر ذکر شده که نمی‌تواند درباره غیر معصوم صادق باشد.

نخست اینکه بطور قاطع می گوید: «اگر مراجعه به اولوالامر کنند، آنان که ازریشه

ص: ۱۰۹

مسائل آگاه انـد راهنمائیشان می‌کنند» و ظاهراً این تعبیر آن است که علم آنها هرگز آمیخته به جهل و شک و خطا نیست، و این در مورد غیر معصومین صدق نمی‌کند.

دیگر اینکه وجود اولوالامر را نوعی فضل و رحمت الهی می‌شـمرد که اطاعت آنها مردم را از متابعت شیطان باز می‌دارد وَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطانَ الّا قليلًا.

روشن است که تنهـا متـابعت و پیروی معصومین می‌توانـد انسان را از گمراهی و متابعت شـیاطین به طور قطع باز دارد؛ چرا که افراد غیرمعصوم خود ممکن است لغزش پیدا کنند و گرفتار خطا و گناه شوند و بازیچه دست شیطان گردند!

به همین دلیل در احادیث متعددی که از طرق اهل بیت علیهم السـلام و اهل سنت به ما رسیده، اولی الامر در این آیه به معنی امامان معصوم علیهم السلام تفسیر شده است.

در حدیثی مرحوم طبرسی در مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «هُمُ الائِمَّةُ المَعْصُومُونَ»: «آنان امامان معصوم اند».(۱)

و در حـدیثی کـه در تفسـیر عیاشـی از امـام علی بن موسـی الرضـا علیه السـلام نقـل شـده می‌خـوانیم: «يَعْنى آلَ مُحَمَّدٍ، وُهُمُ الَّذينَ يَسْتَنْبِطُونَ مِنَ القُرآنِ وَ يَعْرِفُونَ الحَلالَ وَالحَرامَ وُهُمْ حُجَّةُ اللَّهِ عَلى خَلْقِهِ»:

«منظور آل محمـد انـد صـلی الله علیه و آله و آنها کسانی هسـتند که از قرآن اسـتنباط می‌کنند و حلال و حرام را می‌شناسـند و آنها حجت خدا بر خلق او هستند».(۲)

و در حدیث دیگری که در کمال الدین صدوق از امام باقر علیه السـلام می‌خوانیم: «وَمَنْ وَضَعَ وِلايَةَ اللَّهِ وَ اهْلَ اسْتِنْباطِ عِلْمِ اللَّهِ فى غَيْرِ اهْلِ الصَفْوةِ مِنْ بُيُوتاتِ الانْبياءِ فَقَدْ خالَفَ امْرَ اللَّهِ!»: «کسی که ولایت خدا و اهل استنباط علم الهی را در غیر برگزیدگان از اهل

۱- مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۸۲.

۲- تفسیر کنز الدقائق، جلد ۳، صفحه ۴۸۶.

ص: ۱۱۰

بیت انبیاء قرار دهد با اوامر الهی مخالفت کرده است».(۱)

در مورد آیه دوم یعنی فَاسْئَلُوا اهْل الذّکْر انْ کُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ که در دو سوره قرآن مجید (نحل – ۴۳ و انبیاء ۷) آمده است، به همگان دستور می‌دهد که اموری را که نمی‌دانند ازاهل ذکر سؤال کنند.

بدون شک، «ذکر» در اینجا به معنی آگاهی و اطلاع است، و «اهْل ذِکْر» آگاهان و مطلعان را به طور کلی شامل می‌شود، به همین دلیل به این آیه در مورد مسأله تقلید، و رجوع جاهل به عالم، استدلال شده است، ولی مصداق اتم و اکمل آن، کسانی هستند که علم آنها از علم پیامبر صلی الله علیه و آله و خدا سرچشمه می گیرد، علم آنها علمی است خالی از خطا و اشتباه، علمی است توأم با مقام عصمت به همین دلیل این آیه در مورد اهل بیت علیهم السلام به امامان معصوم علیهم السلام تفسیر شده است از جمله در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که در پاسخ سؤال از آیه بالا فرمود: «نَحْنُ اهْلُ الذِّکْرِ وَ نَحْنُ المَسْئولُون»: «اهل ذکر مائیم و از ما باید سؤال کرد»!(۲)

قابل توجه این است که همین مطلب یا نزدیک به آن از تفاسیر دوازده گانه اهل سنت نقل شده است (منظور از تفاسیر دوازده گانه تفسیر ابویوسف و ابن حجر و مقاتل بن سلیمان و تفسیر وکیع بن جراح و تفسیر یوسف بن موسی القطان و تفسیر قتاده و تفسیر حرب الطائی و تفسیر سدی و تفسیر مجاهد، و تفسیر مقاتل بن حیان، و تفسیر ابی صالح، و تفسیر محمد بن موسی شیرازی است).

در این تفاسیر از ابن عباس نقل شده است که منظور از آیه «فَاسْئَلُوا اهْلَ الذِّکْرِ

۱- همان مدرک، صفحه ۴۸۶.

۲- تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۳۶۹.

ص: ۱۱۱

هُوَ مُحَمَّدٌ و عَلی وَ فاطِمَةُ وَالحَسَنُ و الحُسَیْنُ علیهم السلام هُمْ، اهْلُ الذِکْرِ وَ الْعِلْمِ وَالْعَقْلِ وَالبَیانِ، وَ هُمْ اهْلُ بَیْتِ النُّبُوَّةِ ...»: «آنها محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام اند آنها اهل ذکر و علم و عقل و بیانند و آنها اهل بیت نبوت اند.(۱)

کوتاه سخن اینکه: مفهوم آیه هر چند وسیع و گسترده است، ولی نمونه کامل و جامع آن در امامان معصوم تصور می‌شود که علمشان خالی از خطا و هر گونه اشتباه است؛ و از اینجا روشن می‌شود که نزول آیه در مورد نشانه‌های انبیای پیشین و تورات و انجیل و سؤال از علمای یهود و نصاری منافاتی با آن چه در معنی آیه گفته شد ندارد.

یادآوری

همانگونه که در بحث علمی مقام انبیاء در جلد هفتم این مجموعه آوردیم، پیامبران الهی که مأموریت هدایت انسان ها در تمام جنبه‌های مادی و معنوی را دارند و قلمرو مأموریتشان جسم و جان، و دنیا و آخرت، است، باید سهم بسیار بزرگی از علم و دانش داشته باشند تا بتوانند به خوبی این مأموریت را انجام دهند.

امامانی که جانشینان پیامبر اند نیز همین حکم را دارند، آنها باید علم و دانشی در خور مأموریت عظیمشان داشته باشند تا مردم به آنها اعتماد کنند و دین و آیین خود را در اختیار آنان بگذارند.

این علم و دانش باید خالی از خطا و نقص و اشتباه باشد و گرنه جلب اعتماد نمی‌کند و مردم به خود اجازه می‌دهند که پاره‌ای از نظرات خود را بر نظرات پیامبر و امام مقدم بشمارند. به این عنوان که پیامبر و امام هم خطا می‌کند و نباید صد در صد تسلیم او بود، پس اعتماد مطلق در گرو مقام عصمت آنها است.

۱- احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۸۲.

ص: ۱۱۲

قرآن مجید در مورد پیشوای بنی اسرائیل «طالوت» می‌فرماید: انَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمَ وَ الْجِسْمِ «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در دانش و توانایی جسمانی، فزونی بخشیده است.»(۱)

به این ترتیب در برابر بهانه جویان بنی اسرائیل که می گفتند طالوت از یک خانواده فقیر و ناشناخته و دستش از مال دنیا تهی است، فرمود رکن اصلی حاکمیت الهی «علم» و «قدرت» است که خدا به او بهره کافی از آن داده است.

در مورد حضرت یوسف علیه السلام هنگامی که خود را شایسته عهده دار شدن بخشی از حکومت مصر، یعنی اداره بیت المال، معرفی می کند، روی مسأله علم و آگاهی و امانتداری تکیه می‌نماید: قالَ اجْعَلْنی عَلی خَزائِنِ الارْضِ انّی حَفیظٌ عَلیمٌ « (یوسف) گفت: مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرارده، که من نگاهبانی آگاهم»(۲)

حتی همانگونه که در مورد علم انبیاء گفتیم که آنها حداقل باید از بخشی ازجهان غیب آگاه باشند تا بتوانند مأموریت خود را به خوبی انجام دهند، درباره امامان نیز صادق است.

مأموریت آنها نیز جهانی است، باید از اسرار جهان آگاه باشند، مأموریت آنها به گذشته و آینده پیوند خورده است، چگونه ممکن است از گذشته و آینده آگاه نباشند و مأموریت خود را به خوبی انجام دهند، و برای همه برنامه ریزی کنند.

قلمرو مأموریت آنها ظاهر و باطن اجتماع، و درون و برون مردم را شامل می‌شود.

انجام این امور مهم بدون آگاهی از علم غیب ممکن نیست؛ این همان چیزی است که در حدیث امام صادق علیه السلام با تعبیر بسیار جالبی آمده است:

می‌فرماید: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ یَحْتَجُ بِعَبْدٍ فی بِلادِهِ ثَمَّ یَسْتُرُ عَنْهُ جَمیعَ ما یَحْتاجُ الَیْهْ فَقَدْ افْتَری عَلَی اللَّهِ»: «کسی که گمان کند خدا بنده‌ای را حجت خویش در زمین قرار داده، سپس تمام آنچه را او به آن نیاز دارد از وی پنهان می کند بر خدا افترا زده

۱- سوره بقره، آیه ۲۴۷.

۲- سوره یوسف، آیه ۵۵.

ص: ۱۱۳

است»!(۱)

آری آگاهی از اسرار نهان در حال و گذشته و آینده در واقع ابزاری است برای انجام مأموریت مهم هدایت انسان ها و حجت الهی بودن.

کوتاه سخن اینکه نخستین شرط برای تصدی مقام امامت علم و آگاهی و دانش است نسبت به تمام معارف دینی، و نیازهای مردم، و آن چه در امر تعلیم و تربیت و هدایت و اداره جوامع انسانی لازم است؛ و بدون چنان علمی این مسئولیت هرگز به انجام نمی‌رسد.

۱- بصائر الدرجات مطابق نقل بحارالانوار، جلد ۲۶، صفحه ۱۳۷.

ص: ۱۱۴

منابع علمی امامان!

اشاره

از مسائل مهمّی که در مورد «علم امامان معصوم علیهم السلام» شایان دقت و توجه است «منابع علمی امامان علیهم السلام» است که این آگاهی وسیع آنها بر امور دین و دنیا از کجا پیدا می‌شود، و با این که؛ مسلم است وحی آسمانی بر آنان نازل نمی‌گردد و درهای وحی بعد از وفات خاتم انبیاء برای همیشه بسته شد چگونه آنها از مسائل شریعت و مصالح اسلام و مسلمین و حقایق مربوط به گذشته و آینده در امر هدایت امت ضروری است آگاه می‌شوند؟

از اشاراتی که در آیات قرآن، و بیانات مشروح و گسترده‌ای که در روایات اسلامی آمده به خوبی می‌توان از این منابع آگاه شد.

این منابع بسیار متنوع و به شرح زیر می‌باشد:

[۱- آگاهی کامل از کتاب اللّه و قرآن مجید]

۱- آگاهی کامل از کتاب اللّه و قرآن مجید به گونه‌ای که تفسیر و تأویل، و ظاهر و باطن، و محکم و متشابه آن، را به خوبی می‌دانند.

قرآن مجید می‌فرماید: وَ یَقُولُ الَّذینَ کَفَروا لَسْتَ مُرْسِلًا قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهیداً بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الکِتابِ:

«آنها که کافر شدند می گویند: تو پیامبر نیستی! بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند»(۱) از این آیه به خوبی روشن می‌شود کسی وجود دارد که تمام علم کتاب نزد او

۱- سوره رعد، آیه ۴۳.

ص: ۱۱۵

است توجه داشته باشید که علم الکتاب به صورت مطلق آمده است؛ و شامل تمام علوم مربوط به کتاب الهی می‌شود. بر خلاف آن چه در آیه ۴۰ سوره «نمل» آمده:

قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الکِتابِ انَا آتیکَ بِهِ قَبْلَ انْ یَرْتَدَّ الَیْکَ طَرْفُکَ « (امّا) کسی که دانشی از کتاب (اسمانی) داشت گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!».

به یقین کتاب اللَّه سرچشمه فیاض علوم و دانش ها است؛ و آگاهی بر آن رهگشای تمام امور است. جایی که آصف بن برخیاء وزیر سلیمان به خاطر آگاهی به بخشی از کتاب آسمانی قادر به انجام چنان کار مهمی باشد؛ و تخت ملکه سباء را در یک چشم بر هم زدن از جنوبی‌ترین بخش جزیرهٔ العرب (یمن) به شمالی‌ترین بخش آن (شامات) مرکز حکومت سلیمان برساند، مسلماً کسی که به تمام علم کتاب آگاه است. کارهایی بسیار مهم تر از آن می‌تواند انجام دهد؛ اما چه کسی علم الکتاب نزد او است؟، قرآن تنها اشاره سربسته‌ای به آن دارد. بعضی گفته‌اند منظور خداوند است- بنابراین عطف جمله مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ عطف تفسیری خواهد بود که بر خلاف ظاهر کلام است-.

جمعی از مفسّران نیز گفته‌اند: منظور از آن دانشمندان اهل کتاب و افرادی هم چون سلمان و عبداللَّه بن سلام است که نشانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را در کتب آسمانی پیشین دیده بودند و گواه بر حقّانیت او می‌شدند.

ولی بسیاری از مفسّران در کتب خود نقل کرده‌اند که این آیه اشاره به علیّ بن ابیطالب علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام است. مفسّر معروف قرطبی در تفسیر این آیه از عبداللَّه بن عطا نقل می‌کند که به ابوجعفر بن علی بن الحسین گفتم: مردم گمان می‌کند الَّذی عِنْدَهُ عِلْمُ الکِتابِ عبداللَّه بن سلام است، گفت: «انَّما ذلِکَ عَلِیُّ بنُ ابیطالبٍ رَضیَ اللَّهُ عَنْهُ» در او فقط، علی بن ابیطالب است «و کذلک قال محمد بن حنیفه»: «محمد بن حنیفه نیز همین

ص: ۱۱۶

را گفته است».(۱)

جالب توجّه اینکه این سوره (سوره رعد) در مکه نازل شده در حالی که عبداللَّه بن سـلام و سلمان فارسی و سایر علمای اهل کتاب همه در مدینه به اسلام پیوستند.

این سـخن از سـعیدبن جبیر نیز نقل شده که وقتی از او سؤال کردند «آیا مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الکِتابِ عبداللَّه بن سـلام است؟ گفت چگونه می‌تواند او باشد در حالی که این سوره مکی است.»(۲)

و نیز شـیخ سلیمان قندوزی حنفی (۳) در ینـابیع المودّة از ثعلبی و ابن مغازلی از عبـداللَّه بن عطا نقل می‌کنـد که «با امام محمـد باقر علیه السـلام در مسجد بودم فرزند عبداللَّه بن سلام را دیدم، گفتم این فرزند کسی است که علم الکتاب نزد او است، فرمود: این آیه درباره علیّ بن ابی طالب علیه السلام است.»(۴)

در همـان کتـاب در روایات دیگری از عطیه عوفی از ابو سـعید خـدری نقل شـده که از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله از آیه الَّذی عِنْدَهُ عِلْمُ مِنَ الکِتابِ (۵) سؤال کردم، فرمود: «او وزیر برادرم سلیمان بن داود بود»؛ سپس از آیه قُل کَفی بِاللَّهِ شَهیداً بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتاب پرسیدم، فرمود: «ذاکَ اخی عَلیُّ بْنُ ابیطالِب»: «او برادرم علی بن ابیطالب علیه السلام است».(۶)

و نیز در روایت دیگری از ابن عبـاس می‌خوانیم که گفت: «مَنْ عِنْـدَهُ عِلْمُ الْکِتـابَ انَّمـا هُوَ عَلیٌّ لَقَـدْ کانَ عالِماً بِالتَّفسـیرِ وَ التَّأْویلِ وَ النّاسِـخِ وَ المَنْسُوخِ»: «کسـی که علم کتـاب نزد او است فقـط علی علیه السـلام است؛ او عـالم به تفسـیر قرآن و تأویـل آن و ناسـخ و منسوخ

۱- تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۳۵۶۵.

۲- دارالمنثور، جلد ۴، صفحه ۶۹.

۳- قندوز شهری است در شمال افغانستان و این عالم اهل سنت منسوب به آنجا است.

۴- ینابیع الموده، صفحه ۱۰۲.

۵- سوره نمل، آیه ۴۰.

۶- همان مدرک، صفحه ۱۰۳.

ص: ۱۱۷

آن است».(۱)

کوتاه سخن اینکه: آیه فوق را هرگز به علمای اهل کتاب نمی‌توان تفسیر کرد؛ زیرا این سوره در مکه نازل شده و آنها بعد از هجرت در مدینه به مسلمانان پیوستند و طبق روایات بالا درباره علی علیه السلام است (و از او به سایر امامان معصوم علیهم السلام می‌رسد).

آری این آگاهی وسیع نسبت به قرآن مجید، و اسرار دقائق و ظاهر و باطن آن یکی از منابع اصلی علم امامان معصوم علیهم السلام است.(۲)

از شواهد این معنی، آیه شریفه وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ الَّا اللَّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ «در حالی که تفسیر آنهارا، جز خدا و راسخان در علم، نمی دانند.»(۳)

توضیح اینکه: در میان مفسّران گفتگو است که آیا الرّاسخون فِی الْعِلْم عطف بر اللَّه است؛ یعنی تأویل قرآن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند؛ یا آغاز جمله مستقلی است. بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود تأویل قرآن را فقط خدا می‌داند. اما راسخان در علم می گویند: «گر چه تأویل آیات متشابه را نمی‌دانیم؛ اما در برابر همه آنها تسلیم هستیم».

آن چه معنی اول را تأیید می کند آن است که اولًا بسیار بعید است در قرآن اسراری باشد که جز خداوند نداند؛ چرا که قرآن برای تربیت و هدایت مردم نازل شده؛ و معنی ندارد که در چنین کتابی آیات و جمله‌هایی باشد که جز خداوند مقصود آن را نداند.

۱- همان مدرک، صفحه ۱۰۴.

۲- در این زمینه روایات متعدد جالبی نیز از طریق ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب تفسیر کنز الدقائق، جلد ۶، صفحه ۴۸۰، و تفسیر برهان ذیل آیه مورد بحث مراجعه فرمائید.

۳- سوره ال عمران، آیه ۷.

ص: ۱۱۸

ثانیاً: همان گونه که مفسّر بزرگ طبرسی در مجمع البیان می گوید: هرگز در میان مفسران قرآن دیده نشده است که بگویند فلان آیه از آیاتی است که جز خدا کسی معنی آن را نمی‌داند؛ بلکه دائماً برای کشف اسرار آیات از طرق مختلف از جمله روایات معصومین علیهم السلام تلاش می کنند. در واقع این سخن بر خلاف اجماع مفسران است.

ثالثاً: اگر منظور تسلیم بودن بدون آگاهی است باید راسخان در ایمان گفته شود، نه راسخان در علم؛ کسی که چیزی را نمی‌داند چگونه می‌توان نام راسخان در علم بر او گذاشت.

رابعاً: در روایات متعددی آمده است که راسخان در علم، تأویل آیات قرآن را می‌دانند و این دلیل بر آن است که این عبارت عطف بر اللَّه می‌باشد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «الرّاسِخُونَ فِی العِلْم امیرُ الْمُؤْمِنینَ وَالائِمَّةِ مِنْ بَعْدِه»: «راسخان در علم امیر مؤمنان و امامان بعد از او هستند».(۱) در حدیث دیگری از همان امام آمده است که فرمود: «نَحْنُ الرّاسِخُونَ فِی العِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأویلَهُ»: «ما راسخان در علم هستیم؛ و ما تأویل قرآن را می‌دانیم».(۲) و نیز در حدیث دیگری می‌خوانیم که امام باقر علیه السلام (یا امام صادق علیه السلام) در تفسیر آیه وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ الّا اللَّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْم فرمود: «فَرَسُولُ اللَّهِ افْضَلُ الرّاسِخینَ فِی الْعِلْم، قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ جَمیعَ ما انْزَلَ عَلَیْهِ مِنَ التَّنْزیلِ وَ التَّأْویل، و ما کانَ اللَّهُ لِیُنَزِّلَ عَلَیْه شَیْئاً لَمْ یُعَلِّمْهُ تَأْویلَهُ، وَ اوْصیائُهُ مِنْ بَعْدِه یَعْلَمُونَهُ کُلَّهُ»:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم بود؛ خداوند عزوجل تمام آن چه را بر او نازل کرد از تنزیل و تأویل به او تعلیم داد، و ممکن نیست خداوند چیزی بر او نازل کند و تأویل و تفسیرش را به او نیاموزد؛ و اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از او تمام آن را می‌دانند».(۳)

۱- اصول کافی، جلد اول، صفحه ۲۱۳، حدیث ۳ و ۱.

۲- اصول کافی، جلد اول، صفحه ۲۱۳، حدیث ۳ و ۱.

۳- همان مدرک، حدیث ۲.

ص: ۱۱۹

در این زمینه احادیث متعدد دیگری وجود دارد که همین معنی و مفهوم را تأیید می کند.(۱)

با دلائل چهارگانه‌ای که در بالاـ گفتیم- و هر یک به تنهایی برای اثبات مقصود کافی بود- تردیدی باقی نمی‌ماند که عبارت وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ عطف بر «اللّه» است، و مفهومش آگاهی آنان بر تأویل و عمق قرآن است.

نکته دیگری که شایان توجه است اینکه تعبیر به الرّاسِخون فی الْعِلْمِ دو بار در قرآن مجید آمده است؛ یک بار در آیه مورد بحث آیه ۷ سوره «آل عمران» و یک بار هم در آیه ۱۶۲ سوره «نساء»، آن جا که بعد از اشاره به کارهای زشت و نادرست اهل کتاب (یهود و نصاری) از جمله رباخواری و غارتگری اموال مردم است، می‌فرماید:

لکِنِ الّراسِخُونَ فِی الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤمِنْونَ یُؤْمِنُونَ بما انْزِلَ الَیْکَ وَ ما انْزِلَ مَنْ قَبْلِکَ «ولی راسخان در علم از آنها، و مؤمنان (از امّت اسلام،) به تمام آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو نازل گردیده،».

چنین به نظر می‌رسد کسانی که نام عبداللّه بن سلام و امثال او را از علمای اهل کتاب که اسلام را پذیرفته‌اند، در تفسیر راسخان در علم ذکر کرده‌اند مربوط به این آیه است (آیه ۱۶۲ سوره «نساء») نه آیه ۷ سوره آل «عمران»، زیرا آن چه درباره علمای اهل کتاب سخن می گوید: آیه اول است؛ اما آیه مورد بحث ما (۷- «آل عمران») هیچ ارتباطی به مسأله اهل کتاب ندارد (دقت کنید).

ضمناً از اینجا نکته مهم دیگری نیز روشن می‌شود و آن اینکه آن چه در خطبه اشباح در نهج البلاغه آمده است و می گوید: «وَ اعْلَمُ انَّ الرّاسِخینَ فِی الْعِلْمِ هُمُ الَّذینَ

۱- برای توضیح بیشتر به کتاب جامع الاحادیث جلد اول، صفحه ۲۷ و تفسیر کنز الدقائق صفحه ۴۲ تا ۴۵، و اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۴۱۵ مراجعه شود.

ص: ۱۲۰

اغْناهُمُ اللَّه عَنِ اقْتِحامِ السُّدَدِ المَضْرُوبَةِ دُونَ الغُیُوبِ لِاقْرارُ بِجُمْلَةِ ما جَهِلُوا تَفْسیرَهُ مِنَ الْغَیْبِ الَمحْجُوبِ ...» «بدان راسخان در علم، کسانی هستند که خداوند آنان را با اقرار اجمالی به تمام آن چه از آنها پوشیده است و تفسیر آن را نمی‌دانند از فرو رفتن در اسرار نهانی بی نیاز ساخته است».(۱)

نیز ممکن است اشاره به آیه سوره «نساء» باشد که سخن از تسلیم بی قید و شرط جمعی از علمای اهل کتاب و مؤمنان در برابر قرآن و سایر کتب آسمانی می گوید، نه آیه سوره «آل عمران» (باز هم دقت کنید).

کوتاه سخن اینکه ظاهر آیه ۷ سوره آل عمران این است که می گوید تأویل قرآن را خداوند و راسخان در علم می‌دانند، و با توجه به اینکه منظور از راسخان در علم در درجه اول پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام هستند یکی از مهم ترین منابع علمی آنها شناخته می‌شود و آن قرآن مجید و تأویل و تفسیر و ظاهر و بطون آن است.

این سخن را با اشاره دیگری به آیات قرآن به پایان می‌رسانیم:

در آیه ۴۹ سوره عنکبوت می‌خوانیم: بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ اوتُوا الْعِلْمِ «ولی این آیات روشنی است که در سینه کسانی که دانش به آنها داده شده است جای دارد»، و در منابع اهل بیت علیهم السلام روایات بسیاری دیده می‌شود که عنوان الَّذینَ اوتُوا الْعِلْمِ در این آیه به امامان معصوم علیهم السلام (بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله) تفسیر شده است.

برای آگاهی بیشتر به بحار الانوار و تفسیر برهان مراجعه فرمائید.(۲)

۲- وراثت از پیامبر

دومین منابع از منابع علوم امامان معصوم علیهم السلام وراثت از پیامبر صلی الله علیه و آله است به این معنی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام معارف و شرایع اسلام را به علی علیه السلام آموخت، و طبق

۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۱،(خطبه اشباح).

۲- بحار الانوار، جلد ۲۳، صفحه ۱۸۸- ۲۰۸ و تفسیر برهان جلد ۳، صفحه ۲۵۴- ۲۵۶(در این دو کتاب حدود بیست حدیث در این زمینه نقل شده است.)

ص: ۱۲۱

بعضی از روایات علی علیه السلام با خط خود در کتابی نوشت و این علم و آگاهی نسل اندر نسل به فرزندان علی علیه السلام یعنی امامان معصوم علیهم السلام رسید.

یا به تعبیر دیگر آن گونه که در روایات اسلامی وارد شده است- پیامبر صلی الله علیه و آله هزار باب علم به علی علیه السلام آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شد.

در کتاب کافی روایات متعددی در این زمینه دیده می‌شود؛ از جمله در حدیثی که از ابوبصیر می‌خوانیم: می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم که پیروان شما می گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله یک باب از علم به علی علیه السلام آموخت که از آن هزار باب گشوده شد؛ امام فرمود: «عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ عَلیّاً الْفَ بابٍ، یُفْتَحُ مِنْ کُلِّ بابٍ الْفُ بابٍ»: «رسول خدا به علی علیه السلام هزار باب از علم آموخت (نه فقط یک باب) که از هر بابی هزار باب گشوده شد».

سپس فرمود: ابی بصیر! «انَّ عِنْدَنا الجامعة ... قُلْتُ وَ مَا الجامَعَةُ؟ قالَ صَحیفَةُ طُولُها سَبْعونَ ذراعاً بِذِراعِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ امْلائِه، مِنْ فَلْقِ فیه، وَ خَطَّ عَلیٍّ بِیَمینِه، فیها کُلُّ حَلالٍ وَ حَرامٍ وَ کُلُّ شَیءٍ یَحْتاجُ النّاسُ الَیْهِ حَتّی الارْشِ فِی الْخَدْشِ»:

فرمود: «جامعه» در نزد ما است ... عرض کردم: جامعه چیست؟ فرمود: طوماری است که طول آن هفتاد ذراع است به ذراع رسول خدا صلی الله علیه و آله، او از دهان مبارکش املاء کرد و علی علیه السلام به دست خودش نوشت. هر حلال و حرامی در آن است و هر چیزی که مردم (تا دامنه قیامت) به آن نیاز دارند در آن وجود دارد، حتّی دیه یک خراش بر بدن»!(۱)

شایان توجه است که در مورد حدیث معروف «مدینة العلم» روایات بی شماری در معروف ترین کتب اهل سنت و شیعه وارد شده است، از جمله راویان این حدیث ابن عباس و جابربن عبداللّه و عبداللّه بن عمر و علی علیه السلام هستند.

۱- اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۲۳۹.

ص: ۱۲۲

از جمله کسانی که این حدیث را در کتب خود نقل کرده‌اند حاکم نیشابوری در مستدرک، ابوبکر نیشابوری در تاریخ بغداد در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، گنجی در کفایهٔ الطالب، حموینی در فرائد السمطین، ذهبی در میزان الاعتدال، قندوزی در ینابیع الموده و نبهانی در الفتح الکبیر و گروه دیگر.(۱)

در روایات متعددی نیز با صراحت می‌خوانیم که امامان اهلبیت علیهم السلام می‌فرمودند:

«آنچه ما نقل می‌کنیم همه را می‌توانید از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کنید، چرا که ما همه اینها را به وسیله اجداد خود از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم!» (دقت کنید).

یکی از یاران امام صادق علیه السلام از آن حضرت پرسید: ما گاهی حدیثی را از شما می‌شنویم، سپس شک می‌کنیم که از شما شنیده بودیم یا از پدرتان؟

فرمود: «ما سَمِعْتَهُ مِنّی فَارْوِه عَنْ ابی، وَ ما سَمِعْتَهُ مِنّی فَارْوِه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ»: «آنچه را از من شنیده‌ای از پدرم روایت کن، و آن‌چه را از من شنیده‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کن»!(۲)

در جای دیگر نیز می‌فرماید: «حَدیْثی حَدیْثُ ابی حَدیثُ جَدّی، وَ حَدیثُ جَدّی حَدیثْ الحُسَیْنِ، وَ حَدیثُ الحُسَینِ حَدیثُ الحَسَنِ، وَ حَدیثُ الحَسَنِ حَدیثُ امیرِ المُؤْمِنینَ علیه السلام، وَ حَدیثُ امیرالمُؤمِنینَ علیه السلام حَدیثُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ حَدیثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجلَّ»:

«حدیث من حدیث پدر من، و حدیث پدرم حدیث جد من، و حدیث جدّ من حدیث حسین علیه السلام، و حدیث حسین علیه السلام حدیث حسن علیه السلام، و حدیث حسن علیه السلام حدیث امیرمؤمنان علیه السلام، و حدیث امیرمؤمنان علیه السلام حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث خداوند متعال است»(۳).

۱- برای آگاهی بیشتر به احقاق الحق، جلد ۵، صفحه ۴۶۸- ۵۰۱ و برای آگاهی به منابع این حدیث در کتب شیعه به کتاب شریف جامع الاحادیث طبع قدیم صفحه ۱۶ به بعد مراجعه فرمائید.

۲- جامع الاحادیث، جلد ۱، صفحه ۱۷، حدیث ۴ باب حجیهٔ فتوی الائمه.

۳- همان مدرک، حدیث ۱.

ص: ۱۲۳

و در حدیث سومی از آن حضرت می‌خوانیم که صریحاً فرمود: «مَهْما اجَبْتُکَ فیهِ بِشَیءٍ فَهُوَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ لَسْنا نَقُولُ بِرَأْینا مِنْ شَیءٍ»: «هر گاه پاسخی درباره چیزی به تو دادم آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله است ما به رأی خودمان چیزی نمی گوئیم»!(۱)

۳- ارتباط با فرشتگان

از منابع «علم امامان» «ارتباط» آنها با «فرشتگان» است. البته نه به این معنی که آنها در زمره انبیاء و پیامبران بودند؛ چرا که می‌دانیم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آخرین پیامبران و رسولان الهی بود و با وفات او وحی الهی پایان یافت. بلکه آنان هم چون خضرنبی علیه السلام و ذوالقرنین علیه السلام و مریم علیه السلام بودند که مطابق ظاهر آیات قرآن با فرشتگان الهی ارتباط داشتند، و حقایقی از عالم غیب به قلب آنها الهام می‌شد.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «انَّ عَلیّاً کانَ مُحَدَّثاً»: «علی علیه السلام محدث بود- سخنان به او گفته می‌شد-»، و هنگامی که از آن حضرت توضیح خواستند که چه کسی با او سخن می گفت، فرمود: «یُحَدِّثُهُ مَلَکٌ»: «فرشته با او سخن می گفت»، و هنگامی که سؤال کردند آیا او پیامبر بود، دست خود را به علامت نفی و انکار تکان داد، سپس افزود: «کَصاحِبِ سُلَیْمانَ، اوْ کَصاحِبِ مُوسی، اوْ کَذِی الْقَرْنَیْنِ»: «او همانند دوست سلیمان (آصف بن برخیا) یا دوست موسی (یوشع یا خضر) یا ذی القرنین (۲) (در این زمینه روایات متعددی نیز وجود دارد)».(۳)

۴- القای روح القدس

چهارمین منبع «علم امامان» فیض «روح القدس» است.

۱- همان مدرک، حدیث ۷(در این زمینه در همان کتاب احادیث دیگری نیز وجود دارد)

۲- اصول کافی، جد ۱، صفحه ۲۷۱.

۳- همان مدرک.

ص: ۱۲۴

توضیح اینکه در آیات قرآن کراراً سخن از تأیید «روح القدس» به میان آمده که در سه مورد درباره حضرت مسیح علیه السلام (۱) و در یک مورد درباره پیامبراسلام صلی الله علیه و آله است.(۲)

در اینکه «روح القدس» کیست؟ یا چیست؟ در میان مفسران گفتگوی بسیار است، گروهی از مسفران، آن را به جبرئیل تفسیر کرده‌اند، و در مورد حضرت مسیح علیه السلام به آن روح مقدس و پاکی که در او بوده، یا به معنی انجیلی که بر او فرستاده شده است، تفسیر شده، و گاه گفته‌اند منظور اسم اعظم خداوند است که مسیح با آن مردگان را زنده می کرد.(۳)

ولی از تعبیرات قرآن مجید و هم چنین روایات مختلف اسلامی چنین استفاده می‌شود که روح القدس، معانی متعددی دارد و در هر جا ممکن است معنی خاص خود را ببخشد: در یک آیه از قرآن مجید که می‌فرماید: قُلْ نَزَّلَهُ رُوح القُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِ «بگو: «روح القدس آن را از جانب پروردگارت به حق نازل کرده»(۴)، ظاهراً به معنی جبرئیل است که قرآن را از سوی خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می کرد. ولی در سه مورد دیگر در قرآن مجید که همه درباره حضرت مسیح علیه السلام است به نظر می‌رسد که مفهوم دیگری دارد، زیرا تعبیر اذْ ایَّدتُکَ بِرُوحِ القُدُسِ یا وَ ایَّدْناهُ بِرُوحَ الْقُدُسِ (۵) نشان می‌دهد که اشاره به روحی است که همواره با مسیح علیه السلام بوده و او را

۱- سوره بقره، آیات ۸۷ و ۲۵۳، و سوره مائده، آیه ۱۱۰.

۲- سوره بقره، آیه ۱۱۰.

۳- این چهار معنی در تفسیر کنزالدقائق، جلد ۲، صفحه ۷۸ آمده، ولی در بعضی از تفاسیر معروف فقط معنی اول ذکر شده است، و در تفسیر فخر رازی به سه معنی قناعت شده است: جبرئیل و انجیل و اسم اعظم(تفسیر فخر رازی، جلد ۳، صفحه ۱۷۷).

۴- سوره نحل، آیه ۱۰۲.

۵- سوره مائده، آیه ۱۱۰- و سوره بقره، آیه ۸۷.

ص: ۱۲۵

تأیید و تقویت می کرده است.

از روایاتی که در منابع اهل بیت علیهم السلام وارد شده به خوبی بر می‌آید که روح القدس، روح مقدسی بوده که با همه پیامبران و انبیاء و معصومین علیهم السلام بوده است؛ و امدادهای الهی را در موارد مختلف به آنها منتقل می‌ساخته. حتی از روایات متعددی که در منابع اهل سنت نیز وارد شده است استفاده می‌شود که گاه که در کارهای مهم یا سخنان و اشعار پر مغز از کسی صادر می‌شد؛ می‌فرمودند: «این به کمک روح القدس بوده است».

از جلمه در حدیثی که در تفسیر الدّر المنثور آمده است می‌خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره شاعر معروف اسلامی حسّان بن ثابت فرمود: «اللّهُمَ ایدّ حَسّاناً بِرُوحِ القُدُسِ کَما نافَحَ عَنْ نَبیِّه»: «خداوندا «حسّان» را به روح القدس تقویت کن آن گونه که از پیامبرش دفاع کرد».(۱)

دربـاره شاعر معروف اهل بیت علیهم السلام کُمیت بن زید اسدی می‌خوانیم که امام باقر علیه السلام به او فرمود: «برای تو همان است که پیامبر صلی الله علیه و آله به حسّان بن ثابت فرمود»:

«لَنْ یَزالَ مَعَکَ رُوحُ القُدُسِ ما ذَبَبْتَ عنّا»: «همیشه روح القدس با تو خواهد بود مادامی که از ما دفاع می کنی».(۲)

در حدیث دیگری آمده است که امام علیّ بن موسی الرضا علیه السلام هنگامی که دعبل خزاعی شاعر با شهامت بعضی از اشعار قصیده معروف مدارس آیات را خواند، امام گریه شدیدی کرد و سپس فرمود: «نَطَقَ رُوحُ الْقُدسِ عَلی لِسانِکَ بِهذَیْنِ الْبَیْتَیْنِ»: «روح القدس در این دو بیت به زبان تو سخن گفت».(۳)

و از اینجا به خوبی روشن می‌شود که «روح القدس» یک روح امدادگر است که انسان را به هنگام انجام کارهای مهم معنوی و الهی یاری می‌دهد، و البته به تفاوت مراتب اشخاص متفاوت است. در پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام به گونه فوق

۱- الدر المنثور، جلد ۱، صفحه ۸۷(ذیل آیه ۸۷ سوره بقره) دو روایت نیز قریب به همین مضمون در صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۹ و ۳۲ باب فضائل حسّان بن ثابت آمده است.

۲- سفینهٔ البحار، ج ۲، صفحه ۴۹۵۴.

۳- کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ۱۱۸.

اعلام الوری، صفحه ۳۳۱، آن دو شعر عبارت است از:

خروج امام لا محالهٔ خارج‌یقوم علی اسم اللّه و البرکات

یمیز فینا کل حق و باطل‌و یجزی علی النعماء و النقمات ۱۹۷- سوره واقعه، آیات ۱۰ ۱۱-

ص: ۱۲۶

العـاده‌ای قوی‌تر و بـارزتر عمل می‌کنـد؛ و در دیگران به انـدازه خودشان هر چنـد از ماهیت و جزئیات آن اطلاع زیادی در دست ما نیست.

در حـدیثی از امـام صادق علیه السـلام می‌خوانیم که در تفسـیر السّابِقُونَ السّابِقُونَ اولئِکَ المُقَرَّبُونَ (۱۹۷) می‌فرماید: «فَالسّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللَّهِ علیه السلام وَ خاصَّةِ اللَّهِ مِنْ خَلْقِه، جَعَلَ فیهِمْ خَمْسَةُ ارْواحٍ، ایَّدَهُمْ بِرُوحِ القُدُسِ فَبِه عَرَفُوا الاشْیاءَ ...»:

«پیش گامان همان رسولان الهی علیهم السـلام و خاصان خداونـد از خلقانـد، در آنها پنـج روح قرار داده (از جمله اینکه) آنها را با روح القدس تقویت نموده که به وسیله آن اشیاء را می‌شناسند ...».(۱)

در حـدیث دیگری در همین رابطه از امـام باقر علیه السـلام آمـده است که بعـد از برشـمردن ارواح پنـج گانه که در انبیاء و اوصـیاء وجود دارد می‌فرمایـد: «فَبِرُوحِ القُدُسِ ... عَرَفُوا ما تَحْتَ الْعَرْشِ الی ما تَحْتَ الثَّری»: «به وسـیله روح القدس، آنچه را در زیر عرش و آنچه را در زمین است می‌دانند».(۲)

احادیث فروان دیگری در این زمینه در اصول کافی و سایر کتب دیده می‌شود که شرح همه آنها در این مختصر نمی‌گنجد.

آری امدادهای الهی از طریق «روح القدس» یکی دیگر از منابع علمی معصومان است.

۵- نور الهی

پنجمین منبعی که برای علـوم امامـان می‌تـوان ذکر کرد همـان چیزی است که در روایـات متعـددی در اصول کـافی آمـده است، از جمله: حسن بن راشد می‌گوید: از امام

۱- اصول کافی، ج ۱، صفحه ۲۷۱.

۲- همان مدرک، صفحه ۲۷۲.

ص: ۱۲۷

صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «فَاذا مَضی الامامُ الّذی کانَ قَبْلَهُ رُفِعَ لِهذا مَنار مِنْ نُورٍ، یَنْظُرُ بِهِ الی اعْمالِ الْخَلائِقِ فَبِهذا یَحْتَجُّ اللَّهُ عَلی خَلْقِه»:

«هنگامی که امام پیشین ازدنیا می‌رود، خداوند برای امام بعد از او ستونی از نور بر می‌افرازد که به وسیله آن اعمال مردم را می‌بیند، و از این طریق خداوند، حجت را بر خلق خود تمام می‌کند». (۱)

در بعضی از روایات نیز تعبیر به «عَمُود مِنْ نُورٍ» (ستونی از نور) شده (۲) ولی غالباً تعبیر «منار من نور» آمده است، البته تفاوت چندانی میان این دو تعبیر نیست.

برای آگاهی بیشتر به بحار الانوار جلد ۶، صفحه ۱۳۲ مراجعه فرمائید. مرحوم علامه مجلسی شانزده حدیث در این زمینه نقل می‌کند و همچنین در باب عرض اعمال (جلد ۲۳، صفحه ۳۳۳ به بعد) روایات متعددی در این زمینه آمده است.

***

از مجموع آنچه گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که منابع علم امامان.

معصوم متعدد و متنوع است، در درجه اوّل مسأله آگاهی آنها به تمام معانی قرآن مجید است؛ و در درجه دوم علومی است که از رسول خدا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنها رسیده؛ و در درجه بعد تأییدات الهی و الهامات قلبی و ارتباط با فرشتگان و عالم غیب است. و مجموع این جهات به امام معصوم علوم و آگاهی فراوانی می‌بخشد تا بتواند در انجام مأموریت خود، که همان حفظ اسلام و قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و هدایت خلق به سوی خالق، و تربیت نفوس، و اقامه حدود، و تدبیر امور می‌باشد؛ به خوبی انجام دهد.

نکته قابل ملاحظه دیگر اینکه از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که در هر شب جمعه روح امامان علیه السلام، علوم و دانش های تازه‌ای را (برای مسائل تازه) از سوی

۱- اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۳۸۷، حدیث ۲.

۲- همان مدرک، حدیث ۴.

ص: ۱۲۸

خداونددریافت می‌دارند. (تا خود را با تمام نیازمندی‌های امت اسلامی تطبیق دهند)

از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «انَّ لَنا فی کُلِّ لَیْلَهِ جُمُعَهٍ سُروراً»: «ما در هر شب جمعه خوشحالی تازه‌ای داریم».

راوی می گوید گفتم: «زادکَ اللَّهُ وَ ما ذاکَ»: «خداوند بر سرور شما بیفزاید، منظورتان از این خوشحالی چیست»؟!

فرمود: «اذا کانَ لَیْلَهُ الجُمُعَهِ وافی رَسُولُ اللَّهِ الْعَرْشَ وَ وافَی الائِمَّهُ مَعَهُ وَ مَعَهُمْ، فَلا تُرَدُّ ارْواحُنا الی ابْدانِنا الّا بِعِلْمٍ مُسْتَفادٍ، وَ لَوْلا ذلِکَ لَانْفَدْنا»: «هنگامی که شب جمعه می‌شود (زوح مقدس) رسول خدا صلی الله علیه و آله به عرش (الهی) می‌رود؛ و ارواح ائمه نیز با او ملاقات می کنند و (روح) من نیز با آنها به آنجا می‌رود؛ سپس روح ما به بدن ما باز نمی گردد مگر با علم و دانش جدیدی، و اگر چنین نبود دانش ما پایان می گرفت»!(۱)

در همان باب روایات متعدد دیگری در این زمینه نیز دیده می‌شود که شرح همه آنها به طول می‌انجامد.

با توجه به آنچه در این فصل آوردیم روشن می‌شود که مسئله منابع علمی امامان مسأله ساده‌ای نیست، منابعی در اختیار آن بزرگواران است که آنها را از سایر مردم ممتاز می‌سازد و به انجام وظائف مهمی که در مورد حفظ اسلام و تعلیمات قرآن و هدایت بندگان بر عهده دارند به آنان کمک می کند.

۱- اصول کافی، جلد اول، صفحه ۲۵۴(باب فی ان الائمهٔ علیهم السلام یزدادون فی لیلهٔ الجمعه).

ص: ۱۲۹

معصوم بودن امامان:

اشاره

اشاره

مصونیت از خطا و فراموش‌کاری و گناه، یکی دیگر از شرائط عمومی امامان راستین است، و در واقع تمام دلائلی که دلالت بر «معصوم بودن پیامبران الهی» دارد دلالت بر «عصمت امامان علیهم السلام» نیز دارد، چرا که مسئولیت آنان تا حد زیادی شباهت به یکدیگر دارد.

درست است که پیامبر صلی الله علیه و آله بنیانگذار شریعت است و با عالم وحی دراتباط می‌باشد؛ ولی امامان علیهم السلام نیز حافظ شریعت‌اند، هر چند هیچگونه وحی بر آنان نازل نمی‌شود، ولی در امر هدایت مردم، و حفظ احکام و حدود الهی، و نشر کامل آیات آسمانی به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله گام بر می‌دارند و به همین دلیل در بسیاری از صفات مشترک‌اند و با هم شباهت دارند.

بنابراین تمام دلایل عمده‌ای که در بحث عصمت انبیاء آوردیم (۱) در مورد امامان راستین نیز صادق است.

***

با این اشاره به بعضی از آیات قرآنی که در این زمینه است باز می‌گردیم و سخن را از قرآن شروع می‌کنیم:

۱- انَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرَّجْسَ اهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً: «خداوند فقط

۱- در جلد هفتم صفحه ۱۸۱ تا ۱۹۹.

ص: ۱۳۰

می خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند و کاملًا شما را پاک سازد»(۱)

در بحث‌های پیشین در مورد عظمت مقام امامت و ولایت به هنگام تفسیر آیه ۱۲۴ سوره «بقره» در داستان ابرهیم علیه السلام خواندیم که خداوند این پیامبر بزرگ را مورد آزمایش‌های مهم متعددی قرار داد و هنگامی که از عهده همه آن آزمایش‌های مهم برآمد، فرمود: انّی جاِلُکَ لِلنّاسِ اماماً: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.» (امامت به معنی حکومت بر جسم و جان و روح و تن و تربیت نفوس و جوامع بشری).

و هنگامی که ابراهیم علیه السلام این مقام را برای بعضی از ذریه و فرزندان خود تقاضا کرد با اجابت مشروط الهی روبرو شد، فرمود: لایَنالُ عَهدِی الظّالِمینَ «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد، مگر آنها که شایسته‌اند (تنها آن گروه از فرزندان تو که پاک و معصوم‌اند شایسته این مقام هستند)».

در بحث‌های آنجا روشن شد که چگونه این جمله از آیه، دلیل «بر معصوم بودن امامان» و پیشوایان الهی است، و کسانی که در طول عمر خود یا از نظر اعتقادات راه شرک و کفر را پوئیده‌اند، و یا در اعمال خود، ظلم و ستمی بر خویش یا دیگران مرتکب شده‌اند، شایسته این مقام نیستند. چرا که ظلم به معنی وسیع کلمه، هم ظلم و شرک و کفر و انحرافات عقیدتی را شامل می‌شود و هم هر گونه تعدی به دیگران و ظلم بر خویشتن از طریق ارتکاب گناه.

و از آنجا که این بحث‌ها به طور مشروح و مستوفی در آنجا آمده نیازی به تکرار آن نمی‌بینیم؛ بنابراین پایه اصلی شرط بودن «عصمت در امامان» و پیشوایان الهی قرآن مجید در همان آیه گذارده است.

اکنون به آیه تطهیر باز می گردیم و مسأله عصمت را در این آیه بررسی می کنیم:

۱- سوره احزاب، آیه ۳۳.

ص: ۱۳۱

درست است که این آیه در لابلای ایات مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله است ولی آیه تطهیر که در لابلای آنها نازل شده لحن جداگانه‌ای دارد و نشان می‌دهد هدف دیگری را دنبال می کند، چرا که آیات قبل و بعد همه با ضمیرهای جمع مؤنث است، ولی آیه مورد بحث با ضمائر جمع مذکر آمده است!

در آغاز این آیه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و به آنها دستور می‌دهد که در خانه‌های خود بمانید و هم چون دوران جاهلیت نخستین در (میان مردم) ظاهر نشوید و نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید وَقَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الجاهِلِیَّهِٔ الاوُلی وَ اقِمْنَ الصَّلوهَٔ و آتینَ الزَّکاهَٔ وَ اطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ (۱).

تمام شش ضمیری که در این بخش از آیه آمده است همه به صورت جمع مؤنث است. (دقت کنید)

سپس لحن آیه طور دیگری می‌شود، و می‌فرماید: «خداوند فقط» می‌خواهد پلیدی (گناه) را از شما هل بیت دور کند و شما را کاملًا پاک سازد» انَّما یُریدُ اللَّهُلِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِرَّکُمْ تَطْهیراً.

در این بخش از آیه دو ضمر جمع به کار رفته است که هر دو به صورت جمع مذکر آمده است.

درست است که صدر و ذیل یک آیه معمولًا یک مطلب را دنبال می‌کند ولی این سخن در جایی است که قرینه‌ای بر خلاف آن وجود نداشته باشد؛ بنابراین کسانی که این قسمت از آیه را نیز ناظر به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند سخنی بر خلاف ظاهر آیه و قرینه موجود در آن، یعنی تفاوت ضمیرها، گفته‌اند.

از این گذشته در مورد این آیه دسترسی به روایات متعددی داریم که علمای

۱- سوره احزاب، آیه ۳۳.

ص: ۱۳۲

بزرگ اسلام اعم از اهل تسنن و شیعه، آن را از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند و در معروف تیرن منابع فریقین که مورد قبول آنها است این روایات به وفور و کثرت آمده است.

این روایات همگی حاکی از آن است که مخاطب در این آیه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام می‌باشند (نه همسران پیامبر) که بعداً به طور مشروح خواهد آمد.

ولی قبل از ورود در بحث روایات لازم است به تفسیر تعبیرات آیه بپردازیم:

تعبیر به «انّما» که عمولًا برای حصر است و در فارسی امروز به جای آن فقط یا تنها گفته می‌شود دلیل بر این است که موهبتی که در این آیه آمده ویژه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است و شامل دیگران نمی‌شود.

جمله «یرید»- خداوند اراده دارد و می‌خواهد ...- اشاره به اراده تکوینی پروردگار است، یعنی خداوند با یک فرمان تکوینی اراده کرده است که شما را از هر گونه آلودگی پاک و مصون دارد، نه اراده تشریعی. زیرا اراده تشریعی، به معنی مکلف ساختن آنها به حفظ پاکی خویش است و می‌دانیم این تکلیف منحصر به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست همه مسلمانان مکلف و موظف‌اند که خود را پاک نگهدارند.

ممکن است تصور شود که اراده تکوینی موجب یک نوع جبر است و در این صورت معصوم بودن، فضیلت و افتخاری نخواهد بود؟

پاسخ این سخن در جلد هفتم در بحث معصوم بودن پیامبران بطور مشروح آوردیم، و در اینجا به طور خلاصه باید گفت: معصومان دارای دو نوع شایستگی هستند، شایستگی ذاتی و موهبتی و شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویش و ملکات درونی؛ و از مجموعه این دو شایستگی که حداقل یکی از آن جنبه اختیاری دارد آن مقام والاـ حاصل می‌شود. به تعبیر دیگر اراده الهی زمینه‌های الهی

ص: ۱۳۳

زمینه‌های توفیق را برای وصول به این مقام والاـ فراهم می‌سازد؛ و بهره گیری از این توفیق به اراده خود آنان بستگی دارد. (دقّت کنید)

ترک کردن گناه برای آنها محال عادی است نه محال عقلي؛ فی المثل، محال عادی است که یک شخص عالم و با ایمان شراب را با خود به مسجد ببرد و در صف جماعت بنوشد ولی مسلماً این امر یک محال عقلی نیست، وبا اختیاری بودن این کار منافات ندارد. یا در مثال دیگر یک آدم عاقل هرگز لخت مادر زاد در کوچه و خیابان ظاهر نمی‌شود، انجام این کار برای او محال نیست، بلکه سطح فکر و معرفت او اجازه نمی‌دهد چنین کاری را انجام دهد با اینکه فعل و ترک آن در اختیار او است.

انجام گناهان برای پیامبران و امامان همین گونه است. درست است که معصوم بودن از امدادهای الهی است ولی امدادهای الهی نیز بی حساب نیست، همانگونه که قرآن درباره ابراهیم خلیل علیه السلام می‌فرماید: و (یاد کنید) هنگامی که پروردگار ابراهیم، او را با دستوراتی آزموده؛ و او به طور کامل از عهده آنها بر آمد.(۱)

و اما «رجس» در لغت به معنی شیء ناپاک است خواه از نظر طبع آدمی آلوده و منفور باشد یا به حکم عقل یا شرع، و یا همه اینها. به همین جهت راغب در مفردات بعد از آنکه رجس را به معای شئ قَذِر (آلوده) معنی می کند؛ چهار صورت برای آن ذکر می‌نماید (همان چهار صورتی که در بالا گفته شد آلوده از نظر طبعی آدمی، یا عقل، یا شرع، و یا همه اینها) و اگر در بعضی از کلمات بزرگان «رجس» به معنی گناه یا شرک یا اعتقاد باطل یا بخل و حسد تفسیر شده در حقیقت بیان مصداق هایی از انی مفهوم وسیع و گسترده است.

به هر حال با توجه به «الف و لام جنس» که بر سر این کله آمده الرَّجْس و در

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۴ و توضیح بیشتر در زمینه این مسأله که معصوم بودن با اختیاری بودن اعمال معصومان منافات ندارد در جلد هفتم پیام قرآن، صفحه ۱۹۳ به بعد مطالعه فرمائید.

ص: ۱۳۴

اینجا معنی عموم را می‌رساند مفهوم آیه چنین است که خداوند اراده کرده هر گونه و هر نوع از انواع آلودگی را از آنان دور سازد.

جمله وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً با توجه به اینکه معنی «تطهیر»، پاک ساختن است؛ تأیکد مجددی است بر مسأله نفی «رجس» و نفی همه پلیدی‌ها که در جمله قبل آمده است؛ و واژه «تطهیراً» که به اصطلاح مفعول مطلق است باز هم تأکید دیگری بر این معنی است.

نتیجه اینکه خداوند با انواع تأکیدها اراده فرموده است که اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را از هر گونه پلیدی مسلم و آلودگی پاک و مبرّا سازد.

مسلم است که در درجه اوّل شخص پیامبر صلی الله علیه و آله را که صاحب اصلی خانه است شامل می‌شود و بعد بقیه را، حال ببینیم بقیه اهل بیت چه کسانی هستند؟

***

اهل بیت چه کسانی هستند؟

جمعی از مفسّران هل سنت آن را به معنی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند. ولی همان گونه که گفتیم تغییر سیاق آیه، و تبدیل ضمیرهای جمیع مؤنت در ما قبل و ما بعد این آیه، به جمع مذکّر دلیل روشنی بر این است که این جمله محتوای جداگانه دارد و منظور از آن چیزی دیگری است، مگر نه این است که خداوند حکیم است و قرآن در حد اعلای فصاحت و بلاغت و همه تعبیرات آن روی حساب است.

گروهی دیگر از مفسران آن را مخصوص به پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام دانسته‌اند؛ و روایات فراوانی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده و در ذیل به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم گواه بر این معنی است.

و شاید به دلیل وجود همین روایات است که حتی کسانی که آیه را مخصوص به

ص: ۱۳۵

این بزرگواران ندانسته‌اند؛ معنی وسیعی برای آن قائل شده‌اند که هم این بزرگواران را شامل می‌شود و هم همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را، و این تفسیر سومی در آیه است.

امّا روایاتی که دلیل اختصاص آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام و دو فرزندشان حسن و حسین علیهم السلام می‌باشد- همان گونه که اشاره شد- بسیار زیاد است، از جمله هیجده روایت تنها در تفسیر «الدّر المنثور» نقل شده است؛ که پنج روایت از امّ سلمه، سه روایت از ابو سعید خردی، یک روایت از عایشه، یک روایت از انس، دو روایت از ابن عباس، دو روایت از ابی الحمراء، یک روایت از وائلهٔ بن اسقع، یک روایت از سعد، یک روایت از ضحاک بن مزاحم و یک روایت از زید بن ارقم است!(۱)

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان روایاتی را که در این باره وارد شده بیش از هفتاد روایت می‌شمرد و می‌فرماید: «آنچه از طرق اهل سنت، در این زمینه نقل شده بیش از آن است که از طریق شیعه وارد شده است!، و راویان دیگری را غیر از افرادی که در بالا نام بردیم نیز بر آنها می‌افزاید (روایانی که روایت آنها در غیر تفسیر الدّر المنثور آمده است).

بعضی نیز تعداد روایات و کتبی که این روایات در آن نقل شده بالغ بر صدها ذکر کرده‌اند و بعید نیست چنین باشد.

در اینجا تنها قسمتی از آن روایات را با ذکر منابع آنها می‌آوریم تا روشن شود آنچه، واحدی در اساب النزول می گوید: «انَّ الآیَهَ نَزَلَتْ فِی النَّبِیِ صلی الله علیه و آله وَ عَلیٍّ وَ فاطِمَهَ و الْحَسَنِیْنِ علیهم السلام خاصَّهً یُشارِکُهُمْ فیها غَیْرُهُمْ»:

«این آیه در خصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده و کس دیگری در آن با آنها مشارکت ندارد»(۲) یک واقعیت است.

۱- دارالمنثور، جلد ۵، صفحه ۱۹۶ و ۱۹۹.

۲- المیزان، جلد ۱۶، صفحه ۳۱۱.

ص: ۱۳۶

این احادیث را می‌توان در چهار بخش خلاصه کرد:

***

۱- روایاتی که از بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و با صراحت می‌گوید، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله سخن از این آیه شریفه می‌گفت، از حضرتش سؤال کردیم که آیا ما هم جزء این آیه هستیم؟ فرمود: شما خوبید اما مشمول این آیه نیستید!

از جمله ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه خود بود که فاطمه علیها السلام غذایی نزد آن حضرت آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همسر و دو فرزندت حسن و حسین علیهما السلام را صدا کن»، آنها آمدند، سپس غذا خوردند بعد پیامبر صلی الله علیه و آله عبایی بر آنها افکند و گفت: «اللّهُمَ! هؤُلاءِ اهْلُ بَيْتى وَ عِتْرَتى فَاذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهيراً»: «خداوندا اینها اهل بیت من و عتر منند، پلیدی را از آنها دور کن، و از هر گونه آلودگی پاکشان گردان» و در اینجا بود که آیه انَّما يُريدُ اللَّهُ ... نازل شده ... من گفتم ای رسول خدا! آیا من هم با شما هستم؟! فرمود: «انَّكِ الى خَيْرٍ»: «تو بر نیکی هستی» (امّا در زمره این گروه نیستی).(۱)

و نیز ثعلبی از علمای معروف اهل سنت که در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم می‌زیسته؛ و تفسیر کبیر او معروف است از عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند: هنگامی که از او درباره جنگ جمل و دخالتش در آن جنگ ویرانگر سؤال کردند (باتأسف) گفت: این یک تقدیر الهی بود! و هنگامی که درباره علی علیه السلام سؤال کردند، چنین گفت:

«تَسْأَلُنى عَنْ احَبِّ النّاسِ كانَ الى رَسُولِ اللَّهِ، وَزَوْجِ احَبِّ النّاسِ كانَ الى رَسُول اللَّهِ، لَقَدْ رَأَيْتُ عَلِيّاً وَ فاطِمَةَ وَ حَسَناًوَ حُسَيْناً وَ جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِثَوْبٍ عَلَيهِمْ، ثُمَ قالَ: اللّهُمَ هؤلاءِ اهْلُ بَيْتى وَ حامَتى فَاذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرْهُمْ تَطْهيراً، قالَتْ فَقُلْتُ يا رَسُول اللَّهِ

۱- طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث، و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۵۶، حدیث فوق را آورده‌اند.

ص: ۱۳۷

انَا مِنْ اهْلِکَ قال تَنَحّی فَانَّکِ الی خَیْرٍ»:

«آیا از من درباره کسی سؤال می‌کنی که محبوب ترین مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و از کسی می‌پرسی که همسر محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، من با چشم خود دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام را که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را در زیر پارچه‌ای جمع کرده بود، و فرمود: خداوندا! اینها خاندان من‌اند و حامیان من؛ رجس و پلیدی را از آنها ببر؛ و از آلودگی‌ها پاکشان فرما؛ من گفتم ای رسول خدا آیا من نیز از آنها هستم فرمود: دور باش تو بر خیر و نیکی هستی (اما جزء این جمع نمی‌باشی)».(۱)

این گونه احادیث با صراحت می‌گوید که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله جزء اهلبیت در این آیه نبودند.

***

۲- داستان حدیث کساء در روایات فوق العاده فراوانی با تعبیرات مختلف وارد شده و قدر مشترک همه آنها این است که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند- و یا به خدمت او آمدند- پیامبر صلی الله علیه و آله عبا- یا پارچه‌ای و ...- بر آنها افکند و گفت: خداوندا! اینها خاندان من‌اند رجس و آلودگی را از آنها دور کن؛ و در این هنگام آیه انَّما یُریدُ اللَّهُ لِیَذْهَبَ عَنْکُمْ الرَّجْسَ اهْلَ الْبَیْتِ نازل گردید.

قابل توجه اینکه این حدیث، در صحیح مسلم از قول عایشه و هم چنین حاکم در مستدرک و بیهقی در سنن، و ابن جریر در تفسیرش و سیوطی در الدّر المنثور نقل شده است.(۲)

حاکم حسکانی نیز در شواهد التنزیل آن را آورده است (۳) در صحیح «ترمذی» نیز

۱- مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

۲- صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۸۸۳، حدیث ۲۴۲۴(باب فضائل اهل بیت النّبی صلی الله علیه و آله)

۳- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳۳، حدیث ۳۷۶.

ص: ۱۳۸

کراراً این حدیث نقل شده، در یک جا از عمرو بن ابی سلمه و در جای دیگر از امّ سلمه.(۱)

نکته دیگراینکه فخر رازی به مناسبتی در ذیل آیه مباهله (آیه ۶۱ «سوره‌آل عمران») بعد از نقل این حدیث (حدیث کساء) می‌افزاید:

«وَاعْلَمْ انَ هذِه الرَّوایةَ کَالمُتَفَق صِحَّتِها بَیْنَ اهْلِ التَّفْسیرِ وَالْحَدیثِ»:

«بدان که این روایت هم چون روایتی است که صحتش مورد اتفاق در میان علمای تفسیر و حدیث است».(۲)

این نکته نیز قابل توجه است که امام احمد حنبل در مسند خود، این حدیث را از طرق مختلف آورده است.(۳)

***

۳- در بخش دیگری از روایات که آن نیز متعدد و فراوان است می‌خوانیم که بعد از نزول آیه تطهیر، پیامبر صلی الله علیه و آله چندین ماه- در بعضی شش ماه، و در بعضی هشت یا نُه ماه آمده است- هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه علیها السلام می گذشت صدا می‌زد: «الصَّلوةُ! یا اهْلَ الَبَیْتِ! انَّما یُریْدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً: «هنگام نماز است ای اهل بیت! خداوند فقط می‌خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد»!

این حدیث در شواهد التنزیل نوشته مفسر معروف حاکم حسکانی از انس بن مالک نقل شده است.(۴)

۱- صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحه ۶۹۹، حدیث ۳۸۷۱(باب فضل فاطمه)- چاپ احیاء التراث.

۲- تفسیر فخر رازی، جلد ۸، صفحه ۸۰.

۳- مسند احمد، جلد اول، صفحه ۳۳۰، جلد ۴، صفحه ۱۰۷ و جلد ۶، صفحه ۲۹۲(به نقل از فضائل الخمسه، جلد ۱، صفحه ۲۷۶ به بعد).

۴- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱۱ و ۱۵ و ۹۲(توجه داشته باشید که شواهد التنزیل این روایت را به طرق متعددی نقل کرده است).

ص: ۱۳۹

و در همان کتاب حدیث دیگری به عنوان هفت ماه از ابی الحمراء آمده است.

و نیز در همان کتاب این جریان به عنوان هشت ماه از ابو سعید خدری نقل شده است.(۱)

تفاوت این تعبیرات، طبیعی است، زیرا ممکن است انس شش ماه این مطلب را دیده باشد، و ابوسعید خدری هشت ماه، و ابی الحمراء هفت ماه، و ابن عباس نُه ماه.(۲)

هر کس آن‌چه را دیده نقل کرده است، بی آنکه تضادی در میان سخنان آنها باشد.

به هر حال ادامه این برنامه و تکرار این سخن در آن مدت طولانی از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک مسأله حساب شده بوده است؛ او می‌خواسته به وضوح و با تأکید پی در پی روشن سازد منظور از «اهل بیت» تنها اهل این خانه‌اند، تا در آینده تردیدی برای هیچ کس باقی نماند؛ و همه بدانند این آیه تنها در شأن این گروه نازل شده است و عجب اینکه با این همه تکرار و تأکید باز مسأله برای بعضی مفهوم نشده است؛ راستی چرت‌انگیز است.

به خصوص اینکه تنها خانه‌ای که در ورودی آن به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله باز می‌شد در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بود، (زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تمام درهایی که به سوی مسجد باز می‌شد ببندند جز این دو در).

پیدا است همیشه جمعی از مردم به هنگام نماز، این سخن را در آنجا از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شنیدند، با این حال شگفت آور نیست که بعضی از مفسران اصرار دارند مفهوم آیه را توسعه دهند تا همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز شامل گردد، با اینکه همانگونه که گفتیم عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که طبق گواهی تاریخ در بازگو کردن

۱- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۸ و احقاق الحق، جلد ۲، صفحه ۵۰۳ تا ۵۴۸.

۲- الدّر المنثور، جلد ۵، صفحه ۱۹۹.

ص: ۱۴۰

فضائل خود و تمام جزئیات ارتباطش با پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی فروگذار نمی‌کرد، نه تنها خود را مشمول این آیه نمی‌دانست بلکه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «تو جزء آن نیستی»!

***

۴- روایات متعددی که از ابوسعید خدری صحابه معروف نقل شده و اشاره به آیه تطهیر کرده، با صراحت می‌گوید:

«نَزَلَتْ فی خَمْسَةٍ فی رَسُولِ اللّهِ وَ عَلیٍّ وَ فاطِمَةَ و الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمُ السّلامُ»: «این آیه درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام نازل شده است (۱).

کوتاه سخن اینکه: روایاتی که درباره آیه تطهیر و اختصاص آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیه السلام در منابع معروف اسلامی آمده به قدری زیاد است که آن را در ردیف روایات متواتره قرار می‌دهد؛ و از این نظر جای تردیدی در آن باقی نمی‌ماند. تا آنجا که در شرح احقاق الحق آن را از بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت (علاوه بر منابع معروف پیروان اهل بیت) نقل می‌کند و می‌گوید: «اگر همه این منابع را احصاء کنیم از هزار هم می‌گذرد»!(۲)

پاسخ به چند سؤال

از آنجا که آیه فوق مخصوصاً با توجه به روایات متواتری که در تفسیر آن در منابع معروف اسلامی آمده فضیلت بزرگی برای امامان اهل بیت علیهم السلام محسوب

۱- در شواهد التنزیل، چهار حدیث در این زمینه آمده است؛ جلد ۲، از صفحه ۲۴- ۲۷(حدیث ۶۵۹ و ۶۶۱ و ۶۶۴).

۲- اقتباس از جلد دوم احقاق الحق، از صفحه ۵۰۲- ۵۶۳.

ص: ۱۴۱

می‌شود می‌توان آن را دلیلی بر حقانیت مسیر آنها دانست، بعضی از دانشمندان به دست و پا افتاده، و مطابق معمول به سراغ اشکالاتی رفته‌اند که به بهانه جویی شبیه‌تر است تا به اشکال علمی؛ در حالی که گروهی دیگر شجاعانه این آیه و روایات را پذیرفته‌اند و هر چند از نظر اصولی پیرو طریقه اهل سنت باقی مانده‌اند، قسمتی از اشکالات به شرح زیر است:

۱- منظور از اهل بیت ساکنان خانه پیامبر صلی الله علیه و آله است، زیرا بیت به معنی خانه مسکونی است، و ساکنان خانه پیامبر صلی الله علیه و آله همان همسران پیامبرانـد، و دیگری را شامل نمی‌شود، و اگر ضمیرها به صورت ضمیر مذکر آمده به خاطر آن است که لفظ «اهل» مذکر است، و اگر بیت به صورت مفرد آمده، نه به صورت جمع با اینکه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه‌های متعدد سکنی داشتند، به خاطر آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرد واحدی بود، و بیت او نیز به صورت واحد ذکر شده است، خلاصه اینکه آیه تنها نظر به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله دارد.

پاسخ این ایراد یا بهانه جویی از بحث های گذشته به خوبی روشن شد، و آثار تکلف به هنگام دفاع از این نظر کاملًا نمایان است، زیرا اگر منظور از اهل، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله باشد ظاهر لفظ مفرد مذکر و معنای آن جمع مؤنث است در حای که در آیه نه مفرد مذکر شده نه جمع مؤنّث، بلکه به صورت جمع مذکّر آمده است.

هم چنین تعبیر به «بیت» به صورت مفرد، بر خلاف صدر آیه که به صورت جمع آمده، وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَ نمی‌تواند به خاطر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله باشد زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله خانه مستقلی برای خود نداشت، خانه او خانه هایی بود که با همسرانش در آنها زندگی می کرد.

بنابراین راهی جز این نیست که منظور از بیت در اینجا بیت قرابت و نزدیکی و ارتباط نسبی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده باشد، نه بیت سکونت، تعبیری که بسیار معمول

ص: ۱۴۲

و متداول است.

گذشته از همه اینها به فرض که تمام این تکلّفات را بپذیریم، آن همه روایات را چه کنیم؟ آیا می‌شود از روایاتی با آن وسعت و کثرت و صراحت که اهل بیت علیهم السلام را منحصر در پنج نفر می‌کند صرف نظر کرد؟ یا آنها را حدیث ضعیف شمرد؟ اگر این احادث متواتر و قوی نباشند اصلًا حدیث متواتر و صحیحی نخواهیم داشت، اگر این روایات صراحت ندارد کدام روایت در ادای مضمون‌اش صرحی است؟!

از همه شگفت انگیزتر سخنی است که از عکرمه نقل شده است، می‌گوید: «مَنْ شاءَ باهَلْتُهُ انَّها نَزَلَتْ فی نِساءِ النَّبی»! صلی الله علیه و آله «هر کس بخواهد من حاضرم با او مباهله کنم که این آیه درباره همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است»!(۱) و در عبارت دیگری از او نقل شده «انَّ عکرمةَ کانَ یُنادی فی السُّوق انَّ قولَهُ تَعالی انما یرید اللَّه ... نَزَل فی نساءِ النبی»: «او در بازار صدا می‌زد که آیه‌انما یریداللَّه ... در باره همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است»!(۲)

راستی شگفت‌آور است؛ مگر مسائل علمی و استدلالی را می‌توان با مباهله و فریا در سر بازارها اثبات کرد؛ آن هم مبحثی که این همه دلائل و شواهد و قرائن دارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به دور پنج نفر عبا می‌کشد که آنها را دقیقاً مشخص کند و مخاطب سازد و حتی ام سلمه و عایشه را در آن محدوده راه نمی‌دهد، و شش ماه یا هشت ماه و نه ماه، مرتب پشت خانه فاطمه علیها السلام این جمله را تکرار می‌کند که منظور از این آیه شمائید، و واژه «انَّما» که دلیل بر حصر است در آغاز آیه کاملًا چشم گیر است.

و پیامبر صلی الله علیه و آله با این همه تأکیدات پیاپی هر گونه شبهه را زایل کند، ولی عکرمه با اگیزه هایی که خودش بهتر می‌داند می‌خواهد با مباهله غیر آن را ثابت کند و در

۱- تفسیر روح المعانی، جلد ۲۲، صفحه ۱۲.

۲- همان مدرک، صفحه ۱۳.

ص: ۱۴۳

بازارها فریاد بر ضد آن بلند نماید!

اصولًا جوش و خروش عکرمه و رفتن به سراغ مباهله که در مباحث علمی نادر و کم نظیر است، و همچ نین فریاد زدن‌بر سر بازارها که آن هم در مسائل علمی بی نظیر است، خود دلیل روشنی است بر این که زیر این کاسه نیم کاسه‌ای است، و در پشت این قال و غوغا اسرار دیگری نهفته است، آیا او مأموریت داشت که این فضیلت بزرگ الهی را به نفع حاکمان وقت انکار کند و با احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله با این رسوائی به مقابله برخیزد؟!

۲- سؤال دیگر این که: اگر منظور شما آن پنج نور مقدسند، پس سایر امامان اهل بیت علیه السلام چه می‌شوند؟

پاسخ این سؤال این است که: آنها که در آن زمان در حیات بودند همان پنج نفر بودند، و بقیه بعداً به وجود آمدند، و همان صفات را از پیامبر صلی الله علیه و آله و پدران خود به ارث بردند.

۳- همان گونه که قبلًا اشاره شد منظور از اراده در انَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمْ الرِّجْسَ ارداه تکوینی است، نه تشریعی؛ و به تعیر دیگر منظور این نیست که خدا به شما دستور داده است که گرد گناهان نگردید، چرا که این دستور الهی درباره همه مسلمانان بدون استثناء است، نه خصوص اصحاب کساء. بنابراین معلوم می‌شود که منظور این است که اراده تکوینی و مشیت الهی بر این قرار گرفته که آنها را پاک سازد؛ و از هر گونه گناه حفظ کند؛ و از شر شیطان و هوای نفس نگاه دارد؛ و می‌دانیم اراده خدا تخلف‌ناپذیر است. و اینکه بعضی گفته‌اند اراده الهی قابل تخلف است، نهایت نادانی و بی خبری است، چه چیز در عالم می‌تواند مانع اراده الهی شود، مگر اینکه اراده الهی مشروط به شرطی باشد و شرط آن حاصل نشود، و می‌دانیم که اراده در آیه فوق، مطلق است و مشروط به هیچ شرطی نیست. و اینکه

ص: ۱۴۴

بعضـی گفته‌اند لازمه این سـخن این است که صـحابه پیامبر صـلی الله علیه و آله مخصوصاً حاضـران میدان بدر، همه معصوم باشـند چون خدا در حق آنها فرموده:

وَلكِنْ يُريـدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْـكُرُونَ «بلکه می‌خواهـد شـما را پاک سازد و نعمتش را بر شـما تمام نمایـد؛ شاید شکر به جا آورید».(۱)

راستی تأسف آور است هنگامی که کوره تعصب داغ می‌شود همه چیز را می‌بلعد و خاکستر می‌کند، اساساً ما چنان آیه‌ای در قرآن مجیـد درباره جنگ بـدر نـداریم، آنچه در مورد جنگ بـدر نازل شـده این است: وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجزَ الشَّيْطانِ:(۲) «و آبی از آسـمان برایتان فرستاد، تا شما را با آن پاک کند؛ و پلیدی شیطان را از شما بر طرف سازد» واضح است این آیه مربوط به نزول بـاران (در میـدان بـدر) و اسـتفاده کردن مسـلمانان از آن برای شسـتشوی خود، و غسل و وضو است و هیـچ گونه ارتباطی با بحث ما نـدارد؛ ولی این برادر متعصب آغاز آیه را حـذف کرده و تنها جمله لِيُطَهِّرَكُمْ راآورده است، و آن را دلیلی بر پاکی و قداست همه اصحاب شمرده است.

البته جمله وَلكِنْ يُريـدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَه عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ نه دربـاره جنـگ جویـان بـدر، بلکه در زیل آیه وضو و غسل و تیمم آمـده است، و پر واضح است که اشاره به پاکیزگی حاصل از این سه طهارت اسـلامی می‌کند، حال چگونه این مفسّـِر معروف آیه را از آنجا به میدان بدر برده و چیزی که مربوط به غسل و تیمم است به بحث عصمت کشانده، روشن نیست.

در اینجا سؤال دیگری مطرح شـده است، و آن اینکه: اگر آیه دلیل بر عصـمت این بزرگواران است پس چرا «يُريـدُ» به صورت فعل مضارع آمده است؟ اگر آنها معصوم‌اند چرا می‌فرماید: «خدا می‌خواهد چنین شود» آیا تحصیل حاصل ممکن

۱- سوره مائده، آیه ۶ و تفسیر روح المعانی نوشته آلوسی، جلد ۲۲، صفحه ۱۷(ذیل آیه ۳۳ احزاب).

۲- سوره انفال، آیه ۱۱.

ص: ۱۴۵

است، چرا نفرموده «ارادَاللَّهُ» (خدا خواست که از آغاز چنین باشد).(۱) اگر گوینده این سخن تعبیر به «یُریدُ» را در آیات قرآن مجید دقیقاً بررسی می‌کرد هرگز چنین سخنی نمی‌گفت؛ زیرا این واژه در بسیاری از آیات قرآن در مورد اموری به کار رفته است که اراده مستمری از گذشته تا حال و از حال تا آینده به آن تعلق گرفته است؛ و به تعبیر دیگر این جمله غالباً برای نشان دادن استمرار و ثبات اراده چیزی در گذشته و حال و آینده به کار می‌رود. صدق این سخن را در آیات زیر می‌توان ملاحظه کرد:

وَ مَا اللَّهُ یُریدُ ظُلْماً لِلْعالَمین (۲).

یُریدُ اللَّهُ بِکُمُ الیُسْرَ وَ لایُریدُ بِکُمُ العُسْرَ(۳).

یُریدُ اللَّهُ انْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ (۴).

بدیهی است مفهوم این آیات این نیست که خداوند در گذشته اراده ظلمی کرده؛ پیش از این خواهان مشکلات و عُسر برای شما بوده، یا قبلًا نمی‌خواسته بارها شما را سبک کند و از امروز چنین کرده است؛ بلکه مفهوم تمام اینها این است که چنین اراده‌ای را از گذشته تا حال، و در آینده، داشته و دارد.

هم چنین درباره شیطان می‌فرماید: یُریدُ الشَّیْطانُ انْ یُظِلَّهُمْ ضَلالًا بَعیداً(۵) انَّما یُریدُ الشَّیْطانُ انْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ العداوَةَ وَالْبَغضاءَ فِی الخَمْرِ وَ المَیْسِرِ(۶) بَلْ یُریدُ الانسانُ لِیَفْجُرَ امامَهُ (۷) بدیهی است در این آیات نیز منظور بیان اراده مستمر شیطان در گذشته و حال

۱- روح المعانی، جلد ۲۲، صفحه ۱۷.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۰۸.

۳- سوره‌بقره، آیه ۱۸۵.

۴- سوره نساء، آیه ۲۸).

۵- سوره‌نساء، آیه ۶۰)

۶- سوره مائده، آیه ۹.

۷- سوره قیامت، آیه ۵).

ص: ۱۴۶

و آینده برای گمراه ساختن بشر، یا ایجاد عداوت و دشمنی به وسیله شراب و قمار است؛ و همچنین مفهوم آیه سوم این است که انسان ناسپاس همیشه می‌خواسته آزاد باشد و گناه کند و به همین دلیل منکر قیامت می‌شود.

غیر از شش آیه بالا که استعمال «یرید» را در فعل استمراری که هر سه زمان را در بر می گیرد نشان می‌دهد، آیات فراوانی دیگری در قرآن وجود دارد که دقیقاً همین موضوع را تعقیب می کند.

بنابراین مفهوم آیه شریفه «انَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ اللَّهُ عَنْکُمُ الرِّجْسَ» تعلق اراده مستمر خداوند بر پاکی و قداست وعصمت اصحاب کساء است.

***

خرده‌گیری‌ها بر مسأله عصمت

درباره مسئله «عصمت انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام» سؤالاتی مطرح می‌شود که مهم ترین آنها این سؤال است که: آیا معصوم بودن جنبه جبری ندارد؟ اگر مقام عصمت موهبت الهی است که تنها به این بزرگواران داده شده، و پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام نمی‌توانند گناهی انجام دهند یا خداوند جلو عوامل گناه را به طور الزام می گیرد این چه فضیلت و افتخاری ممکن است بوده باشد؟

پاسخ این سؤال مشروحاً در جلد هفتم پیام، در بحث صلی الله علیه و سلم عصمت انبی الحمد لله ء رحمهما الله بیان شد، و بطور خلاصه و عصاره چنین است:

طرح این اشکال به خاطر عدم توجه به ریشه‌های عصمت معصومان علیهم السلام است، آنها توجه به این نکته ندارند که این تقوای شکست‌ناپذیر الهی از ایمان قوی و علم و آگاهی فوق العاده آنان سرچشمه می گیرد که بخشی از هر دو اکتسابی و قسمتی موهبتی است. فی المثل آدم باهوشی که در پزشکی به سطح بالای این علم

ص: ۱۴۷

می‌رسد؛ هرگز حاضر نیست آبی را که با ازمایش‌های متعدد مملو از انواع میکرب های مهلك و كشنده شناخته شده بنوشد؛ در حالی که یک آدم بی سواد ممکن است چنین کاری را بکند. پرهیز آن طبیب از آن آب آلوده در عین اینکه قطعی و شکست‌ناپذیر است کاملًا جنبه اختیاری دارد زیرا او می‌تواند آن آب را بنوشد، ولی ایمان و آگاهی او نسبت به پی آمدهای این امر مانع می‌شود؛ او در عین آزادی اراده، در برابر انجام خصوص این کار شبیه معصوم است.(۱)

***

سؤال دیگر اینکه امامان خودشان در لابه‌لای کلمات شان اعتراف به خطا و گناه کرده‌اند؛ چگونه می‌توان آن را معصوم دانست؟ آنها در دعاهایشان از خدا طلب عفو و بخشش از گناه می‌کنند که این خود دلیل بر عدم معصوم بودن آنها است. امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه می‌فرماید:

«انّی لَسْتُ فی نَفْسی بِفَوْقِ انْ اخْطی وَ لا آمَنُ ذلِکَ مَنْ فِعْلی الّا انْ یَکْفیَ اللَّهُ مِنْ نَفْسی ما هُوَ امْلَكُ بِهِ مِنّی»:

«من (خودم به عنوان یک انسان) خویشتن را بالاتر از آنکه اشتباه کنم نمی‌دانم؛ و از خطا در کارهایم ایمن نیستم مگر اینکه خداوند مرا حفظ کند».(۲)

شبیه این ایراد در مورد بسیاری از آیات مربوط به سر گذشت انبیاء در قرآن مجید نیز مطرح می‌شود؛ که ما همه آنها را به طور مبسوط در همان جلد هفتم پیام قرآن تحت عنوان تنزیه انبیاء ذکر کردیم؛ و پاسخ به آنها داده شده است، و با اشاره به یک یک از تاریخ انبیاء و آنچه در آن ممکن است مورد این خرده گیری واقع شود،

۱- برای توضیح بیشتر به جلد ۷، پیام قرآن، صفحه ۱۹۳- ۱۹۷ مراجعه فرمائید.

۲- آلوسی در تفسیر روح المعانی ذیل آیه تطهیر اصرار عجیبی دارد که مفهوم آیه را در مورد معصوم بودن اهل بیت علیهم السلام انکار کند و از جمله اشکال بالا را مطرح می‌نماید(روح المعانی، جلد ۲۲، صفحه ۱۷).

ص: ۱۴۸

مسائل را دنبال کردیم.

و به طور خلاصه و فشرده به چند نکته باید اشاره کرد:

۱- در بسیاری از موارد، معصومان به عنوان یک سرمشق برای مردم سخن می‌گفتند و گفته‌های آنها جنبه تعلیمی داشته است. جالب اینکه در تفسیر روح المعانی که بعد از طرح اشکال در مورد علی علیه السلام، همین پاسخ را آورده سپس می‌گوید: قصد تعلیم آن گونه که در بعضی از دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله است در کلام علی علیه السلام بعید است.(۱)

معلوم نیست چرا در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله بعید نیست اما در کلام علی علیه السلام بعید است؛ این یک بام و دو هوا دلیلی جز تعصب عمیق این مفسر معروف ندارد.

۲- در بعضی از موارد هدف این بوده که بگویند ما بدون تکیه بر لطف خداوند از خود چیزی نداریم؛ و این مواهب و امدادها و توفیقات او است که ما را معصوم می‌دارد؛ و به تعبیر دیگر جمله‌ای که از علی علیه السلام نقل شده، درست بر عکس آنچه خرده گیران گفته‌اند. دلالت بر معصوم بودن او به کمک الطاف الهی دارد. زیرا امام می‌گوید من شخصاً (بدون پروردگار) از خطا مصون نیستم؛ و این موهبت جز به امداد پروردگار نیست؛ و یا به تعبیری که در سوره «یوسف» آمده جز برهان رب نیست.

۳- بسیاری از اموری که به عنوان گناه در آیات یا دعاها آمده، چیزی جز ترک اولی محسوب نمی‌شود؛ و مطابق تعبیر معروف، مصداق «حَسَناتُ الابْرارِ سَیِئاتُ المُقَرَّبینَ» است که می گوید: «حسنات نیکان، گناهان مقرّبان محسوب می‌شود».

این نکته نیز لازم به ذکر است که منظور از ترک اولی، این نیست که کار واجبی را ترک کرده باشند یا گناه و حتی مکروهی را انجام داده باشند؛ بلکه منظور انجام فعل

۱- روح المعانی، جلد ۲۲، صفحه ۱۷.

ص: ۱۴۹

مباح و حتی مستحب است در برابر کاری که از آن مستحب‌تر بوده است. واضح است رها کردن یک مستحب اولی و رفتن به سوی مستحب دیگر به هیچ وجه کار خلافی نیست؛ ولی عنوان ترک اولی دارد. امّا همین کار که درباره دیگران نه تنها خلاف نیست بلکه انجام مستحب در حدّ خود یک فضیلت است درباره مقربان درگاه خدا گاه مایه عتاب می گردد.

نمازی که از یک فرد عادی شایسته و مقبول است؛ برای یک عالم بزرگ ترک اولی است. و نماز آن عالم بزرگ برای معصوم شایسته نیست. (برای توضیح بیشتر به جلد هفتم پیام قرآن مراجعه فرمائید.)(۱)

۱- جلد ۷، صفحه ۱۰۳- ۱۷۳.

ص: ۱۵۰

ویژگی‌های امامان:

اشاره

همان گونه که بارها اشاره شد؛ رسالت امامان معصوم علیهم السلام در بسیاری از جهات هماهنگ و همانند رسالت انبیاء است؛ جز آنکه وحی بر آنها نازل نمی‌شود و پایه گذار اصلی دین نیستند بلکه ادامه دهنده همان راه پیامبران هستند، و به همین دلیل بیشتر صفاتی که در آنها معتبر است با صفات انبیاء همانند است، و از آنجا که این صفات را مشروحاً با تکیه بر آیات قرآنی در بحث ویژگی‌های عمومی پیامبران در جلد هفتم آوردیم در اینجا ضرورتی بر شرح گسترده آن نمی‌بینیم ولی برای یادآوری، لازم است مرور مجددی بر آن داشته باشیم- د توجه داشته باشید همه این ویژگیها در آیات قرآن در مورد پیامبران مطرح شده است- رهبران الهی و امامان معصوم علیهم السلام باید علاوه بر مقام علم و عصمت ویژگی‌های زیر را داشته باشند:

۱- «صدق گفتار»: چرا که اگر این وصف در آنان نباشد اعتماد و اطمینانی که برای پیوند معنوی پیروان و پیشوایان لازم است حاصل نمی‌شود.

۲- «پایبند بودن به پیمان ها و وعده‌ها»: زیرا بخش مهمی از دعوت آنان بر اساس وعده هایی است که به مردم می‌دهند؛ اگر صادق الوعد نباشند ارکان اعتماد عمومی نسبت به آنها متزلزل می‌شود.

۳- «امانت» در حفظ ودایع و احکام الهی و ابلاغ آنها که آن نیز یکی از ارکان اعتماد و اطمینان است.

۴- «علاقه و دلسوزی فوق العاده نسبت به مردم که اگر این ویژگی نباشد هرگز

ص: ۱۵۱

تن به زحمات و مشقت های طاقت فرسای رهبری مردم- مخصوصاً افراد نادان و متعصب و لجوج را- نخواهند داد.

۵- «اخلاص» و بی نظری کامل، و عدم انتظار هر گونه پاداش مادی که اگر آن نباشد جاذبه دعوت و رهبری آنها از میان خواهد رفت.

۶- «نیکوکاری و احسان درباره دوستان و حتی دشمنان که از مظاهر صفات رحمانیت و رحیمیت خداوند است و سبب پیوند معنوی پیروان و پیشوایان می گردد.

۷- «شجاعت» فوق العاده و نداشتن ترس از غیر خدا که در قرآن مجید به عنوان ویژگی اصلی مبلغین رسالات اللّٰه شمرده شده؛ چرا که رمز اصلی موفقیت همین است و بدون آن کاری در مسأله رهبری پیش نمی‌رود.

۸- «توکل مطلق بر خداوند» چرا که بسیار می‌شود که رهبر الهی تنهای تنها می‌ماند و فساد فوق العاده محیط او را از همگان جدا می‌سازد؛ اگر تکیه بر توکل الهی نداشته باشد، ادامه راه برای او ممکن نیست.

۹- «نرمش و حسن خلق» ویژگی دیگری است که در آیات قرآن در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده و در حقیقت هر رهبر الهی (خواه پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام معصوم) باید واجد آن باشد. در غیر این صورت خشونت و تندخویی و غلیظ القلب بودن سبب پراکندگی مردم و عقیم ماندن هدف رهبران الهی می گردد.

۱۰- «پیروزی در آزمایش های سخت» که قرآن مجید اعطای منصب امامت را به ابراهیم علیه السلام، متّکی به آن می‌شمرد.

در حققت رهبران معصوم باید از کوره‌های امتحانات سخت سالم به در آیند؛ و شایستگی رهبری جسم و جان و ظاهر و باطن همه مؤمنان را داشته باشند.

این بحث ها به طور مشروح و متّکی به آیات قرآنی در مبحث ویژگی‌های عمومی

ص: ۱۵۲

پیامبران در جلد هفتم آمد.(۱)

***

تعیین امام تنها از سوی خدااست

از مجموع بحث‌هایی که در مورد ویژگی‌های امام، و شباهت او در بسیاری از جهات با پیامبران آمد؛ چنین نتیجه گرفته می‌شود که «امامان معصوم» (جانشینان پیامبران) «باید از سوی خدا تعیین شوند». به تعبیر دیگر، نه انتخاب مردم در این زمینه نقشی دارد، و نه اجماع امت یا انتصاب از سوی افراد عادی، چرا که ویژگی هایی در امام معتبر است که جز خدا از آن آگاه‌نیست، و مهمترین آنها همان مقام عصمت و علم مخصوص است که امام بدون این دو بال و پر قادر بر پرواز در فضای امامت و پیشوایی خلق نیست!

چه کسی می‌داند فلان شخص، از گناه و خطا، مصونیت دارد؟ و سیطره آگاهی او بر تمام مسائل تشریع، و زندگانی انسان‌ها ثابت و مسلم است.

حتی تشخیص سایر صفات ویژه‌ای که برای امام در بالا ـ شمرده؛ برای بسیاری از مردم، و گاه همه آنها مشکل است. بنابراین به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که: راهی برای «تعیین امام» جز از طریق انتصاب الهی نیست.

این «انتصاب» از سه راه به ثبوت می‌رسد.

نخست: از طریق پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام معصوم پیشین که جانشین الهی خود را به فرمان حق تعیین کند؛ و او را به همه مردم معرفی نماید؛ و در واقع او هم در این مسأله واسطه انتقال فرمان خدا به مردم است.

دوّم: از طریق مشاهده معجزات آن گونه که در بحث نبوت گذشت، یعنی: انجام

۱- پیام قرآن جلد ۷، صفحه ۵۳- ۷۴.

ص: ۱۵۳

خارق عاداتی که از طاقت بشر بیرون است؛ آن هم توأم با تحدی و دعوت دیگران به معارضه که اگر قبول ندارند همانند آن را بیاورند.

منتها تحدی در مسأله نبوت در زمینه نبوت است، و در مسأله امامت در زمینه امامت. و یا به تعبیر ساده‌تر، شخص مدعی امامت دست به انجام خارق عاداتی که از هیچ انسانی ساخته نیست می‌زند و آن را با دعوی امامت همراه می‌سازد.

مسلم است چنین خارق عاداتی از سوی خدا به او اعطا شده و خداوند حکیم و عالم و آگاه هرگز این وسیله را در اختیار مدعی دروغین قرار نخواهد داد.

راه سومی نیز در اینجا وجود دارد همانند آنچه در بحث نبوت گذشت و آن جمع آوری قرائن است، یعنی مجموعه صفات و اعمال و ویژگی هایی در کسی دیده شود که انسان از ملاحظه آنها، یقین پیدا می کند که او امام معصوم و پیشوای الهی است؛ علم و آگاهی او، به ضمیمه ویژگی‌های اخلاقی و صفات انسانی و سوابق و اعمال و سخنان و برنامه‌ها، دست به دست هم می‌دهند و به یقین ثابت می کنند که او امام معصوم و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است.

شرح مبسوط این مسأله را در جلد هفتم در مباحث نبوت و قرآن مطالعه فرمائید.(۱)

۱- پیام قرآن جلد ۷، از صفحه ۳۰۳- ۳۰۹.

ص: ۱۵۴

ولایت تکوینی پیامبران و امامان:

اشاره

اشاره

می‌دانیم ولایت بر دو گونه است:

۱- ولایت تشریعی

۲- ولایت تکوینی

منظور از «ولایت تشریعی» همان حاکمیت و سرپرستی قانونی و الهی است که گاه در مقیاس محدودی است مانند ولایت پدر وجد بر طفل صغیر، و گاه در مقیاس بسیار وسیع و گسترده است، مانند ولایت حاکم اسلامی بر تمام مسائل مربوط به حکومتو اداره کشور اسلامی که بحث آن رابه طور مشروح در جلد دهم پیام قرآن به خواست خدا خواهد آمد.

امّا منظور از «ولایت تکوینی» آن است که کسی بتواند به فرمان و اذن خداوند در جهان آفرینش و تکوین تصرف کند و بر خلاف عادت و جریان طبیعی عالم اسباب، حوادثی را به وجود آورد، مثلًا بیمار غیر قابل علاجی را به اذن خدا با نفوذ و سلطه‌ای که خداوند در اختیار او گذارده است شفا دهد، و یا مردگان را زنده کند؛ و کارهای دیگری از این قبیل؛ و هر گونه تصرف معنوی غیر مادی در نفوس و اجسام انسان ها، و جهان طبیعت داخل در این نوع است.

«ولایت تکوینی» چهار صورت می‌تواند داشته باشد که بعضی قابل قبول و بعضی غیر قابل قبول است:

ص: ۱۵۵

۱- «ولایت در امر خلقت و آفرینش جهان»

: به این معنا که خداوند به بنده‌ای از بندگان یا فرشته‌ای از فرشتگان خود توانایی دهد که عوالمی را بیافرینند؛ یا از صفحه هستی محو کند؛ به یقین این امر محالی نیست؛ چرا که خداوند قادر بر همه چیز است و هر گونه توانایی را می‌تواند به هر کس بدهد. ولی آیات قرآن در همه جا نشان می‌دهد که آفرینش عالم هستی و سماوات و ارضین و جن و انس و فرشته و ملک و گیاه و حیوان و کوه‌ها و دریاها همه به قدرت پروردگار انجام گرفته، نه به وسیله بندگان خاصی یا فرشتگانش، و لذا همه جا نسبت خلقت به او داده شده؛ و در هیچ موردی این نست (به طور گسترده) به غیر او داده نشده است. بنابراین خالق آسمان ها و زمین ها و گیاه و حیوان و انسان ها تنها خدا است.

۲- «ولایت تکوینی به معنی واسطه فیض بودن»:

به این معنی که هر گونه امداد و رحمت و برکت و قدرتی از سوی خداوند به بندگانش یا سایر موجودات جهان هستی می‌رسد از طریق اولیاء اللّه و بندگان خاص او است. همانند آبهای آشامیدنی خانه‌های یک شهر که همه از طریق شاه لوله اصلی می گذرد؛ این لوله عظیم آبها را از منبع اصلی دریافت می‌داد و به همه جا می‌رساند، و از آن تعبیر به «واسطه در فیض» می‌نمایند.

این معنی نیز از نظر عقلی محال نیست، و نمونه آن در عالم صغیر و در ساختار وجود انسان و تقسیم مواد حیاتی به تمام سلول‌ها از طریق شاهرگ قلب دیده می‌شود، چه مانعی دارد که در عالم کبیر نیز چنین باشد؟

ولی بدون شک اثبات آن نیاز به دلیل کافی دارد، و اگر هم ثابت شود باز به اذن اللّه است.

۳- «ولایت تکوینی در مقیاس معین»

: مانند احیای مردگان و شفای بیماران غیر قابل علاج و امثال آن.

ص: ۱۵۶

نمونه هایی از این نوع ولایت درباره بعضی از پیامبران در قرآن مجید با صراحت آمده که بعداً به آن اشاره خواهد شد. روایات اسلامی نیز شاهد و گواه بر آن است؛ از این رو این شاخه از ولایت تکوینی نه تنها از نظر عقل امکان‌پذیر است؛ بلکه دلایل نقلی متعدد نیز دارد.

۴- «ولایت به معنی دعا کردن برای تحقق امور مطلوب»:

و انجام آن به وسیله قدرت خداوند، به این ترتیب که پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام معصوم دعا می‌کند و آنچه او از خدا خواسته است تحقق می‌یابد.

این معنی نیز هیچگونه مشکل عقلی و نقلی ندارد و آیات و روایات مملو از نمونه‌های آن است؛ بلکه شاید از یک نظر نتوان نام ولایت تکوینی بر آن گذاشت چرا که استجابت دعای او از سوی خدا است.

در بسیاری از روایات اشارتی به اسم اعظم دیده می‌شود که در اختیار پیامبران یا امامان یا بعضی از اولیاء اللّه (غیر از پیامبران و امامان) بوده است و به وسیله آن می‌توانستند تصرفاتی در عالم تکوین کنند.

قطع نظر از اینکه منظور از اسم اعظم چیست- که در بحث صفات خدا مشروحاً از آن بحث کرده‌ایم- این گونه روایات نیز می‌تواند ناظر به همان قسم سوم از ولایت تکوینی باشد و بطور کامل بر آن انطباق دارد.

با این اشاره به بعضی از آیات قرآن در زمینه «ولایت تکوینی» باز می گردیم:

۱- وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَالْحِکْمَةَ وَ التَّوراةَ وَالانْجیلَ- وَ رَسُولًا الی بَنی اسْرائیلَ انّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ انّی اخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطّینَ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَانْفُخُ فیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِاذْنِ اللَّهِ وَ ابْرِءُ الاکْمَهَ وَ الابْرَصَ وَ احْیِی الْمَوْتی بِاذْنِ اللَّهِ وَ انَبِّئُکُمْ بما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فی بُیُوتِکُمْ انَّ فی ذلِکَ لآیَةً لَکُمْ انْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ (۱)

۱- سوره آل عمران، آیات ۴۸ و ۴۹.

ص: ۱۵۷

۲- فَسَخَّرْنا لَهُ الرّیحَ تَجْری بَامْرِه رُخاءً حَیْثُ اصَابَ (۱)

۳- قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلّمٌ مِنَ الّکِتابِ انَا آتیکَ بِه قَبْلَ انْ یَرْتَدَّ الَیْکَ طَرْفُکَ فَلَما رآهُ مُسْتَقِراً عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبّی لِیَبْلُوَنی أاَشْکُرُ امْ اکْفُرْ وَ مَنْ شَکَرَ فَانَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَانَّ رَبّی غَنیٌّ کَریم (۲)

۱- «و به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل، خواهد آموخت.- و به سوی بنی اسرائیل فرستاده خواهد شد (تا به آنها بگوید:) من نشانه ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گِل، چیزی به شکل پرنده می سازم؛ سپس در آن می دمم و به اذن خدا، پرنده‌ای می‌گردد. و به اذن خدا، کور مادر زاد و مبتلاـ به بیماری پیسی را بهبودی می بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم؛ و به شما خبر می دهم از آنچه می خورید، و آنچه را در خانه های خود ذخیره می کنید، به یقین در این (معجزات)، نشانه ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید.»

۲- ما باد را مسخر او ساختیم تا به فرمانش به نرمی به هر جا او می‌خواهد برود.

۳- (اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت: «گفت من پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!» و هنگامی که (سلیمان) آن تخت را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می‌آورم یا کفران می‌کنم!؟ و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می‌کند است و هر کس کفران نماید (به خودش زیان رساند) چرا که پروردگار من، بی نیاز و بخشنده است.»

در نخستین آیه، ابتدا از عنایات خاص الهی نسبت به حضرت مسیح علیه السلام سخن می‌گوید که «و به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل، خواهد آموخت.» (وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوراةَ وَ الانْجیلَ).

۱- سوره ص، آیه ۳۶.

۲- سوره نمل، آیه ۴۰.

ص: ۱۵۸

سپس «و به سوی بنی اسرائیل فرستاده خواهد شد» (وَ رَسُولًا الی بَنی اسرائیل).

سپس سخنان حضرت مسیح علیه السلام را در اثبات حقانیت خود و بیان معجزاتش شرح می‌دهد که در پنج قسمت بیان شده است.

نخست می گوید: «من نشانه‌ای از طرف پرودگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گِل چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سپی در آن می‌دمم و به اذن خدا، پرنده‌ای می گردد.»! (انّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ انّی اخْلُقُ مِنَ الطّین کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَانْفُخُ فیه فَیَکُونُ طَیْراً بِاذْنِ اللَّهِ).

دوّم و سوّم اینکه: «و به اذن خدا، کور مادر زاد و مبتلا به بیماری پیسی را بهبود می‌بخشم؛» (وَ ابْرِءُ الاکْمَهُ وَ الابَرَص)

چهارم اینکه: «و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم»! (وَ احْیِی الْمَوْتی بِاذْنِ اللَّهِ).

پنجم: «و به شما خبر می‌دهم از آن چه می‌خورید، و آن چه را در خانه‌های خود ذخیره می کنید، به یقین در این (معجزات)، نشانه‌ای برای شما است، اگر ایمان داشته باشید». (وَ انَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُنَ فی بُیُوتِکُمْ انَّ فی ذلِکَ لآیَةً لَکُمْ انْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ).

دقت در محتوای این آیه و تفاوت تعبیرهایی که در آن بکار رفته، این نکته را روشن می‌سازد که حضرت مسیح علیه السلام آفرینش پرنده را به خدا نسبت می‌دهد، در حالی که در سه قسمت دیگر (شفا دادن کور مادرزاد و مبتلایان به برص، و احیای مردگان) به خودش نسبت می‌دهد؛ اما به اذن و فرمان خدا. و منظور از «ولایت تکوینی» همین است که گاه خداوند چنان قدرتی به انسان می‌دهد که بتواند به فرمان اودر عالم آفرینش و طبیعت تأثیر بگذارد؛ و اسباب عادی را بر هم زند، مرده‌ای را زنده کند و بیماران غیر قابل علاجی را بهبودی بخشد.

این یک نمونه از ولایت تکوینی است که خدا به بنده‌اش حضرت مسیح علیه السلام عطا

ص: ۱۵۹

فرمود؛ و دادن شبیه آن به سایر انبیاء یا امامان معصوم علیهم السلام هیچ مانع و رادعی ندارد.

و اگر کسی بگوید: منظور این است که حضرت مسیح علیه السلام دعا می‌کرد و خداوند آن بیمار را شفا می‌داد، یا آن مرده را زنده می‌کرد، سخنی بر خلاف ظاهر آیه گفته است، چرا که آیه به وضوح می‌گوید: «من این کا را به فرمان خدا می‌کنم» یعنی خودم انجام می‌دهم اما باذن اللَّه؛ و دلیلی ندارد که این ظاهر را رها سازیم وسراغ معنی خلاف ظاهر برویم.

بلکه در مرحله آفرینش پرنده نیز مانعی ندارد خداوند این اثر را به دَم حضرت مسیح علیه السلام بخشیده باشد، که بتواند به اذن خدا چنین کاری را انجام دهد، هر چند بسیاری از مفسران این معنا را نپذیرفته‌اند و گفته‌اند آفرینش پرنده به طور مستقیم مستند به خداوند متعال بوده و شاید این تعبیر به خاطر آن است که افراد نا آگاه دعوی الوهیت و خدایی مسیح را نکنند، چرا که امر خلقت تنها مربوط به او است.

شبیه همین معنی در سوره «مائده» آیه- ۱۱۰ نیز آمده است، منتها به صورت خطاب خداوند به مسیح علیه السلام، نه از زبان مسیح، می‌فرماید:

وَ اذْ تَخْلُقُ مِنَ الطّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ بِاذْنی فَتَنْفُخُ فیها فَتَکُونُ طَیْراً بِاذْنی وَ تُبْرِءُ الاکْمَهَ وَالابْرَصَ بِاذنی وَ اِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی بِاِذْنِی:

«و هنگامی را که به اذن من، از گل چیزی به صورت پرنده می ساختی، و در آن می دمیدی، و به اذن من، پرنده‌ای می شد؛ و کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی را به اذن من، شفا می دادی؛ و هنگامی که مردگان را به اذن من زنده می کردی؛».

جالب توجه اینکه اختلاف تعبیری که در سوره «آل عمران» بود، دقیقاً در اینجا نیز به چشم می‌خورد، یعنی مسأله آفرینش و خلقت پرنده، به حضرت مسیح علیه السلام

ص: ۱۶۰

نسبت داده نشده است، ولی احیاء مردگان و شفای بیماران غیر قابل علاج و کور مادرزاد، به او نسبت داده شده است، هر چند تصریح به اذن خداوند در همه آنها آمده است.

کوتاه سخن اینکه این آیات به روشنی مسأله «ولایت تکوینی» را محدوده خاصی برای حضرت مسیح علیه السلام اثبات می‌کند؛ و هیچ دلیلی بر انحصار آن به حضرت مسیح نیست؛ و به مقتضای «حُکْمُ الامْثالِ فی ما یَجُوزُ وَ ما لایَجُوزُ واحِدٌ» در مورد سایر پیامبران یا امامان معصوم علیهم السلام، نیز می‌تواند صادق باشد.

***

در دومین آیه سخن از فرمانبرداری باد نسبت به حضرت سلیمان است، می‌فرماید: «پس ما باد را مسخر او ساختیم تا به فرمانش به هر جا می‌خواهد برود» فَسَخَّرْنا لَهُ الرّیح تَجْری بِامْرِه رُخاءً حَیْثُ اصابَ).(۱)

از این آیه و آیات بعد از آن به خوبی استفاده می‌شود همان گونه که شیاطین به فرمان سلیمان بودند و کارهای مهمی برای او در خشکی و دریا انجام می‌دادند؛ باد نیز سر بر فرمان او بود؛ و به هر جا دستور می‌داد حرکت می‌کرد و این چیزی جز مصداق «ولایت تکوینی» در این بخش از موجودات نمی‌باشد.

شبیه همین معنی در آیه ۸۱ سوره «انبیاء» نیز آمده است، می‌فرماید:

وَ لِسُلَیْمانَ الرّیحَ عاصِفَةً تَجْری بِامْرِه الَی الارْضِ الَّتی بارَکْنا فیها:

«و تند باد را مسخر سلیمان ساختیم، که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پر برکت کرده بودیم، حرکت می‌کرد».

در اینجا نیز سخن از فرمانروائی سلیمان بر تند بادها است.

۱- سوره ص، آیه ۳۶.

ص: ۱۶۱

این احتمال نیز وجود دارد که در داستان موسی علیه السلام، زدن عصا بر صخره و بیرون آمدن چشمه جوشان از آن به اذن خدا (سوره بقره آیه ۶۰) و هم چنین زدن عصا بر دریا که می گوید: به موسی وحی فرستادیم که با عصای خود به دریا زن، و دریا از هم شکافته شد (شعرا- ۶۳) نیز از قبیل «ولایت تکوینی» بوده باشد.

کوتاه سخن اینکه: در تمام مواردی که خداوند به یکی از بندگان خاصش قدرت و توانایی برای نفوذ در عالم خلقت و طبیعت می‌دهد نوعی از ولایت تکوینی برای آن بنده خاص خدا به وجود می‌آید.

***

در سوّمین آیه، سخن از تصرف تکوینی کسی است که از نزدیکان و خاصان حضرت سلیمان بوده است؛ ولی نامی از او در قرآن به میان نیامده جز با توصیف الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ «کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) نزد او بود هنگامی که سلیمان به اصحاب و خاصان خود خطاب کرد و گفت: «کدام یک از شماتخت او را برای من می‌آورد پیش از آنکه به حال تسلیم نزد من آیند؟» (قالَ یا ایُّهَا المَلَأُ ایُّکُمْ یَأْتینی بِعَرْشِها قَبْلَ انْ یَأْتُونی مُسْلِمینَ).(۱) فرد نیرومندی از جن گفت: «من آن را نزد تو می‌آورم پیش از آن که از جایگاهت برخیزی». قالَ عِفْریتٌ مِنَ الْجِنِ انَا آتیکَ بِه قَبْلَ انْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ (۲).

سپس می‌افزاید: «کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: من، پیش از آنکه چشم بر هم زنی آن را نزد تو خواهم آورد»!!! (وَ قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ انَا آتیکَ بِه قَبْلَ انْ یَرْتَدَّ الَیْکَ طَرْفُکَ).(۳)

۱- سوره نمل، آیه ۳۸.

۲- سوره نمل، آیه ۳۹.

۳- سوره نمل، آیه ۴۰.

ص: ۱۶۲

البته این فقط یک ادعا نبود، بلکه او به گفته خود عمل کرد، زیرا در ادامه آیه می‌خوانیم: فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبّی (۱): «و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: «این از فضل پروردگار من است،» (که به‌بعضی از یارانم چنین توانایی داده است).

در اینجا بحث‌های فراوانی است:

نخست اینکه: آن کس که علم کتاب نزد او بوده، که بوده است؟ معروف و مشهور این است که وزیر سلیمان، آصَف بن بَرْخیا بوده که گفته می‌شود خواهر زاده او بوه است، و آصف طبق آنچه در روایات تفسیر عیاشی در پاسخ سؤال یحیی بن اکثم از امام علی بن محمد بن النقی علیه السلام آمده، جانشین و وصی سلیمان بود، و مقام نبوت داست، و سلیمان با این عمل می‌خواست، موقعیت و مقام او را بر همگان آشنا سازد؛ و گر نه خودش توانایی این کار را به طریق اولی داشت.(۲)

بعضی نیز احتمال داده‌اند که این شخص خود سلیمان بوده (۳) که با ظاهر آیه بسیار ناسازگار است.

بعضی احتمال داده‌اند که مردی از بنی اسرائیل بود، پیدا است که این تفسیر منافاتی با تفسیری که می‌گوید آصف بن برخیا بوده است، ندارد.

چرا که او هم ظاهراً از بنی اسرائیل بود، به هر حال آن چه در اینجا مورد توجه ما است شخص نیست، هدف این است که یکی از اولیاء اللّه به واسطه داشتن علم کتاب، یا آگاهی براسم اعظم، و یا هر چیز دیگر، توانایی داشته است که در جهان تکوین و عالم اسباب تصرف کند، و تخت ملکه سبا را از جنوب جزیرة العرب در یک

۱- سوره نمل، آیه ۴۰.

۲- تفسیر نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۹۱، حدیث ۷۷- در تفسیر الدر المنثور نیز با صراحت این معنا از ابن عباس و بعضی دیگر نقل شده که گوینده این سخن آصف بن برخیا بود که نام دیگرش« تملیخا» است(الدرّ المنثور، جلد ۵، صفحه ۱۰۹).

۳- المیزان، این احتمال در جلد ۱۵، صفحه ۳۶۳ نقل کرده و خرده گرفته است.

ص: ۱۶۳

چشم بر هم زدن به شمالی‌ترین نقطه آن برساند، نا گفته پیدا است که این امر در مورد سایر اولیاء اللَّه و پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام امکان دارد.

به خصوص اینکه در بعضی از روایات از امام باقر علیه السلام آمده است: «اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف (۷۳ نام) است، نزد آصف تنها یک حرف بود که با آن سخن گفت، و زمین در میان او و تخت بلقیس فرو نشست و تخت او را به دست خود بر گرفت، سپس به حال نخست باز گشت، و این در کمتر ازیک چشم برهم زدن واقع شد و در نزد ما از آن اسم، هفتاد و دو حرف است، و یک حرف آن نزد خداوند متعال، و مخصوص به ذات پاك او در علم غیب است و هیچ حول و قدرتی جز به اذن خدا نیست.(۱)

همین مضمون در روایات دیگری از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و بعضی دیگر از امامان اهل بیت علیهم السلام نقل شده است.

از مجموع آیاتی که گذشت به روشنی استفاده می‌شود که «ولایت تکوینی» از دیدگاه قرآن مجید امری است ممکن و قابل قبول.

***

ولایت تکوینی در احادیث اسلامی

در روایات اسلامی به موارد فراوانی از معجزات برخورد می‌کنیم که در شکل «ولایت تکوینی» انجام شده است، توضیح اینکه معجزات انواع و اقسامی دارد:

بعضی صرفاً با دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و یا امام معصوم علیهم السلام انجام می‌شده، و بعضی مقارن مطالبه مردم از آنها به فرمان خدا و بعضی به وسیله خود آنها و به فعل آنها انجام می‌گرفته است؛ یعنی با تصّرف و نفوذ روحانی و معنوی آنان به اذن اللَّه صورت می‌گرفته که چیزی جز «ولایت تکوینی» که ما اکنون از آن سخن می‌گوئیم نیست.

۱- کافی بنا به نقل تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۲۰۳، حدیث ۱.

ص: ۱۶۴

این موارد بسیار است و در ذیل به چند نمونه از آن اشاره می‌شود.

۱- نمونه جالبی از آن در نهج البلاغه در خطبه قاصعه آمده است آنجا که می‌فرماید: «وَلَقَدْ كُنتُ مَعَهُ صلى الله عليه و آله كَما اتاهُ المَلُا مِنْ قُرَيْشٍ فَقالوا لَهُ يا مُحَمَّدُ ...»:

«من همراه او بودم هنگامی که سران قریش نزد وی آمدند، گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله تو ادعای بزرگی کرده‌ای ادعایی که هیچ کدام از پدران و خاندانت چنین ادعایی نکرده‌اند ما از تو یک معجزه می‌خواهیم اگر پاسخ مثبت دهی و آن را به انجام برسانی می‌دانیم تو پیامبر هستی، و اگر انجام ندهی بر ما روشن می‌شود که ساحر و دروغگویی!»

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: «خواسته شما چیست»؟ گفتند: این درخت را صدا بزن که از ریشه بر آمده جلو آید و پیش رویت بایستد فرمود: «خداوند بر همه چیز توانا است اگر خداوند این عمل را انجام دهد آیا ایمان می‌آورید؟ گواهی به حق می‌دهید؟

گفتند: آری، فرمود «به زودی آنچه را می‌خواهید به شما ارائه خواهم داد و می‌دانم که شما به سوی خیر و نیکی باز نخواهید گشت؛ و در میان شما کسی است که در درون چاه (بدر) افکنده خواهد شد، و نیز کسی است که لشکر احزاب را به راه خواهد انداخت! سپس صدا زد «ای درخت! اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می‌دانی که من پیامبر صلی الله علیه و آله خدا هستم از ریشه از زمین بیرون آی و نزد من آی، و به فرمان خداوند پیش من بایست»!

سوگند به کسی که او را به حق مبعوث ساخته، درخت با ریشه هایش اززمین کنده شد، پیش آمد و به شدت صدا می‌کرد، همچون پرندگان به هنگامی که بال می‌زنند، و صدائی از به هم خوردن شاخه هایش در هوا پراکنده می‌شد، و در جلوی رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد! و شاخه هایش هم چون بال های پرندگان به هم خورد، بعضی از شاخه‌های بلند خود را بر روی پیامبر، و بعضی از آنها را بر دوش من افکند،

ص: ۱۶۵

و من در جانب راست آن حضرت بودم.

امّا قریش هنگامی که این وضع را مشاهده کردند از روی کبر و غرور گفتند: «به درخت فرمان ده نصفش پیشتر آید، و نصف دیگرش در جای خود باقی بماند»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان دد نیمی از آن با وضعی شگفت آور و صدایی شدید به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد، آن چنان که نزدیک بود به آن حضرت بپیچد!

باز از روی کفر و سرکشی گفتند: دستور بده این نصف باز گردد و به نصف دیگر ملحق شود! و به صورت نخستین در آید؛ پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد و چنین شد؛ من گفتم لا اله الا اللّه! ای پیامبر صلی الله علیه و آله من نخستین کسی هستم که به تو ایمان دارم؛ نخستین کسی هستم که اقرار می‌کنم «درخت با فرمان خدا برای تصدیق نبوت و اجلال و بزرگداشت برنامه و دعوتت آنچه را تو خواستی انجام داد».

امّا آنها گفتند: «نه، او ساحری است دروغگو که سحری شگفت آور دارد؛ و در سحر خویش بسیار ماهر است. ایا نبوت تو را کسی جز امثال این (منظورشان من بودم!) تصدیق می‌کند؟!».

امّا من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ ملامتی نمی‌ترسند، از کسانی که سیمایشان سیمای صدیقان، و سخنانشان سخنان نیکان است.

شب زنده دارانند و روشنی بخش روز، به دامن قرآن تمسّک جسته‌اند و سنت‌های خدا و رسولش را احیا کرده‌اند، نه تکبر می‌ورزند و نه برتری جوئی دارند، نه خیانت می‌کنند و نه فساد به راه می‌اندازند، دل هایشان در بهشت و پیکرشان در دنیا در حال انجام وظیفه و عمل است.(۱)

کمی به تعبیرات این خطبه دقت کنید، این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که این امر خارق العاده با نفوذ و تصرّف پیامبر صلی الله علیه و آله در تکوین صورت گرفت. بنابراین

۱- نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

ص: ۱۶۶

آنچه در ذیل این عبارات آمده: «انَّ الشَّجَرَ فَعَلَتْ ما فَعَلَتْ بِامْرِ اللَّهِ تَعالی»: «درخت آن‌چه را انجام داد به فرمان خدا بود» اذن و اجازه خـدا است و قوّت و قدرتی است که خداوند به پیامبرش برای این گونه تصـرّفات داده بود؛ همان گونه که در آغاز این عبارت تعبیر به اذن اللَّه آمده است.

بنابراین تعبیراتی، هم چون، فرمان بده، دسـتور بده تا چنین و چنان شود، و کلام پیامبر صـلی الله علیه و آله ای درخت! چنین و چنان کن همه و همه دلیل بر ولایت و نفوذ تکوینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

***

۲- مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار از سلمان فارسی چنین نقل کرده است، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد مردم به زمام شتر پیامبر صلی الله علیه و آله چسبیدند- و هر کدام تقاضا داشت پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه او وارد شود) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شتر را رها کنیـد که او مأموریتی دارد و بر در خانه هر کس بر زمین بنشـیند من نزد او خواهم بود (و این بهترین راه برای حل هر گونه اختلاف و تبعیض بود).

نـاقه را رهـا کردنـد و او هم چنـان به سـیر خود ادامه داد تا وارد کوچه‌های مـدینه شـد و بر در خانه ابو ایوب انصاری نشـست؛ و در مدینه کسـی از او فقیرتر نبود؛ مردم نزدیک بود دلهایشان از حسرت پاره شود، که چرا از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا می‌شوند (و این سعادت بزرگ نصیب آنها نشد).

ابو ایّوب صدا زد ای مادر، در را باز کن «فَقَدْ قَدِمَ سَيِّدُ الْبَشَرِ، وَ اكْرَمُ رَبيعَةِ وَ مُضَرٍ، مُحَمَّدُ الْمُصْطَفى صلى الله عليه و آله وَ الرَّسُولِ الْمجْتَبى»! «آقای انسان ها و گرامی‌ترین فرد قبیله بزرگ ربیعه و مضـر، محمد مصـطفی صـلی الله علیه و آله و رسول مجتبی تشریف فرما شده است».

مادرش در را گشود و بیرون آمد ولی نابینا بود، گفت ای کاش چشم داشتم و به

ص: ۱۶۷

صورت مولایم رسول اللّه می‌نگریستم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر صورت مادر ام ایّوب گذاشت؛ چشمانش گشوده شد و این نخستین معجزه‌ای بود که از آن حضرت ظاهر گشت (ممکن است منظور از دست گذاشتن اشاره کردن با دست، یا گذاردن دست از روی لباس باشد).(۱)

***

۳- این حدیث نیز در کتب شیعه و اهل سنت معروف است که در جنگ خیبر هنگامی که پیروزی به وسیله بعضی از فرماندهان لشگر میسّر نشد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فردا پرچم را به دست مردی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد؛ و خداوند بر دست او پیروزی فراهم می‌کند؛ سپس به سراغ علی علیه السلام فرستاد، و در حالی که چشمش به شدّت درد می‌کرد؛ خدمت حضرت آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان به چشم او کشید و از آن به بعد هیچ گونه دردی احساس نکرد؛ سپس پرچم را به دست او داد (و خیبر را فتح کرد)».(۲)

این حدیث معروف نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله با نفوذ تکوینی خود- باذن اللّه- چشم علی علیه السلام را شفا داد.

***

۴- در تاریخ زندگی امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز آمده است که: در عصر آن حضرت، رود فرات طغیان کرد به طوری که مردم کوفه به وحشت افتادند؛ به سراغ آن حضرت آمدند و عرض کردند ما از غرق شدن می‌ترسیم، زیرا آن قدر آب فرات بالا آمده که

۱- بحار الانوار، جلد ۱۹، صفحه ۱۲۱.

۲- این حدیث را ابن اثیر در کامل به طور مشروح آورده است(جلد ۲، صفحه ۲۱۹) و هم چنین ابن هشام، در سیره نبویّه جلد ۳، صفحه ۳۴۹ و علامه مجلسی در بحارالانوار، جلد ۲۱، صفحه ۲۹۸، حدیث ۳۰.

ص: ۱۶۸

سابقه نداشته است؛ و تمام شطّ مملوّ از آب است، خدا را خدا را به فریاد ما برس!

امیرمؤمنان علی علیه السلام سوار بر مرکب شد و مردم همراه او چپ و راست در حرکت بودند ... تا به فرات رسیدند در حالی که امواج خروشانش همه جا را فرا گرفته بود:

علی علیه السلام ایستاد و مردم به آن نگاه می‌کردند؛ سخنی به زبان عبرانی فرمود. «ناگهان آب فرات یک ذراع فرو نشست رو به مردم کرد و گفت: کافی است؟ عرض کردند:

بیشتر بفرمائید. حضرت با چوب دستی که با خود داشت بر آب زد، آب بیشتر فرو نشست (مردم خوشحال از کنار فرات باز گشتند).(۱)

آیا این کار چیزی جز تصرف در تکوین به فرمان خدا می‌باشد؟

***

۵- باز در تاریخ آن حضرت می‌خوانیم که به هنگام عبور از نزدیکی کوفه گروهی از یهود نزد او آمدند، و گفتند؛ تو امام علی بن ابیطالب هستی؟ فرمود: آری منم؛ عرض کردند: در کتاب‌های ما سخن از صخره‌ای به میان آمده که نام شش نفر از انبیاء روی آن نوشته شده؛ هر چه دنبال آن می‌گردیم، نمی‌یابیم؛ اگر تو امامی آن را برای ما پیدا کن.

فرمود: به دنبال من بیائید. جمعیّت به دنبال آن حضرت حرکت کردند؛ هنگامی که به صحرا رسید تپّه بزرگی از شن در آنجابود، امام فرمود: «ایَّتُهَا الرَّیحُ انسِفی الرَّمْلَ عَنِ الصَّخْرَةِ بِحَقِّ اسْمِ اللَّهِ الاعْظَمِ»: «ای باد شن‌ها را از روی صخره کنار بزن به حق اسم اعظم خدا»! چیزی نگذشت باد وزیدن گرفت و شن‌ها کنار رفت و صخره آشکار شد.(۲)

این نیز نمونه دیگری از نفوذ و تأثیر گذاری بر جهان تکوین است.

۱- بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۲۳۷(با تلخیص).

۲- بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۲۳۷(با تلخیص).

ص: ۱۶۹

نمونه‌های فراوان دیگری در کتب تاریخی و تفسیر و حدیث و منابع مختلف اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت آمده است که ذکر همه آنها نیاز به تألیف کتاب مستقلّی دارد.

این ایات و روایات به خوبی نشان می‌دهد که اولیاء اللّه اعم از پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام به فرمان و اذن الهی دارای قدرتی بودند که می‌توانستند در مواردی که خدا به آنها اذن داده بود؛ در جهان تکوین تصرّف کنند؛ نه فقط از طریق دعا و درخواست از خداوند، بلکه از طریق نفوذ و قدرت شخصی خدا داد که برای این تأثیرگذاری به آنها داده شده بود؛ و این همان چیزی است که ما از آن به عنوان «ولایت تکوینی» یاد می‌کنیم.

البته «ولایت تکوینی» شاخه‌های دیگری نیز دارد؛ از جمله تأثیر گذاری در قلوب آماده پذیرش حق از طریق امدادهای معنوی و روحانی، و تربیت و هدایت غیر آشکار نفوس لایق و شایسته از طریق نفوذ روحانی در آنان که آن نیز نمونه‌های فراوانی در تاریخ اسلام دارد.

افرادی بودند که خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام معصوم علیه السلام می‌رسیدند؛ در یک لحظه انقلاب و دگرگونی عجیبی در آنها پیدا می‌شد به گونه‌ای که با موازین و مقیاس‌های عادی سازگار نبود؛ و به دنبال آن برنامه زندگی آنها به کلّی دگرگون می‌شد.

این تحوّل و دگرگونی سریع و خارق العاده نیز از آثار «ولایت تکوینی» و تأثیر گذاری در نفوس قابل و لایق صورت می‌گرفت.

ص: ۱۷۰

ولایت و امامت خاصّه

اشاره

اشاره

بـا پایان گرفتن بحث های کلّی در امامت عامّه وارد بحث «امامت خاصّه» می‌شویم؛ و به سـراغ شـناخت امام معصوم و جانشـین الهی بعـد از پیامبر صـلی الله علیه و آله می‌رویم، و از منابع مختلف اسـلامی و نصوصـی که در قرآن و روایات وارد شده است در این راه مدد می گیریم.

از روش جمع قرائن که یکی از بهترین روش‌ها برای شـناخته شدن پیامبران و امامان معصوم علیهم السـلام است نیز کمک می گیریم و از خدا می‌خواهیم آنچه حق و واقعیّت است بر فکر و قلم و بیان ما جاری سازد؛ و از هر گونه خلاف و انحراف باز دارد.

نخست به سراغ آیات قرآن می‌رویم و آنچه را در زمینه امامت خاصّه وارد شده است، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

این آیات را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

۱- ایاتی که به طور مستقیم، مسأله امامت را مورد توجّه قرار می‌دهد و به وضوح از آن بحث می کند.

۲- آیاتی که به طور غیر مستقیم از این مسأله بحث می کند.

گر چه آیـات در هر دو قسـمت فراوان است؛ ولی بنـابراین است که آنچه روشن‌تر در هر دو بخش است گزینش شود و مورد بحث قرار گیرد.

در بخش اوّل به سراغ آیات زیر می‌رویم:

ص: ۱۷۱

۱- آیه تبلیغ و داستان غدیر

۲- آیه ولایت

۳- آیه اولی الامر

۴- آیه صادقین

۵- آیه قربی

بخش دوّم آیات فضایل است در این بخش به سراغ آیاتی می‌رویم که مستقیماً مسأله خلافت و ولایت را مطرح نمی‌کند؛ اما فضائلی برای امیر مؤمنان علی علیه السلام اثبات می‌کند که او را برترین امّت محمد صلی الله علیه و آله و والاترین شخصیت بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معرفی می‌کند که با ضمیمه کردن یک مقدمه واضح عقلی- ترجیح مرجوح برراجح قبیح است- نتیجه می‌گیریم: کسی شایسته‌تر از او برای رهبری امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. این آیات بسیار وسیع است که از میان آنها به ۲۵ آیه اشاره می‌شود.

۱- آیه مباهله

۲- آیه خیر البریّه

۳- آیه لیلة المبیت

۴- آیه حکمت

۵- آیات سوره هل اتی

۶- آیات آغاز سوره برائت

۷- آیه سقایة الحاج

۸- آیه صالح المؤمنین

۹- آیه وزارت

۱۰ و ۱۱- آیات سوره احزاب

ص: ۱۷۲

[بخش اول

۱- آیه تبلیغ

اشاره

یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ اِنَّ اللَّهَ لایَهْدِی الْقَومَ الکافِرینَ (۱)

«ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت برتو نازل شده است، به طور کامل (به مردم) ابلاغ کن؛ و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از

۱- سوره مائده، آیه ۶۷.

ص: ۱۷۳

(خطرات احتمالی) مردم، حفظ می‌کند؛ و خداوند، گروه کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند».

***

شأن نزول

در کتابهای بسیاری از دانشمندان اهل تسنن (و همه کتب معروف شیعه) اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ آمده است که آیه فوق در شأن علی علیه السلام نازل شده است.

این روایات را گروه زیادی ازصحابه، از جمله ابوسعید خدری، زیدبن ارقم، جابر بن عبداللّه انصاری، ابن عباس، براء بن عازب، حذیفه، ابوهریره، ابن مسعود و عامر بن لیلی نقل کرده‌اند؛ و در روایات آنها آمده است که این آیه درباره علی علیه السلام و داستان روز غدیر نازل شده است.

جالب اینکه بعضی از این روایات از طرق متعدد نقل شده از جمله: حدیث ابو سعید خردی از یازده طریق حدیث ابن عباس نیز از یازده طریق.

و حدیث براء بن عازم از سه طریق نقل شده است.

از جمله کسانی که این احادیث را (به طور وسیع یا به اجمال) در کتاب های خود آورده‌اند، دانشمندان معروف زیراند:

حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب ما نُزِّلَ مِنَ الْقُرآن فی علی به نقل از الخصائص، صفحه ۲۹.

ابوالحسن واحدی نیشابوری در اسباب النزول صفحه ۱۵۰.

ابن عساکر شافعی به نقل از الدّر المنثور، جلد ۲، صفحه ۲۹۸.

فخر رازی در تفسیر کبیر، جلد ۳، صفحه ۶۳۶.

ابو اسحاق حموینی در فرائد السمطین، مخطوط.

ص: ۱۷۴

ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، صفحه ۲۷.

جلال الدین سیوطی در الدّر المنثور، جلد ۲، صفحه ۲۹۸.

قاضی شوکانی در فتح القدیر، جلد سوم، صفحه ۵۷.

شهاب الدین آلوسی شافعی در روح المعانی، جلد ششم، صفحه ۱۷۲.

شیخ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع الموده، صفحه ۱۲۰.

بدرالدین حنفی در عمدهٔ القاری فی شرح صحیح البخاری، جلد هشتم، صفحه ۵۸۴.

شیخ محمد عبده مصری در تفسیر المنار، جلد ششم، صفحه ۴۶۳.

حافظ ابن مردویه (متوفی ۴۱۸ ه. ق) بنا به نقل سیوطی در الدّر المنثور و جمع کثیری دیگر.

البته نبایـد فراموش کرد که بعضـی از دانشـمندان فوق در عین اینکه روایت و شـأن نزول را نقـل کرده‌انـد به دلائلی که بعـداً اشـاره خواهیم کرد به سادگی از کنار آن گذشـته؛ یا به نقد آن پرداخته‌اند که ضـمن بحث‌های آینده به خواست خدا سخنان آنها را بطور دقیق مورد بررسی قرار خواهیم داد.

جریان غدیر

از بحث گذشـته به طور اجمال اسـتفاده شد که این آیه مطابق شواهد بی‌شمار درباره علی علیه السلام نازل شده است؛ و روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل سنت- تا چه رسد به کتب شیعه- نقل شده بیش از آن است که کسی بتواند آنها را انکار کند. علاـوه بر روایات فوق، روایات فراوان دیگری داریم که با صـراحت می‌گویـد: این آیه در جریان غـدیر خم و خطبه پیامبر صـلی الله علیه و آله و معرفی علی علیه السلام به عنوان وصی و ولی

ص: ۱۷۵

نقل شده است؛ و عدد آنها به مراتب بیش از روایات گذشته است. تا آنجا که محقق بزرگ علامه امینی در کتاب الغدیر، حدیث غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله با اسناد و مدارک زنده نقل می کند؛ و همچنین از ۸۴ نفر از تابعین و ۳۶۰ دانشمند و مؤلف معروف اسلامی.

هر شخص بی نظری نگاهی به مجموعه این اسناد و مدارک بیندازد یقین پیدا می کند که حدیث غدیر از قطعی‌ترین روایات اسلامی و مصداق روشنی از حدیث متواتر است و به راستی اگر کسی در تواتر آن شک کند، باید به هیچ حدیث متواتری اعتقاد نداشته باشد.

و از آنجا که ورود در این بحث به طور گسترده ما را از طرز نوشتن تفسیر موضوعی خارج می کند؛ در مورد اسناد حدیث و شأن نزول آیه به همین مقدار قناعت کرده، به سراغ محتوای حدیث می‌رویم و کسانی را که می‌خواهند مطالعه وسیع‌تری روی اسناد حدیث داشته باشند به کتاب‌های زیر ارجاع می‌دهیم:

۱- کتاب نفیس الغدیر، جلد اوّل.

۲- احقاق الحقّ نوشته علامه بزرگوار قاضی نوراللّه شوشتری با شروح مبسوط آیت اللّه نجفی، جلد دوّم و سوّم و چهاردهم و بیستم.

۳- المراجعات مرحوم سیّد شرف الدین عاملی.

۴- عبقات الانوار نوشته عالم بزرگورا میرحامد حسینی هندی (بهتر این است که به خلاصه عبقات جلد ۷ و ۸ و ۹ مراجعه شود).

۵- دلائل الصدق نوشته عالم بزرگوار مرحوم مظفر، جلد دوّم.

محتوای روایات غدیر

در اینجا فشرده جریان غدیر را که از مجموعه روایات فوق استفاده می‌شود

ص: ۱۷۶

می‌آوریم:- البتّه در بعضی از روایات، این داستان به طور مفصّل و طولانی و بعضی مختصر و کوتاه آمده و در بعضی تنها به گوشه‌ای از داستان وبعضی به گوشه دیگر اشاره شده- و از مجموع چنین استفاده می‌شود که:

در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجهٔ الوداع، با شکوه هر چه تمام‌تر در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان رسید؛ قلب‌ها در هاله‌ای از روحانیت فرو رفته بود، و لذت معنوی این عبادت بزرگ هنوز در ذائقه جان‌ها انعکاس داشت.

یاران پیامبر صلی الله علیه و آله که عدد آنها فوق العاده زیاد بود، از خوشحالی درک این فضل و سعادت بزرگ در پوست نمی‌گنجیدند.(۱)

نه تنها مردم مدینه در این سفر، پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی می‌کردند بلکه مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند.

آفتاب حجاز آتش بر کوه‌ها و دره‌ها می‌پاشید؛ امّا شیرینی این سفر روحانی بی نظیر، همه چیز را آسان می‌کرد، ظهر نزدیک شده بود، کم کم سرزمین جحفه و سپس بیابان‌های خشک و سوزان «غدیر خم» از دور نمایان می‌شد.

اینجا در حقیقت چهار رراهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا می‌کند؛ راهی به سوی مدینه در شمال، و راهی به سوی عراق در شرق، و راهی به سوی غرب وسرزمین مصر و راهی به سوی سرزمین یمن در جنوب پیش می‌رود و در همین جا باید آخرین خاطره و مهم‌ترین فصل این سفر بزرگ انجام پذیرد؛ و مسلمانان با دریافت آخرین دستور که در حقیقت نقطه پایان در مأموریت‌های موفقیت‌آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله بود از هم جدا شوند.

روز پنجشنبه سال دهم هجرت بود، و درست هشت روز از عید قربان

۱- تعدد همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله را بعضی ۹۰ هزار و بعضی ۱۱۲ هزار و بعضی ۱۲۰ هزار و بعضی ۱۲۴ هزار نوشته‌اند.

ص: ۱۷۷

می‌گذشت؛ ناگهان دستور توقف از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله به همراهان داده شد. مسلمانان با صدای بلند آنهایی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند؛ و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند، خورشید از نصف النهار گذشت، مؤذّن پیامبر صلی الله علیه و آله با صدای اللّه اکبر مردم را به نماز ظهر دعوت کرد؛ مردم به سرعت آماده نماز می‌شدند، امّا هوا به قدری داغ بود که بعضی مجبور بودند قسمتی از عبای خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند؛ در غیر این صورت ریگ‌های داغ بیابان و اشعه آفتاب پا و سر آنها را ناراحت می‌کرد.

نه سایبانی در صحرا به چشم می‌خورد و نه سبزه و گیاه و درختی؛ جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی که با گرما با سر سختی مبارزه می‌کردند.

جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند؛ پارچه‌ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبر صلی الله علیه و آله ترتیب دادند؛ ولی بادهای داغ به زیر این سایبان می‌خزید و گرمای سوزان آفتاب را زیر آن پخش می‌کرد. نماز ظهر تمام شد.

مسلمانان تصمیم داشتند فوراً به خیمه‌های کوچکی که با خود حمل می‌کردند پناهنده شوند؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می‌شد خود را آماده کنند. کسانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله داشتند قیافه ملکوتی او را در لابه‌لای جمعیّت نمی‌توانستند مشاهده کنند. لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر صلی الله علیه و آله برفراز آن قرار گرفت و نخست حمد و سپاس پروردگار بجاآورد و خود را به خدا سپرد؛ سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود:

«من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده، از میان شما می‌روم. من مسئولم، شما هم مسئولید. شما درباره من چگونه شهادت می‌دهید؟»

مردم صدا بلند کردند و گفتند: «نَشْهَدُ انَّکَ قَدْبَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَجَهَدْتَ فَجَزاکَ اللَّهُ

ص: ۱۷۸

خَیْراً»: «ما گواهی می‌دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیرخواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی؛ خداوند تو را جزای خیر دهد».

سپس فرمود: «آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیّت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمی‌دهید؟! همه گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم» فرمود: «خداوندا گواه باش»! ....

بار دیگر فرمود: «ای مردم! ایا صدای مرا می‌شنوید؟ ...» گفتند: «آری» و به دنبال آن، سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمی‌شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «... اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانقدر که در میان شما به یادگار می‌گذارم چه خواهید کرد؟ یکی از میان جمعیّت صدا زد: «کدام دو چیز گرانمایه یا رسول اللَّه؟!.»

پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله فرمود: اوّل ثقل اکبر، کتاب خدا است که یک سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است؛ دست از دامن آن برندارید تا گمراه نشوید. و امّا دوّمین یادگار گرانقدر من خاندان من هستند و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند، تا در بهشت به من بپیوندند. از این دو پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.

ناگهان مردم دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله به اطراف خود نگاه کرد گویا کسی را جستجو می‌کند و همین‌که چشمش به علی علیه السلام افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد؛ آن‌چان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست‌ناپذیر اسلام است. در اینجا صدای پیامبر صلی الله علیه و آله رساتر و بلندتر شد و فرمود: «اَیُّهَا النّاسُ مَنْ اوْلَی النّاسِ بِالمُؤمِنینَ مِنْ انْفُسِهِمْ»: «چه کسی از همه

ص: ۱۷۹

مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟!».

گفتند: «خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله داناتر اند، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «خدا، مولی و رهبر من است، و من مولی و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم»- و اراده من بر اراده آنها مقدّم است- سپس فرمود: «فَمَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ»: «هر کس من مولا و رهبر او هستم؛ علی علیه السلام، مولا و رهبر او است» و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث، چهار بار تکرار کرد و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

«اللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ احِبْ مَنْ احَبَّهُ وَ ابْغِضْ مَنْ ابْغَضَهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَه وَاخْذُلْ مَن خَذَلَهُ وَادِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَیْثُ دارَ»: «خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار؛ محبوب بدار آن کس که او را محبوب دارد؛ و مغبوض بدار آن کس که او را مبغوض دارد. یارانش را یاری کن، و آنها را که ترک یاریش کنند از یاری خویش محروم ساز و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن».

سپس فرمود: «الا فلیبلغ الشاهد الغائب»: «آگاه باشید، همه حاضران وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند».

خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان رسید؛ عرق از سر و روی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و مردم فرو می‌ریخت؛ و هنوز صفوف جمعیّت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله خواند: الْیَوْمَ اکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اتْمَمْتُ عَلَیْکُمْنِعْمَتی ...: «امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم»(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«اللّهُ اکْبَرْ، اللّهُ اکْبَرْ عَلی اکْمالِ الدّیْنِ وَاتْمامِ النِّعْمَةِ وَ رِضیَ الرَّبِّ بِرِسالَتی وَالْوَلایَةِ

۱- سوره مائده، آیه ۳.

ص: ۱۸۰

لِعَلِیٍّ مِنْ بَعْدی»:

«خداونـد بزرگ است؛ همـان خـدائی که آیین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد؛ و از نبوت و رسالت من و ولایت علی علیه السلام پس از من راضی و خشنود گشت».

در این هنگام شور و غوغایی در میان مردم افتاد و علی علیه السـلام را به این موقعیّت تبریک می‌گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریك می‌گفتند. ابوبکر و عمر بودند؛ که این جمله را در حضور جمعیّت بر زبان جاری ساختند:

«بَخٍّ بَخٍ لَکَ یَا ابْنَ ابی طالِبٍ اصْبَحْتَ وَامْسَیْتَ مَوْلایَ وَ مَوْلا کُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَهٍ»:

«آفرین بر تو باد؛ آفرین بر تو باد؛ ای فرزند ابوطالب! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی».

در این هنگام ابن عباس گفت: «به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند».

و حسان‌بن ثابت شاعر معروف، از پیامبر صـلی الله علیه و آله اجازه خواست که به این مناسـبت اشعاری بسراید؛ سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد:

یُنادِیْهِمْ یَوْمَ الْغَدیرِ نَبِیُّهُمْبِخُمٍّ وَاسْمِعْ بِالرَّسُولِ مُنادِیاً

فَقالَ فَمَنْ مَوْلاکُمُ وَ نَبِیِّکُمْ؟فَقالُوا وَلَمْ یَبْدُوا هُناکَ التَّعامِیا

الِهکَ مَوْلانا وَ انْتَ نَبِیُّناوَ لَمْ تَلْقِ مِنّا فی الْوَلایَهِ عاصِیاً

فَقالَ لَهُ قُمْ یا عَلَیُّ فَانَّنیرَضیتُکَ مِنْ بَعْدی اماماً وَهادِیاً

فَمَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا وَلِیُّهُفَکُونُوا لَهُ اتْباعَ صِدْقٍ مُوالِیا

هُناکَ دَعا اللّهُمَّ وَ الِ وَلِیَّهُوَ کُنْ لِلَّذی عاداً عَلیّاً مُعادِیاً(۱)

۱- این اشـعار را جمعی از بزرگـان دانشـمندان اهل تسـنن نقل کرده‌انـد، که از میان آنها: حافظ ابونعیم اصـفهانی، و حافظ ابوسـعید سجسـتانی و خوارزمی ملکی و حافظ ابوعبـدالله مرزبـانی و گنجی شافعی و جلال الـدین سـیوطی و سـبط بن جوزی و صدرالـدین حموی را می‌توان نام برد.

ص: ۱۸۱

یعنی: «پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد؛ و چه ندا دهنده گرانقدری!».

فرمود: «مولای شما و پیامبر شما کیست»؟ و آنها بدون چشم پوشی و اغماض صریحاً پاسخ گفتند:

«خدای تو مولای ما است و تو پیامبر مائی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد».

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: «برخیز زیرا من تو را بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم».

و سپس فرمود: «هر کس من مولا و رهبر اویم این مرد مولا و رهبر او است پس شما همه از سر صدق و راستی از او پیروی کنید».

در این هنگام، پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «بارالها! دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار ...».

این بود خلاصه‌ای از حدیث معروف غذدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و شیعه آمده است.

بررسی و تحلیل تازه‌ای روی آیه تبلیغ

ما اگر از تمام روایاتی که درباره شأن نزول آیه فوق، و همچنین روایاتی که درباره داستان غدیر آمده است صرف نظر کنیم؛ و تنها به محتوای خود آیه و آیات بعد از آن، نظر دقیق بیفکنیم؛ می‌توانیم از عمق این آیات وظیفه خود را در برابر مسأله خلافت و جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روشن سازیم.

توضیح اینکه: آیه فوق با تعبیرات مختلفی که در آن وارد شده نشان می‌دهد که ناظر به مسأله‌ای است که دارای سه ویژگی مهم بوده است:

ص: ۱۸۲

۱- مسأله‌ای که از نظر اسلام فوق العاده اهمیّت داشته است تا آنجا که به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده می‌شود آن را ابلاغ کند؛ و اگر ابلاغ نکند رسالت پروردگار را ابلاغ نکرده است! و به تعبیر دیگر چیزی بوده است هم‌سنگ مسأله نبوّت، که اگر انجام نشود، رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله ناتمام می‌ماند! وَ إنْ لَم تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ (۱).

بدیهی است منظور این نیست که این یک دستور الهی معمولی بوده؛ و هر دستور الهی ابلاغ نشود رسالت او ابلاغ نشده است. زیرا این سخن از قبیل توضیح واضح است و نیازی به بیان ندارد؛ در حالی که ظاهر آیه این است که مسأله مورد نظر دارای اهمیّت ویژه‌ای است که با کیان رسالت و نبوّت گره خورده است.

۲- این مسأله حتماً مربوط به نماز و روزه و حجّ و جهاد و زکات و امثال آن از ارکان تعلیمات اسلام نبوده است؛ چرا که آیه درسوره «مائده» است، و می‌دانیم سوره «مائده» آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده- یا از آخرین سوره‌ها است- یعنی در اواخر عمر پربار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده که تمام ارکان مهم اسلام تبیین شده بود.(۲)

۳- تعبیرات آیه نشان می‌دهد که مسأله مورد نظر آیه، مسأله‌ای بوده است که بعضی در برابر آن موضع‌گیری سختی داشته‌اند تا آنجا که ممکن بوده است؛ جان پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر آن به خطر بیفتد؛ و لذا خداوند حمایت خاص خود را از پیامبرش در این مورد به خصوص اعلام می‌دارد و به او می‌فرماید:

«خداوند تو را از (خطرات احتمالی مردم) حفظ می‌کند»

وَ اللَّهُ لایَهْدیَ الْقَوَمَ الْکافِرِینَ (۳)

۱- سوره مائده، آیه ۶۷.

۲- فخر رازی در ذیل این آیه می‌گوید: اصحاب آثار(راویان حدیث و سیره نویسان) نوشته‌اند هنگامی که آیه فوق نازل شد؛ پیامبران صلی الله علیه و آله بعد از نزولش بیش از ۸۱ یا ۸۲ روز در قید حیات نبود(تفسیر کبیر رازی، جلد ۱۱، صفحه ۱۳۹) در تفسیر المنار و بعضی از کتب دیگر نیز آمده است که تمام سوره« مائده» در حج الوداع نازل شده(المنار، جلد ۶، صفحه ۱۱۶) البته بعضی درباره عدد روزهای فوق، نیز کمتر نقل کرده‌اند.

۳- سوره مائده، آیه ۶۷.

ص: ۱۸۳

و این تعبیر خود نشانه دیگری بر موضع گیری‌های منفی جمعی از مخالفان است.

مجموع این جهات سه گانه که به خوبی از آیه به دست می‌آید نشان می‌دهد که منظور از آن چیزی جز ابلاغ خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است.

آری تنها چنین چیزی می‌تواند در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله مورد بحث و دقّتی باشد؛ نه سایر ارکان اسلام، که تا آن وقت تبیین شده و چنین چیزی است که می‌تواند هم‌سنگ و هم‌طراز رسالت باشد؛ و چنین چیزی بوده که اظهار آن ممکن بوده است مخالفت‌هایی را بر انگیزد؛ و بیم خطراتی در آن بوده است.

هر تفسیر دیگری جز آنچه مربوط به مسأله ولایت و امامت و خلافت است برای آیه بالا گفته شود، با آن تناسبی ندارد.

شما تمام کلمات مفسرانی را که خواسته‌اند محتوای آیه را به سوی مسائل دیگر منحرف کنند مشاهده کنید؛ هیچ یک نتوانسته‌اند مطلبی که در خور تأکیدات آیه باشد ارائه دهند و در واقع از تفسیر آن باز مانده‌اند.

***

توضیحات

۱- تفسیر ولایت و مولی در حدیث غدیر

حدیث متواتر غدیر را اجمالًا دانستیم و جمله معروف پیامبر صلی الله علیه و آله که در همه کتب آمده است: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» حقایق بسیاری را روشن می‌سازد.

گر چه بسیاری از نویسندگان اهل سنّت اصرار دارند که «مولی» را در اینجا به

ص: ۱۸۴

معنی دوست و یار و یاور تفسیر کنند، زیرا یکی از معانی معروف «مولی» همین است.

ما هم قبول داریم که یکی از معانی «مولی» دوست و یار و یاور است؛ ولی قرائن متعدّدی در کار است که نشان می‌دهد «مولی» در حدیث بالا به معنی ولی و سرپرست و رهبر می‌باشد. این قرائن به طور فشرده چنین است:

۱- مسأله دوستی علی علیه السلام با همه مؤمنان، مطالب مخفی و پنهان و پیچیده‌ای نبود که نیاز به این همه تأکید و بیان داشته باشد؛ و احتیاج به متوقف ساختن آن قافله عظیم در وسط بیابان خشک و سوزان و خطبه خواندن و گرفتن اعتراف‌های پی در پی از جمعیّت داشته باشد.

قرآن با صراحت می‌گوید: إِنَّمَا الْمُؤمِنُونَ اخْوَةٌ: «مؤمنان برادر یکدیگرند».(۱) و در جای دیگر می‌فرماید: وَالْمُؤمِنُونَ وَالْمُؤمِناتُ بَعْضُهُمْ اوْلِیاءُ بَعْضٍ «مردان مؤمن و زنان با ایمان، ولیّ (و یار و یاور) یکدیگرند».(۲) خلاصه اینکه اخوّت اسلامی و دوستی مسلمانان با یکدیگر از بدیهی‌ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشت؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله بارها آن را تبلیغ کرد و بر آن تأکید نهاد. به علاوه مسأله‌ای نبوده که با این لحن داغ در آیه بیان شود و پیامبر صلی الله علیه و آله از افشای آن خطری احساس کند. (دقّت کنید)

۲- جمله «الَسْتُ اوْلی بِکُمْ مِنْ انْفُسَکُمْ»: «آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و اولی نیست» که در بسیاری از متون این روایات آمده است هیچ تناسبی با بیان یک دوستی ساده ندارد؛ بلکه می‌خواهد بگوید، همان اولویّت و اختیاری که من نسبت به شما دارم و پیشوا و سرپرست شما هستم، برای علی علیه السلام ثابت است؛ و هر گونه تفسیری برای این جمله غیر از آنچه گفته شد دور از انصاف و واقع بینی است. مخصوصاً با توجّه به تعبیر «من انفسکم»: (از شما نسبت به شما اولی هستم).

۳- تبریک‌هایی که از سوی مردم در این واقعه تاریخی به علی علیه السلام گفته شد؛

۱- سوره حجرات، آیه ۱۰

۲- سوره توبه، آیه ۷۱.

ص: ۱۸۵

مخصوصاً تبریکی که عمر و ابوبکر به او گفتند؛ نشان می‌دهد مسأله چیزی جز مسأله نصف خلافت نبوده است که در خور تبریک و تهنیت باشد. زیرا اعلام دوستی که برای همه مسلمانان به طور عموم ثابت است تبریک ندارد.

در مسند امام احمد آمده است که: عمر بعد از آن بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: «هَنیئاً یَابْنَ ابیطالِبٍ اصْبَحْتَ وَ امْسَیْتَ مَوْلی کُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَةٍ»:

«گوارا باد بر تو ای فرزند ابیطالب! صبح کردی و شام کردی در حالی که مولای هر مرد و زن با ایمان هستی»!(۱) در تعبیری که فخر رازی در ذیل آیه یا ایُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما انْزِلَ الَیْکَ ذکرکرده می‌خوانیم عمر گفت: «هَنیئاً لَکَ اصْبَحْتَ مَوْلایَ وَ مَوْلی کُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَةٍ» و به این ترتیب، عمر او را مولای خود و مولای همه مؤمنان می‌شمرد.

در تاریخ بغداد روایت به این صورت آمده: «بَخٍّ بَخٍّ لَکَ یابْنَ ابیطالِبٍ! اصْبَحْتَ مَوْلایَ وَ مَوْلی کُلِّ مُسْلِمٍ»: «آفرین آفرین به تو ای فرزند ابوطالب!، صبح کردی در حالی که مولای من و مولای هر مسلمانی هستی».(۲) و در فیض القدیر و الصواعق آمده است که این تبریک را ابوبکر و عمر هر دو به علی علیه السلام گفتند: «امْسَیْتَ یَابْنَ ابیطالِبٍ مَوْلا کُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَةٍ.»(۳) ناگفته پیدا است دوستی ساده‌ای که میان همه مؤمنان با یکدیگر است چنین تشریفاتی ندارد؛ و این جز با ولایت به معنی خلافت سازگار نیست.

۴- اشعاری که از حسّان بن ثابت قبلًا نقل کردیم با آن مضمون و محتوای بلند و آن تعبیرات صریح و روشن، نیز گواه دیگری بر این مدّعا است؛ و به اندازه کافی در این مسأله گویا است (بار دیگر آن اشعار را مطالعه فرمائید).

۱- مسند احمد، جلد ۴، صفحه ۲۸۱(طبق نقل فضائل الخمسه، جلد ۱، صفحه ۴۳۲).

۲- تاریخ بغداد، جلد ۷، صفحه ۲۹۰.

۳- فیض القدیر، جلد ۶، صفحه ۲۱۷- صواعق، صفحه ۱۰۷.

ص: ۱۸۶

***

۲- آیات دیگر قرآن در تأیید داستان غدیر

بسیاری از مفسّران و راویان حدیث در ذیل آیات آغاز سوره «معراج» سَئَلَ سائِلُ بِعَذابٍ واقِعٍ- لِلْكافِرينَ لَيْسَ لَهُ دافِعٌ- مِنَ اللَّهِ ذِیْ المَعارِجِ «تقاضا کننده‌ای تقاضای عذابی کرد که انجام می‌گیرد.- (این عذاب) برای کافران است، و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند،- از سوی خداوند ذی المعارج»، (خداوندی که فرشتگانش به آسمانها صعود می‌کنند» شأن نزولی نقل کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در غدیر خم به خلافت منصوب کرد و درباره او گفت:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ» چیزی نگذشت که خبر آن در اطراف پیچید. نعمان بن حارث فهری- که از منافقان بود-(۱) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: تو به ما دستور دادی که شهادت به یگانگی خدا، و رسالت تو بدهیم ما هم شهادت دادیم.

سپس دستور به جهاد و حج و نماز و زکات دادی؛ همه اینها را پذیرفتیم، ولی به اینها راضی نشدی تا اینکه این جوان (اشاره به علی علیه السلام) را به جانشینی خود منصوب کردی و گفتی: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاه فَعَلیّ مَوْلاهُ» آیا این کار از ناحیه خودت بوده یا از سوی خدا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قسم به خدایی که معبودی جز او نیست؛ از ناحیه خدا است».

نعمان بن حارث روی برگرداند و گفت: خداوندا اگر این سخن حق است و از ناحیه تو است؛ سنگی از آسمان بر ما بباران!

ناگهان سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او را کشت و اینجا بود که آیه سَئَلَ سائِلُ بِعَذابٍ واقِعٍ نازل گشت.

۱- دربعضی از روایات حارث بن نعمان و در بعضی نضر بن حارث آمده است.

ص: ۱۸۷

آنچه در بالاـ آمـد مطابق روایتی است که در مجمع البیان از ابوالقاسم حسکانی نقل شـده است (۱) و همین مضـمون را بسیاری از مفسّـران اهل سنّت و روات احادیث با تفاوت مختصـری نقل کرده‌اند مانند: قرطبی در تفسیر معروفش (۲) و آلوسی در تفسیر روح المعانی (۳) و ابواسحاق ثعلبی در تفسیرش (۴).

علّـامه امینی در کتاب الغـدیر، این روایت را از سی نفر از علمای اهل سنّت- با ذکر مـدرک و عین عبارت- نقل می‌کنـد. از جمله سیره حلبی، فرائد السّـمطین، حموینی؛ در السّـمطین، شیخ محمد زرندی؛ السـراج المنیر، شـمس الدین شافعی؛ شـرح جامع الصـغیر، سیوطی؛ و تفسیر غریب القرآن، حافظ ابوعبید هروی؛ و تفسیر شفائ الصدور، ابوبکر نقّاش موصلی و کتابهای دیگر.

بعضـی از مفسّران یا محدثانی که فضائل علی علیه السلام را با ناخشنودی می‌پذیرند ایرادهای مختلفی بر این شأن نزول گرفته‌اند که مهم‌ترین آن چهار اشکال زیر است که صاحب تفسیر المنار و بعضی دیگر بعد از نقل روایت فوق آورده‌اند:

نخست اینکه: سوره «معارج» مکّی است؛ و تناسبی با داستان غدیر خم ندارد.

پاسخ:

مکّی بودن یک سوره دلیل بر این نیست که تمام آیات آن در مکّه نازل شـده است. سوره‌های متعـدّدی در قرآن مجید داریم که به نام مکّی نامیده شده و در همه قرآن‌ها تحت عنوان مکّی نوشـته شده است؛ ولی تعدادی از آیات آن در مدینه نازل شده و به عکس سوره هایی در قرآن است که تحت عنوان مدنی ثبت شده؛ ولی تعدادی از آیات آن در مکّه نازل گردیده است.

به عنوان مثال سوره «عنکبوت» از سوره‌های مکّی است؛ در حالی که ده آیه اوّل

۱- مجمع البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۳۵۲.

۲- جد ۱۰، صفحه ۶۷۵۷.

۳- جلد ۲۹، صفحه ۵۲.

۴- مطابق نقل نورالابصار شبلنجی، صفحه ۷۱.

ص: ۱۸۸

آن طبق گفته طبری در تفسیر معروفش، و همچنین قرطبی در تفسیرش و بعضی دیگر از دانشمندان در مدینه نازل شده است.(۱) یا اینکه سوره «کهف» که به عنوان سوره مکّی شناخته شده در حالی که هفت آیه اوّل آن طبق تفسیر قرطبی و اتقان سیوطی در مدینه نازل شده است و موارد متعدّد دیگر.(۲) همان گونه که سوره هایی به عنوان مدنی شمرده شده در حالی که آیاتی از آن مکّی است مانند سوره «مجادله» که مطابق قول معروف مدنی است؛ ولی ده آیه اوّل طبق تصریح بعضی از مفسّران در مکّه نازل شده است.(۳)

کوتاه سخن اینکه موارد فراوانی یافت می‌شود که سوره‌ای به عنوان مکّی یا مدنی معرّفی شده و در تفاسیر و قرآن‌ها بالای آن همین عنوان را می‌نویسد در حالی که بخشی از آیات آن در جای دیگر نازل شده است.

بنابراین هیچ مانعی ندارد که سوره «معارج» نیز چنین باشد.

ایراد دوّم اینکه: در این حدیث آمده است که حارث بن نعمان در ابطح خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و می‌دانیم ابطح نام درّه‌ای در مکّه است؛ و تناسبی با نزول آیه بعد از داستان غدیر در میان مکّه و مدینه ندارد.

پاسخ:

اوّلًا تعبیر به ابطح تنها در بعضی از روایات است نه در همه روایات؛ و ثانیاً ابطح و بطحاء به معنی زمین شن‌زاری است که سیل از آن جاری شود و در مدینه و مناطق دیگر نیز مناطقی وجود دارد که آن را ابطح یا بطحاء می‌نامند؛ و جالب اینکه

۱- تفسیر طبری، جلد ۲۰، صفحه ۸۶ و قرطبی جلد ۱۳ صفحه ۳۲۳.

۲- برای آگاهی بیشتر بر این موضوع به جلد اوّل کتاب تفیس الغدیر صفحه ۲۵۶ و ۲۵۷ مراجعه فرمائید.

۳- تفسیر ابی السعود که در حاشیه تفسیر رازی نوشته شده، جلد ۸، صفحه ۱۴۸ و السّراج المنیر، جلد ۴، صفحه ۳۱۰.

ص: ۱۸۹

در اشعار عرب در روایات نیز کراراً به آن اشاره شده است.

از جمله در اشعار معروفی که شهاب الدین- معروف به حیص بیص- در مرثیه اهلبیت علیهم السلام سروده از زبان آن بزرگواران خطاب به قاتلان آنها چنین می گوید:

مَلَكْنا فَكانَ الْعَفْوُ مِنّا سَجِيّةًفَلَمّا مَلَكْتُمْ سالَ بِالدَّمِ ابْطَح

وَ حَلَّلْتُمُ قَتْلَ الاسارى وَ طالَماغَدَوْناعَنِ الاسْرى نَعْفُوا و نَصْفَحُ

«ما حکومت کردیم- اشاره به پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله در مکّه است- و عفو، سجیّه و فطرت ما بود (فرمان عفو عمومی پیامبر) امّا هنگامی که شما پیروز شدید خون از ابطح سرازیر شد و شما قتل اسیران را حلال شمردید؛ در حالی که ما اسیران را مورد عفو قرار می‌دادیم».

و پر واضح است که قتل بزرگان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله غالباً در عراق و کربلا و کوفه و مدینه بود؛ و در ابطح مکّه هرگز خونی ریخته نشد. آری بعضی از اهل بیت علیهم السلام در فَخّ که حدود دو فرسخ از مکّه فاصله دارد شربت شهادت نوشیدند، در حالی که ابطح در کنار مکّه است.(۱)

یکی دیگر از شعرا، در مرثّیه امام حسین علیه السلام سالار شهیدان می گوید:

وَ تأَنٍّ نَفْسى لَلرُّبُوعِ وَ قَدْ غَدابَيْتَ النَّبِيِّ مُقَطَّعُ الاطْناب

بَيْتُ لِآلِ الْمُطْصَفى فى كَرْبَلاضَرَبُوهُ بَيْنَ اباطِحٍ وَ رَوابى

«جان من در آثاری که از خانه‌های ویران شده پیامبر صلی الله علیه و آله باقی مانده ناله می کند.

از جمله خانه‌ای از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در کربلا بود که در میان ابطح‌ها و رابیه‌ها برپا شده بود» (ابطح به معنی شنزارها، و رابیه به معنی تپّه‌های بلند است).

و اشعار فراوان دیگر که تعبیر به ابطح یا اباطح در آن آمده به معنی منطقه خاص در مکّه نیست.

۱- الغدیر، جلد ۱، صفحه ۲۵۵.

ص: ۱۹۰

کوتاه سخن اینکه درست است که یکی از معانی ابطح، نقطه‌ای در مّکه است؛ ولی معنی و مفهوم و مصداق ابطح منحصر به آن نقطه نمی‌باشد.

۳- ارتباط این آیه با قبل و بعد از آن چگونه است؟

بعضی از مفسران برای کناره گیری از واقعیتی که در این آیه نهفته است به عذر دیگری متوسّل شده و آن اینکه: سیاق آیات قبل و بعد که درباره اهل کتاب است و تناسبی با مسأله ولایت و خلافت و امامت ندارد؛ این دوگانگی با بلاغت و فصاحت قرآن سازگار نیست.(۱) ولی تمام کسانی که با چگونگی جمع آوری آیات قرآن اشنا هستند می‌دانند که آیات قرآن تدریجاً و به مناسبت‌های مختلف نازل شده به همین دلیل بسیار می‌شود که یک سوره درباره مسائل مختلفی سخن می گوید. بخشی از آن درباره فلان غزوه است؛ بخشی دیگر درباره فلان حکم و تشریع اسلامی است؛ بخشی با منافقین سخن می گوید؛ بخشی با مؤمنین. مثلًا اگر سوره «نور» را مورد توجّه قرار دهیم می‌بینیم بخش‌های مختلفی دارد که هر کدام ناظر به مطلبی است؛ از توحید و معاد گرفته تا اجرای حدّ زنا و داستان افْک و مسائل مربوط به منافقین و مسائل مربوط به حجاب و غیر اینها- سایر سوره‌های طولانی قرآن نیز کم و بیش چنین است- هر چند در میان مجموعه اجزاء سوره یک پیوند کلّی و عام وجود دارد.

دلیل این تنوّع محتوای سوره، همان است که گفته شد: قرآن تدریجاً و بر حسب نیازها و ضرورت‌ها و در وقایع مختلف نازل شده است؛ و هرگز به شکل یک کتاب کلاسیک نیست که موضوع واحدی را که از پیش تعیین شده است دنبال کند.

بنابراین هیچ مانعی ندارد که بخش هایی از سوره «مائده» درباره اهل کتاب باشد و

۱- تفسیر المنار، جلد ۶، صفحه ۴۶۶.

ص: ۱۹۱

بخشـی از آن در داستان غدیر نازل شده باشد البتّه از یک نظر کلّی این دو با هم پیوند دارند تعیین جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله تأثیر روشـنی روی مسائل اهل کتاب نیز می‌گذارد؛ چرا که باعث یأس آنها در مورد فروپاشـی اسـلام با رحلت پیامبر صـلی الله علیه و آله خواهد شد.

۴- چرا علی علیه السلام به حدیث غدیر استدلال نفرمود؟

بعضـی دیگر از بهانه جویان می‌گوینـد اگر حـدیث غـدیر با این عظمت واقعیّت دارد چرا حضـرت علی علیه السـلام و اهل بیت او و یاران و علاقه‌منـدانش در موارد لزوم به آن اسـتدلال نکردنـد؟ آیا بهتر نبود که آنها برای اثبات خلافت بلافصل علی علیه السـلام به چنین مدرک مهمّی استناد می‌جستند؟!

این ایراد ماننـد بسیاری از ایرادهای دیگر به خاطر عـدم آگاهی کافی از کتب حـدیث و تاریخ و تفسـیر است. زیرا موارد زیادی در کتب دانشـمندان اهل سنّت نقل شده که خود علی علیه السلام یا ائمه اهل بیت علیهم السلام یا علاقه‌مندان به حدیث غدیر استدلال کرده‌اند؛ و شگفت آور است چگونه ایراد کنندگان آنها را ندیده‌اند.

از جمله خطیب خوارزمی حنفی در کتـاب منـاقب خود از عـامر بن واثله نقـل می‌کنـد در روز شوری- شورای شـش نفری که برای انتخاب خلیفه بعد از عمر معین شده بود- با علی علیه السلام همراه بودم و شنیدم که او با سایر اعضای شورا چنین می‌گفت:

«دلیل محکمی برای شـما اقامه می‌کنم که عرب و عجم توانایی تغییرآن را نداشـته باشـد ... شـما را به خدا سوگند آیا در میان شـما کسـی جز من وجود دارد که پیامبر صـلی الله علیه و آله در حقّ او گفته باشد ":مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فلیٌّ مَوْلاهُ، اللّهُمَّ والِ منْ والاهُ وَانْصُـرْ مَنْ نَصَرَهُ لِیُبَلِّغْ الشّاهِدُ الْغائِبَ»- "همه گفتند: نه.(۱)

این روایت را حموینی در فرائد السّمطین در باب ۵۸ و ابن حاتم در درُّ النّظیم و

۱- مناقب، صفحه ۲۱۷.

ص: ۱۹۲

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده‌اند. همچنین ابن حجر در صواعق، همین مضمون را از دراقطنی نقل نموده است (۱) در کتاب الغدیر بحث جامعی پیرامون منا شده. استدلال امیر مؤمنان علی علیه السلام در موارد متعدّدی، از جمله در ایّام عثمان، و در زمان خلافت خودش، و روز جنگ جمل، و بار دیگر در کوفه در روز جنگ صفین، با مدرک وسیع و گسترده‌ای ذکر شده.

به علاوه شانزده مورد دیگر از احتجاجات فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و جمعی از صحابه و غیر صحابه نقل شده که از یک سو حکایت از اطّلاعات وسیع و گسترده این نویسنده بزرگ می کند؛ و از سوی دیگر نشان می‌دهد که استدلال به این حدیث در قرون مختلف، مورد توجّه بوده است؛ هر چند سیاست‌های خاصّی که بر این مسأله در هر زمان حاکم بوده می کوشیده است که آن را تا حدّ ممکن کم‌رنگ نشان دهد.

با توجّه به اینکه ورود در این مباحث گسترده ما را از هدفی که در پیش داریم خارج می‌سازد به همین مقدار قناعت کرده و علاقه‌مندان را به همان منبع (۲) و منابع دیگر ارجاع می‌دهیم.

۱- الغدیر، جلد ۱، صفحه ۱۶۱.

۲- الغدیر، جلد ۱، صفحه ۱۵۹- صفحه ۲۱۳.

ص: ۱۹۳

۲- آیه ولایت

اشاره

آیه دیگری که مسأله امامت خاصّه را دنبال می کند آیه ولایت است. می‌فرماید:

انَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذین آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوةَ وَ یُؤتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ

«سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را بر پا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.»(۱)

***

شأن نزول

بسیاری از مفسّران و محدثان در شأن نزول این آیه نقل کرده‌اند که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است.

سیوطی در الدّرالمنثور در ذیل این آیه از ابن عباس نقل می کند که علی علیه السلام در حال رکوع نماز بود که سائلی تقاضای کمک کرد و آن حضرت انگشترش را به او صدقه داد، پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید: «چه کسی این انگشتر را به تو صدقه داد؟»، اشاره به علی علیه السلام کرد و گفت: «آن مرد که در حال رکوع است».

در این هنگام آیه انَّما وَلِیُّکُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ ... نازل شد.(۲)

در همان کتاب روایات متعدّد دیگری به همین مضمون از ابن عباس و سلمهٔ بن

۱- سوره مائده، آیه ۵۵.

۲- تفسیر الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۲۹۳.

ص: ۱۹۴

کهیل و خود علی علیه السلام نقل شده است.(۱)

همین معنی در کتاب السباب النّزول واحدی از جابربن عبداللَّه، و همچنین از ابن عبّاس نقل شده است.(۲)

مفسّر معروف جاراللَّه زمخشری در کتاب کشّاف می گوید: این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده؛ در آن هنگام که شخص سائلی تقاضای کمک کرد و او در حال رکوع نماز بود، انگشترش را برای او افکند.(۳)

فخر رازی در فسیر خود از عبداللَّه بن سلام نقل می کند؛ هنگامی که این آیه نازل شد، من به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم که با چشم خود دیدم علی علیه السلام انگشترش را در حال رکوع به نیازمندی صدقه داد به همین دلیل ما ولایت او را می‌پذیریم.

و نیز از ابوذر نقل می کند که می گوید: روزی نماز ظهر را با پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواندم که سائلی در مسجد تقاضای کمک کرد؛ کسی چیزی به او نداد، سائل دست به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: خداوندا! گواه باش، من در مسجد پیامبر تو تقاضای کمک کردم؛ کسی چیزی به من نداد. علی علیه السلام در حال نماز بود با انگشت کوچک دست راست خود که در آن انگشتری بود اشاره کرد؛ سائل آمد و انگشتر را در برابر چشم پیامبر صلی الله علیه و آله گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله عرض داشت: خداوندا! برادرم موسی از تو تقاضا کرد که سینه مرا گشاده دار ... و برادرم هارون را در کار نبوّت من شرکت ده. تو به او فرمودی: من به زودی بازوی تو را به وسیله برادرت قوی می کنم؛ و برای شما قوّت و پیروزی قرار می‌دهم. خداوندا! من محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر و برگزیده توام؛ به من شرح صدر ده، و کار را برای من آسان کن، و برای من وزیری از اهل بیتم قرار ده، و به وسیله او پشت مرا قوی کن. ابوذر می گوید: به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را تمام نکرده بود که جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمّد صلی الله علیه و آله بخوان انَّما وَلیکُمُ اللَّه وَ

۱- تفسیر الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۲۹۳.

۲- اسباب النزول، صفحه ۱۴۸.

۳- تفسیر کشاف، جلد ۱، صفحه ۶۴۹.

ص: ۱۹۵

رَسُوله ...(۱)

البته فخر رازی بعد از ذکر این شأن نزول، مطابق معمول خرده‌گیری‌هایی بر چگونگی دلالت این آیه بر مسأله امامت دارد که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

طبری نیز در تفسیر خود روایات متعدّدی در ذیل این آیه و شأن نزول آن نقل می‌کند که اکثر آنها می‌گویند درباره علی علیه السلام نازل شده است.(۲)

گروه عظیم دیگری نیز این روایت را با عبارات مختلف در حق علی علیه السلام آورده‌اند از جمله در کنزالعمّال جلد ۶، صفحه ۳۱۹ این روایت را از ابن عباس نقل می‌کند.

همچنین حاکم حسکانی حنفی نیشابوری از دانشمندان معروف قرن پنجم در شواهد التّنزیل به پنج طریق از ابن عباس، و به دو طریق از انس بن مالك، و به دو طریق از محمد بن حنفیّه، و به یک طریق از عَطاء بن السائب، و یک طریق از عبدالملك بن جریح مكّی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که: آیه انَّما وَلِیّکمُ اللَّه ...

درباره علی علیه السلام نازل شده که در حال رکوع، انگشتر به سائل داد.(۳)

مرحوم علّامه امینی حدیث فوق و نزول این آیه را درباره علی علیه السلام از کتب زیادی از اهل سنّت حدود بیست کتاب (با ذکر دقیق مدارک و منابع آن) نقل کرده که علاقه‌مندان برای اطّلاع بیشتر می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند(۴) و در کتاب احقاق الحق، همین معنی از کتب بیشتری نقل شده است.(۵)

۱- تفسیر فخر رازی، جلد ۱۲، صفحه ۲۶.

۲- تفسیر طبری، جلد ۶، صفحه ۱۸۶.

۳- برای اطلاع بیشتر از طرق مزبور، به شواهد التنزیل صفحه ۱۶۱ تا ۱۶۸ مراجعه نمائید(چاپ اعلمی بیروت).

۴- الغدیر، جلد ۲، صفحه ۵۲ و ۵۳.

۵- احقاق الحق، جلد ۲، صفحه ۳۹۹- ۴۰۷.

ص: ۱۹۶

نکته جالب دیگر اینکه شاعر معروف عصر پیامبر صلی الله علیه و آله، حسّان بن ثابت، این مطلب را به عنوان یک مسأله مسلّم تاریخی در اشعار خود آورده است.

او در شعر معروف خود خطاب به علی علیه السلام کرده، می گوید:

وَ انْتَ الَّذی اعَطَیْتَ اذْ کُنْتَ راکِعاًزَکاةً فَدَتْکَ النَّفْسُ یا خَیْرَ راکِعِ

فَانْزَلَ فیکَ اللَّهُ خَیْرَ وَلایَةٍوَ بَیَّنَها فی مُحْکَماتِ الشّرایعِ

«تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی؛ جان به فدایت ای بهترین رکوع کنندگان»

«پس به دنبال آن خداوند بهترین ولایت را درباره تو نازل کرده و آن را در قرآن مجیدش تبیین نمود».(۱)

و در شعر دیگری که سبط جوزی حنفی از حسان نقل کرده است، می‌خوانیم:

مَنْ ذا بِخاتَمِهِ تَصَدَّقَ راکِعاًوَ اسَرَّها فی نَفْسِهِ اسْراراً!

«چه کسی انگشترش را در حال رکوع صدقه داد و این مطلب را در دل خویش پنهان ساخت؟!» (و خداوند آشکارش نمود).(۲)

کوتاه سخن اینکه: نزول این آیه درباره علی علیه السلام چیزی نیست که بتوان آن را مورد تردید و شک قرار داد؛ تا آنجا که نویسنده منهاج البراعه، فی شرح نهج البلاغه می گوید: روایات متضافر بلکه متواتر از طرق اهل سنت و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام در این زمینه نقل شده است.

مهم آن است که چگونگی دلالت آن به مساله ولایت و خلافت بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله تبیین گردد.

***

چگونگی دلالت آیه ولایت بر مساله خلافت

در آیه فوق روی مسأله «ولی» تکیه شده و علی علیه السلام به عنوان ولیّ مسلمانان،

۱- اشعار حسان بن ثابت با تفاوت مختصری در کتب بسیاری، از جمله در تفسیر روح المعانی و کفایهٔ الطالب گنجی شافعی و کتب دیگر رنقل شده است.

۲- تذکرهٔ الخواص، صفحه ۱۰ و گنجی شافعی نیز آن را در کفایهٔ الطالب صفحه ۱۲۳ نقل کرده و گوینده‌اش را از بعضی از شعرا شمرده است.

ص: ۱۹۷

معرفی گردیده. درست است که «ولی» همان گونه که قبلا نیز اشاره کردیم معانی متعددی دارد، گاه به معنی یاور و دوست، و گاه به معنی متصرف و حاکم و سرپرست آمده؛ و به گفته راغب ریشه اصلی آن به این معنی است که دو چیز در کنار هم قرار گیرند و فاصله‌ای در میان آنها نباشد؛ سپس می‌افزاید: «ولایت به کسر واو به معنی «نصرت» و «ولایت» به فتح واو به معنی صاحب اختیار چیزی بودن است.(۱)

اما قرینه‌ای در آیه وجود دارد که نشان می‌دهد، «ولی» در اینجا به معنی متصرف و سرپرست و صاحب اختیار است؛ زیرا اگر به معنی ناصر و دوست و یاور بوده باشد شامل همه مؤمنان می‌شد، همان طور که د آیه ۷۱ سوره «توبه» می‌خوانیم: وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُ هُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ «مردان و زنان با ایمان، ولی (ویارو یاور) یکدیگرند» ولی ولایت در آیه مورد بحث منحصر به مورد خاصّی شمرده شده و آن کسی است که در حال رکوع صدقه داده است و کلمه «انّما» که دلیل بر حصر است همراه آن آمده. (دقت کنید)

این تعبیر سبب می‌شود که ما یقین پیدا کنیم بر اینکه «ولایت» در آیه فوق به معنی دوستی و یاری کردن نیست- همچنین معانی دیگری که شبیه و قریب به این معنی است- بنابراین راهی جز این باقی نمی‌ماند که به معنی متصرف و صاحب اختیار و سرپرست بوده باشد که ولایت او در ردیف ولایت خداوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفته است.

آیه بعد: وَ مَنْ يَتَوَلِّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَانَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ

«کسانی که ولایت خدا وپیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، (پیروزند؛) زیرا حزب اللّه (گروه خدا پرستان) پیروزند.(۲)».

۱- مفردات راغب ماده« ولی» بعضی از بزرگان برای مولی تا ۲۷ معنی ذکر کرده‌اند(الغدیر، جلد ۱، صفحه ۳۶۲) ولی اصول معانی آن همان دو معنی است و بقیه به آن باز می گردد.

۲- سوره مائده، آیه ۵۶.

ص: ۱۹۸

در واقع این آیه تکمیلی است برای مضمون آیه قبل، و در آن قرینه دیگری بر معنی ولایت به معنی تصرف و سرپرستی دیده می‌شود، زیرا تعبیر به «حزب اللَّه» و غلبه بر دشمنان، مربوط به تشکیل حکومت اسلامی است، نه یک دوستی ساده و عادی؛ و این خود می‌رساند که «ولی» در آیه قبل، به معنی سرپرست و حاکم و زمامدار اسلام و مسلمین است؛ چرا که در معنی «حزب»، یک‌نوع تشکل و همبستگی اجتماعی برای تأمین اهداف مشترک افتاده است.

***

ایرادها و بهانه جویی‌ها

دلالت آیه چنانکه دیدیم بر مسأله امامت و خلافت روشن است؛ و اگر این آیه درباره دیگران نازل شده بود، شاید کمترین گفتگویی در آن نبود! ولی چون درباره علی علیه السلام نازل شده و با پیش‌داوری‌های ناشی از فرقه گرایی هماهنگ نیست، گروهی اصرار دارند که به صدر و ذیل آیه، و شأن نزول و دلالت آیه از هر طرف ایراد کنند.

این ایرادها را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: بعضی ظاهراً جنبه علمی دارد که باید به صورت علمی پاسخ داده شود؛ ولی بعضی واقعاً جنبه بهانه جویی در آن مشهود و نمایان است. آنها را نیز باید به طور اجمال مورد نقد و بررسی قرار داد:

۱- نخستین ایرادی که جزء گروه اول محسوب می‌شود، این است که موصول‌ها و ضمیرهای آیه به صورت ضمیر جمع است، مانند الّذین آمنوا و الّذین یقیمون و یؤتون و هم راکعون با این حال چگونه قابل تطبیق و به یک فرد می‌باشد. آیه می گوید کسانی که این اوصاف را دارند «ولّی» شما هستند نه یک فرد خاص یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام.

ص: ۱۹۹

پاسخ:

با توجه به شأن نزول‌های آیه که به طور مستفیض بلکه متواتر در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده تردیدی باقی نمی‌ماند که آیه ناظر به یک فرد است و به تعبیر دیگر احادیث و تواریخ اسلام گواهی می‌دهند که دادن صدقه به سائل در حال رکوع مربوط به علی علیه السلام است نه اینکه یک گروه آن را انجام داده باشند؛ بنابراین باید گفت تعبیر به صیغه جمع برای احترام و تعظیم مقام آن فرد است.

و در ادبیات عرب مکرر دیده شده که از مفرد به لفظ جمع، تعبیر آورده شده است؛ مثلًا در آیه مباهله کلمه «نسائنا» به صورت جمع است، در حالی که مطابق صریح شأن نزول‌های متعدد، منظور از آن تنها، فاطمه زهرا علیها السلام، است، و نیز در همان آیه، واژه «انفسنا» به صورت جمع است در حالی که همه قبول دارند غیر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کسی از مردم جز علی علیه السلام در مباهله شرکت نداشت.

در داستان غزوه حمراء الاسد نیز آمده است الّذین قالَ لَهُمُ النّاسُ انَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ ایْماناً: « (همان) کسانی که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند "‌:دشمنان برای (حمله به) شما گرد آمده اند؛ از آنها بترسید! "امّا این سخن، بر ایمانشان افزود»(۱).

در اینجا گوینده این سخن به عنوان «ناس» که معنی جمعی دارد ذکر شده در حالی که در تواریخ آمده است که گوینده کسی جز نعیم بن مسعود نبود.

و نیز در شأن نزول آیه ۵۲ سوره «مائده» فَتَرَی الَّذین فی قُلوبِهِمْ مَرَضٌ یُسارِعُونَ فیهِمْ یَقُولُونَ نَخْشی انْ تُصِیبَنا دائِره « (ولی) کسانی را که در دلهایشان بیماری است می‌بینی که در (دوستی با) آنان، بریکدیگر پیشی می گیرند، و می گویند: «می‌ترسیم حادثه‌ای برای ما پیش آید (و نیاز به کمک آنها داشته باشیم.)» در اینجا نیز

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.

ص: ۲۰۰

می‌خوانیم که درباره «عبداللَّه بن ابیّ» نازل شده است، در حالی که ضمائر در آن نیز به صورت جمع آمده است.

همچنین در آیه اوّل سوره ممتحنه، خطاب عام است، در حالی که شأن نزول فردی به نام «حاطب بن ابی بلتعه» می‌باشد، و در آیه ۸ سوره مناقون (یَقُولُونَ لَئِن رَجَعْنا الَی المَدِینَهِ ... نیز به صورت جمع آمده در حالی که گوینده این سخن عبداللَّه بن ابیّ بود.

در آیه ۲۷۴ «بقره» (الّذین یُنْفِقُونَ امْوالَهُمْ بِاللّیل وَالنَّهار) طبق احادیث بسیاری در شأن علی علیه السلام نازل شده در حالی که ضمیرهای آن نیز تمام به صورت جمع آمده است.

آیه ۲۱۵ سوره «بقر» که مربوط به سؤال از چیزهایی است که باید انفاق کرد یَسْئَلُونَکَ ماذا یُنْفِقُونَ ... نیز، به صورت جمع آمده در حالی که سؤال کننده، یک نفر به نام عمر و بن جموح بود.(۱)

اما چه دلیلی دارد که در این موارد با اینکه نظر روی فرد است، کلام به صورت جمع می‌آید؟ ممکن است دلیلش در بعضی از موارد احترام باشد، و در بعضی از موارد اشاره به همفکری دیگران با آن فرد بوده باشد، و با دقت در موارد بالا (مورد احترام) از موارد همفکری را می‌توان جدا کرد.

از همه اینها گذشته می‌دانیم در موارد بی‌شماری از آیات قرآن هنگامی که خداوند سخن از خودش می‌فرماید، ضمیر جمع (متکلم مع الغیر) به کار رفته، با اینکه ذات پاکش در یکتایی و یگانگی بی نظیر است، و از هر نظر احد و واحد است، این به خاطر آن است که شخص بزرگ همواره مأمورانی دارد که در انجام آنچه مورد اراده او است، مطیع و فرمانبردارانند، و همین سبب می‌شود که او در عین مفرد بودن

۱- برای آگاهی از مدارک این روایات به تفسیر نمونه ذیل آیات فوق مراجعه شود.

ص: ۲۰۱

ضمیر جمع به کار برد؛ و به تعبیر دیگر این ضمیر جمع نشانه عظمت و بزرگی مقام والای او است.

۲- ایراد دیگر اینکه علی علیه السلام در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله مسلّماً مقام ولایت به معنی حاکمیّت و رهبری مسلمین نداشت، پس چگونه می‌توان آیه را چنین معنی کرد؟

پاسخ این سؤال روشن است، در تعبیرات روزانه بسیار دیده‌ایم که اسم یا عنوانی به افرادی اطلاق می‌شود که نامزد و انتخاب برای آن مقام شده‌اند هر چند هنوز رسماً وارد عمل نشده‌اند یا به تعبیر دیگر بالقوّه دارای آن مقام‌اند نه بالفعل.

مثلًا کسی در حال حیات خود یک نفر را به عنوان وصیّ‌خود تعیین می‌کند، و با اینکه هنوز در حیات است می‌گوئیم فلان‌کس وصیّ او است یا قیّم اطفال او است.

اطلاق وصیّ و خلیفه و جانشین به علی علیه السلام در حال حیات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به همین صورت بوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات خود او را برای این امر به اذن خدا انتخاب کرد و خلافت او را برای بعد از رحلتش تثبیت نمود.

در آیه ۵ سوره «مریم» نیز همین معنی داده می‌شود که ذکریّا از خدا تقاضا می‌کند و می‌گوید: هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلیّاً: «تو از نزد خود جانشینی به من ببخش». خدا دعای او را مستجاب کرد و یحیی را به او داد مسلّماً یحی در حیات زکریّا جانشین و ولی وارث او نبود، بلکه برای بعد از حیات او معین شده بود.

شبیه این سخن در داستان یوم الانذار- روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله بستگان خود را دعوت کرد تا برای نخستین بار آنها را به اسلام دعوت کند- دیده می‌شود؛ زیرا طبق نوشته مورّخان اسلامی اعم از اهل سنّت و شیعه، و محدّثان معروف هر دو گروه، پیامبر صلی الله علیه و آله آن روز اشاره به علی علیه السلام کرد و فرمود:

«انَّ هذا اخی وَوَصیّی وَ خَلیفَتی فیکُمْ فَاسْمِعُوا لَهُ وَاطیعُوه»: «این برادر و وصیّ و

ص: ۲۰۲

جانشین من در میان شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید».(۱)

آیا تعبیر بالا ـ در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله مشکلی ایجاد می‌کند؟ مسلّماً نه، تعبیر ولیّ در آیه مورد بحث نیز درست همین گونه است.

امّا ایرادهای گروه دوم (بهانه جوئی‌ها) نیز متعدد است از جمله:

۱- می‌گویند: علی علیه السلام چه زکات واجبی بر ذمّه داشت با اینکه چیزی از مال دنیا را برای خود فراهم نساخته بود؟ و اگر منظور صدقه مستحب است به آن زکات گفته نمی‌شود؟

پاسخ:

اولًا: اطلاق زکات بر زکات مستحب در قرآن مجید فراوان است؛ چه این که در بسیاری از سوره‌های مکّی عنوان زکات آمده است که منظور از آن زکات مستحب می‌باشد؛ زیرا واجب شدن زکات، بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه بوده است.

آیات ۳ سوره «نمل»، و ۳۹ سوره «هود»، و ۴ سوره «لقمان»، و ۷ سوره «فصّلت» از جمله مواردی است که کلمه زکات در آن آمده و با توجّه به مکّی بودن این سوره‌ها منظور زکات مستحب است.

ثانیاً: درست است علی علیه السلام چیزی از مال دنیا برای خود نیندوخت ولی سهمی از غنائم جنگی نصیب او می‌شد؛ و به یقین درآمد مختصری از دسترنج خود نیز

۱- این حدیث را بسیاری از دانشمندان اهل سنّت همچون ابن ابی جریر و ابن ابی حاتم ابن مردویه و ابونعیم و بیهقی و ثعلبی و طبری نقل کرده‌اند و ابن اثیر در جلد دوّم کتاب کامل این سخن را آورده است هم‌چنین ابوالفداء در جلد اوّل تاریخش و گروهی دیگر(برای توضیح بیشتر در انتظار بحث‌های آینده باشید).

ص: ۲۰۳

داشت، و انگشتر مزبور یک انگشتر نقره و ظاهراً کم قیمت بوده؛ بنابراین تعلق این مقدار زکات جزیی به آن حضرت به هیچ وجه بعید نیست، و اغراق‌هایی که درباره قیمت آن انگشتر گفته‌اند به هیچ وجه پایه صحیحی ندارد.

۲- آیات توجّه کردن به سائل منافات با حضور قلب در نماز و غرق در مناجات پروردگار بودن ندارد؛- تا آنجا که معروف است که پیکان تیر از پای مبارکش در حال نماز بیرون آورند و احساس نفرمود-(۱) چگونه ممکن است در حال نماز به درخواست شخص سائل توجه کرده باشد؟!

پاسخ:

کسی که این ایراد را می‌کند از این نکته غفلت دارد که شنیدن صدای سائل و کمک به او، پرداختن به غیر خدا و توجه به خویشتن از امور دنیوی نیست؛ بلکه آن هم در واقع توجّه به خدا است. قلب پاک علی علیه السلام در برابر صدای سائلان حسّاس بود، و به ندای آنها پاسخ می‌گفت؛ او با این کار عبادتی را با عبادت دیگر آمیخت؛ و در حال نماز زکات داد، و هر دو برای خدا و در راه او بود.

وانگهی این ایراد و خرده‌گیری در واقع ایراد بر قرآن مجید است، چرا که خداوند در این آیه دادن زکات را در حال رکوع مورد تکریم و تمجید قرار داده، و اگر این عمل نشانه غفلت و بی‌خبری از ذکر خدا بود نباید به عنوان یک صفت والا و با ارزش فوق العاده، روی آن تکیه شود. این متعصّبان می‌خواهند فضیلت علی علیه السلام را انکار کنند در واقع به خدا ایراد می‌گیرند

به کلام فخر رازی در اینجا درست توجّه کنید: او می‌گوید: لایق به حال علی علیه السلام این است که مستغرق در ذکر خدا باشد، و کسی که چنین باشد نمی‌تواند کلام دیگری را بشنود و بفهمد (بنابراین توجّه به حال سائل بر خلاف آداب نماز است).(۲)

باید از فخر رازی پرسید اگر این کار بر خلاف آداب نماز و حضور قلب است، پس

۱- متن روایت چنین است:« رُوی انَّهُ وَقَعَ نَصْلُ فی رِجْله فَلَمْ یُمْکنْ مِنْ اخْراجِهِ فَقالَتْ فاطِمَهْ علیها السلام اخْرِجُوه‌فی حال صَلاته فَاَنَّهُ لایَحِسُّ بِما یَجْری عَلَیْه حینَئِذٍ فَاخْرِجَ فَهُوَ فی صَلاتِهِ!(محجّهْ البَیضاءَ، جلد اول، صفحه ۳۹۸- احقاق الحق، جلد ۲، صفحه ۴۱۴.

۲- تفسیرکبیر، جلد ۱۲، صفحه ۳۰.

ص: ۲۰۴

چرا خداوند آن را ستوده و ولایت مؤمنین را شایسته چنین کسی دانسته است؟!

به هر حال جای شک نیست که شنیدن صدای سائل نیازمند و اجابت خواسته او در حال نماز عبادتی است مضاعف که در یک لحظه صورت گرفته است، و باید پناه به خدا ببریم از تعصب‌هایی که ما را از حقایق دور می‌سازد.

۳- از جمله بهانه جوئی‌ها که به شکل اشکال در اینجا مطرح شده این است که دادن انگشتر به سائل، فعل کثیر است و با نماز منافات دارد!

راستی عجیب است هنگامی که انسان می‌خواهد زیر بار واقعیّتی نرود چه بهانه تراشی‌ها می‌کند؟!

پاسخ:

اوّلًا: در آوردن انگشتر با یک اشاره مطابق هیچ فتوایی فعل کثیر و موجب اشکال در نماز نیست؛ به خصوص اگر اشاره کرده باشد وسائل شخصاً در آورده باشد.

ثانیاً: فقهاء تصریح کرده‌اند که حتی کشتن حیوان گزنده مانند عقرب در حال نماز، و یا برداشتن و گذاشتن بچّه کوچک در آن حال و یا شمردن عدد رکعات نماز به وسیله سنگریزه و حتی شستن گوشه لباس یا دست اگردر حال نماز نجس شود، ضرری برای نماز ندارد؛ در حالی که مسأله بخشیدن انگشتر به سائل یا در آوردن آن به مراتب از آنها ساده‌تر است.

۴- بهانه جویان می‌گویند انگشتری با آن قیمت گزاف را علی علیه السلام از کجا آورده بود و آیا پوشیدن آن، اسراف نبود؟

پاسخ:

چه کسی گفته است این انگشتر قیمت فوق العاده‌ای داشته است، چرا باید به

ص: ۲۰۵

این گزافه گویی‌های بی‌مأخذ اعتنا کنیم؟ و به تدریج تا سر حدّ انکار یک آیه قرآنی پیش برویم.

تنها در یک روایت مرسله ضعیف آمده است که قیمت آن انگشتر معادل خراج شام بود! که به یقین به افسانه شبیه‌تر است تا به واقعیت، و شاید برای بی ارزش نشان دادن این فضیلت بزرگ به وسیله جاعلان حدیث جعل شده است. مهم در این گونه موارد قیمت بالای متاع انفاق شده نیست؛ مهم آن است که کسی که خود نیازمند به چیزی است، از آن درراه خدا صرف نظر کند، و این کار با نهایت خلوص نیّت همراه باشد.

جایی که یک سوره قرآن (سوره «هَلْ اتی») به خاطر دادن چند قرص نان (البته در مواقع حاجت و گرسنگی) به خاطر خدا به مسکین و یتیم و اسیر نازل گردد، چه جای تعجّب، که آیه‌ای درباره بخشیدن یک انگشتر در حال نماز به فقیر نازل شد.

و مانند این ایرادها که پرداختن به ذکر همه آنها و جواب از آن موجب تضییع وقت است.

ص: ۲۰۶

۳- آیه اولی الامر

در آیه ۵۹ سوره «نساء» می‌فرماید: یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اطیعُوا اللَّهَ و اطیعُوا الرَّسُولَ وَ اولِی الامْرِ مِنْکُمْ

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر (خدا صلی الله علیه و آله) و پیشوایان (معصوم) خود را.».

در بحث ولایت عامّه گفتار مشروحی پیرامون معنی این آیه و اینکه منظور از آن چه کسانی می‌باشند داشتیم؛ و همان طور که اشاره شد فرمان به اطاعت مطلقه از «اولی الامر» در کنار اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل بر این است که «اولی الامر» کسانی را شامل می‌شود که در ردیف رسول خدایعنی صلی الله علیه و آله جانشینان معصوم او هستند؛ زیرا اطاعت مطلقه در غیر مورد معصومان علیهم السلام ممکن نیست. (دقت کنید)

در ضمن تمام احتمالات معروفی که در تفسیر عنوان «اولی الامر» گفته شده بود مورد بررسی قرار گرفت و دیدیم جز امام معصوم علیهم السلام مفهوم صحیح دیگری ندارد.

آنچه در اینجا- در بحث ولایت خاصّه و خلافت بلافصل علی علیه السلام- لازم است بر آن بیفزائیم، بحث مشروح‌تری درباره احادیثی است که در منابع معروف اسلامی (مخصوصاً منابع مشهور اهل سنّت) در تطبیق این آیه بر علی علیه السلام آمده است.

مفسّر معروف حاکم حسکانی حنفی نیشابوری، ذیل این آیه، پنج حدیث نقل کرده که در همه آنها عنوان «اولی الامر» بر علی علیه السلام (به عنوان یک مصداق روشن) تطبیق شده است.

ص: ۲۰۷

در نخستین حدیث از خود آن حضرت نقل می‌کند که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود شرکای من کسانی هستند که خداوند آنها را قرین خودش و من ساخته و درباره آنها آیه یا ایّها الّذین آمَنُوا اطیعُوا اللَّه ... را نازل کرده است، از آن حضرت پرسیدم: یا «نَبی اللَّهِ مَنْ هُمْ؟»: «ای پیامبر خدا «اولی الامر» کیانند»؟ «قالَ انْتَ اوَّلُهُمْ»: «فرمود: تو نخستین آنها هستی»!(۱)

و در حدیث دوّم از مجاهد مفسّر معروف نقل می‌کند که این آیه درباره امیرمؤمنان علی علیه السلام نازل شده در آن زمانی که او را جانشین خود در مدینه ساخت (در حالی که عزم غزوه تبوک کرده بود).

در حدیث سوّم همین معنی را از ابوجعفر الباقر علیه السلام نقل می‌کند، و در حدیث چهارم از سعد وقّاص می‌گوید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به عزم تبوک به جُرُف (محلی نزدیک مدینه) رسید، علی علیه السلام پشت سر آن حضرت بود، در حالی که سلاح همراه خود داشت، عرض کرد: «ای رسول خدا! مرا به جای خود گذاردی- و از خود جدا نمودی- و من در هیچ غزوه‌ای از شما جدا نبودم، منافقان شایعاتی پخش کرده‌اند که شما به این دلیل مرا در مدینه گذارده‌ای که از آمدنم ناخشنودی»! سعد می‌گوید با گوش خود شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود:

«یا عَلیّ الا تَرْضی انْ تَکُونَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوْسی الّا انَّهُ لانَبیَّ بَعْدی فَارْجِعُ فَاخْلُفْنی فی اهْلی وَ اهْلِکَ»:

«ای علی! ایا راضی نمی‌شودی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی، مگر اینکه پیامبری بعد از من نیست- تو همه مقامات هارون را داری جز مقام نبوّت- بنابراین برگرد و جانشین من در میان خانواده‌ام و خانواده خودت باش». (و مدینه را از شرّ منافقان حفظ کن)

۱- مدرک این احادیث در پایان پنج حدیث ذکر می‌شود.

ص: ۲۰۸

شبیه همین معنی در حدیث پنجم از علی علیه السلام نقل شده است.(۱)

در تفسیر البحر المحیط نوشته ابوحیّان اندلسی مغربی در میان اقوالی که درباره معنی صلی الله علیه و سلم اولی الامر رحمهما الله نقل کرده از مقاتل و میمون و کلبی (سه نفر از مفسّران) نقل می‌کند که منظور از آن، امیران سرایا یا ائمّه اهل بیت علیهم السلام است.(۲)

سپس نامبرده در اینجا دو ایراد بر نزول آیه درباره علی علیه السلام ذکر کرده است:

نخست اینکه: علی علیه السلام یک فرد بود، در حالی که «اولی الامر» صیغه جمع است.

دیگر اینکه ظاهر آیه این است که مردم مأمور به اطاعت «اولی الامر» در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، در حالی که علی علیه السلام در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله امام نبود؟(۳)

نظیر این ایرادها یا بهانه جوئی‌ها دقیقاً در آیه ولایت نیز مطرح شده بود؛ که پاسخ‌های آن را به وضوح در آنجا آوردیم: از یک سو گفتیم بسیار می‌شود که افراد در حال حیات خود وصی تعیین می‌کنند و در گفته هایشان می‌گویند و می‌نویسند فلان کس وصیّ من است و باید چنین و چنان کند یا مثلًا فرزند من از او تبعیّت نمایند؛ و مفهوم همه اینها آن است که بعد از وات این برنامه‌ها انجام پذیرد.

مسأله جمع نیز چنانکه گفتیم هرگز مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا علاوه بر اینکه اطلاق جمع بر مفرد در قرآن و غیر قرآن از نثر و شعر فراوان است، در اینجا «اولوالامر» واقعاً مفهوم جمعی دارد و مفهوم تمام امامان معصوم را شامل می‌شود.

گر چه در هر زمان امام ومعصوم واحدی است، ولی در مجموع، جماعت خواهد بود.

شرح بیشتر در زمینه پاسخ این دو ایراد را در ذیل آیه ولایت مطالعه فرمائید.

قابل توجه اینکه غیر از حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، گروه دیگری نیز

۱- این احادیث پنج‌گانه را شواهد التنزیل در جلد ۱، صفحه ۱۴۸- ۱۵۱ آورده است.

۲- بحرالمحیط، جلد ۳، صفحه ۲۷۸.

۳- همان مدرک، صفحه ۲۷۹.

ص: ۲۰۹

روایاتی در شأن نزول این آیه نقل کرده‌اند که می‌گویند آیه ناظر به مسأله خلافت علی علیه السلام است.

از جمله دانشمند معروف ابوبکر بن مؤمن شیرازی در رساله اعتقاد (مطابق نقل مناقب کاشی) از ابن عباس نقل می‌کند که آیه فوق درباره علی علیه السلام ناز شده است.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را (موقع عزیمت به میدان تبوک در مدینه گذاشت، علی علیه السلام عرض کرد: «ای رسول خدا آیا مرا همانند زنان و کودکان در مدینه قرار میدهی؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اما تَرْضی انْ تَکونَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارونَ مَنْ موسی حینَ قالَ: اخْلُفْنی فی قَومی واصلِح، فقالَ عزَّوَجَلَّ وَ اولی الامرِ مِنْکُم»:

«آیا دوست نداری نسبت به من، همانند هارون نسبت به موسی باشی؛ آن زمان که موسی به او گفت در میان بنی اسرائیل جانشین من باش و اصلاح کن؛ سپس خداوند عزوجل فرمود: وَ اولی الامرِ مِنْکُمْ (۱)

نویسنده کتاب ینابیع الموده شیخ سلیمان حنفی قندوزی، در کتاب خود از کتاب مناقب از سلیم بن قیس هلالی نقل می‌کند: روزی مردی به خدمت علی علیه السلام آمد و پرسید: کمترین چیزی که انسان در پرتو آن از مؤمنان خواهد بود چه چیز است؟ و نیز کمترین چیزی که با آن از کافران یا گمراهان می‌گردد کدام است؟ امام فرمود:

«اما کمترین چیزی که انسان به سبب آن در زمره گمراهان در می‌آید، این است که حجت و نماینده خدا و شاهد و گواه اورا که اطاعت و قبول ولایتش لازم است نشناسد»، آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین! آنها را برای من معرفی نما.

علی علیه السلام فرمود: همان ما که خداوند آنان را در ردیف خود و پیامبر قرار داده و فرموده:

یا ایُّهَا الَّذینَ آمنوا اطیعواللَّه وَ اطیعو الرَّسولَ وَ اولی الامْرِ مِنْکُمْ (۲)

۱- احقاق الحق، جلد سوم، صفحه ۴۲۵.

۲- سوره نساء، آیه ۵۹ و ینابیع الموده، صفحه ۱۱۶،(طبع دارالکتب العراقیه).

ص: ۲۱۰

این حدیث گواه بر آن است که «اولی الامر» حجت و نماینده خدا است نه منتخب مردم.

در تفسیر برهان نیز دهها روایت از منابع اهل بیت علیهم السلام در ذیل این آیه آمده است که مفرماید: آیه مزبور درباره علی علیه السلام، یا آن حضرت و سایر ائمه اهل بیت علیهم السلام نازل شده و حتی در بعضی از این روایات، نام ائمه دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام یک یک آمده است.(۱)

۱- تفسیر برهان جلد ۱، صفحه ۳۸۱- ۳۸۷.

ص: ۲۱۱

۴- آیه صادقین

در سوره «توبه»، آیه ۱۱۹ می‌خوانیم: یـا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا اتَّقوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ «ای کسانی که ایمان آورده‌ایـد! از (مخالفان فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان و راستگویان باشید.»

تفسیر این آیه را به طور مشروح در بحث ولایت عامه داشتیم؛ آنچه در اینجا نیاز به توضیح بیشتری دارد شرح روایات فراوانی است که آیه را تطبیق بر علی علیه السلام یا همه اهل بیت علیهم السلام نموده است مانند:

۱- مفسر معروف سیوطی در الدار المنثور از ابن عباس نقل می‌کند که در تفسیر آیه اتَّقوا اللَّهَ وَ کونوا مَعَ الصّادِقینَ گفت: «مَعَ عَلِیٍّ بنِ ابیطالب»: «یعنی با علی بن ابی طالب علیه السلام باشید.»

شبیه همین معنی را خوارمی در مناقب و زرندی در دُرزرَ السمطین و عبداللَّه الشافعی در منقاب و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل نقل کرده‌اند، با این تفاوت که بعضی تعبیر به «هوَ عَلِی بن ابیطالِب» دارند و بعضی «نَزَلَت فی علیٍّ بنِ ابیطالِب خاصَّهً» و بعضی «مع علی و اصحاب عليٍ» نقل کرده‌اند.(۱)

۲- حافظ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع الموده از سلمان فارسی نقل می‌کند که وقتی آیه یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا اتَقوا اللَّه وَ کُونُوا مَعَ الصّادقینَ نازل شد، سلمان عرض کرد: «یا رَسُولَ اللَّهِ هذا عامّهٔ ام خاصَّه»: «ای رسول خدا مفهوم آیه عام است یا خاص؟»

۱- مناقب، صفحه ۱۸۹- در دُرَرَالسمطین، صفحه ۹۱- مناقب عبداللَّه شافعی، صفحه ۱۵۴- شواهد التنزیل جلد ۱ صفحه ۲۵۹.

ص: ۲۱۲

پیامبر فرمود: «امَّا المأمورونَ فَعامَّةُ المؤمِنینَ، وَ امَّا الصّادِقونَ فَخَاصَّةُ أخی عَلیّ وَ اوصِیائه مِنْ بَعْدِهِ الی یَوْمِ القِیامَهِ»:

«اما کسانی که مأمور به این دستوراند، عموم مؤمنان‌اند؛ و اما صادقین، خصوص برادرم علی علیه السلام و اوصیای من بعد از او تا روز قیامت هستند».(۱)

۳- حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از عبداللَّه بن عمر در ذیل جمله وَکُونُوا مَعَ الصّادِقینَ می گوید: یعنی «مَحَمَّداً وَ اهْلَ بَیْتِهَ»، «منظور از صادقین محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او هستند».(۲)

۴- جمعی از بزرگان اهل سنت مانند علامه حَموینی در فرائد السمطین و شیخ ابوالحسن کازرونی در شَرَف النبی از ابوجعفر الباقر علیه السلام در ذیل این آیه نقل کرده‌اند:

«مَعَ آلِ مَحَمَّد صلی الله علیه و آله- یا مَعَ محمد و آلِهِ- یا مَع محمّد صلی الله علیه و آله و علیّ علیه السلام» که معنی همه نزدیک به یکدیگر است، یعنی با محمد صلی الله علیه و آله و آل او باشید.(۳)

بزرگانی که روایات فوق را در تفسیر آیه مورد بحث نقل کرده‌اند منحصر به افرادی که در بالا آوردیم نیستند.

این نکته نیز حائز اهمیت است که دستور خداوند به اینکه مؤمنان همواره باید با صادقان باشند؛ دستوری است مطلق و بدون هیچ گونه قید و شرط و این معنی جز در مورد معصومین علیهم السلام امکان‌پذیر نیست؛ زیرا غیر معصوم ممکن است خطا کند و در آن حال باید از او جداشد. کسی که در همه حال می‌توان در کنار او و پیرو او بود جز معصومان نخواهند بود. بنابر این منظور از صادقین در این آیه هر فرد راستگویی نیست، بلکه صادقانی هستند که سخن خلاف- نه عمداً و نه از روی سهو- در مورد آنها راه ندارد. با این حال؛ تعجب از بعضی از مفسران معروف اهل سنت، مانند

۱- ینابیع الموده، صفحه ۱۱۵.

۲- شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۶۲.

۳- برای آگاهی بیشتر به احقاق الحق، جلد ۱۴، صفحه ۲۷۴ و ۲۷۵ و الغدیر، جلد ۲ صفحه ۲۷۷، احقاق الحق، جلد ۳ صفحه ۲۹۶ به بعد، و جلد ۱۴ صفحه ۲۷۰- ۲۷۷.

ص: ۲۱۳

آلوسی در روح البیان است که بعد از ذکر بعضی از اخبار که صادقین را در این آیه به علی علیه السلام تفسیر می کند؛ می‌افزاید شیعه به آن برای حقّانیت علی علیه السلام استدلال کرده‌اند. سپس می گوید: این استدلال باطل است، و بی آنکه یک کلمه دلیل برای مدعای خود بگوید از آن می گذرد!

این گونه موضع گیری نشان می‌دهد که پرده‌های ضخیم تعصب تا چه حد می‌تواند مانع تابش نور تفکر گردد و آزاد اندیشی را حتی از دانشمندان بگیرد.

در مقابل افراد آزاد اندیشی مانند دکتر محمد تیجانی پیدا می‌شوند که مسیر خود را در پرتو همین آیه و روایات مربوط، پیدا کرده و آشکارا ایمان صریح خود را به علی علیه السلام و سایر امامان اهل بیت علیهم السلام با نهایت شجاعت ابراز داشته، و کتاب بسیار ظریف و لطیفی در این زمینه نوشته و نام آن را «لَاکونَ مَعَ الصّادقین»- هدفم این است که با صادقین باشم!- گذارده است، این کتاب تاثیر عجیبی در بسیاری از مسلمین گذارده است.

ص: ۲۱۴

۵- آیه قربی

اشاره

آیه ۲۳ سوره «شوری» پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته می‌فرماید: قُلْ لا اسئَلکم عَلَیه اجراً الا المَوَدَّهَ فِی الْقُربی «بگو: «من هیچ‌گونه اجر و پاداشی از شما بر این دعوت درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیتم).

در اینکه منظور از «ذوی القربی» در این آیه چیست؟ تمام مفسران شیعه و گروهی از مفسران اهل سنت گفته‌اند: منظور ذوی القربی، نزدیکان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

در برابر این تفسیر، احتمالات و تفسیرهای دیگری ذکر شده که به نظر می‌رسد انگیزه اصلی آنها کم رنگ کردن مسأله امامت و خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله و کاستن از اهمیت مقام اهل بیت علیهم السلام است، از جمله سه تفسیر زیر است:

۱- منظور این است که اجر و پاداش رسالت، دوست داشتن اموری است که شما را به قرب الهی دعوت می کند، بنابراین «القربی» اموری است که مایه قرب به خداوند میشود.

روشن است که این تفسیر به هیچ وجه با ظاهر آیه سازگار نیست زیرا آنچه در مورد نماز و روزه و جهاد و امثال این امور. از اسباب قرب الهی، مهم است، عمل کردن به آنها است؛ نه مودت و محبت آنها. تعبیر به محبت هیچ تناسبی با این مسأله ندارد. وانگهی مگر در میان مخاطبین پیامبر صلی الله علیه و آله کسی بود که این امور را

ص: ۲۱۵

دوست نداشت، حتی کسانی که در عمل کوتاهی داشتند، به حکم ایمان به خدا و قرآن به این امور علاقه داشتند؛ هر چند عمل نمی‌کردند.

از همه اینها گذشته «القربی» به معنی قرب و نزدیکی است، نه «نزدیک کننده»، لذا در تمام مواردی که این واژه در قرآن مجید در آن به کاررفته است (۱۵ بار غیر از آیه مورد بحث) به معنی اشخاصی آمده است که دارای قرب و نزدیکی (و عمدتا دارای قرابت خویشاوندی) هستند.

چرا و به چه دلیل آیه مورد بحث، بر خلاف تمام موارد استعمال قرآنی و مفهوم لغوی این کلمه تفسیر شده؟ آیا جز همان انگیزه‌هایی که در بالا به آن اشاره شد، چیز دیگری بوده است؟!

قابل توجه اینکه بسیاری از ارباب لغت، تصریح کرده‌اند که «قربی»،- یا- «ذی القربی»، به معنی نزدیکی و قرابت در نسب است، مقاییس اللّغه می گوید: «فلان ذو قرابَتی، هُوَ مَنْ یَقْرُبُ مِنْکَ رَحِماً»، سپس می‌افزاید: «القربی، القرابهٔ» یعنی هر دو به یک معنی می‌باشد و در لسان العرب آمده است، «والْقرابَهُ وَ القُربی: الدُنُوُّ فی النَّسَبِ»: «قرابت و قربی به معنی نزدیکی نسبی است».

۲- بعضی دیگر گفته‌اند: منظور این است که شما مسلمانان بستگان خودتان را به عنوان پاداش رسالت دوست دارید! در حالی که دوست داشتن بستگان خود تناسبی با اجر رسالت ندارد.

تعجب است، چگونه دوستی «ذوی القربی» پیامبر صلی الله علیه و آله که مناسبت‌ترین معنی در اینجا است رها می‌شود و دوستی «ذوی القربی» خودشان به عنوان اجر رسالت مطرح می گردد؟!

۳- بعضی دیگر از مفسران گفته‌اند منظور این است خویشاوندی من (پیامبر) را نسبت به خودتان به عنوان پاداش رسالت محفوظ دارید، و به خاطر اینکه بابسیاری

ص: ۲۱۶

از قبائل شما رابطه خویشاوندی سببی یا نسبی دارم مرا آزار ندهید.

این تفسیر بدترین معنایی است که در تفسیر آیه شده؛ چرا که درخواست اجر رسالت تنها از کسانی مطلوب است که رسالت او را پذیرا شده‌اند. ولی در مورد آنان اذّیت و آزار می‌رساندند نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله معنا ندارد؛ وامّا اگر منظور دشمنان او است که وی را آزار می‌رساندن؛ آنها اصلا رسالتش را قبول نداشتند، تا چه رسد به اجر و پاداش آن!. چگونه ممکن است بگوید پاداش رسالتم این است که مرا به خاطر خویشاوندی که با شما دارم آزار ندهید.

نکته اصلی در مورد آیه این است که از یک سو قرآن مجید از بسیاری از پیامبران الهی نقل می‌کند که آنها با صراحت می‌گفتند: «من برای این (دعوت،) هیچ پاداشی از شما نمی‌طلبم؛ پاداش من تنها بر پروردگار جهانیان است.» وَ ما اسئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اجْر انْ اجْری الّا علی رَبِّ العالَمین

این جمله تنها در سوره «شعراء» در مورد پنج نفر از پیامبران الهی (نوح و هود و صالح، و لوط و شعیب علیهم السلام) آمده است.(۱) از سوی دیگر آیه مورد بحث در مورد شخص پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «من از شما پاداشی تقاضا نمی‌کنم مگر دوستی خویشاوندانم را».

و از سوی سوم، در آیه ۵۷ سوره «فرقان» باز در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: قُلْ ما اسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اجْرٍ الّا مَنْ شاءَ انْ یَتَّخُذَ الی رَبِّهِ سَبیلًا: بگو: «من در برابر آن (ابلاغ آیین خدا) از شما هیچ‌گونه پاداشی نمی طلبم؛ مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند (و این پاداش من است.)»

و از سوی چهارم در آیه ۴۷ «سبأ»، باز در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: قُلْ ما سَئَلْتُکُمْ مِنْ اجْر فَهُوَ لَکُمْ انْ اجرِیَ الّا عَلَی اللَّهِ بگو: «هر اجر و پاداشی از شما

۱- به ترتیب: آیه ۱۰۹ و ۱۲۷ و ۱۴۵ و ۱۶۴ و ۱۸۰ سوره« شعراء».

ص: ۲۱۷

خواسته ام برای خود شماست؛ اجر من تنها بر خداوند است.».

از ضـمیمه کردن این آیات چهارگانه به یکـدیگر به خوبی می‌توان نتیجه گفت که پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله نیز ماننـد سایر پیامبران الهی اجر و پاداشـی برای شخص خود از مردم نخواسته است؛ بلکه مودّت ذوی القربای او راهی به سوی خدا است! و چیزی صد درصد به نفع خود آنها. چرا که این مودّت دریچه‌ای است به سوی مسأله امامت و خلافت و جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ادامه خط رهبری رسول خدا صلی الله علیه و آله در امّت، و هدایت مردم در پرتو آن (دقت کنید).

آری هر گاه این آیات چهارگانه را این گونه تفسیر کنیم هیچ گونه نقطه ابهام و پیچیدگی و مشکلی در آنها باقی نمی‌ماند. ولی در غیر این صورت از یـک سو تضـاد در میـان آنها دیـده می‌شود؛ و از سوی دیگر ناچاریم دست به سوی تفسـیرهایی دراز کنیم که به هیچ وجه با ظاهر آیات سازگار نیست.

امّا از آنجا که این تفسـیر باب طبع جمعی از مفسـران نبوده؛ زیرا با پیشـداوری‌های آنها هماهنگی نداشـته است آن را رها کرده‌انـد، گـاه گفته‌انـد تقاضـای اجر، منـاسب شـأن پیامبر صـلی الله علیه و آله نیست. بنابراین آیه إِلّا المَوَدَّةَ فی القربی بایـد به عنوان اسـتثنای منقطع شـمرده شود، و گاه گفته‌اند این آیه با آیه قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اجْرٍ وَ ما انَا مِنَ الْمُتَكَلِّفينَ سازگار نیست « (ای پیامبر!) بگو: «من در برابر این دعوت هیچ پاداشی از شما نمی‌طلبم، و من از متکلفان نیستم. (سخنانم روشن و همراه با دلیل است.)» و گاه گرفتار توجیهات نابسامان دیگر شده‌اند.(۱)

این حقیقت هنگامی روشن‌تر می‌شود که به روایات وارده از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله در شرح و تفسیر این آیه، مراجعه کنیم و آنها را در کنار این آیات قرار دهیم.

از مجموع روایاتی که در تفسیر آیه آمده است چنین نتیجه گیری می کنیم که

۱- سوره ص، آیه ۸۶.

ص: ۲۱۸

بدون تردید آیه مورد بحث ناظر به مسأله امامت و خلافت است که می‌تواند به عنوان اجری برای رسالت شمرده شود؛ اجری که مردم را به خدا نزدیک می‌کند و نفعش عاید خود آنها می‌شود.

از آنچه در بالاـ گفته شد پاسخ بعضی از مفسرانی که همیشه در آیات مربوط به امامت موضع‌گیری تعصب‌آمیزی دارند روشن می‌شود.

آلوسی در روح المعانی در تفسیر این آیه می‌گوید: شیعه با چیدن صغری و کبری این آیه را دلیلی بر مسأله امامت علی علیه السلام گرفته می‌گوید: محبت او (به مقتضای آیه) واجب است، و هر کسی که محبتش واجب باشد واجب‌الاطاعه است؛ و هر کسی که واجب الاطاعه باشد دارای مقام امامت است پس علی علیه السلام دارای مقام امامت است! سپس به ایراد و اشکال به این صغری و کبری می‌پردازد.(۱)

ولی همان گونه که از بحث‌های بالا استفاده شد، هرگز ما نمی‌خواهیم با چنین صغری و کبرای سستی از آیه بهره‌گیری کنیم. نکته مهم در آیه چیز دیگری است و آن اینکه محبت «ذوی القربی» به عنوان اجر رسالت شمرده شده؛ ودر آیات دیگر اجر مذکور و وسیله قرب الهی و به سود مردم ذکر شده. از مجموعه اینها مسأله امامت و خلافت آشکار مشود به شرحی که در بالاـ آمد؛ و روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که به آن اشاره می‌شود نیز پشتوانه‌ای برای این استدلال است.

***

آیه قربی در احادیث اسلام

در ذیل این آیه قُلْ لا اسئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْراً الَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی روایات فراوانی در منابع اهل سنت و شیعه نقل شده که در تفسیر و تبیین مفهوم آیه اثر فراوان دارد،

۱- روح المعانی جلد ۲۵ صفحه ۳۰.

ص: ۲۱۹

از جمله روایات زیر است:

۱- حاکم حسکانی که از دانشمندان معروف قرن پنجم هجری است در شواهد التنزیل از سعید بن جبیر از ابن عباس چنین نقل می کند:

«لمّا نزلت لا-قُلْ اسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اجْراً الَّا المَوَدَّهَ فی الْقُربی، قالوا: یا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هؤُلاءِ الَّذینَ امَرَنا اللَّهُ بِمَوَدَّتِهِمْ؟ قال: عَلِی وَ فاطِمَهُ وَ وُلِدْهُما» «هنگامی که آیه قُلْ لا أسْئَلُکُمْ نازل شد» اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! اینها کیستند که خداوند ما را به محبت آنها امر کرده است؟ فرمود: «علی و فاطمه و فرزندان آن دو می‌باشند».(۱)

در همان کتاب چندین روایت دیگر به همین مضمون با طرق مختلف از ابن عباس نقل شده است.(۲)

۲- در حدیث دیگری در همان کتاب از ابی امامه باهلی نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «انَّ اللَّهَ خَلَقَ الانبیاءَ مِنْ اشْجارٍ شَتّی، وَ خُلِقْتُ وَ علیّ مِنْ شَجَرَهٔ واحِدَهٔ، فَانا اصْلُها، وَ عَلِیّ فَرعُها، وَ فاطِمَهُ لُقاحُها وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ ثِمارُها، وَاشْیاعُنا اوراقُها، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ اغْصانِها نَجی وَ مَنْ زاغَ هَوی، وَلَو انَّ عَبْداً عَبَدَاللَّهَ بَیْنَ الصَّفا وَالمَروَهِ الْفَ عام، ثُمَّ الْفَ عام، ثُمَّ الْفَ عام، حَتّی یَصیرُ کالشَّنِّ البالس، ثُمَّ لَمْ یُدرِک مَحَبَّتنا اکبَّهُ اللَّهُ عَلی مِنْخَرَیْه فی النّارِ ثُمَّ قَرَءَ قُل لا اسْئَلُکُم عَلَیهِ اجراً الَّا المَودَّهَ فِی القُربی :

«خداوند پیامبران را از درختان مختلفی آفرید، ولی من و علی علیه السلام را از درخت واحدی، من ریشه آن هستم و علی علیه السلام شاخه آن و فاطمه موجب باروری آن است و حسن و حسین علیهما السلام میوه‌های آن، و شیعیان ما برگهای آن‌اند، پس هر کس به شاخه‌ای از شخه‌های آن تمسک جوید نجات می‌یابد، و کسی که منحرف شود سقوط می‌کند، و اگر بنده‌ای خدا را در میان صفا و مروه، هزار سال، و سپس هزار

۱- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱۳۰.

۲- همان مدرک، صفحه ۱۳۱،- ۱۳۵.

ص: ۲۲۰

سال، و از آن پس هزار سال، عبادت کند، تا همچون مشک خشک و کهنه‌ای شود اما محبت ما را نداشته باشد خداوند او را به صورت در آتش می‌افکند، سپس این آیه را (به عنوان شاهد) تلاوت فرمود: قُلْ لا اسئِلُکُمْ عَلَیهِ اجراً الّا المَوَدَّةَ فی القُربی (۱)

۳- سیوطی مفسّر معروف اهل سنت در الدّر المنثور ذیل آیه مورد بحث از مجاهد، از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه: قُلْ لاـ اسئَلُکُمْ عَلَیهِ اجراً فرمود: «ان تَحفَظُونی فی اهلِ بَیتی وَتُودّوهُمْ بی»: «منظور این است که حق مرا در اهل بیتم حفظ کنید و آنها را به خاطر من دوست بدارید».(۲)

۴- احمد حنبل در فضائل الصحابه از سعید بن جبیر از عامر نقل می‌کند:

هنگامی که آیه قُلْ لا اسئَلُکُم عَلَیهِ اجراً الّا المَوَدَّةَ فی القُربی نازل شد مردم سؤال کردند ای رسول خدا! ذوالقربای تو که مودت و محبت آنها بر ما واجب است چه کسانی هستند؟ فرمود: «علیّ و فاطمةُ وَ ابناهما وَ قالَها ثَلاثاً»: «علی و فاطمه و دو پسر آنها، این سخن را سه بار تکرار کرد»!(۳)

همین معنی را با تفاوت اندکی قرطبی در تفسیر آیه از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده.

۵- حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء از جابر نقل می‌کند که مرد عربی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: «ای محمد! سلام را بر من عرضه کن!» فرمود: «شهادت می‌دهی به اینکه معبودی جز اللّه نیست، یگانه است وشریکی ندارد، و اینکه محمد صلی الله علیه و آله و رسول او است؟»

عرض کرد: آیا اجر و پاداشی در برابر آن از من می‌طلبی؟ فرمود: «لا، الّا المَودَّةَ

۱- همان مدرک، صفحه ۱۴۱.

۲- الدّر المنثور، جلد ۶، صفحه ۷.

۳- احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲.

ص: ۲۲۱

فی القُربی»: «نه، تنها دوستی ذوی القربی را می‌خواهم»، عرض کرد: ذوی القربای تو یا بستگان من؟ فرمود: «بستگان من»، عرض کرد: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم «فَعَلی مَن لا یُحِبُّکَ وَ لا یُحِبُّ قُرباکَ لَعنَةُ اللَّهِ»: «پس بر هر کس که تو را دوست ندارد، و نزدیکانت را دوست ندارد لعنت خدا باد»، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آمین!»(۱)

۶- ابن جریر طبری مفسر معروف، نیز در ذیل این آیه از ابن جبیر نقل می‌کند که گفت: «هِیَ قُربی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله»: «منظور نزدیکان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است».

۷- حاکم در مستدرک الصّحیحین از علی بن الحسین علیه السلام نقل می‌کند:

هنگامی که علی علیه السلام به شهادت رسید، حسن بن علی علیه السلام خطبه‌ای خواند (و در ضمن خطبه خودش را معرفی کرد (تا به این جمله رسید انا مِن اهلِ البَیتِ الَّذینَ افتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُم عَلی کُلِّ مُسلِمٍ، فَقالَ تَبارَکَ وَ تَعالَی لِنَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله: قُل لا أسئَلُکُمْ عَلَیه اجراً الَّا المَودَّةَ فی القربی: «من از خاندانی هستم که خداوند محبتّ آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده، و به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده: بگو از شما پداش بر این کار (رسالت) نمی‌طلبم جز دوستی ذوی القربایم».(۲)

گروه دیگری از معاریف اهل سنت نیز این حدیث را نقل کرده‌اند، از جمله محب الدین طبری در ذخائر (صفحه ۱۳۸) و ابن حجر در صواعق صفحه ۱۰۱، و سیوطی در الدّر المنثور ذیل آیه مورد بحث.

۸- مفسر معروف ابوجعفر محمد بن جریر طبری در جامع البیان از ابی الدیلم نقل می‌کند: هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام را به صورت اسیر (به شام) آوردند او را به پله‌های (دروازه) دمش نگه داشتند، مردی از هل شام برخاست و گفت «شکر خدای را که شما را کشت و ریشه کن کرد!»، علی بن الحسین علیه السلام فرمود، آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: آری، فرمود: آیا ال حامیم را خوانده‌ای؟ گفت: قران را خوانده‌ام

۱- حلیة الاولیاء، جلد ۳، صفحه ۲۰۱.

۲- مستدرک الصحیحین جلد ۳، صفحه ۱۷۲.

ص: ۲۲۲

ولی آل حامیم را نخوانده‌ام، فرمود: نخوانده‌ای: قُلْ لا اسئِلُکُمْ عَلَیه اجراً الّا المودَّهٔ فی القُربی عرض کرد: شما آنها هستید؟ فرمود: بلی!(۱)

۹- ابن حجر در الصّواعق المحرقه از علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «فینا آلُ حم آیهٔ، لایَحفَظُ مَوَدَّتنا الّا کُلُّ مُؤمِنٍ ثُمَّ قَرَءَ قُل لا اسئَلُکُم عَلیهِ اجراً الّا المَوَدَّهٔ فی القربی»: «درباره ما آل حم آیه‌ای نازل شده است و آن اینکه دوستی ما را نگهداری نمی‌کند مگر هر مؤمنی»، سپس آیه قُلْ لا اسئَلُکُم عَلَیهِ اجراً الّا المَوَدَّهَ فی القُربی را تلاوت فرمود.(۲)

نظیر همین روایت در کنز العمّال نیز آمده است.(۳)

از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که منظور از «قربی» در آیه مورد بحث، ذوی القربای پیامبر صلی الله علیه و آله است.

منظور از «آل حم» مجموع سوره هایی است که در حم در آغاز آن آمده است و آنها عباتند از هفت سوره «مؤمن»، «فصّلت»، «شوری» و «زخرف»، «دخان»، «جاثیه» و «احقاف» و آیه مورد بحث در یکی از آنها است.(۴)

۱۰- زمخشری در کشّاف و همچنین فخررازی در تفسیر کبیر، و قرطبی در تفسیرش حدیثی در ذیل این آیه شریفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که اهمیت محبّت و مودّت آل محمّد صلی الله علیه و آله را به طرز عجیبی آشکار می‌سازد، و ما در اینجا عین عبارت حدیث را از تفسیر کشّاف نقل می‌کنیم: او می‌گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحمّد ماتَ شَهیدا- الا وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدَ صلی الله علیه و آله ماتَ مَغْفُوراً لَهُ- الا و مَن ماتَ علی حُبِّ آل مُحمَّدٍ صلی الله علیه و آله مات تائباً الا- وَ مَنْ مات عَلی حُبِّ آلِ مِحَمَّد صلی الله علیه و آله ماتَ مُؤمِناً مُسْتَکْمَلَ الایمانِ- الا و مَن مات علی حُبِّ آل مُحمَّد صلی الله علیه و آله

۱- جامع البیان طبری، جلد ۲۵، صفحه ۱۶.

۲- الصواعق المحرقه، صفحه ۱۰۱.

۳- کنز العمّال، جلد ۱، صفحه ۱۱۸.

۴- به پاورقی تفسیر مجمع البیان آغاز سوره مؤمن، مراجعه شود(جلد ۷ و ۸ صفحه ۵۱۲).

ص: ۲۲۳

بَشَّرَهُ مَلَکُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْکَرٌ و نَکیرٌ الا ـ وَ مَنْ ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله یُزَّفَ الَی الْجَنَّةِ کَما تُزَفُّ الْعُروسُ الی بَیْتِ زَوْجِها- الا وَ مَنْ ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فُتِحَ لَهُ فی قَبْرِهِ بابانِ الَی الْجَنَّةِ- الا وَ مَنْ ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزارَ مَلائِکَةِ الرَّحْمَةِ- الا وَ مَنْ ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ماتَ عَلَی السُّنَّةِ وَالْجَماعَةِ.

الا ـ وَ مَنْ ماتَ عَلی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله جاءَ یَوْم الْقِیامَةِ مَکْتوبُ بَیْنَ عَینیهِ آیسُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّه، الا وَ مَنْ ماتَ عَلی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ماتَ کافِرا، الا وَ مَنْ ماتَ عَلی بُغْضِ آلُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله لَمْ یَشُمُّ رائِحَةَ الْجَنَّةِ»:

«هر کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد شهید از دنیا رفته است؛ آگاه باشید هر کس با محبّت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رود بخشوده است؛ آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رود با توبه از دنیا رفته است؛ آگاه باشید هر کس با محبّت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رود مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته است؛ آگاه باشد هر کس با محبّت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رود فرشته مرگ او را بشارت به بهشت می‌دهد و سپس منکر و نکیر (فرشتگان مأمور سؤال در برزخ) به او بشارت می‌دهند؛ آگاه باشد هر کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رود او را با احترام به سوی بهشت می‌برند آنچنانکه عروسی را به خانه داماد می‌برند؛ آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رود در قبر او، دو در به سوی بهشت گشوده می‌شود؛ آگاه باشید هر کس با محبت ال محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود قبر او را فرشتگان زیارتگاه رحمت قرار می‌دهند؛ آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود بر سنت و جماعت از دنیا رفته است.

آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رود، روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می‌شود که در پیشانی او نوشته شده مأیوس از رحمت خدا!

آگاه باشید هر کس با بغض آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود کافر از دنیا رفته.

ص: ۲۲۴

آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد از دنیا برود بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد».(۱) عجیب اینکه در بعضی از پاورقی‌های تفسیر کشّاف که از بعضی از متعصبین نوشته شده، پس از نقل این حدیث شریف آمده است: «و آثار الوضع علیه لائحهٔ»: «آثار مجعول بودن این حدیث آشکار است»!

امّا به چه دلیل حدیث مجعول است: و اثر این جعل در کجای این حدیث نمایان و آشکار است به هیچ‌وجه تبیین نشده، جز اینکه عظمت مقام آل محمد صلی الله علیه و آله که در این حدیث شریف نبوی تبیین شده با پی‌شداوری‌های بعضی سازگار نیست، و شاید برای نخستین بار بوده است که عظمت آل محمد صلی الله علیه و آله را در این حد بالا در این حدیث شریف نبوی مشاهده می‌کرده؛ آن هم حدیثی که سه نفر از بزرگان مفسران هم عقیده آن را نقل کرده، و با حسن قبول تلقی نموده و ایرادی بر آن نگرفته‌اند.

این در حالی است که فخر رازی در ذیل همین حدیث می‌گوید: با اینکه در معنی «آل» اختلاف و گفتگو است، ولی «لا شَکَّ انَّ فاطِمَهَ وَ عَلیّاً وَالحَسَنَ وَالحُسَینَ کانَ التَّعَلُّقُ بَینَهُمْ وَ بَینَ رَسولِ اللّهِ اشَدَّ التَّعَلُّقاتِ وَ هَذَا کَالمَعلُومِ بِالنَّقلِ المُتَواتِر، فَوَجَبَ ان یَکونوا هُمُ الآلُ»: «شکی نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام ارتباطشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله محکم‌ترین ارتباط بود؛ و این مطلب با احادیث متواتر ثابت شده است. بنابراین آنها (به عقیده همه) آل پیامبراند، اما غیر آنها داخل در لفظ آل هستند یا نه؟ محل گفتگو و تردید است».

فخر رازی نیز شواهد وقرائن فراوانی بر این معنی اقامه می‌کند که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام قطعاً در این آیه داخل هستند.(۲)

۱- تفسیر کشاف جلد ۴، صفحه ۲۲۰ و ۲۲۱- تفسیر فخر رازی، جلد ۲۷ صفحه ۱۶۵ و ۱۶۶- تفسیر قرطبی، جلد ۸، صفحه ۵۸۴۳.

۲- برای آگاهی بیشتر به تفسیر فخر رازی، جلد ۲۷، صفحه ۱۶۶ و ۱۶۷ مراجعه فرمایید.

ص: ۲۲۵

از آنچه در بالا گفته شد روشن می‌شود بعضی از روایات که در ذیل این آیه نقل شده و می گوید: «مخاطب در آیه، کفار قریش هستند، و منظور این است که قرابت و خویشاوندی مرا نسبت به خود فراموش نکنید وبه خاطر این قرابت آزارم ندهید» این تفسیر قابل قبول نمی‌باشد؛ و احتمال دارد، واضعان حدیث برای کم رنگ کردن احادیث کثیره بالا که درباره اهمیت مقام اهل بیت علیهم السلام است، چنین مطلبی را نقل کرده باشند. زیرا چنین خطابی به کفار قریش با مفهوم آیه کاملًا تضاد دارد زیرا ممکن نیست پیامبر صلی الله علیه و آله به کفّار بگوید من از شما پاداشی تقاضا نمی کنم جز آنکه خویشاوندیم را نسبت به خودتان فراموش نکنید. آنها رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را از اساس قبول نداشتند تا چه رسد به اینکه بخواهند پاداشی برای آن قائل شوند.

خلاصه، آنها که دنبال این روایت را گرفته ولی می‌خواهند، ارتباط آیه را با اهل بیت علیهم السلام قطع کنند در واقع محتوای آیه را انکار می کنند، زیرا طلبیدن پاداش رسالت از منکران رسالت کاملًا بی معنی است.

این بحث را با اشعاری که فخر رازی و آلوسی در تفسیر کبیر و روح المعانی در ذیل همین آیه آورده‌اند پایان می‌دهیم تا به مقتضای خِتامُهُ مِسْکٌ خاتمه با برکتی بر این بحث باشد.

این اشعارِ منسوب به امام شافعی،- که به حب آل محمّد و اعتقاد راسخ به آن بوده- است که می گوید:

یا راکباً قِف بِالُمحَصَّبِ مِن مَنیوَاهتِف بِساکِنِ خیفِها وَالنّاهِضِ

سَحَراً، اذا فاضَ الحَجیجُ الی مِنیفیضاً کَمُلْتَطَمِ الفُراتِ الفائضِ

ان کانَ رَفْضاً حُبُّ آلِ مُحَمَّدفَلیَشهَدِ الثَّقَلانُ انّی رافِضی

«ای سواری که عازم زیات خانه خدا هستی، در آنجا که در نزدیکی منی، ریگ برای رمی جمرات جمع می کنند نند (و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خدا است)

ص: ۲۲۶

بایست، و به تمام کسانی که درمسجد خیف (مشغول عبادت اند) و یا در حال حرکت (به سوی بیت اللّه) می‌باشند فریاد بزن: در سحرگاهی که حاجیان از مشعر به سوی منی حرکت می کنند، و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منی می‌شوند نیز فریاد بزن:

(آری فریاد بزن و آشکارا) بگو: اگر محبت آل محمد صلی الله علیه و آله، رَفْض و ترک است، همه جن و انس شهادت بدهند که من رافضی هستم»!(۱)

خداوند همه ما را از دوستداران آل محمد صلی الله علیه و آله قرار دهد، همان‌ها که در نماز درود بر آنان می‌فرستیم و بدون آن نمازمان نماز نیست.

خداوندا این دوستی را مقدمه‌ای برای شناخت «مقام ولایت» آنها قرار ده تا تصور نکنیم که مسأله‌ای با این اهمیت تنها به عنوان یک دوستی ساده و عادی مطرح شده است. سپس این شناخت را وسیله‌ای برای پیروی از مکتب آنان قرار ده.

۱- تفسیر فخر رازی، جلد ۲۷، صفحه ۱۶۶- روح المعانی، جلد ۲۵، ص ۳۲.

ص: ۲۲۷

بخش دوّم: آیات فضائل

اشاره

اشاره

همـان گونه که قبلًا گفته شـد در این بخش به سـراغ آیـاتی از قرآن مجیـد می‌رویم که مسـتقیماً مسـأله خلافت و ولایـت را بازگو نمی‌کنـد؛ ولی فضـیلتی بزرگ از علی علیه السـلام را در بر گرفته، و مجموعه آنها می‌تواند زوایای این مسأله را برای کسانی که در متن جریـان قرار نگرفته‌انـد روشن سازد و در مجموع نشان دهـد که حساب علی علیه السـلام از دیگران کاملًا جـدا است؛ و با وجود کسی مثل او در میان امت نوبت امامت و خلافت به دیگران نمی‌رسد.

به عبارت دیگر: با انضـمام یک مقـدمه عقلی روشن می‌توان مسأله امامت و خلافت را از آن نتیجه گرفت و آن اینکه هرگز خداوند حکیم، مفضول را حـاکم و رهبر افضـل نخواهـد کرد. حتی در میـان عقلای جهان هر کس مرتکب چنین کاری شود او را ملامت و سرزنش می‌کنند و کار او را نشانه عدم تدبیر و ضعف مدیریت او می‌شمردند چرا که فرد برتر را تابع فرد پایین‌تر کرده است.

این آیات بسیار وسیع و گسترده است تا آنجا که بعضی از دانشمندان کتاب مستقلی درباره این مسأله نگاشته‌اند. ولی ما از میان آنها ... آیه را برگزیده‌ایم که مفاهیم روشن تری دارد و در ضمن با وضع اختصار کتاب سازگار است.

باز در اینجا به سراغ منابع معروف اهل سنت می‌رویم و از آنچه تنها در منابع

ص: ۲۲۸

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام آمده است کمتر سخن می گوییم؛ مبادا کسی تصور کند پیروان این مکتب چیزی از روی تعصب گفته‌اند.

به هر حال این آیات، نیز فراوان است، و ما از میان آن ۲۴ آیه را بر گزیده‌ایم.

ص: ۲۲۹

۱- آیه مباهله

اشاره

در آیـه ۶۱ سوره «آل عمران» می‌خوانیم: فَمَن حـاجَّکَ فیهِ مِن بَعـدِ مـا جائَـکَ مِنَ العِلمِ فَقُـل تَعـالَوا نَـدْعُ ابنائَنـا وَ ابنـائَکُمْ وَ نِسائَنا وَ نِسائَکُمْ وَ انْفُسَنا وَ انْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبتَهِل فَنَجْعَلْ لَعنَهَ اللَّهِ عَلی الکاذِبینَ

«هر گـاه بعـد از علم و دانشـی که به تو رسـیده، (بـاز) کسانی درباره مسـیح با تو به ستیز برخیزنـد، بگو ":بیاییـد ما فرزنـدان خود را دعوت کنیم، شما نیز فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما نیز زنان خود را؛ ما از نفوس خود (و کسی که همچون جان ماست) دعوت کنیم، شما نیز از نفوس خود؛ آنگاه مباهله (و نفرین) کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم»."

در اینجا چند نکته باید روشن شود:

نخست محتوای آیه.

دوم: روایاتی که در تفسیر این آیه در منابع معروف اسلامی آمده است، چه کسانی را معرفی می‌کند؟

سوم: چگونگی استدلال به این آیه بر مسأله برتری علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام.

چهارم: پاسخ به بعضی از خرده‌گیری‌ها در رابطه با این آیه.

محتوای آیه مباهله:

آیه فوق به ضـمیمه آیاتی که قبل و بعـد از آن نازل شده؛ نشان می‌دهد که در برابر پافشاری مسـیحیان در عقاید باطل خود از جمله ادعای الوهیت حضرت

ص: ۲۳۰

مسیح علیه السلام و عدم کارایی منطق و استدلال در برابر لجاجت آنها، پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور می‌شود از طریق مباهله وارد شود، و صدق گفتار خود را از این طریق خاص روحانی به ثبوت برساند؛ یعنی با آنها مباهله کند تا راستگو از دروغگو شناخته شود!

مباهله در اصل از ماده بَهْل (بر وزن اهْل) به معنی رها کردن است. به همین جهت هنگامی که حیوان را، به حال خود واگذارند و پستان آنرا- برای جلوگیری از نوشیدن نوزادش- در کیسه قرار ندهند به آن حیوان باهِل می‌گویند، و ابتهال در دعا به معنی تضرع و واگذاری کار به خدا است.

و گاه این واژه را به معنی هلاکت و لعن و دوری از خدا معنی کرده‌اند آن نیز به خاطر رها کردن و واگذار نمودن بنده به حال خویش و خروج از سایه لطف خدا است، اما از نظر مفهوم متداول که در آیه به آن اشاره شده؛ مباهله به معنی نفرین کردن دو نفر به همدیگر است. به این ترتیب که وقتی استدلالات منطقی سودی نداشت، افرادی که با هم درباره یک مسأله مهم دینی گفتگو دارند در یکجا جمع می‌شوند، و به درگاه خدا تضرع می‌کنند و از او می‌خواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات کند؛ همان کاری که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برابر مسیحیان نجران کرد، که در آیه به آن اشاره شده است.

با توجه به آنچه گفته شد نگاهی به تفسیر آیه می‌اندازیم، می‌فرماید:

«هر گاه (مسیحیان) بعد از علم و دانشی که به تو رسیده (درباره نفی الوهیت مسیح علیه السلام و تثلیث و انحرافاتی از این قبیل) با تو به بحث و ستیز برخیزند، به آنها بگو: «ما فرزندان خود را دعوت کنیم شما نیز فرزندان خود را فَمَن حاجَّکَ فیهِ مَن بَعدِ ما جائَکَ مِنَ العِلمِ فَقُل تَعالَوا نَدْعُ ابنائَنا وَ ابنائَکُم ما زنان خویش را دعوت نماییم، و شما نیز زنان خود را، (وَ نِسائَنا وَ نِسائَکُمْ) ما از نفوس خود (و کسی که همچون جان ما است) دعوت می‌نماییم و شما نیز نفوس خود؛ (وَ انفُسَنا وَ انفُسَکُمْ).

ص: ۲۳۱

آنگاه مباهله (نفرین) کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم ثُمَّ نَبْتَهِل فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَی الکاذِبینَ

بدون تردید از نظر تاریخی این مسئله واقع شد. یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی را انتخاب کردو همراه خود برای مباهله آورد.

در روایات اسلامی که مفسران و محدثان نقل کرده‌اند آمده است «هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله به مسیحیان نجران پیشنهاد مباهله داد، بزرگان مسیحی از پیامبر صلی الله علیه و آله یک روز مهلت خواستند، تا در این باره به شور بنشینند.

اسقف (اعظم) به آنها گفت: نگاه کنید اگر فردا محمد صلی الله علیه و آله با فرزند و خانواده‌اش برای مباهله آمد از مباهله با او بپرهیزید، و اگر اصحاب و یارانش را همراه آورد با او مباهله کنید که او پایه و اساسی ندارد.

فردا که شد که پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود و حسن و حسین علیهما السلام پیش روی او حرکت می‌کردند، و فاطمه پشت سر او. مسیحیان و در پیشاپیش آنان، اسقف اعظم آنان بیرون آمدند هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله را با همراهان مشاهده کرد پرسید: اینها چه کسانی هستند؟ گفتند: این یکی، پسر عمو و داماد او است، و این دختر زاده‌های او هستند، و این بانو، دختر او است که از همه نزد او گرامی‌تر است. اسقف نگاهی کرد و گفت: من مردی را می‌بینم که مصمم و با جرأت در مباهله آمده، و می‌ترسم او راستگو باشد، و اگر راستگو باشد بلای عظیمی بر ما وارد خواهد شد. سپس گفت: ای ابولقاسم (محمد صلی الله علیه و آله) ما با تو مباهله نخواهیم کرد؛ بیا با هم صلح کنیم»!

و در بعضی از روایات آمده که اسقف اعظم گفت: من صورت‌هایی را می‌نگرم که اگر از خدا بخواهند کوه را از جا برکند چنین خواهد شد! پس مباهله نکنید که هلاک

ص: ۲۳۲

خواهید شد!(۱)

همین مضمون با تفاوت‌هایی که به اصل قضیه ضرر نمی‌زند در بسیاری از تفاسیر دیگر نیز آمده است، مانند تفسیر فخر رازی (جلد ۸، صفحه ۱۰) و قرطبی (جلد ۲، صفحه ۱۳۴۶) و روح البیان (جلد ۲، صفحه ۴۴) و روح المعانی (جلد ۳، صفحه ۱۸۸) و بحر المحیط (جلد ۲، صفحه ۴۷۲) تفسیر بیضاوی (ذیل آیه مورد بحث و تفاسیر دیگر.

اکنون به سراغ کتب حدیث می‌رویم:

***

مباهله در کلمات محدثان

روایات فراوانی در منابع معروف و دست اول اهل سنت و منابع اهل بیت علیهم السلام آمده است که با صراحت می گوید: آیه مباهله درباره علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است از جلمه:

۱- در صحیح مسلم در کتاب فضائل الصحابهٔ در باب فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام از سعد بن ابی وقاص نقل شده که معاویه به سعد گفت: چرا ابوتراب (علی علیه السلام) را سب و دشنام نمی‌دهی؟ گفت: من سه سخن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یاد دارم که به خاطر آنها نمی‌توانم علی علیه السلام را دشنام دهم! و اگر یکی از آنها برای من باشد بهتر از تعداد زیادی اشتران سرخ مو است- این حیوان از گرانبهاترین سرمایه‌های عرب محسوب می‌شد- سپس داستان حدیث منزلت (در جنگ تبوک) و داستان پرچم

۱- مجمع البیان جلد ۱ و ۲، صفحه ۴۵۲ با کمی تلخیص.

ص: ۲۳۳

دادن به دست علی علیه السلام در جنگ خیبر را ذکر می کند، و بعد می‌افزاید: «وَ لَمّا نَزَلَت هذِه الآیَهُ قُل تَعالَوا نَدعُ ابنائَنا وَ ابنائَکُم دَعا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلیّاً وَ فاطِمَهَ وَ حَسَناً وَ حُسَینا فَقالُ: اللّهُمَّ هؤُلاءِ اهلی»:

«هنگامی که آیه مباهله نازل شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند. سپس عرض داشت: خداوندا اینها اهل‌بیت من هستند». (و مصداق این آیه‌اند)(۱) این حدیث را گروه دیگری از بزرگان اهل سنت نقل کرده‌اند مانند:

ترمذی در صحیح خود.(۲) و بعد از نقل آن می‌افزاید، ابوعیسی می گوید: این حدیث حسن، صحیح و غریب است (شاید غریب بودنش به خاطر ناسازگاری با پیش داوری‌های تعصب‌آمیز او است).

و احمد حنبلی در مسند.(۳)

و بیهقی در السنن الکبری.(۴)

و سیوطی در دُرُّالمنثور.(۵)

۲- در صحیح ترمذی در جای دیگر نیز حدیث از سعد بن وقاص نقل شده که وقتی آیه مباهله نازل شد؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و عرضه داشت: «اللّهُمَّ هؤُلاءِ اهْلی» «خداوندا! اینها اهل بیت من هستند».(۶)

همین حدیث را حاکم در مستدرک الصحیحین نقل کرده و در آخر می گوید: این حدث صحیحی است که هماهنگ با موازین و شرایط صحت بر طبق عقیده شیخین بخاری و مسلم می‌باشد.(۷)

۱- صحیح مسلم، جلد ۴ صفحه ۱۸۷۱، حدیث شماره ۳۲، باب ۴.

۲- صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحه ۶۳۸، حدیث ۳۷۲۴(باب ۲۱ باب مناقب علی علیه السلام).

۳- مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۱۸۵.

۴- السنن الکبری، مطابق نقل فضائل الخمسه، جلد ۱ صفحه ۲۹۱.

۵- الدر المنثور، ذیل آیه ۶۱« سوره آل عمران».

۶- صحیح ترمذی، جلد ۵ صفحه ۲۲۵(باب ۴، حدیث ۲۹۹۹، طبع بیروت، داراحیاء التراث العربی).

۷- مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۵۰.

ص: ۲۳۴

و نیز بیهقی در السنن الکبری آن را نقل کرده است.(۱)

۳- سیوطی در الدرالمنثور از حاکم و ابن مردویه و ابونعیم در دلائل از جابربن عبداللَّه انصاری نقل می‌کند: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار مباهله با مسیحیان گذاشت، روز بعد دست علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و برای مباهله آورد. اما آنها (مسیحیان) حاضر به مباهله نشدند. سپس جابر می‌افزاید: آیه تَعالَوْا نَدْعُ ابْنائَنا وَ ابْنائَکُمْ ... درباره آنها نازل شد.(۲) سیوطی می‌گوید: حاکم این حدیث را صحیح شمرده است.

۴- در همان کتاب (الدّر المنثور) از ابن عباس نقل می‌کند که هیئت مسیحیان نجران خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند- و پس از شرح جریان مباهله و امتناع مسیحیان نجران- می‌افزاید: این در حالی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیرون آمد و با او علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بودند و به آنها فرمود: «من دعا می‌کنم و شما آمین بگویید.» ولی مسیحیان نجران حاضر به مباهله نشدند و با پیامبر صلی الله علیه و آله صلح کردند که جزیه بپردازند.(۳)

۵- در همان کتاب از ابن جریر از علباء بن احمر الیشکری نقل می‌کند هنگامی که آیه قُل تَعالَوا نَدْعُ ابْنائَنا ... نازل شد؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سراغ علی و فاطمه علیه السلام و فرزندان آنها حسن و حسین علیهما السلام فرستاد و به مخالفان پیشنهاد کرد حاضر به مباهله شوند (و آنها خودداری کردند).(۴)

۶- علامه طبری در تفسیرش با سند خود از زید بن علی در تفسیر این آیه نقل

۱- السنن الکبری، جلد ۷ صفحه ۶۳.

۲- الدرالمنثور، جلد ۲، صفحه ۳۸، ذیل آیه مورد بحث(با کمی تلخیص).

۳- همان مدرک، صفحه ۳۹.

۴- همان مدرک، صفحه ۳۹.

ص: ۲۳۵

می کند: «کانَ النَّبیُّ وَ عَلِیّ وَ فاطِمَةُ وَ الحَسَنُ وَالحُسَینُ»: «در آنجا پیامبرو علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام بودند».(۱)

۷- و نیز در همان کتاب به سندش از سدّی در ذیل این آیه چنین نقل می کند:

«اخَذَ النَّبیُّ بِیَدِ الحَسَنِ وَالحُسَینِ وَ فاطِمَةَ وَ قال لِعلیّ اتبِعْنا»: پیامبر صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین و فاطمه را گرفت و به علی علیه السلام فرمود: پشت سر ما بیا.(۲)

۸- علامه ابوبکر جصّاص که از علمای قرن چهارم هجری است در کتاب احکام القرآن در یک تعبیر گویا در مورد مباهله می گوید: «انَّ رُوُاةَ السیّر وَ نَقَلَةَ الاثَرَ لَم یَخْتَلِفُوا فی انَّ النَّبِیَ صلی الله علیه و آله اخَذَ بِیَدِ الْحَسَنَ والحُسَیْنِ وَ عَلِیٍ وَ فاطِمَةَ (رَضِی اللَّهِ عَنْهُمْ) وَ دَعی النَّصاری الَّذین حاجُّوهُ الَی الْمُباهَلَةَ»:

راویان تواریخ، و ناقلان آثار اختلاف ندارند در اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین و علی و فاطمه علیهم السلام را گرفت و نصاری را که با او به بحث و ستیز برخاسته بودند به مباهله دعوت فرمود».(۳)

مطابق گفته جصاص این مسأله مورد اجماع و اتفاق همه دانشمندان حدیث و تاریخ است.

۹- همین دانشمندان در کتاب دیگری به نام معرفهٔ علوم الحدیث بعد از ذکر داستان مباهله می گویند: «قالَ الْحاکِمُ وَ قَدْ تَواتَرَتِ الاخْبارُ فی التَّفاسیر عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبّاسَ وَ غیرِهِ انَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اخَذَ یَوْمُ الْمباهَلَةِ بِیَدِ عَلِیٍ وَ حَسَنِ وَ حُسَیْنٍ وَ جَعَلُوا فاطِمَةَ وَرائَهُمْ ثُمَّ قالَ هؤلاءِ ابْنائَنا وَ انْفُسَنا وَ نِسائَنا»:

«حاکم می گوید: در اخبار متواتر در کتب تفسیر از ابن عباس و غیر او آمده است

۱- تفسیر طبری، جلد ۳، صفحه ۱۹۲(طبق نقل احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۷).

۲- همان مدرک.

۳- احکام القرآن، جصاص، جلد ۳، صفحه ۱۴.

ص: ۲۳۶

که: رسول خدا صلی الله علیه و آله روز مباهله دست علی و حسن و حسین علیهم السلام را گرفت و فاطمه از پشت سر می‌آمد سپس فرمود: اینها فرزندان ما و نفوس ما و زنان ما هستند شما هم نفوس و فرزندان و زنانتان را بیاورید تا مباهله کنیم». (۱)

این تنها بخشی از روایات مربوط به داستان مباهله و نزول آن درباره این بزرگوران است. بدیهی است تفاوت این احادیث در بعضی از جزئیات که فاطمه علیها السلام همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده یا پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمده؛ و یا علی علیه السلام در کنار آن حضرت بوده یا پشت سر آن حضرت تأثیری در اصل مسأله نمی‌گذارد. زیرا در بسیاری از حوادث مسلم تاریخی مانند جنگ بدر و خیبر و احزاب و فتح مکه، اختلاف در نقل جزئیات و شاخ و برگ‌ها وجود دارد و کمتر حادثه مهمّ تاریخی را می‌توان پیدا کرد که در این گونه امور جزئی، تفاوتی نداشته باشد.

به هر حال روایات فوق، به گواهی گروهی از بزرگان اهل سنت چنان فراوان و مشهور است که به سر حدّ تواتر رسیده، با این حال جای بسیار شگفتی است که نویسنده تفسیر المنار در ذیل این آیه می‌گوید: «قالَ الْاسْتاذُ الامامُ: الرِّواياتُ مُتَّفِقَةٌ عَلی انَّ النَّبی صلی الله علیه و آله اخْتارَ لِلْمباهَلَةِ عَلیّاً وَ فاطِمَةَ وَوَلَدَیْهِما وَ یَحْمِلُونَ کَلِمَةَ نِسائِنا عَلَی فاطِمَةَ، وَ کَلِمَةَ أَنْفُسِنا عَلَی عَلیٍ علیه السلام فَقَطْ، وَ مَصادِرُ هذِهِ الرِّواياتِ الشّیْعَةُ! وَ مَقْصَدُهُمْ مِنها مَعْروفٌ!»: «روایات متفقاً می‌گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله برای مباهله، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و دو فرزند آنان را برگزید، و کلمه «نسائنا» را بر فاطمه علیها السلام و کلمه «انفسنا» را فقط بر علی علیه السلام تطبیق کرده‌اند. مدرک این روایات، شیعه است! و مقصد آنها از آن معروف است»! (۲)

راستی عجیب است وقتی پای پیش‌داوری‌ها و تعصب‌های فرقه‌ای به میان می‌آید دانشمند معروفی مانند نویسنده المنار سخنی می‌گوید که سستی آن بر هیچ کس پوشیده نیست. آیا صحیح مسلم و صحیح ترمذی و مسند احمد از منابع معروف شیعه است؟ آیا سنن بیهقی و الدّر المنثور یوطی و احکام القرآن جصاص و

۱- معرفة علوم الحدیث، صفحه ۵۰ طبع مصر،(مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۸).

۲- تفسیر المنار، جلد ۳، صفحه ۳۲۲.

ص: ۲۳۷

تفسیر طبری و مستدرک حاکم را علمای شیعه نوشته‌اند؟

اشتباهی به این بزرگی جز بر اثر حجاب تعصب پیدا نمی‌شود. نامبرده از یک سو می گوید روایات متّفقاً این سخن را نقل کرده است، و از سوی دیگر همه را زیر سؤال می‌برد.

اگر کتاب‌هایی همچون صحیح مسلم، و ترمذی، و مسند احمد، و مانند آن، چنان باشد که شیعه بتواند روایاتی جعل نموده و در همه آنها وارد کند؛ تا آنجا که به صورت حدیث متواتر در آید؛ دیگر چه اعتباری برای این کتب باقی می‌ماند؟ و چگونه می توان حتی یک حدیث آنرا پذیرفت؟

در حقیقت نویسنده المنار با این سخن خود، همه منابع معروف اهل سنت را بی اعتبار کرده؛ و ارزش آنها را به کلی از بین برده است. آری او خواسته است فضیلتی را از علی علیه السلام و فاطمه و فرزندان آنها را انکار کند ولی با این کارش ریشه مذهب تسنن را زده است!

تنها سخنی که در اینجا باقی می‌ماند اشکالی است که المنار و بعضی دیگر در مورد ضمیرهای جمع که در آیه وجود دارد ذکر کرده‌اند؛ و ما بعداً به طور مشروح به سراغ آن خواهیم رفت.

***

اهمیّت مباهله

نخستین چیزی که در این آیه جلب توجه می کند این است که مسأله مباهله را می‌توان به عنوان نشانه روشنی بر حقانیت و صدق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مسأله دعوی رسالت مطرح کرد، زیرا ممکن نیست کسی که به ارتباط خود با پروردگار ایمان قطعی نداشته باشد وارد چنین میدانی گردد. یعنی از مخالفان خود دعوت کند که بیائید و با هم به درگاه خدا برویم و از خدا بخواهیم دروغگو را رسوا سازد؛ و

ص: ۲۳۸

من قول می‌دهم که نفرین من در حق مخالفان عملی خواهد شد؛ و نتیجه آن را خواهید دید!

به طور مسلم ورود در چنین میدانی بسیار خطرناک است؛ زیرا اگر نفرین به اجابت نرسد و اثری از مجازات مخالفان ظاهر نشود؛ نتیجه جز رسوایی دعوت کننده نخواهد داشت؛ و هیچ انسان عاقلی بدون اطمینان به نتیجه، قدم در این میدان نمی‌گذارد.

به همین دلیل در روایات اسلامی می‌خوانیم: هنگامی که پای مباهله به میان آمد، مسیحیان نجران از پیامبر صلی الله علیه و آله مهلت خواستند تا در این باره بیندیشند؛ و هنگامی که دیدند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تنها کسانی را با خود برای مباهله آورده که دعای آنها می‌تواند مستجاب باشد؛ و خالی از هر گونه جار و جنجال، و تشریفات به صحنه مباهله وارد شده، آن را دلیل دیگری بر صدق دعوت او دانستند و از مباهله سر باز زدند، مبادا گرفتار عذاب الهی شوند. آنها هنگامی که دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله با افرای محدودی از خاصّان نزدیک خود و فرزندان خردسال و دخترش فاطمه زهرا علیه السلام به معیادگاه آمده است، سخت به وحشت افتادن و حاضر به مصالحه شدند.

از سوی دیگر این آیه سند روشنی برای مقام والای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام است، زیرا در آیه سه کلمه وجود دارد:

«انْفُسَنا»، «نسائَنا» و «ابْنائَنا»، بدون شک منظور از «ابنائَنا»، امام حسن و امام حسین علیهما السلام بوده است و در این هیچ اختلافی نیست، و «نِسائنا» بر کسی جز فاطمه زهرا علیها السلام تطبیق نمی‌شود؛ و امّا «انفسنا»، به یقین اشاره به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نیست.

زیرا آیه می گوید: نَدْعُ ... وَانْفُسَنا: «دعوت کنیم از نفوس خویش»، اگر منظور، پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، دعوت کردن انسان از خویشتن مفهومی ندارد؛ بنابراین راهی باقی نمی‌ماند جز اینکه بگوئیم منظور تنها علی علیه السلام است.

ص: ۲۳۹

قابل توجه اینکه فخر رازی در ذیل این آیه سخنی از محمود بن الحسن الحمصی که از علمای شیعه بوده نقل می‌کند که او با استفاده از این آیه، اثبات می‌کرد که علی علیه السلام بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از همه انبیاء و همه صحابه افضل است، او می‌گفت: «ممکن نیست انسان از خودش دعوت کند؛ و خویشتن را برای کاری فرا خواند. بنابراین منظور از «انفسنا» غیر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؛ و علماء اتفاق دارند بر اینکه کسی غیر از علی علیه السلام با او نبود. بنابراین آیه می‌گوید: «علی علیه السلام به منزله نفس و شخص محمد صلی الله علیه و آله است»، به یقین عین او نیست؛ ولی در تمام جهات بجز مقام نبوت و افضلیت پیامبر صلی الله علیه و آله بر همه کس، در جهات دیگر همانند او است.

از سوی دیگر می‌دانیم پیامبر صلی الله علیه و آله از همه انبیاء افضل بود پس علی علیه السلام نیز می‌باید افضل باشد. سپس به این حدیث که دوست و دشمن آن را پذیرفته‌اند- برای تکمیل کلام خود- استناد می‌جوید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ ارادَ انْ یَرَی آدَمَ فی عِلْمِهِ، وَ نُوحاً فی طاعَتِهِ، وَ ابْراهیمَ فی خُلَّتِهِ وَ مُوسی فی هَیْبَتِهِ، وَ عَیسی فی صَفْوَتِهِ، فَلْیَنْظُر الی عَلِیِّ بْنِ ابیطالِبٍ علیه السلام»:

«هر کس می‌خواهد آدم را در مقام علمیش، و نوح را در طاعتش، (نسبت به پروردگار) و ابراهیم را در دوستی و مقام خلیل اللهی اش، و موسی را در هیبتش و عیسی را در صفوتش ببیند، نگاه به علی بن ابیطالب کند!» این حدیث می‌گوید:

«آنچه خوبان به طور جداگانه داشته‌اند او تنها و یکجا دارد».

فخر رازی بعد از نقل این کلام می‌افزاید: سایر شیعه نیز در گذشته و حال، به این آیه استدلال می‌کنند که علی علیه السلام همچون نفس محمد صلی الله علیه و آله است مگر در ویژگی‌هائی که دلیل برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت کرده؛ و مسلم است که پیامبر صلی الله علیه و آله از همه صحابه افضل بوده، پس علی علیه السلام نیز باید افضل باشد.(۱)

۱- تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۸، صفحه ۸۱.

ص: ۲۴۰

فخر رازی بعد از ذکر این دلیل به سادگی از کنار آن می‌گذرد؛ و تنها به این جواب قناعت می‌کند که همان گونه که اجماع مسلمین دلیل است که محمد صلی الله علیه و آله افضل از علی بن ابیطالب علیه السلام است؛ اجماع مسلمین بر این است که هر پیامبری افضل از کسانی است که پیامبر نیستند؛ و به یقین علی علیه السلام پیامبر نبوده نتیجه این می‌شود که سایر انبیای الهی از علی علیه السلام افضل بوده‌اند.(۱)

در سخنان فخر رازی به خوبی دقت کنید می‌بینید او در واقع جوابی برای آن استدلال قوی و محکم ندارد گویا می‌خواسته به اصطلاح برای خالی نبودن عریضه سخنی بگوید؛ و الا این سخن که هر پیامبری از پیامبران الهی از هر غیر پیامبر افضل است، کاملًا قابل مناقشه است. زیرا برتری همه پیامبران بر غیر آنها تنها در مورد وحی مسلم است. ولی در غیر مورد وحی ممکن است بزرگانی باشند که از همه انبیاء جز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برتر باشند. از این که بگذریم سخن در افضلیت علی علیه السلام بر همه امت است و این مطلب نیازی به اثبات برتری او بر سایر انبیاء ندارد. (دقّت کنید)

به هرحال فضیلتی که از این آیه شریفه و احادیث متواتری که در ذیل آن آمده استفاده می‌شود می‌تواند مسأله خلافت و جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را روشنتر سازد.

چرا که هرگز خداوند متعال راضی نمی‌شود که فرد افضل و برتر، مأموم باشد و غیر افضل امام؛ کسی که همچون جان پیامبر صلی الله علیه و آله است پیرو باشد؛ و دیگران که در درجات بعد قرار دارند پیشوا!

در این مسأله تفاوت نمی‌کند که ما امامت را منوط به نصب الهی بدانیم- آن گونه که ما اعتقاد داریم- یا از طریق انتخاب مردم؛ آن گونه که اهل سنت معتقداند. چرا

۱- همان مدرک.

ص: ۲۴۱

که در صورت اول هرگز خداوند مفضول را بر افضل، مقدم نخواهد داشت و در صورت دوّم نیز مردم نباید کاری بر خلاف حکمت انجام دهند که اگر کنند پسندیده و مقبول نخواهد بود.

خرده‌گیری که بر آیه مباهله دارند.

در اینجا اشکال معروفی است که نویسنده المنار و بعضی دیگر آن را در مورد نزول آیه در حق اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده‌اند و آن اینکه چگونه امکان دارد منظور از «ابنائنا» (فرزندان ما) حسن و حسین علیهما السلام باشند در حالی که «ابنائنا» جمع است و جمع بر دو نفر اطلاق نمی‌شود؟ و نیز چگونه ممکن است «نساءنا» (زنان ما) که معنی جمع دارد، تنها بر بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام اطلاق گردد؟

و نیز چگونه ممکن است منظور از «انفسنا»، تنها علی علیه السلام باشد؟ زیرا «انفسنا» نیز صیغه جمع است، و علی علیه السلام یک نفر بود.

پاسخ

در پاسخ این سؤال نظر شما را به چند نکته جلب می‌کنیم:

۱- همان گونه که قبلًا نیز بطور مشروح ذکر شد احادیث فراوانی در بسیاری از منابع معروف و معتبر اسلامی اعم از شیعه و سنی در زمینه ورود این آیه در مورد اهل بیت به ما رسیده است که در آنها تصریح شده پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر از علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام کسی را به مباهله نیاورد؛ و این خود قرینه آشکاری برای تفسیر آیه خواهد بود؛ زیرا می‌دانیم از جمله قرائنی که آیات قرآن را تفسیر می‌کند سنت و شأن نزول قطعی است.

بنابراین، ایراد مزبور تنها متوجه شیعه نمی‌شود. بلکه همه دانشمندان اسلام

ص: ۲۴۲

باید از آن پاسخ گویند.

۲- اطلاق صیغه جمع بر مفرد یا بر تثنیه تازگی ندارد؛ و قرآن و غیر قرآن از ادبیات عرب و حتی غیر عرب این معنی بسیار دیده می‌شود.

توضیح اینکه: بسیار می‌شود که به هنگام بیان یک قانون، یا تنظیم یک عهدنامه، حکم به صورت کلی و به صیغه جمع آورده می‌شود؛ و مثلًا در عهدنامه چنین می‌نویسند که: مسؤول اجرای آن امضاء کنندگان عهدنامه و فرزندان آنها هستند؛ در حالی که ممکن است یکی از دو طرف تنها یک یا دو فرزند داشته باشد؛ این موضوع هیچگونه منافاتی با تنظیم قانون یا عهدنامه به صورت جمع ندارد.

خلاصه اینکه ما دو مرحله داریم مرحله قرارداد و مرحله اجرا.

در مرحله قرارداد، گاهی الفاظ به صورت جمع ذکر می‌شوند تا بر همه مصادیق تطبیق گردند؛ ولی در مرحله اجرا، ممکن است مصداق منحصر به یک فرد باشد؛ و این انحصار در مصداق، منافات با کلی بودن مسئله ندارد.

به عبارت دیگر پیامبر موظف بود طبق قرا دادی که با نصاری نجران بسته بود همه فرزندان و زنان خاص و خاندانش و تمام کسانی که بمنزله جان او بودند همراه خود به مباهله ببرد، ولی اینها مصداقی جز دو فرزند و یک زن و مرد نداشتند. (دقّت کنید).

در آیات قرآن موراد متعدد دیگری داریم که عبارت بصورت صیغه جمع آمده اما مصداق آن به جهتی از جهات منحصر به یک فرد بوده است: مثلًا در سوره آل «عمران» آیه ۱۷۳ می‌خوانیم: الَّذین قالَ لَهُمُ النّاسُ انَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ « (همان) کسانی که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند:» دشمنان برای (حمله به) شما گرد آمده اند؛ از آنها بترسید!». در این آیه منظور از «الناس» (مردم) طبق تصریح جمعی از مفسران نعیم بن مسعود است که از ابوسفیان اموالی گرفته

ص: ۲۴۳

بود تا مسلمانان را از قدرت مشرکان بترساند!

و همچنین در سوره «آل عمران» آیه ۱۸۱ می‌خوانیم: لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَولَ الَّذینَ قالُوا انَّ اللَّهَ فَقیرٌ وَ نَحْنُ اغْنیاء: «خداوند، سخن آنها (گروهی از یهود) را که گفتند:

«خدا فقیر است، و ما بی نیازیم،» شنید!»

منظور از «الّذین» در آیه طبق تصریح جمعی از مفسران حی بن اخطب یا فنحاص است. گاهی اطلاق کلمه جمع بر مفرد به عنوان بزرگداشت نیز دیده می‌شود؛ همان‌طور که درباره ابراهیم می‌خوانیم: انَّ ابْراهیمَ کانَ امَّةً قانتاً للَّه

«ابراهیم (به تنهایی) امّتی بود مطیع فرمان خدا»(۱) در اینجا کلمه «امت» که اسم جمع است بر فرد اطلاق شده است (سابقاً بحث مشروحی نیز در این زمینه داشتیم).

***

۳- از آیه مباهله استفاده می‌شود که به فرزندان دختر نیز حقیقتاً «ابن» گفته می‌شود بر خلاف آنچه در جاهلیت مرسوم بود که تنها فرزندان پسر را فرزند خود می‌دانستند، و می گفتند:

بَنُونا بَنُو ابْنائِنا وَ بَناتِنابَنُوهُنَّ ابْناءُ الرِّجالِ اباعِدِ

«یعنی فرزندان ما تنها پسر زاده‌های ما هستند اما دختر زاده‌های ما فرزندان مردم بیگانه محسوب می‌شوند نه فرزندان ما».

این طرز تفکّر مولود همان سنت غلط جاهلی بود که دختران و زنان را عضو اصلی جامعه انسانی نمی‌دانستند و آنها را در حکم ظروفی برای نگهداری پسران

۱- سوره نحل، آیه ۱۲۰.

ص: ۲۴۴

می‌پنداشتند.

چنانکه شاعر آنها می گوید:

وَ انَّما امَّهاتُ النّاسِ اوْعِيَةُمُسْتَودَعاتُ وَ لِلَانْسابِ آباء:

«مادران مردم حکم ظروفی برای پرورش آنها دارند؛ و برای نسب، تنها پدران شناخته می‌شوند»!

ولی اسلام این طرز تفکر را به شدت در هم کوبید و احکام فرزند را بر فرزندان پسری و دختری یکسان جاری ساخت.

در قرآن در سوره «انعام» آیه ۸۴ و ۸۵ درباره فرزندان ابراهیم می‌خوانیم:

وَ مِنْ ذُرِيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلیمانَ وَ ايُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوْسی وَ هارُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزی الْمحْسِنینَ وَ زَکَرِيّا وَ يَحْيی وَ عِيسی وَ الْياسَ کلٌّ مِنَ الصّالِحينَ

«و از فرزندان او، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی وهارون را (هدایت کردیم)؛ این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم.- و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را؛ که همگی از صالحان بودند.»

در این آیه حضرت مسیح از فرزندان ابراهیم شمرده شده در حالی که فرزند دختری بود.

و در روایاتی که از طرق شیعه و سنی درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام وارد شده اطلاق کلمه «ابن رسول اللَّه» (فرزندان پیامبر) کراراً دیده می‌شود.

در آیات مربوط به زنانی که ازدواج با آنها حرام است می‌خوانیم: و حلائل ابنائکم (یعنی همسران پسران شما» در میان فقهای اسلام این مسئله مسلم است که همسران پسرها و نوه‌ها چه دختری باشند و چه پسری بر شخص حرام است و مشمول آیه فوق می‌باشند.

از نکات قابل توجه در مورد آیه مباهله اینکه در حدیث معروفی آمده است که

ص: ۲۴۵

مأمون عباسی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام سؤال کرد دلیل بر خلافت (بلافصل) جدت علی بن ابیطالب علیه السلام چیست؟ فرمود: آیه «انفسنا»

مأمون عرض کرد: اگر «نسائنا» نبود!

امام در پاسخ او فرمود: اگر «ابنائنا» نبود!

علامه طباطبایی در تفسیر این جمله‌های کوتاه و پر معنی می‌گوید: استدلال امام به آیه «انفسنا» از این جهت است که خداوند علی علیه السلام را همچون نفس و جان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده (و بنابراین از همه افضل و شایسته‌ترین فرد برای امامت و خلافت است و در همه چیز جز مقام رسالت و نبوت شبیه او می‌باشد).

پاسخ مأمون در واقع ایرادی است که به این استدلال گرفته می‌گوید: کلمه «نسائنا» (زنان ما) می‌تواند دلیل بر این باشد که «انفسنا» به معنی «رجالنا» (مردان ما) می‌باشد، نه به معنی کسی که همچون جان پیامبر صلی الله علیه و آله است.

و پاسخ مجدد امام علیه السلام اشاره به این است که اگر «انفسنا» به معنی «رجالنا» بوده باشد دیگر جایی برای «ابنائنا» باقی نمی‌ماند. زیرا این افراد نیز در واژه‌های رجال و نساء داخل هستند- اگر مؤنث باشند داخل در نساء و اگر مذکر باشند داخل در رجال،- بنابراین «انفسنا» به معنی «رجالنا» نیست (دقت کنید)(۱)

در بحار الانوار جریان مأمون به صورت دیگری نقل شده است و ظاهراً سؤال و جواب دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در جای دیگر است، این روایت می‌گوید: روزی مامون به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کرد: بالاترین فضیلت امام امیرالمؤمنین (علی بن ابیطالب) را که قرآن بر آن دلالت دارد بیان کنید.

امام علیه السلام: «فرمود آیه مباهله است، خداوند می‌فرماید: فَمَنْ حاجَّکَ فیه ...

هنگامی که این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را فرا خواند پس

۱- تفسیر المیزان، جلد ۳، صفحه ۲۳۰، ذیل آیه مباهله.

ص: ۲۴۶

این دو نفر مصـداق «ابنائنـا» بودنـد و فـاطمه علیهـا السـلام را نیز فرا خوانـد؛ بنـابراین او مصـداق نسائنا» بود؛ و امیرالمؤمنین علی علیه السـلام را فرا خواند و او نفس و جان پیامبر به حکم خدا بود و از آنجا که احدی از خلق خدا بالاتر و بزرگوارتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست بنابراین ثابت می‌شود که احدی افضل از نفس رسول اللَّه یعنی علی علیه السلام نمی‌باشد».

مأمون گفت: ممکن است کسـی بگوید «انفسـنا» اشاره به خود پیامبر صـلی الله علیه و آله است نه غیر او؛ امام علیه السـلام در جواب فرمود: مگر کسـی خودش را فرا می‌خوانـد؟ و چون پیـامبر صـلی الله علیه و آله علاوه بر فاطمه علیها السـلام و حسن و حسـین، علی علیهم السلام را فرا خواند معلوم می‌شود علی علیه السلام بمنزله نفس و جان پیامبر صلی الله علیه و آله است».(۱)

۱- بحار الانوار، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۰(با تلخیص).

ص: ۲۴۷

۲- آیه خیرُ البَرِیَّه

در آیه ۷ و ۸ سوره «بینه» می‌خوانیم: انَّ الَّذین آمَنُوا وَ عَمِلُو الصّالِحاتِ اولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهْ- جَزائُهُم عِنْدَ رَبِهِمْ جَناتُ عَدْنٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الانْهارُ خالِدینَ فیها ابَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ

« (امّا) کسانی که ایمان آوردند واعمال صالح انجام دادند، بهترین خلق (خدا) هستند.- پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای جاویدان بهشتی است که نهرها از پای درختانش جاری است؛ همیشه در آن می مانند؛ (هم) خدا از آنها خشنود است و (هم) آنها از او؛ و این (مقام والا) برای کسی است که از (مخالفت) پروردگارش بترسد».

خداوند در این آیات، و آیات قبل از آن، بهترین و بدترین مخلوقات خود را معرفی کرده است، کافران و مشرکان اهل کتاب را که با انواع دسایس و توطئه‌ها در فکر خاموش ساختن نور حق هستند، هم خودشان گمراه‌اند و هم دیگران را به گمراهی می‌کشانند. به عنوان شرالبریه (۱) (بدترین مخلوقات) معرّفی می‌کند و در مقابل، مؤمنانی که در پرتو ایمانشان راه حق را یافته و منبع اعمال صالح بوده و هستند، هم خودشان هدایت یافته و هم چراغ هدایتی را برای دیگراانند به عنوان

۱- بریه از ماده« برء» به معنی خلقت است، و لذا خداوند را باری به معنی خالق و مخلقوات را بریه می‌گویند، بعضی گفته‌اند« بریه» از« بَرْی» بر روزن برگ به معنی خاک است و از آنجا که مخلوقات از خاک گرفته شده‌اند به آنها« بریه» گفته می‌شود، بعضی نیز گفته‌اند:« بریه» از« بَرَیْتُ القَلَمَ»(قلم را تراشیدم) گرفته شده، و از آنجایی که مخلقوات از نظر شکل و قامت، به فرمان الهی به صورتهای مختلف در می‌آیند گویی مانند قلم هایی هستند که در کارگاه آفرینش تراشیده می‌شوند، به آنها« بریه» گفته شده است(به تفسیر قرطبی جلد ۱۰، صفحه ۷۲۳۵ و مفردات راغب و سایر کتب لغت مراجعه شود).

ص: ۲۴۸

«خیرالبریه»، (بهترین مخلوقات) معرفی فرموده است.

درست است که مفهوم آیه، مفهوم وسیع و گسترده‌ای است؛ و منحصر به شخص یا اشخاص معینی نمی‌باشد؛ ولی در روایات متعدد اسلامی که در منابع حدیث اهل سنت و شیعه آمده است، انگشت روی اشخاصی گذارده شده که در صف اول از صفوف «خیر البریّه»، و بهترین مخلوقات خدا قرار دارند.

دقّت در محتوای این احادیث، بسیاری از حقایق را که تاکنون برای گروهی در پرده ابهام باقی مانده است می‌تواند روشن سازد؛ و پاسخ روشنی برای بسیاری از اتهامات ناآگاهان باشد.

در اینجا توجه خوانندگان را به بخشی از این روایات جلب می‌کنیم:

۱- مفسّر معروف سیوطی در الدّر المنثور، در ذیل آیه از ابن عساکر از جابربن عبداللَّه نقل می‌کند که ما خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که علی علیه السلام به سوی ما آمد، هنگامی که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به او افتاد، فرمود: «وَالَّذی نَفْسی بِیَدِهِ انَّ هذا و شیعَتَهُ لَهُمُ الْفائِزُونَ یَوْمَ الْقِیامَهِْ، وَ نَزَلَتْ، انَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اولئِکَ هُمْ خَیْرُ البَرِیَّهِْ فَکانَ اصْحابُ النَّبِی صلی الله علیه و آله اذا اقْبَلَ عَلِیٌّ علیه السلام قالُوا جاءَ خَیْرُ الْبَرِیَّهُْ!»:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قسم به کسی که جان من به دست او است، این مرد و شیعیان او، رستگاران در روز قیامت‌اند، و آیه انَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهُْ نازل شد، از این رو اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که علی علیه السلام می‌آمد می‌گفتند: خیرالبریّه (بهترین مخلوقات خدا) آمد»!(۱) همین روایت با همین مضمون، در شواهدالتنزیل حاکم حسکانی نیز آمده است.(۲) ۲- در روایت دیگری از ابن عباس می‌خوانیم هنگامی که آیه انَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الْصّالِحاتِ اولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَهِْ نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

۱- الدرالمنثور، جلد ۶، صفحه ۳۷۹.

۲- شواهد التنزیل.

ص: ۲۴۹

«هُوَ انْتَ وَ شیعَتُکَ تَاتی انْتَ وَشیعَتُکَ یَوْمَ الْقیامَهْ راضینَ مَرْضِیِّیْنَ وَ یَأتی عَدُوُکَ غَضْباناً مُقْمِحینَ»:

«تو و شیعیانت در روز قیامت خیر البریهٔ (بهترین مخلوقات) هستید؛ هم خدا از شما راضی است و هم شما از خدا راضی هستید؛ ولی دشمن تو خشمگین و در زحمت و عذاب) است»(۱) (در بعضی از نسخه‌های حدیث، «مقحمین» آمده که به معنی بالا نگاه داشتن سر به وسیله غل و زنجیر است.

۳- در حدیث دیگری از ابوبرزه آمده است هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود، رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: «هُمْ انْتَ وَشیعَتُکَ یا عَلِی وَ میعادُ ما بَیْنی وَ بَیْنَکَ الْحَوضُ!»: «خیرالبریّهٔ تو و شیعیانت هستید ای علی!، و وعده من و تو کنار حوض کوثر است».(۲) ۴- در تفسیر الدر المنثور آمده است که: ابن مردویه از علی علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «الَم تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ انَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمَلُوا الصّالِحاتِ اولئِکَ هُمُ الْبَرِیَّهِٔ، انْتَ وَشیعَتُکَ وَ مَوْعِدی وَ مَوْعِدُکُمْ الْحَوضُ اذا جِئْتُ الْاُمَم لِلْحِسابِ تُدعَوْنَ غُرّاً مُحَجَّلین»:

«آیا این سخن خداوند را نشنیده‌ای که می‌فرماید: کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند؛ آنها بهترین مخلوقات خدا هستند؛ این تو و شیعیانت هستید، و وعده گاه من و شما کنار حوض کوثر است. هنگامی که من برای حساب امّت‌ها می‌آیم؛ شما فراخوانده می‌شوید در حالی که دارای پیشانی سفید و شناخته شده‌اید»!(۳)

۵- همچنین در شواهد التنزیل آمده است: که عطیه عوفی می‌گوید: ما وارد بر

۱- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳۵۷- حدیث ۱۱۲۶- همین مضمون را ابن حجر در صواعق، صفحه ۹۶، وشبلنجی در نورالابصار صفحه ۷۰ و ۱۰۱ نیز آورده است.

۲- همان مدرک، صفحه ۳۵۹، حدیث ۱۳۰.

۳- الدرّ المنثور، جلد ۶، صفحه ۳۷۹.

ص: ۲۵۰

جابر بن عبداللَّه انصاری شدیم، در حالی که بر اثر شدت کهولت و کِبَر سن ابروهایش روی چشمهایش قرار گرفته بود، به او گفتیم: «اخبرنا عن عَلِیٍّ»: «درباره علی علیه السلام برای ما سخنی بگو».

جابر ابروهای خود را با دستش بالا برد، و گفت: «ذاکَ مِنْ خَیْرِ الْبَرِیَّةِ»: «او از بهترین خلق خدا است».(۱)

۶- گنجی شافعی در کفایهٔ الطالب از عطا نقل می‌کند که از عایشه درباره علی علیه السلام پرسیدم او در جواب گفت: «ذاکَ خَیرُ الْبَشَرِ لایَشُکُّ فیهِ الّا کافِراً!»: «او بهترین افراد بشر است، و در این معنی جز کافران تردید نمی‌کنند»!(۲)

و نیز در همان کتاب از حذیفه نقل شده که می‌گوید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «عَلِیٌّ خَیْرُ الْبَشَرِ، مَنْ ابی فَقَدْ کَفَرَ»: «علی علیه السلام بهترین انسان‌ها است، و هر کس نپذیرد کافر است».(۳)

بدیهی است همه این تعبیرات ناظر به شخصیت علی علیه السلام بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، یعنی او بهترین انسانها بعد از رسول خدا است.

جالب توجه اینکه: آلوسی مفسر معروف اهل سنت که در احادیث فضائل علی علیه السلام سخت‌گیری خاصی دارد- و بارها در این کتاب به نمونه‌های آن اشاره کرده‌ایم- بعد از آنکه قسمت قابل توجهی از روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ذیل این آیه نقل شده است، بیان می‌کند، می‌گوید؛ مفهوم این روایات آن نیست که این آیه مخصوص به علی علیه السلام و شیعیان و پیروان او است، هر چند آنها بدون شبهه داخل در این آیه‌اند و در صفوف اول قرار دارند. سپس تصریح می‌کند «امامیه هر چند علی علیه السلام را برتر از انبیاء و فرشتگان می‌دانند، ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را برتر از آن حضرت می‌شمرند.

کوتاه سخن اینکه: احادیث مربوط به «خیرالبریّة» را گروه زیادی در منابع معروف

۱- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳۶۴، حدیث ۱۱۴۲.

۲- کفایهٔ الطالب، صفحه ۱۱۸، طبعهٔ الغری(طبق نقل احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۸۸).

۳- کفایهٔ الطالب، صفحه ۱۱۸، طبعهٔ الغری(طبق نقل احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۸۸).

ص: ۲۵۱

اسلامی نقل کرده‌اند؛ و از بهترین دلائل برای افضلیت علی علیه السلام نسبت به همه مسلمین و صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت است.

این در حالی است که دشمنان علی علیه السلام به خاطر عداوت آن حضرت در عصر تاریک و ظلمانی بنی امیه اصرار بر کتمان فضائل او داشتند و دوستانش به خاطر وحشت از آن جانیان سفاک فضائل او را کتمان می‌کردند؛ ولی با نهایت تعجب این فضائل بزرگ تمام این دوران‌های تاریک را پشت سر گذاشته و بعد از این همه قرون و اعصار به دست ما رسیده است؛ و این نیست جز با امداد الهی.

به هر حال از این احادیث به ضمیمه آیه شریفه دو نکته به خوبی استفاده می‌شود:

۱- افضلیت علی علیه السلام نسبت به همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله، و از آنجا که مقدم داشتن غیر افضل بر افضل کاری است زشت و ناپسند، به هیچ حسابی نمی‌توان غیر او را بر او مقدم داشت؛ و بنابراین باید نخستین خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله او باشد. خواه تعیین خلافت از سوی خدا باشد- که ما به آن معتقدیم- یا از سوی خلق و مردم؛ که گروهی دیگر به آن عقیده دارند.

۲- نکته دیگری که از این احادیث متعدده به دست می‌آید، این است که نام‌گذاری پیروان علی علیه السلام به شیعه چیزی است که در زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها آمده است، و آنها که با این عنوان دشمنی می‌کنند؛ و از آن نفرت دارند؛ و گاه شین آن را دلیل بر شوم و شر گرفته‌اند؛ در واقع با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مخالفت برخاسته و العیاذ باللَّه نسبت به سخنان او ابراز نفرت می‌کنند؛ و به یقین اگر آگاهانه این سخن را بگویند کارشان مشکل است؛ چه بهتر که بگوئیم از این روایات نبوی بی‌خبر بوده‌اند.

آری لقب شیعه، موجب نفرت نیست؛ تاج افتخاری است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

ص: ۲۵۲

طبق این روایات کثیره معتبره بر سر پیروان مکتب علی علیه السلام زده است؛ و از خدا می‌خواهیم که همه ما لایق این افتخار باشیم.

ص: ۲۵۳

۳- آیه لیلة المبیت

در آیه ۲۰۷ سوره «بقره» می‌خوانیم: وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاةِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رؤفٌ بِالْعِباد:

«بعضـی از مردم (بـا ایمـان و فـداکار، همچون علی (علیه السـلام) در «لیلـهٔ المبیت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر (صـلی الله علیه وآله)) جان خود را بخاطر خشـنودی خدا می فروشـند؛ و خداوند نسبت به همه بندگان مهربان است.» در شأن نزول این آیه روایات زیادی در منابع معروف اسلامی آمده است از جمله:

۱- مفسّـِر معروف اهـل سـنت ثعلبی در تفسـیر خودش در شـأن نزول این آیه چنین نقـل می‌کنـد: «پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله هنگامی که تصـمیم به هجرت به سوی مـدینه گرفت علی بن ابیطالب علیه السـلام را در مکه، برای ادای دیون و امانت‌های مردم که نزد او بود، گذارد؛ و آن شب که به سوی غار حرکت می‌کرد؛ در حالی که مشـرکین اطراف خانه او را گرفته بودند دسـتور داد که علی علیه السـلام در بستر او بخوابـد، و به او فرمود: «پـارچه سبز رنگی که من دارم- و به هنگام خواب روی خود می‌کشم- به روی خود بینداز و در بستر من بخواب، انشاء اللَّه هیچ مکروهی به تو نمی‌رسد».

علی علیه السـلام این کـار را انجـام داد، در این موقع خداونـد به جبرئیـل و میکائل وحی فرسـتاد که من در میان شـما پیمان برادری ایجاد کردم و عمر یکی را طولانی‌تر از دیگری قرار دادم، کدام یک از شـما دو نفر، زندگی دیگری را بر خود مقدم می‌شـمرید- و عمر طولانی را برای دیگری می‌خواهید- هر یک از آن دو، حیات خویش را

ص: ۲۵۴

برگزیدند، در این هنگام خداوند به آنها وحی فرستاد چرا شما همانند علی بن ابیطالب علیه السلام نبودید من میان او و محمد صلی الله علیه و آله برادری برقرار ساختم و او در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید و جان او را بر جان خویش مقدم شمرد؛ به زمین فرود آیید؛ و او را از دشمنانش حفظ کنید؛ آنها هر دو فرود آمدند جبرئیل بالای سرش و میکائل پایین پایش بود و جبرئیل صدا می‌زد: آفرین آفرین! چه کسی همانند تو است ای علی؟! خداوند متعال با تو نزد فرشتگان مباهات کرد» در این هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مدینه در حرکت بود این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شد: وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاةِ اللَّهِ

این حدیث ثعلبی را با همین تفصیل، غزالی در احیاء العلوم (جلد ۳، صفحه ۲۳۸) و گنجی در کفایهٔ الطالب (صفحه ۱۱۴) و ابن صباغ مالکی در الفصول المهمّه (صفحه ۳۳) و سبط بن جوزی حنفی در تذکرهٔ الخواص (صفحه ۲۱) و شبلنجی در نور الابصار (صفحه ۸۲) نقل کرده‌اند.(۱)

۲- حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از ابوسعید خدری، همین مضمون را با تفاوت بسیار مختصری، نقل می‌کند.(۲)

۳- در همان کتاب (شواهد التنزیل) از ابن عباس نقل می‌کند که علی علیه السلام نخستین کسی بود که بعد از خدیجه علیها السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و لباس او را پوشید و در بستر او خوابید ... (ولی در این نقل اشاره‌ای به آیه شریفه نمی‌کند.(۳)

۴- و نیز درهمان کتاب از عبداللَّه بن سلیمان (و در نسخه‌ای از عبداللَّه بن عباس) همین معنی نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله، در آن شب که به سوی غار می‌رفت علی علیه السلام را در بستر خود خواباند. ابوبکر به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و قریش به علی علیه السلام

۱- الغدیر، جلد ۲، صفحه ۴۸.

۲- شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۱۹۶، حدیث ۱۳۳.

۳- همان مدرک، صفحه ۹۸.

ص: ۲۵۵

نگاه می کردنـد- و گمان می کردنـد پیامبر است- هنگامی که صبح شد ناگهان نگاه کردند و دیدند علی علیه السلام است گفتند: محمـد صلی الله علیه و آله کجا است؟ فرمود: «من آگـاهی نـدارم»، گفتنـد: ما تعجب می کردیم هنگـامی که سنگ به سوی تو می‌انـداختیم پیچ و تاب می‌خوردی و از یک پهلو به پهلوی دیگر می‌شـدی در حالی که وقتی به سوی محمـد صلی الله علیه و آله سنگ می‌انداختیم تکان نمی‌خورد! و این آیه درباره این ماجرا نازل شده است: وَ مِنَ النّاسَ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاةِ اللَّهِ.(۱) ۵- حاکم نیشابوری در کتاب معروف مستدرک الصّحیحین از ابن عباس چنین نقل می کند که علی علیه السلام جان خویش را به خدا فروخت؛ لباس پیامبر صلی الله علیه و آله را پوشید، سپس به جای او خوابید ... و در پایان این حدیث می گوید: «هذا حَدیثٌ صَحیحُ الاسْنادِ وَ لَمْ یُخْرِجاهُ»: «این حدیث معتبری است، هر چند بخاری و مسلم در کتاب خود آن را نیاورده‌اند.(۲)

۶- در همان کتاب از حکیم بن جبیر از علی بن الحسین علیه السلام نقل می کند:

«انَّ اوَّلَ مَنْ شَرَی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاةِ اللَّهِ عَلِیُ بْنُ ابیطالِبٍ»: «نخستین کسی که جان خود را به بهای خشنودی خدا فروخت، علی بن ابیطالب علیه السلام بود».(۳)

سپس می‌افزایـد: در آن هنگام که علی علیه السلام می‌خواست در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله بخوابد، این اشعار را زمزمه می کرد:

وَقَیْتُ بِنَفْسی خَیْرَ مَنْ وَطَئَ الْحَصَیوَ مَنْ طافَ بِالْبَیْتِ الْعَتِیْقِ وَ بِالْحِجْرِ
رَسُول اللَّهِ خافَ انْ یَمْکُرو بِهِفَنَجّاهُ ذُو الطَّولِ الاله مِنْ الْمَکْرِ
وَ باتَ رَسُولُ اللَّهِ فی الْغار آمِناًمُوَقّیً و فی حِفْظِ الالِهِ وَ فی سَتْرِ
وَ بِتُّ ارائیهِمْ وَ لَمْ یَتْهَمونَنیوَ قَدْ وَطَنْتُ نَفْسی عَلَی الْقَتْلِ وَالاسْرِ

۱- شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۱۰۰.

۲- مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۴(طبع دار المعرفه بیروت).

۳- همان مدرک.

ص: ۲۵۶

«با جان خویش نگهداری و پاسداری از کسـی کردم که بهترین انسانی بود که بر روی زمین گام نهاد- همان کس که به خانه کعبه و حجر طواف فرمود».

«همان رسول خـدا صـلی الله علیه و آله که از مکر دشـمنان بیمناک بود- و خداونـد قادر او را از مکر (و نقشه‌های شوم آنها) رهایی بخشید».

«و رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار در امن و امان بود- و در حفظ الهی و در پوشش قرار داشت».

«و من مراقب آنها (دشـمنان) بودم، و آنها باور نمی‌داشـتند که من به جای پیامبر صـلی الله علیه و آله خوابیده‌ام- در حالی که آماده برای کشته شدن و اسارت بودم».(۱)

اشعار فوق که حکایت از نهایت ایثار و جانبازی و افتخار علی علیه السلام به این امر می‌کند در کتب دیگر نیز آمده است.

۷- طبری مورّخ معروف درباره مسأله هجرت می‌نویسد: علی علیه السـلام در بستر پیامبر صـلی الله علیه و آله خوابیده بود و دشـمنان نظاره می‌کردنـد و او را در بستر می‌دیدنـد در حالی که پوشـش پیامبر را به روی خود کشـید و می‌گفتنـد: به خـدا این همان محمد صلی الله علیه و آله است! تااینکه صـبح شد و علی علیه السـلام از بستر پیامبر صـلی الله علیه و آله برخاست! (طبری این داستان را در کنار آیه وَ اذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذینَ کَفَروُا لِیُثْبِتُوکَ ... که آن هم مربوط به داستان هجرت است نقل کرده است.(۲)

۸- ابن اثیر در اسـد الغابه در فضائل علی علیه السـلام نقل می‌کنـد: هنگامی که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله اراده هجرت فرمود، علی علیه السلام را برای ادای دیون و رد امانت هایی که نزد او بود، در مکه گذارد؛ و در آن شب که از مکه به سوی غار رفت، در حالی که مشـرکان خانه او را احاطه کرده بودنـد؛ دسـتور داد علی علیه السـلام در بستر او بخوابـد و جامه او را بر روی خود بکشـد. سپس داستان لیلة المبیت و وحی الهی را به جبرئیل و میکائیل

۱- مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۴.

۲- سوره انفال، آیه ۳۰. تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۱۰۰.

ص: ۲۵۷

نقل کرده؛ و در پایان می گوید: «سپس خداوند این آیه را بر پیامبرش، در حالی که به سوی مدینه می‌رفت، نازل کرد: وَ مِنَ النّاسِ مِنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاةِ اللَّهِ.(۱)

۹- احمد حنبل یکی از ائمه چهارگانه معروف اهل سنت در مسند خود که از منابع مشهور است، از «ابن عباس» در تفسیر آیه وَ اذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ ... (به خاطر بیاور) «هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بیفکنند؛ یا به قتل برسانند؛ یا تبعید کنند؛ آنها نقشه می کشیدند و خداوند هم تدبیر می کرد؛ و خداوند بهترین مدبران است» نقل می کند که قریش در مکه به مشاوره پرداختند؛ بعضی گفتند به هنگام صبح او را ببندید و به زندان بیفکنید- منظورشان پیامبر صلی الله علیه و آله بود- و بعضی گفتند او را به قتل برسانید؛ و بعضی گفتند او را تبعید کنید؛ خداوند متعال پیامبرش را از این ماجرا آگاه ساخت؛ و در این هنگام علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید ... (و پیامبر صلی الله علیه و آله) از مکه خارج شد)(۲).

امام احمد، اشاره‌ای به آیه وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ نمی کند ولی از آیه اذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذینَ کَفَرُوا ... که آن هم در ماجرای لیلة المبیت وارد شده سخن می گوید.

روایات منحصر به آنچه گفته شد نمی‌باشد و روایات فراوان دیگری در منابع معروف در این زمینه نقل شده که برای اطلاع بیشتر می توانید به کتاب‌های احقاق الحق (۳) و شواهد التنزیل (۴) و فضائل الخمسه (۵) و الغدیر(۶) و تفسیر برهان (۷) مراجعه

۱- اسد الغابه، جلد ۴، صفحه ۲۵.

۲- مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۳۴۸(طبع دار صادق بیروت).

۳- احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۳- ۴۵، و جلد ۶، صفحه ۴۷۹- ۴۸۱ و جلد ۸ صفحه ۳۳۵- ۳۴۸، و جلد ۱۴ صفحه ۱۱۶- ۱۳۰.

۴- للّه‌شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۹۶ به بعد.

۵- فضائل الخمسه، جلد ۲، صفحه ۳۴۵ به بعد.

۶- الغدیر، جلد ۲، صفحه ۴۹ به بعد.

۷- تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۲۰۶ و ۲۰۷.

ص: ۲۵۸

فرمائید.

ص: ۲۵۹

۴- آیه حکمت

در آیه ۲۶۹ سوره «بقره» می‌خوانیم: یُؤْتِی الْحِکْمَهَ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُؤتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ اوتِیَ خَیْراً کثیراً:

«خداونـد دانش و حکمت را به هرکس بخوانـد (و شایسـته باشـد) می‌دهد؛ و به هر کس دانش داده شود، که خیر فراوانی داده شده است».

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از ربیع بن خیثم نقل می کند که:

نـام علی علیه السـلام را نزد او بردنـد، گفت: «لَمْ ارُهْم یَجِـدُونَ عَلَیْهِ فی حُکْمِهِ وَاللَّهُ تَعـالی یَقُول وَ مَنْ یُؤتَ الْحِکْمَـهَ فَقَـدْ اوتِیَ خَیْراً کَثیرا»: «ندیدم کسی از مردم بتواند ایرادی بر حکم وداوری آن حضرت بگیرد؛ و خداوند متعال می گوید کسی که دانشی به او داده شده است خیر فراوانی به او داده شده است».(۱)

در همان کتاب چند حدیث دیگر به همین معنی یا نزدیک به آن نقل شده است.

در ضمن از ابن عباس نیز نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَن ارادَ ان یَنْظُرَ الی ابْراهِیْمَ فی حِلْمِهِ وَ الی نُوْحِ فی حِکْمَتِهِ وَ الی یُوسُفَ فی اجْتِماعِهِ فَلْیَنْظُر الی عَلیِّ بْنِ ابی طالِبٍ»: «کسـی که می‌خواهـد به ابراهیم در حلمش، و به نوح در حکمتش، و به یوسف در مردم داریش بنگرد؛ نگاه به علی بن ابی طالب علیه السلام کند».(۲)

و در جای دیگر از ابی العمراء نقل می کند که: ما نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله بودیم، علی علیه السلام به سوی ما آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ سَرَّهُ انْ یَنْظُرَ الی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ نُوحٍ فی

۱- شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۱۰۷ حدیث ۱۵۰.

۲- همان مدرک، جلد ۱، صفحه ۱۰۶، حدیث ۱۴۷.

ص: ۲۶۰

فَهْمِهِ وَ ابْراهیمَ فی خُلَّتِهِ فَلْیَنْظُر الی عَلِیِّ بْن ابیطالبٍ»:

«کسی که خشنود می‌شود که به آدم علیه السلام در علمش نگاه کند، و به نوح علیه السلام در فهمش، و به ابراهیم در مقام خلیل اللّهیش پس نگاه به علی بن ابی‌طالب کند (که همه این صفات در او جمع است).(۱)

و نیز از عبداللَّه بن عباس نقل می‌کند که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، درباره علی علیه السلام از او سؤال شد فرمود: «قُسِّمَتِ الْحِکْمَةُ عَشَرَةِ اجْزاءَ فَاعْطِیَ عَلی تِسْعَةُ اجْزاءَ وَ اعْطِیَ النّاسُ جُزْءً واحِداً»:

«دانش و حکمت به ده قسمت تقسیم شده، نه قسمت آن به علی علیه السلام داده شده و یک قسمت آن به همه مردم».(۲)

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که در امت اسلامی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی در علم و دانش و حکمت، به پای علی علیه السلام نمی‌رسد و از آنجا که مهم‌ترین رکن امامت، علم و حکمت است؛ لایق‌ترین فرد برای امامت و خلافت بعد از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله او بوده است.

در صحیح ترمذی نیز آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «انَا دارُ الْحِکْمَةِ وَ عَلِیٌّ بابُها»: «من خانه دانشم و علی علیه السلام در آن خانه است».(۳)

مسلّم است که هر کسی بخواهد وارد خانه‌ای شود باید از در وارد گردد، همان گونه که قرآن مجید نیز دستور داده است: وَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ابْوابِها «و از در خانه‌ها وارد شوید»(۴) بنابراین هر کس می‌خواهد به خزائن علم و دانش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله راه یابد، باید از علی علیه السلام آغاز کند، و کلید این گنجینه را از او بطلبد.

۱- شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۷۹ حدیث ۱۱۶.

۲- همان مدرک، صفحه ۱۰۵، حدیث ۱۴۶.

۳- صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحه ۶۳۷(کتاب المناقب- باب مناقب علی بن ابیطالب، حدیث ۳۷۲۳).

۴- سوره بقره، آیه ۱۸۹.

ص: ۲۶۱

۵- سوره هَل اتی

اشاره

سوره «هل اتی» یکی دیگر از اسناد مهم فضیلت علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است. دقّت در محتوای این سوره و تعبیرات آن و همچنین شأن نزولی که برای آن ذکر شده پرده از روی مسائل زیادی بر می‌دارد.

درست است که آیات این سوره، یک بحث کلی را مطرح می‌کند ولی هفده آیه آن که از آیه انَّ الاَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَاسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً «به یقین ابرار (و نیکان) از جامی می‌نوشند که باعطر خوش آمیخته است»(۱) آغاز می‌شود و تا آیه ۲۲ ادامه دارد.

درباره گروهی به عنوان «ابْرار» (نیکان)) سخن می گوید؛ ولی شأن نزول‌ها و روایات متعددی که در منابع معروف اسلامی وارد شده، نشان می‌دهد که مصداق اتم و اکمل ابرار در این آیه، علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام بوده‌اند.

قابل توجه اینکه در این آیات هفده گانه از انواع نعمت‌های بهشتی، و برترین و بالاترین آنها- اعم از معنوی و مادی- بحث شده است. باغهای بهشتی، چشمه‌های شراب طهور بهشتی، لباس‌ها، زینت‌ها، غذاها، تخت‌ها و سریرها، خدمت‌کاران، بالاخره نعمت‌های بزرگ و ملک عظیم سخن می گوید؛ تنها نعمتی که در لابِلای این همه نعمت به آن اشاره نشده همان همسران و حوریان بهشتی است که بعضی از آگاهان به رموز قرآن می گویند این امر به احترام بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام بوده است.

۱- سوره هل أَتی آیه ۵.

ص: ۲۶۲

در کمتر سوره از سوره‌های قرآن این همه نعمت‌های بهشتی در حد بالا- در کنار هم قرار گرفته؛ و این نشان می‌دهد که منظور از «ابرار» در اینجا افراد عادی نیستند؛ بلکه نیکان و پاکانی در اوج عظمت و قرب به خدا می‌باشند.

این نکته نیز قابل توجه است که نشانه هایی از «ابرار و نیکان» در آیات ۷- ۱۰ این سوره ذکر شده است که وضع آن را روشن‌تر می‌سازد؛ می‌فرماید:

يُوْفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً- وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسكِيناً وَ يَتِيماً وَ اسِيراً- انَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لانُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوُراً- انّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً:

«ابرار» (نیکان) آنها به نذر خود وفا می‌کنند، و از روزی که شر و عذابش گسترده است می‌ترسند.

و غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند به مستمند و یتیم و اسیر اطعام می‌کنند. (و می‌گویند:) ما شما را بخاطر خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم. ما از پروردگارمان خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت و است».

اما شأن نزول این آیه: زمخشری در تفسیر معروف خود کشاف از ابن عباس چنین نقل می‌کند که حسن و حسین علیهما السلام بیمار شده بودند پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی (از یاران) از آنها عیادت کردند؛ صحابه رو به علی علیه السلام کردند، گفتند: ای ابوالحسن! اگر برای شفای فرزندت نذری می‌کردی خوب بود؛ علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و خادمه آنها، فضه نذر کردند که اگر آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند- در بعضی از روایات آمده که حسن و حسین علیهما السلام نیز نذر کردند-(۱) چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند و چون غذائی نداشتند: علی علیه السلام سه صاع (من) جو، وام گرفت؛ و فاطمه علیها السلام یک صاع آن را

۱- نذر امام حسن و امام حسین علیهما السلام در روایت جعفی طبق نقل تفسیر قرطبی آمده است(تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۹۲۲).

ص: ۲۶۳

خمیر کرد و پنج قرص نان به تعداد آنها برای افطار روز اول درست کرد؛ در این هنگام فقیر سائلی بر در خانه آمد و گفت: «السَّلامُ عَلَیْکُمْ اهْلَ بَیْتِ مُحَّمَدٍ صلی الله علیه و آله»! «مسکینی از مساکین مسلمانانم» مرا اطعام کنید، تا خداوند شما را از غذاهای بهشتی اطعام کند آنها مسکین را بر خود مقدّم داشتند، غذای خود را به او دادند و آن شب چیزی جز آب نخوردند، فردا نیز روزه گرفتند، و هنگام غروب موقعی که طعام هماننـد روز سابق برای افطار آماده کرده بودند، یتیمی بر در آمد، او را نیز بر خود مقدم شمردند و غذای خود را به او دادند و روز سوم اسیری آمد و همان کار را تکرار کردند، هنگام صبح علی علیه السلام دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را دید در حالی که از شدت گرسنگی می‌لرزیدند، فرمود: «چقدر برای من ناراحت کننده است آنچه را در شما می‌بینم» و با آنها برخاست و به سراغ فاطمه علیها السلام رفت در حالی که در محراب عبادت بود و شدیداً گرسنه بود، پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شد، در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: «ای محمد صلی الله علیه و آله! بگیر این سوره را، خداوند با داشتن چنین‌اهل بیتی به تو تبریک می‌گوید»، و سپس سوره هَلْ اتی را بر پیامبر صلی الله علیه و آله خواند(۱) همین معنی را با تفاوت مختصری، قرطبی در تفسیرش ذیل آیات مورد بحث نقل می‌کند، و اشعاری هم از تقاضا کنندگان و بانوی اسلام در این زمین نقل می‌نماید.(۲)

فخر رازی نیز در تفسیرش از واحدی در کتاب الوسیط و زمخشری در کشاف عین این داستان را نقل کرده، ولی در ذیل آن می‌افزاید: جمله انَّ الابْرار یَشْربُون ... به صورت صیغه جمع است، و شامل همه نیکان می‌شود، و نمی‌توان آن را تخصیص به یک فرد (علی بن ابیطالب علیه السلام) داد البته انکار نمی‌توان کرد که علی علیه السلام در عموم این آیات داخل است؛ ولی اختصاص به او ندارد ....

۱- تفسیر کشاف، جلد ۴، صفحه ۶۷۰، ذیل آیات این سوره.

۲- تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۹۲۲.

ص: ۲۶۴

مگر اینکه گفته شود، این سوره به هنگام انجام اطاعت مخصوص از ناحیه علی علیه السلام نازل شده، ولی در اصول فقه ثابت شده است که معیار، عموم لفظ است؛ نه خصوصیت سبب!(۱)

ولی گویا فخر رازی این مطلب را فراموش کرده که شأن نزول می‌گوید این آیات درباره علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام نازل شده است، نه خصوص علی بن ابیطالب که مشکل صیغه جمع پیش آید.

به علاوه منظور از شأن نزول، از میان بردن عمومیت مفهوم آیه نیست، بلکه منظور آن است، نخستین بار که این آیات نازل شد پس از انجام آن عبادت و اطاعت و ایثار ویژه از سوی این خانواده بود؛ و این خود فضیلتی بزرگ و موهبتی عظیم است که بعد از انجام آن عمل، این آیات نازل گردد. و به تعبیر دیگر علی علیه السلام و خاندانش مصداق عالی این آیات، بلکه کامل‌ترین نمونه آن محسوب می‌شوند؛ چرا که سبب نزول این آیات، عمل پاک آنها بود، و اگر کسی بخواهد این فضیلت بزرگ را انکار کند؛ خویشتن را فریب داده است.

آلوسی نیز در روح المعانی تمام این داستان را به طور کامل از ابن عباس نقل می‌کند و سپس می‌افزاید: این خبر در میان مردم مشهور است.

سپس همانگونه که طریقه او است سعی می‌کند آن را کمرنگ یا بی رنگ نشان دهد و برای این منظور بعد از بیان مطالبی درباره اسناد این حدیث می‌افزاید احتمال نزول این آیات درباره علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام وجود دارد، ولی اثبات و نفی آن هیچ کدام قطعی نیست چون اخبار در این زمینه متعارض و مختلف است تازه اگر قائل به عدم نزول این آیات درباره آن بزرگواران باشیم چیزی از مقام والای آن نمی‌کاهد، زیرا داخل بودن آنها در عنوان «ابرار» مطلب واضحی است، بلکه (از

۱- تفسیر فخر رازی، جلد ۳، صفحه ۲۴۴.

ص: ۲۶۵

دیگران) اولی هستند، انسان چه درباره این دو بزرگوار می‌تواند بگوید؟ جز اینکه علی علیه السلام مولای مؤمنان وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله وفاطمه علیها السلام پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و جزء وجود محمد صلی الله علیه و آله و حسنین علیهما السلام روح و ریحان و سروران جوانان بهشت‌اند، اما مفهوم این سخن ترک دیگران نیست».(۱)

ولی می‌گوئیم اگر فضیلتی را با این شهرت نادیده بگیریم بقیّه فضائل نیز به تدریج به چنین سرنوشتی دچار می‌شود، و روزی فرا خواهد رسید که افضلیت علی علیه السلام و بانوی اسلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز زیر سؤال خواهد رفت.

چرا این روایت مشهور را که بزرگان محدثان و مفسران نقل کرده‌اند و روایت معارض قابل ملاحظه‌ای ندارد نادیده بگیریم و راه‌های معرفت و شناخت آن بزرگواران به روی خود ببندیم؟!

سیوطی دانشمند معروف اهل سنت نیز در تفسیر الدر المنثور، از ابن مردویه از ابن عباس نقل می‌کند که آیه وَ یُطعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِهِ ... درباره علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام نازل گردیده است.

شبلنجی در نورالابصار داستان شأن نزل را به طور کامل آورده است (۲) و همچنین گروه دیگری از بزرگان مفسران و محدثان.

***

هل اتی در اشعار شعراء

نازل شدن این سوره درباره اهل بیت علیهم السلام به قدری آشکار است که بسیاری از شعرای معروف در اشعار خود اشاره به این معنی کرده‌اند، از جمله این شعرا از امام شافعیه، محمد بن ادریس شافعی در کتب متعددی نقل شده است:

۱- روح المعانی، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۸.

۲- نورالابصار، صفحه ۶۲.

ص: ۲۶۶

الی مَ، الی مَ، وَ حَتّی مَتی‌اععاتَبُ فی حُبِّ هَذا الْفَتی؟

وَ هَلْ زُوِّجَتْ فاطِمُ غَیْرَهُ؟وَ فی غَیْرِهِ هَلْ اتی، هَلْ اتی؟:

«تا کی، تا کی، و تا چه زمان؟- من در مورد محبت این جوانمرد سرزنش می‌شوم؟!

آیا فاطمه زهرا علیها السلام به غیر او ازدواج کرد؟- و آیا درباره غیر او «هل اتی» آمده است».(۱)؟!

ابن بطریق از علمای قرن ششم هجری در کتاب عمده عیون صحاح الاخبار، از تفسیر ابواسحاق ثعلبی نقل می‌کند که گفته است

انَا مَولی لِفَتی‌انْزِلَ فیهِ هَلْ اتی:

«من غلام جوانمردی هستم که سوره «هل اتی» درباره او نازل شد».(۲)

و نیز محمد بن طلحه شافعی (از علمای قرن هفتم) در کتاب مطالب السؤال درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید:

هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقی لِمُعْتَصِمٍ بِهامَناقِبُهُمْ جائَتْ بِوَحْیٍ وَ انْزالِ

مَناقِبُ فی الشُوری وَ سُورَةُ هَلْ اتیوَ فی سُورَةِ الاحزابِ یَعْرِفُهَا التالی:

«آنها دستگره‌های محکم ایمانند برای هر کس که به دامن آنها چنگ زند- فضائل آنها در وحی قرآنی آمده است.

مناقب و فضائلی در سوره «شوری» و سوره «هل اتی» آمده- و در سوره «احزاب» نیز مناقب آنها موجود است که هر تلاوت کننده‌ای آن را می‌داند».(۳)

منظور از فضائل آن خانواده در سوره «شوری»، همان آیه قَلْ لا اسئَلُکُمْ عَلَیْهِ اجْراً الَّاالْمَوَدَّةَ فی الْقُرْبی است.(۴)

۱- احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۵۸ و علی من الکتاب و السنه، جلد ۱، صفحه ۴۴۷.

۲- عمدهٔ عیون صحاح الاخبار، صفحه ۳۴۹(طبع جامعهٔ المدرسین).

۳- مطالب السؤال، صفحه ۸(مطابق نقل الغدیر، جلد ۳، صفحه ۱۰۹).

۴- سوره شوری آیه ۲۳.

ص: ۲۶۷

و منظور از سوره «احزاب»، آیه انَما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اهْلَ الْبَیْتِ (۱) می‌باشد، و داستان سوره «هَلْ اتی» نیز معلوم است. اشعار فراوان دیگری نیز در این باره از طلائع ابن رزیک (ابوالغارات) نقل شده است.(۲)

***

خرده گیران در برابر سوره هَلْ اتی!

هر کس به کتب حدیث و تفسیر و تاریخ، برادران اهل سنت آشنا است به خوبی می‌داند هر جا سخن از فضیلتی درباره علی بن ابیطالب علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است بعضی از متعصبان از چپ و راست به آن خرده می‌گیرند؛ و با انواع بهانه‌ها سعی دارند به سند دلالت و مضمون آن حدیث ایراد کنند؛ و آنرا کمرنگ سازند؛ هر چند ایرادها سست و واهی باشد. گویا تعهد محکمی سپرده‌اند که چیزی از این فضائل را نپذیرند، و اگر بپذیرند با پیش داوری‌های آنها سازگار نیست.

مطالعه آثاری همچون تفسیر روح المعانی و فخر رازی و المنار و مانند آنها شاهد گویای این سخن است که پیش داوری‌های اعتقادی آنها در همه جا مانع از قبول کامل این احادیث شده است بحدّی که گاهی انسان از ایرادهای سستی که بر این احادیث گرفته‌اند، در شگفتی فرو می‌رود.

این در حالی است که فضائل دیگران را هر چه باشد با مسامحه و اغماض و چشم

۱- سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲- به کتاب علی فی الکتاب و السّنه، جلد ۱، صفحه ۴۴۷ مراجعه شود.

ص: ۲۶۸

پوشی می‌پذیرند، هر چند آثار ضعف از آن نمایان باشد، ولی با این همه، باز هم موارد زیادی از زیر شمشیر انتقادات آنها سالم به درآمده که همان نیز برای پی بردن به حقیقت کافی است.

به هر حال لازم است در اینجا به بخش عمده آن خرده‌گیری‌ها اشاره شود:

۱- این فضیلت در صورتی صحیح است که سوره در مدینه، و بعد از تولد امام حسن و امام حسین علیهما السلام نازل شده باشد- مشهور این است که امام حسن علیه السلام در سال سوم هجری و امام حسین علیه السلام در سال چهارم متولد شده است- در حالی که بسیاری معتقداند این سوره مکی است- بنابراین با شأن نزول فوق سازگار نیست.

ولی بنا به گفته مفسّر معروف اهل سنت، قرطبی، مشهور علماء معتقدانـد که این سوره در مـدینه نازل شـده است (و قال الجمهور مدنیّه).(۱)

گروه عظیم دیگری نیز با این سخن هم صدا شده‌اند، از جمله:

حاکم حسکانی این سوره را جزء سوره‌های «مـدنی» شـمرده که بعـد از سوره «الرحمن» و قبل از سوره «طلاق» نازل شده است قابل توجه اینکه: دانشـمند مزبور، هشت روایت در این زمینه نقـل کرده که در همه آنهـا تصـریح شـده است که سوره «هـل اتی»، مَـدَنی است، این روایات بعضی از «ابن عباس» و بعضی از عکرمه و حسن و بعضی از دیگران است.

او در ضـمن کلماتش می گوید: بعضـی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بر این داستان (شأن نزول سوره هَلْ اتی) اعتراض کرده‌اند که این سوره به اتفاق علمای تفسیر در مکه نازل شده است در حالی که این داستان مربوط به مدینه است!

سپس می‌افزایـد چگونه این شـخص ادعـای اتفاق مفسـران می کنـد در حالی که اکثر آنان بر خلاف این عقیده‌انـد و سوره را مـدنی می‌دانند؟!(۲)

در تاریـخ القرآن ابوعبداللّه زنجانی از کتاب نظم الدّرر، و تناسخ الایات والسور از جمعی از معاریف اهل سـنت نقل کرده که سوره «انسان» (هَلْ اتی) از سوره‌های

۱- تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۹۰۹.

۲- شواهد التنزیل، جلد ۲ از صفحه ۳۱۰- ۳۱۵.

ص: ۲۶۹

مدنی است.(۱)

سیوطی مفسر معروف در الدّر المنثور نیز همین معنار را از ابن عباس به طرق مختلف نقل کرده است.

در اتقان سیوطی نیز از بیهقی در دلائل النبوه از عکرمه نقل شده است که سوره هل اتی در مدینه نازل شده است.(۲)

به علاوه تمام کسانی که شأن نزول این سوره را علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام دانسته‌اند- و آنها گروه زیادی هستند که در سابق به آنها اشاره شد- همه شهادت بر مدنی بودن سوره داده‌اند.

از همه اینها گذشته به فرض که قسمتی از این سوره در مکه نازل شده باشد، آن قسمت که مربوط به جریان نذر علی علیه السلام و خاندانش می‌باشد در مدینه نازل شده است و مانعی ندارد که قسمتی از سوره مکّی، و قسمتی مدنی باشد.

روی همین جهت، نویسنده تفسیر روح البیان (بُرسوئی حنفی) بعد از آن که از جمعی از علمای بزرگ نقل می‌کند که سوره «هَلْ اتی» در مدینه نازل شده، به سخن کسانی که بعضی از آیات آن را مکی و بعضی از آیاتش را مدنی می‌دانند اشاره کرده، می‌گوید: بنابراین می‌توانی بگویی این سوره مکی است و می‌توانی بگویی مدنی است، ولی به هر حال آیات مدنی در این سوره بیش از آیات مکی است، پس ظاهر این است که این سوره را مدنی نام نهی، و به هر صورت ما شک در صحت داستانی که در شأن نزول آن گفته‌اند نداریم!(۳)

۱- تاریخ القرآن، صفحه ۵۵.

۲- تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۲۲۱.

۳- روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۲۶۹.

ص: ۲۷۰

از جمله نکاتی که این مفّسر و بعضی دیگر از آگاهان، دلیل بر مدنی بودن این سوره گرفته‌اند این است که واژه «اسیر» در آن آمده است، و می‌دانیم در مکه اسیری وجود نداشت و مسأله اسیر و اسارت بعد از نزول حکم جهاد در مدینه بود.

نویسنده روح البیان در این زمینه چنین می گوید: «دَلَّ عَلی لـذالِکَ انَّ الاسیرَ انَّما کانَ فِی الْمَدینَهِٔ بَعْدَ آیَهِٔ الْقِتالِ وَ الامْرْ بِالْجِهادِ»: «دلیل بر مدنی بودن این آیات وجود کلمه اسیر در آن است، چرا که اسیر در مدینه بعد از آیه جنگ و فرمان به جهاد بود».(۱)

شگفت آور اینکه متعصبانی که به آسانی حاضر به رها کردن پیش‌داوری‌های خود در زمینه ولایت و خلافت نیستند برای «اسیر» در اینجا توجیهاتی کرده‌اند که می‌تواند پرده از روی حقایقی بردارد؛ گاه گفته‌اند منظور از اسیر کسی است که اسیر زوجه و همسرش باشد! یا اسیر چنگال بدهکاری و دین گردد! و مانند اینها ....(۲)

باید سؤال کرد با امکان تفسیر اسیر به معنی حقیقی چرا به سراغ مجازات برویم؟ چرا؟ ....

۲- لفظ آیه عام است چگونه می‌توان آن را به افراد معینی تخصیص داد.؟

ولی همان گونه که بارها گفته‌ایم عمومیت مفهوم آیات، هرگز منافاتی با شأن نزول خاص ندارد و این در بسیاری از آیات دیگر قرآن نیز دیده می‌شود که مفهوم آیه، عام و گسترده است؛ ولی شأن نزول آن که مصداق اتم و اعلای آن است، مورد خاصی می‌باشد. شگفت آور است که در مورد سایر آیات و شأن نزول‌ها که در قرآن آمده کسی عمومیت مفهوم آیه را دلیل بر نفی شأن نزول آن نمی گیرد، ولی در اینجا مسأله عوض شده است!.

۳- بهانه دیگری که بهانه جویان مطرح می کنند اینکه: چگونه ممکن است انسان سه روز گرسنه بماند و تنها با آب افطار کند؟

۱- همان مدرک.

۲- در بحر المحیط، جلد ۸، صفحه ۳۹۵ این اقوال از بعضی از مفسران نقل شده است، ولی نویسنده این کتاب(ابوحیان اندلسی) خودش آن را به معنی اسیر از کفار می‌داند.

ص: ۲۷۱

ولی این بهانه عجیبی است؛ برای اینکه ما در طول عمر خود افراد زیادی را دیده‌ایم برای بعضی از معالجات طبی، سه روز که سهل است گاه ده روز و بیست روز، و حتی چهل روز امساک می‌کنند؛ یعنی چهل روز تمام تنها آب می‌نوشند و هیچ گونه غذایی نمی‌خورند (حتی آب میوه و چای) و همین امر به عقیده بعضی از پزشکان که بیماری‌ها را از طریق امساک درمان می‌کنند موجب درمان بسیاری از بیماری‌های آنها شده تا آنجا که یکی از پزشکان مشهور غیر مسلمان به نام آلکسی سوفورین کتابی درباره آثار درمانی امساک چهل روز با ذکر برنامه‌های دقیقی نوشته است.(۱)

بعضی از نویسدگان همین تفسیر، بیش از بیست روز امساک مزبور را به منظور درمان بعضی از بیماری‌ها ادامه داده‌اند.

اعتصاب غداه که نیز نوعی روزه آب است در عصر ما متداول و گاه متجاوز از چهل روز انجام می‌گیر. ولی چرا این بهانه جویان از سه روز روزه و امساک از غذا و افطار با آب تعجب می‌کنند؟ آیا تنها هدفشان این نیست که به هر طریقی که ممکن شود این فضیلت بزرگ را از کار بیندازند.

۱- این کتاب به عربی ترجمه شده و نام آن« التطبیب بالصوم» است وبه فارسی نیز ترجمه شده به نام« روزه روش نوین برای درمان بیماری‌ها».

ص: ۲۷۲

۶ و ۷- آیات «برائت» و «سقایة الحاج»

اشاره

در سوره «توبه» در دو مورد آیـاتی نـازل شـده که با توجه به شأن نزول آنها و روایاتی که غالب مفسـران و مورخان و محـدثان نقل کرده‌اند فضیلت‌های بزرگی برای امیرمؤمنان علی علیه السلام در بردارد.

نخست آیات آغاز این سوره است که درباره اعلان جنگ به مشـرکان پیمان شکن نازل شده، و تقریباً تمام مفسران و مورخان اتفاق نظر دارند که در سال نهم هجری هنگامی که این آیات نازل شد و پیمان‌های این گروه از مشـرکان را نقض کرد؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ابـوبکر را برای ابلاـغ این فرمـان انتخـاب نمـود تـا به هنگـام حـج در مکه آن را برای عموم مردم بخوانـد؛ ولی چیزی نگذشت که آیات را از او گرفت و به علی علیه السـلام داد و آن حضـرت را مأمور ابلاغ آن کرد تا در مراسم حج به تمام اهل مکه ابلاغ کند و او چنین کرد.

هر چند در جزئیات و شاخ و برگ‌های آن در میان محدثان و مفسران و مورخان گفتگو است.

در اینجا به قسمتی از این روایات اشاره می‌شود:

۱- احمد حنبل امام معروف اهل سـنت در کتاب «مسـند» خود که یکی از کتب معروف حدیث نزد آنها است چنین می گوید: پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله سوره «برائت» را با ابوبکر به سوی اهل مکه فرسـتاد که اعلام کنـد بعـد از آن سال هیـچ مشـرکی حق حج خانه خدا ندارد و هیچ کس نباید به صورت عریان و برهنه، طواف خانه کند ... سپس

ص: ۲۷۳

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود خود را به ابوبکر (در وسط راه مکه و مدینه) برسان، ابوبکر را به سوی من بازگردان و تو سوره «برائت» را ابلاغ کن؛ علی علیه السلام چنین کرد و در آخر حدیث هنگامی که ابوبکر سؤال می‌کند آیا چیزی بر ضد من نازل شده که من نباید سوره را ابلاغ کنم پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «امِرْتُ انْ لا یُبَلِغَهُ الا انَا اوْ رَجُل مِنّی»: «من مأمور شده‌ام که این سوره را ابلاغ نکند مگر من یا مردی که از من است».(۱)

ترمذی نیز در سنن معروف خود که از منابع اصلی حدیث اهل سنت محسوب می‌شود همین حدیث را به تعبیر دیگری در بحث تفسیر القرآن از انس بن مالك نقل می‌کند، که پیامبر صلی الله علیه و آله سوره «برائت» را با ابوبکر فرستاد، سپس او را فرا خواند و فرمود: «لا یَنْبَغی لِاحَدٍ انْ یُبَلِّغَ هذا الّا رَجُلٌ مِنْ اهْلی فَدَعا عَلِیّاً فَاعْطاهُ ایّاهُ»: «سزاوار نیست برای احدی که این سوره را ابلاغ کند مگر مردی از خاندانم سپس علی علیه السلام را فراخواند و سوره را به او داد».(۲)

سپس ترمذی حدیث دیگری از ابن عباس درباره همین موضوع، ولی مشروح‌تر و مفصلّ‌تر نقل کرده (۳) و جالب اینکه بعد از اتمام هر دو حدیث، از قول خود یا دیگران می‌گوید: «هذا حَدیثٌ حَسَنٌ غَریبٌ»: «این حدیث خوب و عجیبی است»، ولی این تعبیر را نه درباره احادیث قبل از آن می‌کند و نه حدیث بعد از آن؛ و این خود از مسائل غریب است گویی هر حدیثی که فضیلت فوق العاده‌ای را درباره علی علیه السلام نقل می‌کند از دیدگاه آنها غریب است.

۲- سیوطی در الدرالمنثور از عبداللّه بن احمد حنبل و ابن مردویه از علی علیه السلام نقل می‌کند هنگامی که ده آیه آغاز سوره برائت بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر

۱- مسند احمد، جلد اول، صفحه ۳(طبع دار الصادق).

۲- سنن ترمذی، جلد ۵، صفحه ۲۷۵(حدیث شماره ۳۰۹۰).

۳- همان مدرک، حدیث ۳۰۹۱.

ص: ۲۷۴

را فرا خوانـد تا این آیات را گرفته، بر اهل مکه بخوانـد، سـپس مرا صدا زد و به من فرمود: ابوبکر را دریاب و هر کجا او را ملاقات کردی نامه را از او بگیر- و تو این آیات را بر مردم بخوان- ابوبکر بازگشت و گفت: ای رسول خـدا آیا چیزی درباره من نازل شده بود؟ (که نشان می‌دهد من شایسته این کار نیستم؟!).

پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: نه، ولی جبرئیل نزد من آمد و گفت: «این پیام را هرگز کسـی از سوی تو ادا نمی‌کند مگر خودت یا مردی از تو» (از نزدیکان و خاصانت).(۱)

۳- در همـان کتاب از احمـد و ترمـذی و نیز ابن مردویه از انس نقل می‌کنـد که او آیات برائت را با ابوبکر فرسـتاد، سـپس او را فرا خوانـد و فرمود: «لا یَنْبَغی لِاحَدٍ انْ لایُبَلِّغَ هذا الّا رَجُلُ مِنْ اهْلی، فَدَعا عَلِیّاً فَاعْطاهُ ایّاهُ»: «شایسـته نیست برای هیچ کس که این پیام را ابلاغ کند مگر مردی از خاندانم، سپس علی علیه السلام را صدا زد و آیات برائت را به او داد».(۲)

۴- باز در همان کتاب از سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را با آیات برائت به مکه فرستاد، سپس علی علیه السـلام را به دنبال او اعزام فرمود، تا آیات را ازاو بگیرد، ابوبکر به خاطر این موضوع در دل ناراحت شد، و آن را به پیـامبر صـلی الله علیه و آله اظهـار داشت، پیـامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «انَّهُ لایُؤَدّیْ عَنّی الّا انَ اوْرَجُلُ مِنّی»: «کسـی از سوی من ادای مطلب نمی‌کند مگر من یا مردی از خاصّان من».(۳)

۵- در همان کتاب از ابوسـعید خـدری صـحابی معروف نقل می‌کند که رسول خدا صـلی الله علیه و آله نخست ابوبکر را فرسـتاد تا آیات برائت را از سوی او ابلاغ کند هنگامی که او را فرسـتاد علی علیه السـلام را به دنبال او فرسـتاد و فرمود: «ای علی علیه السـلام! کسی آن را از سوی من ابلاغ نمی‌کند مگر خودم یا تو، و او را بر شتر مخصوص خود سوار کرد، علی علیه السلام

۱- الدّر المنثور، جلد ۳، صفحه ۲۰۹.

۲- همان مدرک.

۳- همان مدرک.

ص: ۲۷۵

حرکت کرد تا به ابوبکر رسید و آیات برائت را از او گرفت، ابوبکر خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که ترسان بود مبادا چیزی در مذمت او نازل شده باشد، و هنگامی که سؤال کرد، همان جواب را شنید.(۱)

۶- باز در همان کتاب از ابو رافع صحابی معروف پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابوبکر را با آیات برائت به سوی حج فرستاد، جبرئیل آمد و گفت: «انَّهُ لَنْ یُؤَدَّیها عَنْکَ الا انْتَ اوْرجُل مِنْکَ»: «به یقین کسی آن را از سوی تو ابلاغ نمی‌کند مگر خودت یا مردی از خاصّانت و به دنبال آن علی علیه السلام را در پی او فرستاد، علی علیه السلام در میان مکه و مدینه به او رسید و آیات را گرفت و در موسم حج بر مردم تلاوت کرد.(۲)

۷ تا ۱۸- حاکم حسکانی در شواهد التنزیل حدود دوازده روایت در مورد همین موضوع، از اَنس بن مالک، و ابن عباس و سعد و ابو سعید خدری و ابوهریره و غیر آنها نقل کرده است که ذکر همه آنها به درازا می‌کشد، علاقه‌مندان می‌توانند برای تحقیق بیشتر به کتاب مزبور که در دسترس عموم است مراجعه کنند.(۳) گروه کثیر دیگری نیز این حدیث را از طرق مختلف نقل کرده‌اند، راویان این حدیث به قدری زیادند که مرحوم علامه امینی می‌گوید: این حدیث متواتر بلکه نزد بعضی ما فوق حد تواتر است؛ سپس نام ۷۳ نفر از دانشمندان اهل سنّت که این حدیث را در کتب خود آورده‌اند به طور مشروح با ذکر مدارک بر می‌شمرد.(۴)

سپس می‌افزاید: راویانی که اسناد این احادیث به آنها منتهی می‌شوند گروهی از صحابه هستند همچون علی علیه السلام، ابوبکر، ابن عباس، جابر بن عبداللَّه انصاری، انس بن مالک، ابو سعید خردی، و سعید بن ابی وقاص، ابوهریره، عبداللَّه بن عمر، حبش

۱- الدّر المنثور، صفحه ۲۳۰(با کمی تلخیص).

۲- همان مدرک.

۳- شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۳۲- ۲۴۳(حدیث شماره ۳۰۹- ۳۱۸ و ۳۲۳).

۴- برای آگاهی از نامهای این ۷۳ نفر به کتاب نفیس الغدیر، جلد ۶، صفحه ۳۴۱- ۳۸۸ مراجعه فرمائید.

ص: ۲۷۶

بن جناده، عمران بن حصین، و ابوذر غفاری (۱) این بحث را با شعری از شمس الدین مالکی از شعرای معروف قرن هشتم هجری پایان می‌دهیم، می گوید:

وَ ارْسَلَهُ عَنْهُ الرَسُولُ مُبَلِّغاًوَ خَصَّ بِهَذا الامْرِ تَخْصیصَ مُفْرَدِ

وَ قالَ هَلِ التَّبْلیغُ عَنّی یَنْبَغی‌لِمَنْ لَیْسَ مِنْ بَیْتی مِنَ الْقَوْمِ فَاقْتَدی؟

«پیامبر صلی الله علیه و آله او را به عنوان مبلغ خود فرستاد- و او را منحصراً به این امر اختصاص داد و فرمود: آیا سزاوار است ابلاغ کردن از سوی من- به وسیله کسی که از خاندان من نیست تا من از آن پیروی کنم».(۲)

***

نتیجه

این حدیث با این گستردگی منابع و مدارک، یکی از دلائل روشن برتری علی علیه السلام نسبت به همه کس بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اعتماد کامل آن حضرت، نسبت به او و نهایت تقرب او در درگاه خدا است. چرا که با صراحت می گوید: «جبرئیل امین این دستور را از سوی خدا آورد که باید ابلاغ این آیات به وسیله علی علیه السلام صورت گیرد» و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این کار، کار من، یا کار مردی از من است، و تنها علی علیه السلام شایستگی انجام این کار را دارد».

با توجه به اینکه: الغای پیمان‌های مشرکان یکی از حساس‌ترین مراحل تاریخ اسلام بود و آگاهی و تدبیر و شجاعت فوق العاده‌ای را می‌طلبد و ممکن بود با عکس العمل‌های تندی از سوی مخالفان در مراسم پر شور حج رو به رو شود، انتخاب علی علیه السلام برای این کار بهترین دلیل بر این است که او آگاه‌ترین و مدبرترین و

۱- الغدیر، جلد ۶، صفحات ۳۴۱- ۳۴۸.

۲- همان مدرک، صفحه ۳۳۸.

ص: ۲۷۷

شجاع‌ترین فرد امت بود، کسی که برای این کار انتخاب شود به یقین از همه امت برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله شایسته‌تر و لایق‌تر است.

قابل توجه اینکه خود ابوبکر نیز این امر را احساس کرد و هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رسید با نگرانی تمام پرسید آیا چیزی درباره من نازل شده است؟ و پیامبر صلی الله علیه و آله در جوابش فرمود: «این کار می‌بایست به وسیله یکی از نزدیکترین افراد به من صورت گیرد»!

باز در اینجا می‌بینیم بهانه جویان با پیش داوری‌هایی که داشته و دارند تمام تلاش خود را برای کمرنگ کردن این فضیلت به کار گرفته‌اند، و با تحلیل‌های سستی از کنار این مسأله گذشته‌اند.

به عنوان نمونه آلوسی در روح المعانی هنگامی که این حدیث را ذکر می‌کند می‌گوید این خبر به طور خلاصه دلالت بر فضیلت علی علیه السلام و قربش به رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد و هیچ مؤمنی آن را انکار نمی‌کند ولی هرگز دلیل بر این نیست که او در امر خلافت شایسته‌تر از ابوبکر بود، سپس می‌افزاید: بعضی از اهل سنت در اینجا نکته‌ای در نصب ابوبکر به عنوان امیرالحاج و نصب امیرمؤمنان علی علیه السلام به عنوان ابلاغ آیات برائت در زمینه نقض عهد مشرکان، ذکر کرده‌اند و آن اینکه: ابوبکر مظهر صفت رحمت و جمال بود ...

از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله امر مسلمین را در مورد رحمت به او واگذار کرد، ولی علی علیه السلام چون اسداللَّه و مظهر جلال خدا بود ابلاغ نقض عهد کافران را که از آثار جلال و صفات قهر خدا است به او واگذار کرد و آنها همچون دو چشمه جوشان بودند که از یکی صفت جمال می‌جوشید و از دیگری صفت جلال.

آلوسی بعد از ذکر این سخن می‌گوید: این تحلیل خوبی است اگر علّتی را که پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرمود- که من یا یکی از خاصانم باید آن را ابلاغ کند) وجود

ص: ۲۷۸

نمی‌داشت».(۱)

همـان گونه که آلوسـی در آخرین سـخن خود گفته است این تحلیـل (شـاعرانه) بـا گفتـار خود پیـامبر صـلی الله علیه و آله سازگار نیست، چرا که او صـریحاً می‌گویـد: جبرئیل از سوی خـدا برای من دسـتور آورده است که بایـد این کار را خود من یا کسـی از من انجام دهـد، یعنی کسـی که همانند پیامبر صـلی الله علیه و آله و دارای صـفات ویژه‌ای و نزدیکترین افراد به او باشد و می‌دانیم پیامبر صلی الله علیه و آله جامع صفات جمال و جلال بود.

چرا این برادران اصـرار دارند فضیلتی را با این عظمت نادیده بگیرند؟ و یا با توجیه‌های شاعرانه آن را از مسیر اصلی منحرف سازند، از ترس اینکه مبادا شیعه به آن استناد جوید و مذهب خود را ثابت کند؟!

این سـخن را با حـدیثی که از ابوذر غفاری که در کتاب مطالب السؤال نقل شـده است پایان می‌دهیم، او می‌گویـد: پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «عَلیُّ مِنّی و انَا مِنْ عَلیّ ولا یُؤَدّی الّا انا اوْ عَلیّ»:(۲) «علی از من است و من از علی هستم و این رسالت را جز من یا علی علیه السلام نمی‌تواند ادا کند».

***

آیه سقایة الحاج

در همین سـوره «برائت» در آیه ۱۹ می‌خوانیم: اجَعَلْتُمْ سِـقایَةَ الحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسـجِدِ الْحَرام کَمَنْ آمَنْ بِاللَّهِ وَالْیَوم الآخِرِ وَ جاهَدَ فی سَبیلِ اللَّهِ لایَسْـتَوُونَ عِنْـدَاللَّهَ وَاللَّهُ لایَهْـدِی الْقَومَ الظّالِمینَ: «آیا آب دادن به حاجیان، و آباد ساختن مسـجدالحرام را، هماننـد (عمل) کسی قرار دادید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده، و در راه او جهاد کرده است؟! (این دو) نزد خدا یکسان نیستند. و خداوند گروه ستمکاران را

۱- روح المعانی، جلد ۱۰، صفحه ۴۷.

۲- مطالب السؤال، صفحه ۱۸(طبق نقل الغدیر، جلد ۶، صفحه ۳۴۸).

ص: ۲۷۹

هدایت نمی کند.».

حاکم حسکانی حنفی در شواهد التنزیل در ذیل این آیه بیش از ده روایت از طرق مختلف آورده است که نشان می‌دهد این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است.

در یکی از روایات از انس بن مالک نقل می کند که عباس بن عبدالمطلب و شیبه- کلید دار خانه خدا- بر یکدیگر تفاخر می کردند که علی علیه السلام فرا رسید، عباس عرض کرد فرزند برادر توقف کن سخنی با تو دارم، علی علیه السلام ایستاد، عباس گفت: شیبه بر من افتخار می کند و گمان می کند از من شریف‌تر و برتر است، فرمود «ای عمو! تو در جواب او چه گفتی؟ عرض کرد گفتم: «من عموی رسول خدایم و وصی پدر او و سیراب کننده حاجیان می‌باشم من از تو شریفترم»! علی علیه السلام به شیبه فرمود: تو در برابر او چه گفتی؟ عرض کرد من گفتم از تو شریفترم، من امین خدا نسبت به خانه او هستم و کلید دار او می‌باشم؛ چرا تو را امین خود نشمرده آن گونه که مرا امین شمرده است؟!

علی علیه السلام فرمود: «افتخار من این است که من نخستین کسی از مردان این امتم که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آیمان آورده و هجرت و جهاد نموده است».

سپس هر سه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و هر کدام سخنش را گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی در پاسخ نفرمود، آنها بازگشتند، و بعد از چند روز وحی درباره آنها نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به سراغ هر سه فرستاد خدمتش آمدند و آیه اجَعَلْتُمْ سِقایَةَ الحاجِّ ... و ما بعد آن را بر آنها تلاوت فرمود.(۱)

همین مضمون با تفاوت مختصری در روایات دیگر نیز وارد شده است.

و در بعضی از این روایات آمده است: هنگامی که عباس نزول آیه را شنید، سه بار گفت «انّا قَدْ رَضینا:» «ما راضی شدیم» علاوه بر حاکم حسکانی گروه زیاد دیگری نیز

۱- شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۴۹.

ص: ۲۸۰

این احادیث را- بعضی به طور مفصل، و بعضی کوتاه و مختصر- در کتب خود آورده‌اند، از جمله افراد زیر را می‌توان نام برد:

طبری در تفسیرش از انس بن مالک (۱)

واحدی در اسباب النّزول (۲)

قرطبی در تفسیرش (۳)

فخر رازی در تفسیر کبیر(۴)

خازن در تفسیر خازن (۵)

ابو البرکات نسفی در تفسیرش (۶)

ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه (۷)

در تفسیر الدّر المنثور که تفسیری است بر اساس احادیث اهل سنت، روایات زیادی درباره نزول این آیه در مورد علی علیه السلام و داستان فوق نقل کرده است.(۸)

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که آیا اصولًا افتخار کردن بر یکدیگر در اسلام امر نکوهیده‌ای نیست؟ پس چرا امیرمؤمنان علی علیه السلام اقدام به این امر فرمود؟

ولی با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن اینکه گاهی مردم در شناخت ارزش‌ها گرفتار اشتباه می‌شوند، ارزش واقعی را رها کرده و به دنبال مسائلی می‌روند که از نظر ارزشی در درجات بعد قرار گرفته است. در چنین مواردی برای بیان حقیقت افتخار و مباهات نه تنها مانعی ندارد بلکه گاهی یک وظیفه

۱- تفسیر طبری، جلد ۱۰، صفحه ۵۹.

۲- اسباب النّزول، صفحه ۱۸۲.

۳- تفسیر قرطبی، جلد ۸، صفحه ۹۱.

۴- تفسیر فخر رازی، جلد ۴، صفحه ۴۲۲.

۵- تفسیر خازن، جلد ۲، صفحه ۲۲۱.

۶- تفسیر ابوالبرکات، جلد ۲، صفحه ۲۲۱.

۷- الفصول المهمه، صفحه ۱۲۳.

۸- الدّر المنثور، جلد ۳، صفحه ۲۱۸ و ۲۱۹.

ص: ۲۸۱

است. مثلًا در مجلسی کسی افتخار می‌کند که من صاحب فلان ثروتم، دیگری می‌گوید فلان کاخ از من است، سومی می‌گوید برای من همین بس که امیر شهرم! و درآنجا شخصی نشسته که برای نشان ارزش‌های واقعی می‌گوید: اگر چه مال و ثروت و مقام و جاه و جلالی ندارم ولی این افتخار برای من کافی است که حافظ قرآنم! این کار نه تنها نکوهیده نیست بلکه یک درس با ارزش است.

ص: ۲۸۲

۸- آیه «وصالح المؤمنین»

در آیـه ۴ سـوره «تحریم»، می‌خوانیم که خداونـد بعضـی از همسـران پیـامبر صـلی الله علیه و آله را که تخلفی کرده بودنـد مخـاطب ساخته می گوید: وَ انْ تَظاهَرا عَلَيهِ فَانَّ اللَّهَ هُوَ مَولاه وَ جَبْريلُ وَ صَالِحُ المُؤمنينَ وَالملائِكَةُ بَعدَ ذالِكَ ظهيرٌ:

«اگر بر ضـد او دست به دست هم دهیـد (کاری از پیش نخواهیـد برد) زیرا خداوند یاور اوست و جبرئیل همچنین و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند».

«صالـح المؤمنین» همه افراد بـا ایمان شایسـته و صالـح و درسـتکار را شامل می‌شود که یار و یاور پیامبرانـد، نه تنها اصـحاب و یاران صـالحی که در عصـر او بودنـد بلکه از یـک نظر مؤمنـان صالـح قرون و اعصار دیگر را نیز در بر می گیرد، که هر کـدام به نوعی به یاری اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و مکتبش بر می‌خیزند.

ولی مهم اینجـا است که در روایات متعـدد «صالـح المؤمنین» به علی علیه السـلام تفسیر شـده است و نشان می‌دهـد که او برترین و کامـل‌ترین مصـداق این آیه است و بـا تـوجه به این‌که در کنـار جبرئیـل قرار گرفته، عظمت مقـام او و اهمیت این فضـیلت به خوبی آشکار می‌شود.

آری بعـد از خداونـد و جبرئیـل امین، برترین یـار و یـاور پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله در تمام طول عمر، علی علیه السـلام بود. بنابراین چه کسـی جز او می‌تواند شایسـته خلافت و جانشـینی او باشد؟ آیا این روایات دلیل بر این نیست که او افضل امت و برترین خلق

ص: ۲۸۳

بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است.

اکنون به سراغ اسناد این روایات می‌رویم و قسمتی از آن را که عموماً از منابع اهل سنت گرفته شده است یادآور می‌شویم:

حاکم حسکانی حنفی در ذیل این آیه هیجده حدیث! از طرق مختلف نقل می‌کند که منظور از «صالح المؤمنین» علی بن ابیطالب علیه السلام است، از جمله: اسماء بنت عمیس نقل می‌کند که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: «صالِحُ المُؤمنینَ عَلِیُّ بنُ ابیطالِب» «صالح المؤمنین علی بن ابیطالب است».(۱)

و در همان کتاب از ابن عباس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «هُوَ صالِحُ المُؤمِنین» «او است صالح المؤمنین».(۲)

و نیز از عمار یاسر نقل می‌کند که از علی شنید می‌فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا فرا خواند و فرمود: «ألا اَبَشِّرُکَ: قُلتُ بَلی یا رَسُولَ اللّه! وَ مازِلتَ مُبَشِّراً بِالخَیرِ!

قالَ قَد انْزَلَ اللّه فیکَ قُرآناً، قُلتْ وَ ما هُوَ یا رَسولَ اللّهِ؟ قالَ قُرِنْتَ بِجَبرَئیل ثُمْ قَرَءَ:

«وَ جِبریل وَ صالِح المؤمنین ...»: «فرمود: آیا تو را بشارت بدهم؟ عرض کردم آری ای رسول خدا تو همیشه بشارت دهنده به خیر بودی، فرمود: خداوند درباره تو آیه‌ای نازل کرده، عرض کردم کدام آیه؟ فرمود: تو قرین و همردیف جبرئیل شده‌ای- خداوند تو را قرین او ساخته- سپس فرمود: «وَ جبرئیل وَ صالحُ المُؤمنینَ».(۳)

در حدیث دیگری نیز همین معنی را از حذیفه نقل می‌کند:

و در حدیثی از ابن سیرین و در حدیثی از شخص علی بن ابی طالب نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سخنی را فرمود که صالح المؤمنین، علی بن ابی طالب است.(۴) بسیاری از مفسران نیز این حدیث را در تفسیر خود نقل کرده‌اند، از جمله

۱- شواهد التنزیل جلد ۲ صفحه ۲۵۶ روایت ۹۸۲.

۲- همان مدرک، صفحه ۲۵۸، حدیث ۹۸۷.

۳- همان مدرک، صفحه ۲۵۹، حدیث ۹۸۹.

۴- همان مدرک صفحه ۲۵۵- ۲۶۳.

ص: ۲۸۴

سیوطی در الدر المنثور در ذیل آیه شریفه از ابن عباس و اسماء بنت عمیس.

و برسویی در تفسیر روح البیان بعد از نقل اقوال در ذیل این آیه، ازجمله قول مجاهد که منظور از صالح المؤمنین، علی علیه السلام است می گوید: «یُؤَ یَدُهُ قَولُه علیه السلام یا عَلِیّ انْتَ مِنّی بِمَنزِلَةِ هارُونَ مِن موسی»: «تایید این سخن حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: ای علی تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی» سپس آیات متعّددی را نقل می کند که خداوند واژه صالحین را در قرآن مجید بر پیامبران بزرگ اطلاق فرموده، و نتیجه می گیرد هنگامی که علی علیه السلام به منزله پیامبر خدا هارون باشد، شایسته عنوان صالحین است.(۱)

به علاوه این حدیث از گروه دیگری مانند عسقلانی در فتح الباری، ابن حجر در صواعق، علاء الدین متقی در کنز العمال نقل شده است.

کوتاه سخن اینکه: این فضیلتی است بزرگ و کم نظیر که خداوند صالح المؤمنین را هم‌ردیف جبرئیل قرار داده و مصداق اتم و اکمل آن طبق روایات بالا، علی علیه السلام بود.

آری او در تمام دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله دوش به دوش او در تمام صحنه‌های زندگی بود، و همه جا یار و یاورش محسوب می‌شد؛ و از همه کس برای جانشینی او شایسته است.

۱- روح البیان جلد ۱۰، صفحه ۵۳.

ص: ۲۸۵

۹- آیه وزارت

اشاره

در سوره «طه» از آیه ۲۹- ۳۲ از زبان موسی علیه السلام می‌خوانیم: وَاجعَلْ لی وَزیراً مِنْ اهلی- هارُونَ اخی- اشدُدْ بِهِ ازری- وَاشْرِکْهُ فی امری)

این آیات خواسته‌های موسی را در آغاز بعثت بیان می‌کند؛ عرض می‌کند:

خداوندا «وزیری از خاندانم برای من قرار ده،- برادرم هارون را.- با او پشتم را محکم کن؛- و او را در کارم شریک ساز».

در ذیل این آیه نیز روایات متعددی در منابع معروف اهل سنت دیده می‌شود؛ که حکایت از این دارد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای پیشبرد اهداف رسالتش همین خواسته را از خداوند تقاضا کرد؛ با این تفاوت که به جای نام هارون نام علی علیه السلام را گذاشت. بخشی از این روایات را در ذیل ملاحظه می‌فرمایید:

۱- در شواهد التنزیل از حذیفهٔ بن اسید چنین نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست امیرمؤمنان علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: «ابْشِرْ وَ ابْشِر، انَّ مُوسی دَعا رَبَّه انْ یَجْعَلَ لَهُ وَزیراً مِنْ اهلِهِ هارُونَ، وَ انّی ادعُوا رَبّی ان یَجْعَلَ لی وَزیراً مِنْ اهلی عَلِیّ اخی، اشّدُد بِهِ ظَهری وَ اشْرِکْهُ فی امْری»:

«بشارت باد بر تو (باز هم) بشارت باد بر تو (ای علی) موسی از پروردگارش تقاضا کرد که برای او وزیری از خاندانش (هارون) را قرار دهد و من از پروردگارم خواسته‌ام که وزیری برای من از خاندانم قرار دهد، علی برادرم را؛ خداوندا! به وسیله او پشت

ص: ۲۸۶

مرا محکم کن، و او را در کار من شریک فرما».(۱)

۲- در حدیث دیگری از اسماء بنت عمیس نقل می‌کند که: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: اللّهمَّ انّی اقولُ کَما قالَ اخی مُوسی، اللّهُمَّ اجعَلْ لی وَزیراً مِنْ اهلی، عَلیّاً اخی، اشدُد بِهِ ازری، واشْرِکْهُ فی امْری، کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثیراً، وَنذکُرَکَ کثیراً، انَّکَ کُنْتَ بِنا بَصیراً»:

«پروردگارا! من از تو همان تقاضا می‌کنم که برادرم موسی تقاضا کرد، خداوندا! وزیری از اهل من برایم قرار ده، علی علیه السلام برادرم را، با او پشتم را محکم کن و او را در کار من شریک فرما، تا تو را بسیار تسبیح گوئیم، و تو را بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بصیر و بینایی.(۲)

بدیهی است منظور از شرکت در کار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، به معنی شرکت در نبوت نیست، بلکه منظور شرکت در امر رهبری مردم است.

۳- در حدیث دیگری از انس بن مالک، حدیثی نقل می‌کند که در آن اشاره به داستان موسی علیه السلام نیست؛ ولی مسأله خلافت و وزارت در آن مطرح است می‌گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انَّ خَلیلی وَ وَزیری وَخَلیفتی فی اهلی، وَ خَیرَ مَنْ اتْرُکُ بَعدی، یُنْجِزُ مَوْعُودی وَ یَقْضی دَینی، عَلیُّ بنُ ابیطالِبٍ علیه السلام:

«دوست من و وزیرم و جانشینم در خاندانم، و بهترین کسی که او را بعد از خود می‌گذارم که وعده‌های مرا وفا کند، و دَیْن مرا ادا نماید، علی بن ابیطالب علیه السلام است».(۳)

۴- این حدیث با تفاوت مختصری از سلمان فارسی نیز نقل شده است.(۴)

۱- شواهد التنزیل جلد ۱ صفحه ۳۶۸، حدیث ۵۱۰.

۲- همان مدرک، صفحه ۳۷۰، حدیث ۵۱۱.

۳- همان مدرک، صفحه ۳۷۴، حدیث ۵۱۶.

۴- شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۷۷، حدیث ۱۱۵.

ص: ۲۸۷

۵- حافظ ابو نعیم اصفهانی از علمای قرن پنجم هجری، در کتاب «ما نَزَلَ مِن القرآن فی علیٍّ» مضمون حدیث اسماء بنت عمیس را، از ابن عباس نقل می‌کند، و در پایان آن ابن عباس می‌گوید: بعد از این تقاضای پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم منادی صدا می‌زد: «یا احْمَدُ قَدْ اوتیتَ ما سَأَلْتَ»: «ای احمد آنچه را از خدا می‌خواستی به تو داده شد»!(۱)

۶- فخر رازی در تفسیر کبیر خود، این حدیث را به شکل مبسوطتری از ابوذر غفاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند تا آنجا که می‌گوید: هنگامی که علی علیه السلام انگشتر خود را به سائل داد و پیامبر صلی الله علیه و آله این صحنه را مشاهد کرد، عرض داشت: «خداوندا برادرم موسی از تو تقاضا کرد که سینه‌ام را گشاده کن ... و وزیری از خاندانم برای من قرار بده ... و او را در کار من شریک گردان، تو قرآن ناطق نازل فرمودی که قبول دعای او را بازگو می‌کند، خداوندا! من محمد صلی الله علیه و آله، پیامبر و برگزیده توام، سینه‌ام را گشاده فرما و کار را بر من آسان ساز، و از خاندانم علی علیه السلام را وزیر من گردان، پشتم را به وسیله او قوی و محکم کن».

ابوذر می‌گوید: هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و آیه انَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد.(۲)

اسناد و طرق این روایت، و کتبی که در آن نقل شده، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، تنها به قسمتی از آن اشاره شد.

محتوای آیه و احادیث «وزارت»

این احادیث به وضوح می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله دعایی کرد و- خداوند دعای او را همچون دعای موسی مستجاب کرد،- دعایش این بود که وزیری از خاندانش برای او قرار داده شود که در کار او شریک گردد، و پشت پیامبر صلی الله علیه و آله با همکاری او قوی شود؛ درست همانند هارون نسبت به موسی علیه السلام.

۱- ملحقات احقاق الحق، جلد ۲۰، صفحه ۱۲۸.

۲- تفسیر فخر رازی جلد ۱۲، صفحه ۲۶(ذیل آیه ۵۵ سوره مائده).

ص: ۲۸۸

همان گونه که اشاره شد مسلم است که منظور شرکت در امر نبوت نبوده چون بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که خاتم انبیاء بود، پیامبری وجود نداشت. و نیز معلوم است که منظور تنها شرکت در امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد و تبلیغ دین نیست، چرا که این وظیفه همه مسلمانان است. زیرا همه باید امر به معروف و نهی از منکر کنند؛ و همه باید در حد توان خود تبلیغ اسلام و ارشاد جاهل نمایند.

بنابراین منظور، مقام خاصی است غیر از نبوت و غیر از وظیفه عمومی امر به معروف؛ آیا این مسأله چیزی جز رهبری الهی و وزیر بودن از سوی خداوند می‌تواند باشد؟ و نتیجه مستقیم این امر، آن است که او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین بلافصل وی خواهد بود.

به تعبیر دیگر وظایفی وجود دارد که کار همه افراد نیست؛ و آن حفظ آئین الهی از هر گونه تحریف و انحراف، و همچنین تفسیر مجملات و مبهمات که برای افراد در محتوای آئین رخ می‌دهد؛ و رهبری امت در غیبت پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از او و کمک مؤثر در پیشبرد اهداف او است؛ که همه آنها در کلمه «وزیر» خلاصه می‌شود.(۱)

این همان چیزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند درباره علی علیه السلام خواست، و خدا دعای او را مستجاب کرد.

از اینجا پاسخ وسوسه‌های بعضی از مفسران که قبول این گونه فضائل را درباره علی علیه السلام تحمل نمی‌کنند روشن می‌شود.

آنها سعی دارند که شرکت در کار پیامبر را به معنی امر به معروف و ارشاد تفسیر کنند.(۲)

در حالی که می‌دانیم این وظیفه همه مسلمانان است و نیاز به تعیین «وزیر» از سوی خدا ندارد.

۱- « وزیر» از ماده وزر به معنی بار سنگین است و از آنجا که« وزیر» بار سنگی از مسئولیت‌های مختلف بر دوش می‌کشد، این واژه بر او اطلاق شده است،

۲- روح المعانی، جلد ۱۶، صفحه ۱۸۵.

ص: ۲۸۹

۱۰ و ۱۱- آیات سوره احزاب

در سوره «احزاب» آیاتی است که به گفته گروهی از مفسران درباره علی علیه السلام نازل شده، و یا نظر به فداکاریهای بی نظیر او دارد.

در آیه ۲۳ این سوره می‌خوانیم: مِنَ المُومِنینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلوا تَبْدیلًا: «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ هیچ‌گونه تغییری در پیمان خود) ندادند».

و در آیه ۲۵ همین سوره (یعنی دو آیه بعد) می‌فرماید: وَرَدَّ اللَّهُ الَّذینَ کَفَروا بِغَیْظِهِمْ لَمْ یَنالُوا خَیْراً وَ کَفَی اللَّهُ الْمُؤمنینَ القِتالَ وَ کانَ اللَّهُ قَوِیّاً عَزیزاً: «و خدا کافران را با دلی پر از خشم (از میدان جنگ احزاب) باز گرداند بی آن که نتیجه مطلوبی (از کار خود) گرفته باشند؛ و خداوند (در این میدان)، مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت (و پیروزی را نصیبشان کرد)؛ و خدا توانا و شکست ناپذیر است.»

می‌دانیم جنگ «احزاب» از مهمترین غزوات اسلامی بود، زیرا همان گونه که از نامش پیدا است، مبارزه همه جانبه‌ای از ناحیه عموم دشمنان اسلام بر ضد مسلمانان محسوب می‌شود؛ و تمام گروه‌هایی که با پیشرفت آئین اسلام منافعشان به خطر افتاده بود، دست به دست هم دادند تا کار اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را یکسره کنند؛ و برای همیشه فکرشان راحت شود!

ص: ۲۹۰

هفده آیه از سوره «احزاب» شرح اوضاع این جنگ را می‌دهد؛ دقایق بسیار و ریزه کاری‌های فراوان در آنها بیان شده و وضع گروه‌های مختلف مسلمین را با دقت و ظرافت در این میدان شرح می‌دهد.

در این میدان لحظات بسیار سخت و خطرناکی بر مسلمانان گذشت؛ جمیت انبوه دشمن، و کمی لشگریان اسلام در برابر آنها- مورخان تعداد لشگر احزاب را ده هزار نفر، و لشگر اسلام را سه هزار نفر نوشته‌اند- به علاوه آمادگی دشمن از نظر تجهیزات جنگی و کمی تجهیزات مسلمین به مشکلات این جنگ می‌افزود.

دو آیه بالا از همین هفده آیه است.

در شواهد التنزیل در ذیل آیه اول با سند خود از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«فینا نَزَلَتْ رِجال صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّه عَلَیْه». آیه «رجال صدقوا» ... درباره ما نازل شده است. سپس فرمود: «فاانا وَ اللَّهِ الْمُنْتَظَرُ»: «آن کس که در انتظار (شهادت است) به خدا سوگند منم».(۱)

و نیز از عبداللَّه بن عباس نقل می‌کند که آیه مِنَ الْمُؤمِنینَ رِجالَ صَدَقوا ما عاهَدُ اللَّهَ عَلَیه ناظر به علی علیه السلام و حمزه و جعفر علیهما السلام است و جمله: و مِنْهُمْ مَن یَنْتَظِرُ که در انتظار شهادت در راه خدا بود، «فَوَاللَّهِ لَقَدْ رُزِقَ الشَّهادةُ»: «به خدا سوگند شهادت نصیب او شد».(۲)

همین معنی در صواعق ابن حجر و فصول المهمه ابن صباغ مالکی، و الکشف و البیان نیشابوری ۹ نیز نقل شده است.(۳)

۱- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱ و ۲، حدیث ۶۲۷.

۲- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱ و ۲، حدیث ۶۲۸.

۳- علی فی الکتاب و السنه، ۲۱۸.

ص: ۲۹۱

در مورد آیه دوم بحث از این هم گسترده‌تر است؛ زیرا بسیاری از محدثان و مفسّران گفته‌اند کَفَی اللَّهُ الْمُؤمِنینَ الْقِتال «خداوند (در این میدان)، مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت» اشاره به علی علیه السلام و ضربه بسیار مؤثری است که بر پیکر عمربن عبدود زد و مسلمانان را از جنگ با کفار بی نیاز نمود.

از جمله کسانی که این موضوع را نقل کرده‌اند عبداللَّه بن مسعود است؛ هنگامی که آیه فوق را می‌خواند در تفسیر آن می‌گفت: وَکَفَی اللَّهُ المُؤمِنینَ القِتالَ «بِعَلِیّ بنِ ابی طالِبٍ علیه السلام».(۱)

حاکم حسکانی چندین حدیث به همین مضمون از عبداللَّه بن مسعود نقل می‌کند.(۲)

و نیز از ابن عباس نقل می‌کند که هنگامی که آیه وَکَفی اللَّهُ المُؤمِنینَ القِتالَ را خواند. گفت: «کَفا هُمُ اللَّهُ القِتالَ یَوْمَ الخَنْدَقِ بِعَلِیِّ بْنِ ابی طالِبٍ، حَینَ قَتَِلَ عَمْرَوبنَ عَبْدَوَد»: «خداوند مؤمنان رادر روز خندق به وسیله علی بن ابی طالب در آن زمان که عمر وبن عبدود را کشت بی نیاز ساخت.(۳)

و نیز ااز حذیفه صحابی معروف حدیث مفصلی درباره پیکار علی علیه السلام با عمروبن عبدود و کشتن او نقل کرده، سپس می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بَشِّرْ یا عَلِیُّ! فَلَو وُزِنَ الْیَومُ عَمَلُکَ بِعَمَلِ امَّۀِ مُحَمَّد صلی الله علیه و آله لَرَجَحَ عَمَلُکَ بِعَمَلِهِمْ وَ ذلِکَ انَّهُ لَمْ یَبْقَ بَیت مِنْ بُیُوتِ المُسلِمِنَ الّا وَقَدْ دَخَلَهُ عِزٌّ بِقَتْلِ عَمْرو»: «بشارت باد بر تو ای علی! اگر این کار تو را امروز با عمل امت محمد صلی الله علیه و آله مقایسه کنند عمل تو بر اعمال آنها، برتری خواهد داشت؛ زیرا خانه‌ای از خانه‌های مسلمانان نبود مگر اینکه به خاطر قتل عمرو بن عبدود عزّتی در آن وارد شد».(۴)

۱- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳، حدیث ۶۲۹.

۲- همان مدرک حدیث ۶۳۰- ۶۳۲.

۳- همان مدرک، صفحه ۵، حدیث ۶۳۳.

۴- همان مدرک، صفحه ۷، حدیث ۶۳۴.

ص: ۲۹۲

همین مضمون را از ابن حکیم از جدش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند.

سیوطی در الدّر المنثور از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر از ابن مسعود نقل می کند که وقتی آیه فوق را می‌خواند در (توضیح آن) چنین می گفت: وَکَفی اللَّهُ المُؤمِنینَ القتالَ «بِعَلِیٍّ بْنِ ابی طالِب. علیه السلام»(۱)

همین معنی را علامه شیخ سلیمان قندوزی در ینابیع المودّهٔ نقل کرده است.(۲)

گروه دیگری که نقل نام و کتابشان به طول می‌انجامد نیز این حدیث را نقل کرده‌اند.

قابل توجه اینکه مضمون این آیات با شرحی که در بالا گفته شد این است که در آن میدان بسیار خطرناک جنگ احزاب، که آخرین تیر ترکش دشمن و سخت‌ترین توطئه مشرکان بر ضدّ اسلام بود علی علیه السلام به فرمان خدا عامل پیروزی مسلمین گشت. آری او مجری اراده پروردگار و یکی از اسباب پیروزی مسلمانان در این جنگ بود، این فضیلتی است که برای هیچ یک از امت محمد صلی الله علیه و آله جز علی علیه السلام دیده نمی‌شود. آیا سزاوار جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله کسی است که یک عمل او بر تمام عمل محمد صلی الله علیه و آله برتری دارد، یا افراد دیگر؟!

سؤال

در اینجا ممکن است گفته شود در آیه ۹ این سوره که اشاره اجمالی به داستان جنگ «احزاب» دارد آمده است: یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اذْکُروا نِعمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ، اذْ جائَتْکُمْ جُنودٌ فَارْسَلْنا عَلَیهِمْ ریحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ کانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیراً»: «ای کسانی که

۱- الدرالمنثور، جلد ۵ صفحه ۱۹۲.

۲- ینابیع المودّهٔ، صفحه ۹۴.

ص: ۲۹۳

ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید آنگاه که (در جنگ احزاب) لشگرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ما با دو طوفان سختی بر آنها فرستادیم و لشگریانی که آنها را نمی‌دیدید (و بدین وسیله آنها را در هم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می‌دهید بینا است»(۱)

مطابق این آیه، یکی از عوامل شکست لشکر احزاب، تند باد شدیدی بود که بر آنها مسلط شد؛ و عامل دیگر جنود و لشگریان نامرئی خدا (فرشتگان الهی) بنابراین چگونه می‌توان گفت: عامل پیروزی، علی علیه السلام بوده است؟

پاسخ این سؤال این است که پیروزی در یک جنگ می‌تواند عوامل متعددی داشته باشد، عامل نظامی، عامل طبیعی، عامل معنوی و غیر اینها؛ و در این میدان سه عامل بدون شک دست به دست هم دادند که تأثیر هیچ کدام را نمی‌توان انکار کرد، کشته شدن عمر و بن عبدود بزرگترین سردار لشکر احزاب به دست توانای علی علیه السلام و وزش تندباد، و لشکر فرشتگان، در تمام مواردی که چند عامل برای ایجاد یک حادثه دست به دست هم می‌دهند، آن حادثه را می‌توان به هر یک از آنها و یا همه آنها نسبت داد.

۱- سوره احزاب، آیه ۹.

ص: ۲۹۴

۱۲- آیه بینه و شاهد

در آیه ۱۷ سوره «هود» می‌خوانیم: افَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍٔ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی اماماً وَ رَحْمَهًٔ اولئکَ یُؤمِنُونَ بِهِ

«آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگارخویش دارد، و به دنبال آن شاهدی از سوی (خدا) آمده، و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بوده (گواهی بر آن می‌دهد، همچون کسی است که چنین نباشد)؟! آنها (حق طلبان) به او ایمان می‌آورند».

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل روایات متعددی که بالغ بر ۱۶ روایت می‌شود در ذیل این آیه آورده است و هم گواهی می‌دهد که منظور از شاهد در آیه فوق علی علیه السلام است، از جمله از انس بن مالك نقل می‌کند که منظور از جمله افَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍٔ مِنْ رَبِّهِ (آیا آن «کسی که دلیل آشکاری از پروردگارخویش دارد) محمد صلی الله علیه و آله است، و منظور از جمله «وَیَتْلُوُهُ شاهِد مِنْهُ : «علیّ بن ابی طالب علیه السلام» می‌باشد، او بود که زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی اهل مکه به هنگام شکستن پیمان آنها شد».(۱)

در حدیث دیگری از ابن عباس نقل می‌کند که در تفسیر وَ یَتْلُوهُ شاهِد مِنْهُ گفت «هُوَ عَلِیّ خاصَّهٔ»: «او فقط علی بن ابی طالب علیه السلام است».(۲)

و نیز از زاذان (یکی از اصحاب و یاران خاص علی علیه السلام) از علی علیه السلام نقل می‌کند که

۱- شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۸۰، حدیث ۳۸۳.

۲- همان مدرک، صفحه ۲۸۲، حدیث ۳۸۷.

ص: ۲۹۵

آن حضرت فرمود: «اگر مسند قضاوت برای من فراهم شود و من بر آن بنشیم در میان اهل تورات به توراتشان، و در میان اهل انجیل به انجیلشان، و در میان اهل زبور به زبورشان، و بین اهل قرآن به قرآن داوری خواهم کرد؛ آن چنان داوری که به سوی خدا صعود کند! به خدا سوگند آیه‌ای در شب یا روز، در بیابان یا کوه، در صحرا یا دریا نازل نشده مگر اینکه من می‌دانم که در چه ساعتی نازل شد! و درباره چه کسی نازل گردید ... کسی سؤال کرد چه آیه‌ای درباره تو نازل شده است ای امیر مؤمنان؟ فرمود:

افَمَنْ کانَ علی بَیِّنَۀٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِد مِنهُ محمد صلی الله علیه و آله بر بینه پروردگارش بود و من شاهد و گواهی او بودم که به دنبال او گام بر می‌دارم.(۱)

سیوطی در تفسیر الدّر المنثور نیز روایات متعددی در همین زمینه آورده است از جمله در روایتی از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابونعیم از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «ما مِنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَیْشٍ الّا نَزَلَ فیهِ طائِفهٔ مِنَ القُرآنِ»: «هیچ مردی از مردان قریش نیست مگر اینکه بخشی از قرآن درباره او نازل شده است».

کسی از حضرتش پرسید: درباره شما چه نازل شده است؟ فرمود: «آیا سوره هود را نمی‌خوانی» می‌فرماید: افَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَۀٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِد مِنْه «رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل آشکاری از پروردگارخویش دارد و من شاهد و گواهی از اویم».(۲)

سپس چند حدیث دیگر به همین مضمون آورده است.(۳)

در تفسیر روح المعانی بعد از آنکه حدیث ابن ابی حاتم و ابن مردویه» از علی علیه السلام درباره نزول این آیه در مورد وجود مقدس آن حضرت نقل می‌کند، و نیز همین معنی را در حدیث دیگری از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: افَمَنْ کانَ

۱- شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۸۰، حدیث ۳۸۴.

۲- الدّر المنثور، جلد ۳، صفحه ۳۲۴(ذیل آیه مورد بحث).

۳- الدّر المنثور، جلد ۳، صفحه ۳۲۴(ذیل آیه مورد بحث).

ص: ۲۹۶

عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ من هستم، «وَ یَتْلُوهُ شاهِد» علی علیه السلام است، می گوید: بعضی از شیعه به این احادیث برای خلافت علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله استدلال کرده‌اند، زیرا در این آیه علی علیه السلام شاهد شمرده شده و در آیه انّا ارْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذیراً،(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد و گواه معرفی شده است و نشان می‌دهد که مقام علی علیه السلام همطراز مقام پیامبر صلی الله علیه و آله در میان امت است، چون خداوند می‌فرماید: «وَیَتْلُوهُ» یعنی علی علیه السلام به دنبال او می آید، اشاره به این است که او خلیفه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است.

سپس می گوید: این خبر صحیح نیست، و بعد روایتی نقل می کند که منظور از شاهد، زمان پیامبر صلی الله علیه و آله است.(۲)

مفسر المنار که او هم در تعصّب نسبت به شیعه و مسائل مربوط به امامت علی علیه السلام کمتر از آلوسی در روح المعانی نیست؛ در تفسیر آیه سخت به دست و پا می‌افتد و خود را در تکلفات عجیبی گرفتار می‌سازد؛ از جمله اینکه می گوید:

ظاهرترین معنی آیه این است که «بیّنه» اشاره به علم یقینی پیامبر صلی الله علیه و آله به نبوت خویش است، و شاهد همان قرآن است، و از سعید بن جبیر نقل می کند که «بیّه» قرآن و «شاهد» جبرئیل، و «یتلوه» به معنی تلاوت کردن قرآن است بر پیامبر صلی الله علیه و آله.

سپس می گوید: در روایت ضعیفی آمده است که شاهد زبان پیامبر صلی الله علیه و آله است که قرآن را بر مردم تلاوت می کرد، و درروایت ضعیف دیگری که شیعه آن را نقل کرده آمده است که شاهد علی علیه السلام است.(۳)

متأسفانه همیشه پیش‌داوری‌ها و پیش فرض‌ها مانع مهمی بر سر راه فهم آیات قرآن و روایات مشهور اسلامی بوده است، و در اینجا چند نکته حائز اهمیت است:

۱- شگفت آور است درباره حدیثی که این همه طرق مختلف در کتب معروف و

۱- سوره احزاب، آیه ۴۵، و سوره فتح، آیه ۸.

۲- روح المعانی، جلد ۱۲ صفحه ۲۸.

۳- المنار، جلد ۱۲، صفحه ۵۳.

ص: ۲۹۷

مشهور اهل سنت دارد گفته شود آن یک روایتی است که شیعه آن را نقل می کند، آیا مفسر المنار این همه روایاتی را که در الدر المنثور و شواهد التنزیل و حتی روح المعانی در مورد تفسیر شاهد به علی علیه السلام آمده است ندیده، و می گوید: این روایت را فقط شیعه نقل کرده، یا باید گفت هر روایتی که به نفع مکتب شیعه باشد، رویات شیعی است، هر چند ده‌ها نفر از روات اهل سنت آن را نقل کرده باشند؟!

۲- جمعی از مفسران اهل سنت این تفسیر را که منظور از شاهد زبان پیامبر صلی الله علیه و آله است می‌پذیرند- مفهومی که در هیچ کجای قرآن دیده نمی‌شود- در حالی که المنار آن را یک روایت ضعیف می‌شمرد، شاید او به این حقیقت توجه کرده است که تفسیر «شاهد» به زبان پیامبر صلی الله علیه و آله، و همچنین «یتلوهُ» را به «تلاوت» قرآن تفسیر کردن، بسیار پر تکلف است.

زیرا معنی مجموع جمله این می‌شود: «آیا کسی که دلیل روشنی یعنی قرآن از سوی پروردگارش داشته و زبانش آن را تلاوت می کند و بر آن گواهی می‌دهد ...

مانند کسی است که چنین نیست» مفهوم این سخن آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد و گواه خویشتن است، آیا مدعی می‌تواند شاهد خویش باشد؟ یا باید شاهد و گواه شخص دیگری باشد؟ مگر قرآن را پیامبر نیاورده، چگونه زبان پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد قرآن است؟ مگر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از خود او است؟، چگونه می‌توانیم جزء وجود کسی را شاهد و گواه خودش قرار دهیم؟! کسی که نخواهد به واقعیت‌ها اعتراف کند به این بیراهه‌ها کشیده خواهد شد.

۳- اینکه گفته‌اند منظور از «شاهد» «جبرئیل» است در حالی که هیچ کس از مردم این شاهد را نمی‌بینند و از وجود او خبر ندارد، چگونه با مفهوم شهادت سازگار است؟ آیا مجبوریم شعری بگوئیم که در قافیه آن گرفتار شویم؟

۴- عجیب‌تر این که آلوسی در روح المعانی می گوید: منظور از «بیّنه» قرآن است،

ص: ۲۹۸

و «شاهد» همان جنبه اعجاز آن می‌باشد.

در حالی که «بیّنه» بودن قرآن تنها از طریق اعجاز آن است، و قرآن بدون جنبه‌های اعجاز نمی‌تواند «بیّنه» محسوب شود، بنابراین «بیّنه» و «شاهد» یکی خواهد بود و این با محتوای آیه سازگار نیست.

۵- تفسیر «بیّنه» به «علم یقینی باطنی پیامبر» صلی الله علیه و آله به نبوت خویش، و سپس تفسیر «شاهد» به قرآن مجید آن هم از عجائب است زیرا مفهوم واژه «بیّنه» را باید قبل از هر چیز در خود قرآن جستجو کرد، «بیّنه» در قرآن مجید ۱۹ بار، و «بیّنات» که جمع آن است ۵۲ بار، به کار رفته، و معمولا به معنی معجزه یا کتب آسمانی و قرآن مجید آمده است، نه به معنی علم باطنی فطری ضروری.

بنابراین اگر بخواهیم تکلفات را کنار بگذاریم، «بیّنه» در آیه فوق به معنی قرآن است که معجزه جاویدان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشد، و «شاهد» به معنی شخصی غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله است که گواهی بر حقانّیت آن بدهد، امّا آنها که از این تفسیر که به حقانیّت مذهب شیعه منتهی می‌شود، وحشت دارند، حاضراند هر گونه تکلف را برای کنار زدن این تفسیر مرتکب شوند، تا پیشداوری‌های آنها خلاف از آب در نیاید.

ص: ۲۹۹

۱۳- آیه صدیقون

در آیـه ۱۹ سـوره «حدیـد» می‌خـوانیم: وَالَّذینَ آمَنُوا بِـاللَّهِ وَ رُسُـلِهِ اولئِـکَ هُمُ الصِّدیقُونَ وَ الشُّهَـداءُ عِنْـدَ رَبِّهِم لَهُمْ اجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ «کسانی که به خـدا و پیامبرانش ایمان آوردنـد، آنها صدیقان و شاهدان نزد پروردگارشانند؛ برای آنان است پاداش (اعمال) شان و نور (ایمان) شان»!

در شواهـد التنزیل از بان ابن لیلی از پـدرش، چنین نقل می‌کنـد: «قالَ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله الصِّدیقُونَ ثَلاثَـهٌ: حَبیبُ النَّجارِ مُؤمِنُ آل یاسینَ، وَ حِزبیل (حزقیل) مُؤمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ، وَ عَلِیُّ بْنُ ابی طالِبٍ الّثالِثُ وَ هُوَ افْضَلُهُمْ»:

«رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: صـدیقان سه نفرند: حبیب نجار مؤمن آل یاسـین، و حزقیل مؤمن آل فرعون، و علی بن ابی طالب علیه السلام سومین نفر آنها که از همه آنان افضل و برتر است».(۱)

این حدیث در کتاب فضائل احمد حنبل، و معرفهٔ الصّحابه ابونعیم، و مناقب ابن مغازلی نیز آمده است.(۲)

در همان کتاب شواهد التنزیل چهار حدیث دیگر به همین مضمون از طرق دیگر نقل کرده است.(۳)

در کتاب ینابیع المودّهٔ» شیخ سلیمان قندوزی، حدیث فوق از مسند احمد و

۱- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۲۳، حدیث ۹۳۸.

۲- تعلیقات و حواشی محمودی بر شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۲۴.

۳- همان مدرک، حدیث ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲.

ص: ۳۰۰

ابونعیم و ابن مغازلی و موفق خوارزمی، از ابولیلی و ابو ایّوب انصاری نقل شده است.

که این هر دو گفتند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الصِّدِّیْقُونَ ثَلاثَهُ، حَبیبُ النَّجّارِ ... وَ حِزْقیلُ مُؤمِنُ آلِ فِرعَونَ ... وَ عَلِیُّ بنُ ابی طالِبٍ وَ هُوَ افْضَلُهُمْ.»(۱)

در کنز العمال نیز همین معنی از ابن عبّاس نقل شده است.(۲)

احقاق الحق نیز این حدیث را از کتب مختلف و از طرق مختلف نقل کرده است.(۳)

گر چه احادیث فوق به طور مستقیم سخنی درباره مسأله خلافت نمی‌گوید، ولی اثبات مقام صدیق امت بودن برای علی علیه السلام چنان فضیلتی است که هر گاه در کفّه ترازوی مقایسه او با دیگران گذارده شود برتری آشکاری را نشان می‌دهد که او را از همه شایسته‌تر برای مقام خلافت پیامبر معرفی می‌کند.

عجب اینکه مطابق این روایات کثیره، صدیق این امت علی علیه السلام است، اما گروهی این لقب را به دیگران داده‌اند، درست است که در ذیل این ایه روایتی نقل کرده‌اند که صدیقون هشت نفرند، از جمله ابوبکر و علی علیه السلام. ولی این روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده، علی علیه السلام را صدیق این امت معرفی می‌کند.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که عمومیت مفهوم آیه، تضادی با روایات فوق ندارد زیرا بارها گفته‌ایم که این گونه روایات ناظر به فرد اکمل است، یعنی می‌گوید: کاملترین مصداق «صدیق»، در امت اسلامی علی علیه السلام است، کسی که بسیار صادق و راستگو بود، و قبل از تمام مردان امت ایمان آورد و تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله نمود و پیامبر صلی الله علیه و آله عنوان «صدیق» در امت اسلامی به او داد.

در تفسیر آیه بعد نیز مطالب فراوانی در این زمینه مطالعه خواهید فرمود.

۱- ینابیع المودّهٔ، صفحه ۱۲۴ باب ۴۲.

۲- کنز العمال، جلد ۱۱، صفحه ۶۰۱، حدیث ۳۲۸۹۷.

۳- احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۴۳.

ص: ۳۰۱

۱۴- آیه نور

در آیه ۲۷ سوره «حدید» می‌خوانیم: یـا ایُّهَا الَّذینَ آمِنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمَنُوا بِرَسُولِهِ یُؤتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ یَغْفِرْلَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ:

«ای کسانی که ایمان آورده ایـد! تقوای الهی پیشه کنید و به پیامبرش ایمان بیاورید تا بهره ای دو چندان از رحمتش به شـما بدهد و برای شـما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید و گناهان شما را ببخشد؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است.».

در شواهـد التنزیـل از ابـن عبـاس در تفسـیر این آیه نقـل می کنـد که مراد از جمله یُؤتِیکُمْ کِفْلَیْنَ مِنْ رَحْمَتِهِ حسن و حسـین علیهما السـلام است- که خداوند به علی صـلی الله علیه و آله مرحمت فرمود- و منظور از یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشوُنَ بِهِ علی بن ابی طالب علیه السلام است (که نور امت اسلام و مایه هدایت آنها است.(۱)

ابن عبـاس این سـخن را از خود نگفته است، زیرا در حـدیث دیگری در همـان کتاب با سـند خود از جابر بن عبـداللَّه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که در تفسـیر یُؤتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ فرمود: «منظور حسن و حسین علیهما السلام است» و در تفسیر وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نِوراً تَمْشُونَ بِهِ، فرمود: «منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است».(۲)

در همان کتاب از ابوجعفر الباقر علیه السلام در تفسیر همین آیه نقل می کند که فرمود:

«مَنْ تَمَسَّکُ بِوَلایَةِ عَلِیٍّ فَلَهُ نُور»: «کسی که به ولایت علی علیه السلام تمسک جوید نور و

۱- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۲۷، حدیث ۹۴۳.

۲- همان مدرک، صفحه ۲۲۸، حدیث ۹۴۴.

ص: ۳۰۲

روشنایی دارد»(۱) (دقت کنید).

و در تأیید این معنی از ابو سعید خدری نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«اما وَ اللّهِ لا یُحِبُّ اهْلَ بَیتی عَبْد الّا اعطاهُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ نُوراً حتّی یَرِدَ عَلَیَّ الْحَوْضَ»!: «به خدا سوگند هیچ بنده‌ای اهل بیت مرا دوست نمی‌دارد مگر اینکه خداوند عزّوجل (در قیامت) نوری به او می‌دهد تا در کنار حوض کوثر نزد من آید».(۲)

در «کنز العمّال» از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «انا عَبْدُاللّهِ وَ اخُو رَسُولِهِ وَ انا الصِّدّیقُ الاکْبَرُ لا یَقُولْها بَعْدی الّا کَذّاب مُفْتَرٍ وَ لَقَدْ صَلَّیْتُ قَبلَ النّاسِ سَبْعَ سِنینَ»: «منم بنده خا و برادر رسول خدا، و منم صدیق اکبر، و این سخن را بعد از من (جز من) کسی نمی گوید، مگر دروغگوی افترا زننده ومن هفت سال قبل از مردم (با رسول خدا) نماز می‌خواندم».(۳)

اشاره به اینکه نخستین کسی که تصدیق پیامبر خدا کرد (از مردان) من بودم، بنابر این شایسته عنوان «صدیق اکبر» منم.

در همان کتاب از معاذ عدویّه نقل شده است که می گوید از علی علیه السلام بر منبر بصره چنین شنیدم که می‌فرمود: «انَ الصِّدِّیقُ الاکبَرُ آمَنْتُ قَبْلَ ان یُؤمِنَ ابُوبَکْرٍ وَ اسْلَمْتُ قَبْلَ ان یُسْلِمَ»: «منم صدیق اکبر (چرا که) ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان آورد، و اسلام آوردم قبل از آنکه او مسلمان شود»!(۴)

به هر حال این فضیلتی است از برترین فضائل و دارنده ان از هر کس برای خلافت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شایسته‌تر است علامه امینی (ره) بحث بسیار مشروحی در مورد ایمان آوردن علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان نخستین نفر از مردان، در جلد سوم الغدیر آورده، و مدارک

۱- شواهد التنزیل، جلد ۲ صفحه ۲۲۸، حدیث ۹۴۶.

۲- همان مدرک، جلد ۲ صفحه ۲۲۸، حدیث ۹۴۷.

۳- کنز العمال، جلد ۱۳ صفحه ۱۲۲، حدیث ۳۶۳۸۹(چاپ مؤسسهٔ الرّساله- بیروت).

۴- همان مدرک، صفحه ۱۶۴، حدیث ۳۶۴۹۷.

ص: ۳۰۳

بسیار گسترده‌ای از معروفترین کتب دانشمندان اهل سنت در آنجا نقل کرده و حتی اشعار زیادی از شعرای اسلامی را نیز به عنوان شاهد آورده است.(۱)

ما بعداً فصلی تحت عنوان نخستین مسلمان خواهیم داشت و بسیاری از مسائل گفتنی در آنجا خواهد آمد (انشاء اللّه).

۱- الغدیر، جلد ۳، از صفحه ۲۲۱- ۲۴۱.

ص: ۳۰۴

۱۵- آیه انذار

در آیه ۲۱۴ و ۲۱۵ سوره «شعرا» می‌خوانیم: وَ انْذِرْ عَشیرَتَکَ الاقرَبینَ وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَن اتَّبَعَکَ مِنَ المُؤمُنینَ «نخست خویشاوندان نزدیکت را انذار کن و پر و بال (عطوفت) خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند فرود آر».

این آیات داستان معروفی دارد که تقریباً همه مورخان اسلامی آن را نوشته‌اند.

در تفسیر این آیه روایتی دیده می‌شود که به گفته طبرسی در مجمع البیان نزد خاص و عام مشهور است؛ و نیز به گفته حاکم حسکانی در شواهد التنزیل (براء بن عازب) می‌گوید: هنگامی که آیه وَانْذِرْ عَشیرَتَکَ الاقْرَبینَ نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله بنی عبدالمطلب را که چهل نفر بودند جمع کرد و غذایی برای آنها فراهم ساخت و فرمود:

«به نام خدا نزدیک شوید و بخورید» سپس ظرفی از شیر آوردند و فرمود: «به نام خدا بنوشید»، فردا نیز آنها را دعوت کرد و غذا و نوشیدنی فراهم ساخت، سپس آنها را انذار و بشارت داد، و فرمود: «من دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، اسلام بیاورید و اطاعت کنید تا هدایت شوید»، سپس فرمود: «وَ مَنْ یؤاخینی (مِنُکْمُ) وَ یُوازِرُنی یَکونُ وَلِیّی وَ وَصیّی بَعدی وَ خَلیفَتی فی اهلْی وَ یَقتضی دَیْنی ...»: «چه کسی از شما حاضر است با من برادری کند و مرا یاری نماید و بعد از من وصی و جانشین من در خانواده‌ام باشد، و دین مرا ادا کند؟»

همه خاموش ماندند، این سخن را سه بار تکرار فرمود و همچنان همه خاموش

ص: ۳۰۵

بودند، ولی علی علیه السلام می‌فرمود: «من این کار را می کنم»، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو خواهی بود».

جمعیّت برخاستند و به ابوطالب می گفتند: برو اطاعت فرزندت (علی) را کن که محمد صلی الله علیه و آله او را امیر تو ساخت.(۱)

در حواشی شواهد التنزیل این حدیث از عبداللَّه بن عباس و همچنین از ابورافع نیز نقل شده است.

و از خصائص نسائی نقل می کند که ربیعهٔ بن ناجذ می گوید: مردی به علی علیه السلام عرض کرد به چه سبب تو وارث (پسر عمویت، پیامبر) شدی؟ نه عموی تو،- که قاعدتا بر تو مقدم است-؟ علی علیه السلام در پاسخ او داستان یوم الانذار را نقل فرمود تا آنجا که می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ایُّکُمْ یُبایِعُنی عَلی انْ یَکُونَ اخی و صاحِبی وَ وارِثی»: «کدامیک از شما با من بیعت می کنید که برادر و دوست و وارث من باشید».

هیچ کس برنخاست، من برخاستم در حالی که از همه کوچک‌تر بودم، فرمود:

«بنشین»، تا مرتبه سوم شد- و کسی جز من پاسخ نگفت- پیامبر صلی الله علیه و آله دستش رابه دست من زد، سپس فرمود: «به این سبب پسر عمویم را وارث خود ساختم نه عمویم را».(۲)

طبری مورّخ معروف نیز همین حدیث را به طور مشروح و مفصل نقل کرده و در ذیل آن می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «انَّ اهذااخی وَوَصِیّی وَ خَلِیفَتی فیکُمْ فَاسْمِعُوا لَهُ وَ اطیعُوهُ»: «این برادر من و وصی من و خلیفه در میان شما است؛ سخنان او را بشنوید و از او اطاعت کنید» جمعیت برخاستند و خندیدند در حالی که به ابوطالب می گفتند: محمد صلی الله علیه و آله دستور داد فرمان فرزندت را بشنوی و

۱- شواهد التنزیل، جلد ۱ صفحه ۴۲۰(باتلخیص) و مجمع البیان، جلد ۷ و ۸ صفحه ۲۰۶.

۲- تعلیقات شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۴۲۳.

ص: ۳۰۶

اطاعت کنی!(۱)

سپس طبری همین مضمون را به طرق دیگر نقل کرده است:

از نکات جالب و شنیدنی اینکه همین طبری مورخ و مفسر بزرگ اهل سنت که در تاریخ خود داستان یوم الانذار را به این صورت نقل کرده؛ هنگامی که وارد تفسیر می‌شود- توجه داشته باشید طبری غیر از تاریخ، تفسیر مفصلی دارد که در ۳۰ جلد نگاشته شده- و به این آیه می‌رسد و داستان مزبور را نقل می‌کند و می‌گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ایُّکُمْ یُوازِرُنی عَلی هذا الامْرِ عَلی انْ یَکُونَ اخی وَ کَذا وَکَذا ...» علی علیه السلام عرض کرد، «انَا یا نَبِیَّ اللَّهِ اکُونُ وَزیرُکَ ...» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «انَّ هذا اخی وَ کذا وکذا».(۲) همان گونه که ملاحظه می‌کنید این مفسر معروف به جای «وَصِیّی وَ خَلیفَتی فیکُمْ»- علی علیه السلام وصی من و خلیفه من در میان شما است- تعبیر به کذا و کذا- چنین و چنان خواهد شد- می‌کند، و این کار را دو بار تکرار کرده، مبادا تعبیر «وصّی و خلیفه» به دست پیروان مکتب اهلبیت علیهم السلام بیفتد، و آن را سندی بر خلافت علی علیه السلام معرفی کنند، و پیش‌داوری‌های تعصب آلود طبری و سایر طبری‌ها خدشه دار شود!

آیا این است معنی رعایت امانت در نویسندگی، و نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله؟ آیا او فکر نمی‌کرد روزی عبارت تاریخ او را در برابر عبارت تفسیرش می‌گذارند؛ و با هم مقایسه می‌کنند؛ و به قضاوت می‌نشینند؟. باید توجه داشت که طبری دراین کار،

۱- تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۶۳(چاپ بیروت).

۲- تفسیر جامع البیان طبری، جلد ۱۹، صفحه ۷۵، ذیل آیه ۲۱۴ سوره« شعراء».

ص: ۳۰۷

تنها نیست، و از این گونه کارها فراوان کرده و می کنند.

آلوسی در روح المعانی نیز این روایت را به طور ناقص و دست و پا شکسته نقل کرده سپس می‌افزاید: شیعه به بعضی از این روایات برای مقصود خود در امر خلافت استدلال کرده‌اند، ولی باید آن روایت را تأویل و تفسیر کرد و یا گفت ضعیف یا مجعول است!(۱)

راستی پیش‌داوری‌های این مفسر معروف عجیب است، می گوید: چون این روایت به نفع شیعه تمام می‌شود یا باید آن را توجیه کرد؛ یا ضعیف شمرد؛ یا مجعول دانست؛ یعنی: پایه قضاوت بر واقعیت‌های تاریخی و قرآن و حدیث نیست، پایه اصلی بر پیش‌داوری‌های قبلی است؛ و هر چیز مخالف آن باشد باید چشم بسته توجیه و تضعیف شود.

بدیهی است با این طرز تفکر اگر تمام انبیاء و کتب آسمانی جمع شوند نمی‌توانند در فکر کسی که دارای این طرز فکر است نفوذ کنند و تغییری ایجاد نمایند.

احمد حنبل یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت در کتاب خود که معروف به مسند احمد است داستان یوم الانذار را آورده، تا آنجا که می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چه کسی تضمین می کند دیون مرا أدا و وعده‌های مرا وفا کند و با من در بهشت باشد و جانشین من در اهلم باشد»، سرانجام علی علیه السلام پذیرفت و عرض کرد: «من این کار را می کنم».(۲)

ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: اما خبر وزارت- اشاره به همین حدیث است که وزیر بودن علی علیه السلام را تثبیت می کند- را طبری در تاریخ خود از عبداللّه بن عباس از علی بن ابیطاب علیه السلام نقل نموده است که وقتی آیه وَانْذِر عَشیرَتَکَ الاقْرَبینَ نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را فرا خواند ... سپس داستان را به طور مبسوط نقل کرده تا آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قَدْ امَرَنِیَ اللَّهُ انْ ادْعُوکُمْ الَیْهِ، فَایُّکُمْ یُوازِرُنی عَلی هذا الآمرِ عَلی انْ یَکُونَ اخی وَ وَصِیّی وَ خَلیفَتی فیکُمْ!» «خداوند به من دستور داده که شما

۱- روح المعانی، ذیل آیه مورد بحث(جلد ۱۹ صفحه ۱۳۵).

۲- مسند احمد، جلد ۱ صفحه ۱۱۱(با کمی تلخیص).

ص: ۳۰۸

را به سوی (آئین) او بخوانم کدامیک از شما مرا در این کار یاری خواهید کرد تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد ...»
علی علیه السلام عرض کرد: «انَا یا رَسُولَ اللَّهِ اکُونُ وَزیرَکَ عَلَیْهِ»: «ای رسول خدا من وزیر و یاور تو در این کار خواهم بود ...»
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هذا اخی وَ وَصِیّی وَ خَلیفَتی فیکُمْ»: «این برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است».(۱)
توجّه داشته باشید در این روایت و بعضی از روایات سابق، تعبیر به «خیلفتی فیکم» (خلیفه من در میان شما) آمده، و از آن معلوم می‌شود که تعبیر به اهل در روایات دیگر نیز به همین معنی است. (دقت کنید).
ابن اثیر(۲) در کتاب کامل خود نیز این جریان را به طور مشروح آورده است- و حتی مشروح‌تر از بسیاری از محدّثان و مورّخان- تا آنجا که می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ایُّکُمْ یُوازِرُنی عَلی هذا الآمْرِ عِلی انْ یَکُونَ اخی وَ وَصِیّی وَ خَلیفَتی فیکُمْ»: «کدام یک از شما مرا یاری در این کار می‌کند تا برادرم و وصیّم و جانشینم در میان شما باشد»؟ و بعد از آن که همه جواب منفی دادند یا ساکت شدند، علی علیه السلام عرض کرد: «انَا یا نَبیَّ اللَّه اکُونُ وَزیرَک عَلَیْهِ» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «انَّ هذا اخی وَ وَصِیّی وَ خَلیفَتی فیکُمْ فَاسْمِعُوا لَهُ وَ اطیعُوا».(۳)
جالب اینکه در این حدیث نیز تعبیر به «خلیفتی فیکم»: «جانشین من در میان شما» شده است؛ و در واقع این یکی از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله است که در آن روز که علی علیه السلام سیزده سال بیشتر نداشت چنین جمله‌ای را قاطعانه به او گفت. چه کسی می‌توانست پیش بینی کند که این کودک سیزده ساله در آینده یکی از بزرگترین مردان جهان بشریّت خواهد شد و سزاوار است جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله گردد؛ و همه

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۰.

۲- ابن اثیر از مورخّان معروف است که در قرن هفتم می‌زیسته و تاریخ او در ۱۳ مجلد می‌باشد.

۳- کامل، جلد ۲، صفحه ۶۳(طبع دارالصادر بیروت).

ص: ۳۰۹

سخن او را بشنوند و سر برفرمان او نهند. و باز جالب اینکه: این سخن را پیامبر صلی الله علیه و آله هم در اوائل دعوتش در «یوم الانذار» بیان کرد، و هم در ماه‌های آخر عمر مبارکش در غدیر خم. آیا این سخن بهترین دلیل بر امامت علی علیه السلام نیست؟

ص: ۳۱۰

۱۶- آیه مرج البحرین

در آیه ۱۹ تا ۲۲ سوره «الرّحمن» می‌خوانیم: مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقیانِ- بَیْنَهُما بَرزَخٌ لایَبْغیانِ- فَبِایّ آلِا رَبِّکُما تُکَذِّبانِ- یَخْرُجُ مِنْهُما اللّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ «خداوند دو دریای مختلف (شور و شیرین، گرم و سرد) را در کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند؛ در میان آن دو مانعی است که یکی بر دیگری غلبه نمی کند (و به هم نمی آمیزند). پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! از آن دو، لؤلؤ و مرجان خارج می شود.».

در تفسیر این آیه، سخن بسیار گفته‌اند؛ و در تفسیر نمونه بحث‌های فراوانی در این زمینه آورده‌ایم؛ گاه گفته شده است: منظور از دو دریا، دو دریای آب شیرین و شور است؛ که در بسیاری از مناطق در کنار هم هستند بی‌آنکه با هم مخلوط گردند؛ و این منظره در تمام مناطقی که رودخانه‌های آب شیرین به دریا می‌ریزد به خوبی دیده می‌شود.

تفسیر جالب دیگری که برای این دو دریا شده است، جریان گلف استریم و رودهای عظیم دریایی است؛ که در بسیاری از اقیانوس‌های جهان در حرکت است؛ و آب‌های گرم مناطق استوایی را به سوی مناطق قطبی می‌برد؛ و گاه حتّی رنگ آن با رنگ آب‌های اطراف مختلف است؛ و عجب اینکه: عرض آن گاه به یکصد و پنجاه کیلومتر و عمق آن به چند صد متر، و گاه سرعت آن در یک روز به ۱۶۰ کیلومتر می‌رسد! و تفاوت درجه حرارت آن با آب‌های مجاور، ۱۰ تا ۱۵ درجه است!

ص: ۳۱۱

این جریـان آب‌هـای گرم بادهـای گرمی به وجود می‌آورد و حرارات خود را به اطراف می‌دهـد و هوای کشورهـای مناطق شـمالی زمین را که در مسیر آن هسـتند مطبوع و قابـل تحمّـل می‌کنـد و اگر این جریان‌هـای دریـایی نبود، زنـدگی در آن کشورها، بسـیار سخت و شاید غیرقابل تحمل بود.

البتّه گلف استریم نـام یکی از این جریان‌هـا و رودهـای دریایی است؛ و در آب‌های پنـج قارّه جهان نظیر آن دیـده می‌شود؛ و عامل اصلی این حرکت تفاوت درجه حرارت آب‌های مناطق استوایی زمین و مناطق قطبی است.

شرح بیشتر در این‌باره و درباره تفسیر آیات فوق را در جلد ۲۳ تفسیر نمونه، صفحه ۱۳۱ مطالعه فرمائید.

از آنجا که آیات قرآن ظاهر و باطنی دارد؛ گاه هم تفسیر مادی برای آن وجود دارد و هم تفسیر معنوی؛ در روایات اسلامی تفسیر معنوی این دو دریا به علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام، و تفسیر معنوی لؤلؤ و مرجان به حسن و حسین علیهما السلام شده است.

در شواهد التنزیل از سلمان فارسـی در تفسیر آیه مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ چنین نقل شده است که منظور علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیهـا السـلام است سـپس می‌افزایـد، پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: «منظور از یَخْرُجُ مِنْهُمَـا اللُؤْلُؤْ وَالمَرْجانُ حسن و حسین علیهما السلام است».(۱)

همین معنی از ابن عباس و از ضحّاک در طریق دیگری نقل شده است.(۲)

در حدیث دیگری از سعید بن جبیر از ابن عباس آمده است که منظور از مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانَ علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است و منظور از بَیْنَهُما بَرْزَخ لایَبْغیان «حُبُّ دائِمُ لایَنْقَطِعُ وَلا یَنْفَذُ»: «محبّت، دائمی است که قطع نمی‌شود و پایان نمی‌گیرد»، و

۱- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۰۹(حدیث ۹۱۹).

۲- همان مدرک، صفحه ۲۰۸.

ص: ۳۱۲

منظور از يَخْرُجُ مِنْهُما اللُّؤْلُؤْ وَ الْمَرْجانُ حسن و حسین علیه السلام است (۱).

در حدیث دیگری از ابن عبّاس تعبیر روشنتری درباره بَیْنَهُما بَرْزَخ لَایَبْغیانِ آمده و آن اینکه منظور «وُدٌّ لایَتَباغَضانِ» یعنی «در میان آن دو بزرگوار آن چنان محبّت و دوستی است که هر گونه بغض و کینه‌ای را دور می‌کند»!(۲)

در واقع «برزخ» به معنی مانع میان دو چیز است، در اینجا همان محبّت و دوستی است که مانع از هر گونه بغی و تعدّی و تجاوز می‌شود.

سیوطی نیز در تفسیر روایی الدّر المنثور بعد از آنکه روایات مربوط به تفسیر ظاهری آیه را بیان می‌کند، محتوای احادیث پیشین را از ابن عباس و از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده، می‌گوید: ابن مردویه از ابن عباس در تفسیر آیه مَرَجُ الْبَحْرِیْنِ یَلْتَقیانِ نقل کرده که منظور علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است سپس می‌افزاید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یَخْرُجُ مِنْهُما اللُّؤْلُؤ وَ الْمَرجان منظور حسن و حسین علیهما السلام است.(۳) همین معنی را انس بن مالک نیز نقل کرده است.(۴) جالب اینکه: آلوسی مفسّر معروف، در تفسیر روح المعانی بعد از آنکه روایت‌فوق را از ابن عبّاس و ایاس بن مالک و همچنین از طریق طبرسی سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری نقل می‌کند: چنین می‌افزاید: آنچه من فکر می‌کنم این است که اگر این روایات، صحیح باشد؛ ارتباطی به تفسیر ندارد، بلکه تأویلی است

۱- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۱۰.

۲- همان مدرک، صفحه ۲۳۰.

۳- الدّر المنثور، جلد ۶، صفحه ۱۴۳.

۴- الدّر المنثور، جلد ۶، صفحه ۱۴۳.

ص: ۳۱۳

همانند تأویلات صوفیان! نسبت به بسیاری از آیات. البته هر کدام از علی و فاطمه (رضی اللَّه عنهما) در نزد من از اقیانوس کبیر از نظر علم و فضل، بزرگتراند، و همچنین هر کدام از حسنین (رضی اللَّه عنهما) بی نهایت زیباتر و جالبتر از لؤلؤ و مرجاناند.(۱)

اعتراف صادقانه او نسبت به مقام این بزرگواران در خور تحسین است؛ مشروط بر اینکه هدفش از میان بردن ارزش روایات فوق نباشد!

آلوسی گویا فراموش کرده است که این حدیث با طرق متعدد از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حقّ دارد تأویل آیات را بیان بفرماید؛ و مقایسه آن با تأویل‌های بی مدرک و ساخته افکار منحرف صوفیان مقایسه بسیار ظالمانه‌ای است که دور از شأن یک عالم می‌باشد.

به هر حال این آیه از آیاتی است که دلالت بر فضیلت فوق العاده و جلالت عظیم برای علی علیه السلام و همسرش و فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام می کند، چرا که علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را تشبیه به دو اقیانوس عظیم نموده؛ اقیانوسی که نشانه عظمت خداوند و منبع برکات، و مبدأ علوم دانش‌ها بسیار و نشانه بارز اخلاق کریمه و، جود و سخاوت پاکی و عصمت است. و فرزندانشان را به جواهرات گران‌بها و بی‌مانندی تشبیه می کند که در دل اقیانوس پرورش یافته و به خارج می‌رسند؛ حسن و زیبایی، و جمال ظاهر و باطن، و علم و تقوا و فضیلت، و پاکی و عصمت همه در آن درج است.

درباره چه کسی در اسلام این همه فضائل دیده می‌شود، و چه کسی شایسته‌تر برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام و فرزندان او است، و چه ساده از کنار این همه فضائل گذشته‌اند.

۱- روح المعانی، جلد ۲۷، صفحه ۹۳(ذیل آیات مورد بحث).

ص: ۳۱۴

۱۷- آیه نجوی

اشاره

در سوره «مجادله» آیه ۱۲ و ۱۳ آمده است:

یـا ایُّهَـا الّـذینَ آمَنُوا اذا نـاجَیْتُمُ الرَسُولَ فَقَـدِّمُوا بَیْنَ یَـدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَـةً ذلِکَ خَیرٌ لَکُمْ وَ اطْهَرُ فَانْ لَمْ تَجِـدُوا فَانَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحیم- ءَاشْـفَقْتُمْ انْ تُقَـدِّمُوا بَیْنَ یَـدَیْ نَجْواکُمْ صَـدَقاتٍ فَاذْلَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَاقیمُوا الصَّلوةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ اطیعُوااللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ اللَّهُ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ

«ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که می خواهید با پیامبر صـلی الله علیه و آله نجوا کنید (و سـخنان درگوشـی بگویید)، قبل از آن صـدقه ای (در راه خدا) بدهید؛ این برای شـما بهتر و پاکیزه تر است. و اگر توانایی نداشـته باشـید، خداوند آمرزنده و مهربان است. آیا ترسـیدید (فقیر شویـد) که از دادن صـدقات قبل از نجوا خودداری کردیـد؟! اکنون که این کار را نکردیـد و خداوند توبه شما را پـذیرفت، نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید و خدا و پیامبرش را اطاعت نماییدو (بدانید) خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.».

از قرائن موجود در این دو آیه، و همچنین از شأن نزول‌هایی که بسیاری از مفسـران از جمله مرحوم طبرسـی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر و قرطبی در تفسـیرالجامع لاحکام القرآن و آلوسـی در روح المعانی و غیر آنها آورده‌اند چنین استفاده می‌شود که گروهی از مسـلمانان- و به گفته جمعی از مفسّـِران گروهی از اغنیـاء وثروتمنـدان- برای کسب موقعیّت نزد مردم در هر موضوع کوچکی با

ص: ۳۱۵

پیامبر صلی الله علیه و آله به نجوی و سخنان در گوشی می‌پرداختند بی‌آنکه به این حقیقت توجّه داشته باشند که وقت پیامبر صلی الله علیه و آله بـا ارزش‌تر از آن است که برای مسائل کم ارزش یـا بی ارزش در اختیـار یـک فرد قرار گیرد؛ به علاوه این کار مایه ناراحتی مستضعفان و موجب امتیازی برای اغنیاء بود؛ و گاه ایجاد بدبینی می کرد.

نخستین آیه از دو آیه بالا نازل شد؛ به مسلمانان دستور داد: اگر می‌خواهید با پیامبر صلی الله علیه و آله نجوی کنید، قبل ازاین کار، صدقه‌ای در راه خدا بدهید این دستور آزمون جالبی به وجود آورد و سنگ محکی بود برای مدعیان قرب به پیامبر صلی الله علیه و آله. همگی جز یک نفر از دادن صدقه ونجوی خودداری کردند، و آن یک نفر کسی جز امیرمؤمنان علی علیه السلام نبود.

در اینجا آنچه لازم بود روشن شود؛ و مسلمانان بفهمند و عبرت گیرند روشن شد؛ و درس لازم را گرفتند.

کمی بعد آیه دوّم نازل شد و این حکم را نقض کرد و معلوم شد حبّ مال در دل بعضی از علاقه به نجوی با شخص پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر است، و نیز معلوم شد این نجواها غالباً درباره مسائل غیر ضروری بوده، و به منظور سکب موقعیت اجتماعی بصورت می گرفته است.

در اینجا روایات متعدّدی وارد شده است که تنها کسی که به این آیه در قرآن مجید عمل کرد، علی علیه السلام بود.

در شواهد التنزیل از مجاهد از علی علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود: «انّ فی القُرآنِ لآیَةً ما عَمِلَ بِها احَدُ قَبْلی وَلا بَعْدی وَ هِیَ آیَةُ النَّجْوی، قالَ کانَ لی دِیْنارُ فَبِعْتُهُ بِعَشَرَةِ دَراهِمَ، فَکُلَّما ارَدْتُ انْ اناجَی النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله تَصَدَّقْتُ بِدِرْهَمٍ مِنهُ ثُمَّ نُسِخَتْ»: «در قرآن آیه‌ای است که هیچ کس قبل از من و نه بعد از من، به آن عمل نکرده و نخواهد کرد، و آن آیه نجوی است، من دیناری داشتم، آن را به ده درهم فروختم،

ص: ۳۱۶

هر زمانی می‌خواستم با پیامبر صلی الله علیه و آله نجوی کنم، درهمی را صدقه می‌دادم، سپس این آیه نسخ شد».(۱)

درروایت دیگری از ابوایوب انصاری نقل شده که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده، و علی علیه السلام ده‌بار با پیامبر صلی الله علیه و آله نجوی کرد، و در هر بار یک دینار صدقه می‌داد.(۲) باز در همان کتاب در حدیث دیگری از مجاهد آمده است که در قرآن آیه‌ای است که جز علی بن ابیطالب علیه السلام به آن عمل نکرده تا زمانی که نسخ شد، و آن آیه یا ایُّها الذینَ آمَنوا اذا ناجَیْتُمُ الرَسُولَ ... است؛ او با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوای کرد و یک دینار صدقه داد.(۳)

در آن کتاب روایات متعدد دیگری در این زمینه نقل شده که بالغ بر ده روایت می‌شود!

سیوطی در تفسیرش روائی الدرُّ المنثور این روایت را از طرق متعدد (بیش از هفت طریق) بیان کرده است؛ مخصوصاً از حاکم نیشابوری با اعتراف به اینکه این حدیث، حدیث صحیحی است از علی علیه السلام نقل می‌کند که در قرآن مجید آیه‌ای است که هیچ کس قبل یا بعد از من به عمل نکرده و نخواهد کرد. سپس ادامه حدیث را به همانگونه که در بالا از شواهدالتنزیل آوردیم ذکر نموده است (۴) در همان کتاب از گروه زیادی از راویان اخبار از علی علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره تعیین مقدار این صدقه با علی علیه السلام به مشورت پرداخت- «فرمود: دینار را چگونه می‌بینی؟ عرض کرد: «مردم توانائی آن را ندارند؛» فرمود: نصف دینار چطور؟ عرض‌کرد: توانایی آن را هم ندارند؛ فرمود پس چه اندازه باشد خوب است، فرمود: «شَعیرَة» (به اندازه وزن یک جو طلا) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «انَّکَ لَزَهیدٌ»: «مقدار آن ار کم گفتی»، چیزی گذشت

۱- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۳۱، حدیث ۹۵۱.

۲- همان مدرک، صفحه ۲۴۰، حدیث ۹۴۶.

۳-

۴- الدّرالمنثور، جلد ۶، صفحه ۱۸۵.

ص: ۳۱۷

که آیه «ءَاشْفَقْتُمْ ...» نازل شد و حکم سابق نسخ شد؛ علی علیه السلام می‌فرماید: «به وسیله من خداوند از این امّت تخفیف داد و بار آنها را سبک کرد.(۱) در اینجا حدیث جالبی است که برسوئی در تفسیر روح البیان از عبداللَّه بن عمر بن خطاب نقل می‌کند که می‌گفت: «کانَ لِعَلِیٍّ علیه السلام ثَلاثٌ لَوْکانَتْ لی واحِدَةٌ مِنْهُنَّ کانَ احَبَّ الَّی مِنْ حُمُرِ النَّعَم تَزْویجُهُ فاطِمَةَ علیها السلام وَ اعْطاؤهُ الرّایَةَ یَوْمَ خَیْبَرٍ وَآیَةُ النَّجْوی»: «علی علیه السلام سه فضیلت داشت که اگر یکی از آنها برای من بود بهتر از گروه شتران سرخ مو بود (این تعبیر در میان عرب برای اشاره به گران‌بهاترین اشیاء به کار برده شده و به صورت ضرب المثلی به هنگام بیان اشیاء بسیار نفیس ذکر می‌شد).

نخست تزویج پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیها السلام را به علی علیه السلام و دیگر دادن پرچم به دستش در روز خیبر، و دیگر آیه نجوی».(۲)

زمخشری نیز آن را در «کشّاف» آورده است (۳)

همچنین قرطبی در تفسیر «الجامع لاحکام القرآن»(۴)

و طبرسی در «مجمع البیان»(۵)

در واقع «عبداللَّه‌بن عمر» انگشت روی سه مسأله حساس گذاشته است فاطمه علیها السلام که به گفته پیامبر «سَیِّدَةُ نِساءِ الْعالَمینَ مِنَ الاوَّلینَ و الآخَریْنَ»: «بانوی تمام جهانیان از اولین تا آخرین بود» همتایی جز علی علیه السلام نداشت که او ابر مرد تاریخ بشر بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

مسأله دادن پرچم به دست علی علیه السلام در روز جنگ خیبر و او را به لقب «کَرّارُ غَیْرُ فَرّارٍ» مفتخر ساختن بعد از آنکه دیگران رفتند و کاری از پیش نبردند و پیروزی

۱- همان مدرک.

۲- تفسیر روح البیان، جلد ۹، صفحه ۴۰۶.

۳- کشّاف، جلد ۴، صفحه ۴۹۴(ذیل آیات مورد بحث).

۴- تفسیر قرطبی، جلد ۹، صفحه ۶۴۷۲.

۵- مجمع البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۲۵۲(ذیل آیات مورد بحث).

ص: ۳۱۸

چشم‌گیری که از این طریق حاصل شد یک فضیلت بی مانند گیر است، همچنین وجود آیه‌ای در قرآن که تنها علی علیه السلام به آن عمل کرده است.

عجب اینکه بعضی اصرار دارند که این فضیلت را کم رنگ کرده، بلکه فضیلت بودنش را به کلی انکار کنند! وطبق معمول به سراغ عذرهای مختلف و دلائل سست و بی پایه‌ای بروند.

گاه می گویند اگر بزرگان صحابه اقدام به این کار نکردند نیازی به آن ندیدند! و گاه می گویند وقت کافی نداشتند چون آیه به زودی نسخ شد! و گاه می گویند دیگران فکر می کردند اگر ادقام به صدقه و نجوی کنند موجب ناراحتی فقراء و وحشت اغنیا می گردند؛ و فقرا توانائی ندارند مثل آن را انجام دهند و اغنیاء که توانائی دارند اگر آن را ترک کنند مورد ملامت قرار می گیرند. بنابراین عمل نکردن دیگران به این آیه سلب فضیلتی از آنها نمی گردد.(۱)

ولی این مفسران بزرگ گویا آیه دوم را به هنگام این بهانه تراشی‌ها اصلًا فراموش کرده‌اند؛ زیرا قرآن نجوی کنندگان پیشین را که بعد از نزول حکم صدقه آن را ترک کردند مورد ملامت و سرزنش قرار داده؛ و می گوید: ءَاشْفَقْتُمْ ان تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَىْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ «آیا ترسیدید (فقیر شوید) که از دادن صدقات قبل از نجوی خودداری کردید؟!».(۲)

سپس قرآن این کار را همانند یک گناه می‌شمرد و با جمله وَتابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ آنها را مشمول توبه الهی قرار می‌دهد؛ و برای جبران این عمل بد دستور به اقامه نماز و أدای زکات و اطاعت خداو پیامبر مید هد.

اگر وقت کوتاه بوده جای سرزنش و ملامت نیست؛ و نیازی به توبه الهی ندارد. و اگر هدف آنها کمک به جلب قلب فقرا و دفع وحشیت اغنیا بوده کاری در خور

۱- تفسیر کبیر فخر رازی جلد ۲۹، صفحه ۲۷۲ و تفسیر روح المعانی جلد ۲۸، صفحه ۲۸.

۲- سوره مجادله، آیه ۱۳.

ص: ۳۱۹

تشویق و قدردانی است؛ پس چرا خداوند آنها را سرزنش می‌کند و سخن از توبه به میان می‌آورد. پس با توجه به این آیه به خوبی روشن می‌شود که کار آنها ناپسند بوده است.

حقیقت این است هنگامی که مسائلی پیش می‌آید که با پیشداوری‌های این برادران سازگار نیست؛ همه چیز حتی آیات قرآن به فراموشی سپرده می‌شود، در حالی که پیش چشم آنها است.

باز در اینجا بعضی برای کم رنگ کردن این فضیلت می‌گویند: فاصله میان آیه نجوی و نسخ آن فقط یک ساعت بود؛ به همین دلیل بزرگان صحابه موفق به عمل کردن به آن نشدند؛ اینها نیز از همان گروه فراموش‌کارانند. که توجه به لحن آیه ناسخ نکرده‌اند، آیه‌ای که گروهی از اصحاب را ملامت می‌کند که چرا از ترس فقر، صدقه را ترک کردند و از نجوا چشم پوشی نمودند؛ و هم اکنون خداوند توبه آنها را می‌پذیرد.

اگر فاصله میان این دو تنها یک ساعت بوده جایی برای این گفتگوها نخواهد بود، بنابراین مناسب، روایتی است که می‌گوید: فاصله میان آن دو، ده روز بوده است.(۱)

سؤال

تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که چگونه این کار فضیلت محسوب می‌شود؟ آیا همانطور که بعضی از مفسران صاحب تعصب گفته‌اند نه عمل کردن به آن فضیلتی بوده، و نه ترک آن منفعتی؟

یا آن گونه که در روایات اسلامی آمده که علی علیه السلام آن را افتخار بزرگی برای خویش می‌شمرد؛ و عبداللَّه بن عمر آن را فضیلتی همسنگ ازدواج با بانوی اسلام

۱- در تفسیر روح المعانی، این قول از مقاتل که معاصر منصور دوانیقی که و از شاگردان تابعین است، نقل شده است.

ص: ۳۲۰

فاطمه زهرا علیها السلام و فتح خیبر قلمداد می کرد؟

پاسخ

این سؤال از بحث‌های گذشته روشن شد، و اضافه می کنیم بهترین راه برای یافتن پاسخ این سؤال همان مراجعه به خود قرآن و دقت در آیه ناسخ (آیه دوم) است، این آیه نشان می‌دهد که خداوند می‌خواسته با این دستور، مسلمین را آزمایش کند که آیا حاضرند برای انجام نجوی با پیامبر صلی الله علیه و آله که مدّعی بودند به خاطر مصالح مسلمین انجام می گرفته، چیزی خرج کنند، و صدقه‌ای در راه خدا بدهند؟

در اینجا تنها یک نفر از عهده این آزمایش الهی بر آمد، و او علی بن ابی طالب علیه السلام بود، آیا این افتخار بزرگی نیست؟

به تعبیر دیگر، سایر افراد مشمول ملامت و سرزنش و توبه موجود در این آیه شدند؛ تنها کسی که این ملامت و سرزنش و توبه متوجه او نشد علی علیه السلام بود.

راستی چرا بعضی از دانشمندان حقایقی با این وضوح و روشنی را انکار می کنند؟! شما بگویید چرا؟!

۱۸- آیه سابقون

اشاره

در سوره «واقعه» می‌خوانیم: وَالسّابِقُوْنَ السّابِقُوْنَ- اولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ- فی جَنّاتِ النَّعیمِ- ثُلَّةٌ مِنَ الاوَّلینَ- وَ قَلیلٌ مِنَ الآخِرِینَ «و (سوّمین گروه) پیشگامان پیشگام انـد،- آنها مقربانند. در باغهای پرنعمت بهشت (جای دارند). ((۱)) گروه زیادی (از آنها) از امّتهای نخستین اند- و اندکی از

۱- همان مدرک، صفحه ۳۵۹.

ص: ۳۲۱

امّتهای آخرین».(۱)

در شواهد التنزیل حاکم حسکانی از ابن عباس چنین نقل شده:

«السُّبّاقُ ثَلاثَهٌ، سَبَقَ یُوشَعُ بْنُ نُونٍ الی مُوسَی، وَ سَبَقَ صاحِبُ یاسِین الی عِیسی، وَ سَبَقَ عَلِیّ الَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله»: «پیشگامان (در ایمان) سه نفرند، یوشع پیشگام نسبت به (ایمان به) موسی علیه السلام بود، صاحب یاسین (حبیب نجار) نسبت به عیسی علیه السلام، و علی علیه السلام نسبت به رسول خدا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیشگام بود».(۲)

در همان کتاب از ابن عباس نقل شده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر این آیه را پرسیدم، فرمود: «حَدَّثَنی جَبرَئیلُ بِتَفْسیرِها، قالَ ذاکَ عَلِیّ وَ شِیعَتُهُ الَی الْجَنَّهِ»: «از جبرئیل تفسیر این آیه را پرسیدم گفت: آن اشاره به علی علیه السلام و شیعیان او است که پیشگام در رفتن به بهشت هستند»!(۳)

این دو تفسیر، منافاتی با هم ندارد، چرا که علی علیه السلام، هم پیشگام در ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و هم پیشگام در رفتن به بهشت است، و در واقع این دو ارتباط و پیوند ناگسستنی با یکدیگر دارد.

در همین کتاب، چندین حدیث دیگر در این باره نقل شده است.

در تفسیر الدّر المنثور نیز دو روایت از ابن عباس در این زمینه نقل شده، در یکی از آنها ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عباس در تفسیر این آیه نقل می‌کنند که یوشع بن نون (نخستین کسی بود که) به موسی علیه السلام ایمان آورد؛ و مؤمن آل یاسین به عیسی علیه السلام، و علی بن ابی طالب علیه السلام پیشگام در ایمان به پیامبر اسلام علیهم السلام بود.(۴)

۱- سوره واقعه، آیه ۱۰ تا ۱۴.

۲- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۱۳، حدیث ۹۲۴.

۳- همان مدرک، صفحه ۲۱۵ و ۲۱۶،(حدیث ۹۲۷).

۴- الدر المنثور، جلد ۶ صفحه ۱۵۴.

ص: ۳۲۲

در همان کتاب حدیث دیگری نیز به همین مضمون نقل می کند.(۱)

از کسانی که این روایت را نقل کرده‌انـد ابن مغازلی (طبق نقل ابن بطریق) در کتاب العمده و سـبط بن جوزی در تذکرهٔ و ابن کثیر در تفسیرخود و ابن حجر در صواعق و علامه شوکانی در فتح القدیر و شیخ سلیمان قندوزی در ینابیع الموده است.(۲)

این نکته نیز قابل توجه است که قاضـی روزبهان که در مسائل مربوط به امامت و خلافت، تعصب خاصی دارد و کتابش به نام ابطال نهج الحق گواه بر این معنی است.

هنگـامی که در مقـام پاسـخ گویی از علامـه حلی در مورد این آیه بر می‌آیـد- زیرا علامه در کتاب خود از طریق اهل سـنت از ابن عبـاس نقـل می کنـد: «سـابِقُ هـذِهِ الامَّهِٔ عَلِیُّ بْنُ ابی طالِبٍ»: «پیشـگام این امت در ایمان، علی بن ابیطالب علیه السـلام است»-. او در کتاب خود به نام ابطال نهـج الحق در پاسخ سـخن علامه چنین می گوید: «این حدیث در روایات اهل سـنت آمده است، ولی به این عبارت: «سُبّاقُ الامَّهِٔ ثَلاثَهٔ: مُؤمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ وَ حَبیبُ النَّجّارِ وَ عَلِیُّ بنُ ابی طالِبٍ،» سپس می‌افزاید: شک نیست که علی علیه السـلام پیشقدم در اسلام بود. و سابقه و فضائل بیشماری داشت، ولی اینها دلیل بر نص بر امامت (بلافصل) او نمی‌شود».(۳)

ولی بایـد توجه داشت که هیچ کس نمی گوید این احادیث به تنهایی به معنی نص بر امامت بلافصل علی بن ابی طالب علیه السـلام است؛ بلکه هدف این است هنگامی که این آیات و روایات را در کنار هم بچینیم می‌بینیم علی علیه السـلام شاخص‌ترین و بارزترین فرد از امت اسلامی بود که لایق این مقام شد، و هیچ کس در این میدان به پای او نیز نمی‌رسد.

آیا با وجود این همه فضائل غیر قابل انکار سزاوار است دیگران را بر او مقدم بشمریم، و با وجود او به سراغ دیگری برویم؟!

۱- الدر المنثور، جلد ۶ صفحه ۱۵۴.

۲- احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۱۴ تا ۱۲۰.

۳- احقاق الحق عبارت او را عینا در جلد سوم صفحه ۱۲۱ آورده است.

ص: ۳۲۳

***

این بحث را با ذکر ده نکته تکمیل می کنیم:

۱- منظور از «قلیل من الاخرین» کیست؟

در ادامه آیات گذشته قرآن مجید، پس از آنکه مقام والای سابقون و پیشگامان را بر می‌شمرد که آنها مقربان درگاه الهی هستند و جایگاهشان در باغهای پر نعمت بهشتی است می‌افزاید: ثُلَّةٌ مِنَ الاوَّولینَ وَ قَلیل مِنَ الآخِرِینَ (۱): «گروهی از امت‌های نخستین هستند و اندکی از امت‌های آخرین» «واقعه» حاکم حسکانی در شواهد التنزیل چندین روایت، از محمد بن فرات و محمد بن سهل و علی بن عباس از جعفر بن محمد علیه السلام نقل می کند که در تفسیر آیه وَقَلیل مِنَ الآخِرِینَ فرمود: «منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است».(۲)

بدیهی است مفهوم این آیه این نیست که بهشتی این امت منحصر به او است، بلکه مقام والای پیشگام بودن در ایمان، مقامات والایی را در بهشت و در جوار قرب الهی می‌طلبد که ویژه علی بن ابی طالب علیه السلام (بعد از پیامبر اسلام) است، به همین دلیل در آیات بعد از این سوره که مقامات و نعمت‌های گروه دیگری از بهشتیان (اصحاب الیمین) را بیان می‌فرماید، در آخر کار می گوید: ثُلَّة مِنَ الاوَّلینَ وَ ثُلَّة مِنَ الآخِرِینَ «گروهی از امت‌های نخستین هستند و اندکی از امت‌های آخرین».

روشن است که اصحاب یمین گر چه بهشتی هستند امّا به پای مقرّبین از سابقین نمی‌رسند.

۱- سوره واقعه، آیه ۱۳ و ۱۴.

۲- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۱۸(احادیث ۹۳۲- ۹۳۵).

ص: ۳۲۴

۲- نخستین مسلمان که بود؟

این بحث مهمی است که «اول من آمن» (نخستین کسی که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ایمان آورد و دست بیعت در دست او گذاشت) که بود؟

تمام امت اسلامی متفق‌اند که از میان زنان، خدیجه کبری علیها السلام نخستین نفر بود و امّا از میان مردان، با اینکه عدّه‌ای اصرار دارند مسأله را پیچیده و قابل بحث و گفتگو قرار دهند از مطالعه مجموع احادیث و تواریخ تردیدی برای یک ناظر بی طرف باقی نمی‌ماند که نخستین فرد، علی بن ابی طالب علیه السلام بود. او اوّلین کسی بود که تصدیق پیامبر اسلام علیهم السلام کرد، و نخستین کسی بود که با او بیعت نمود؛ و نخستین کسی بود که با او نماز خواند و رکوع و سجود بجا آورد.

شواهد و دلائل این مسأله در تمام منابع اسلامی وجود دارد که در ذیل به قسمتی از آنها اشاره می‌کنیم:

حداقل هیجده نفر از صحابه با طرق مختلف این حدیث را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که علی علیه السلام نخستین مردی بود که اسلام را پذیرا گشت وبا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز خواند:

۱- ابوسعید خدری که از معاریف صحابه است می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست بر پشت علی علیه السلام زد و فرمود: «یا علیُ لَکَ سَبْعُ خِصالٍ لایُحاجُّکَ فیهِنَّ احَدُ یَوْمَ الْقِیامَهِٔ انْتَ اوَّلُ الْمُؤمِنینَ ایْماناً بِاللَّهِ ...»:

«ای علی! تو هفت ویژگی داری که هیچ کس نمی‌تواند در مورد آنها در روز قیامت با تو گفتگو کند: نخست اینکه تو اوّلین کسی هستی که ایمان به خدا آوردی (و اسلام را پذیرا گشتی) ....(۱)

۲- عایشه می‌گوید: فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله این حدیث را برای من نقل کرد که

۱- این حدیث را ابونعیم اصفهانی در حلیهٔ الاولیاء جلد ۱، صفحه ۶۶ آورده.

ص: ۳۲۵

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «زَوَّجْتُکَ اعْلَمَ الْمُؤمِنینَ عِلْماً وَ اقْدَمُهُمْ سِلْماً وَ افْضَلُهُمْ حِلْماً!»: «تو را به همسری مردی در آوردم که علمش از همه مؤمنان بیشتر، و در پذیرش اسلام از همه آنها مقدمتر و حلمش از همه فزونتر است».(۱)

۳- عمر بن خطاب- ابن عباس می‌گوید: از عمر بن خطاب شنیدم که می‌گفت نام علی علیه السلام را به بدی نبرید من از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او اموری شنیدم که اگر یکی از آنها در آل خطّاب بوده باشد برای من محبوبتر بود از آنچه آفتاب بر آن طلوع می‌کند: من و ابوبکر و ابوعبیده با جمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که به در خانه ام سلمه رسیدیم و علی علیه السلام بر در خانه ایستاده بود، گفتیم پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌خواهیم؛ فرمود الآن بیرون می‌آید پیامبر بیرون آمد به سوی او رفتیم تکیه بر علی بن ابیطالب کرد و با دست بر شانه او زد و فرمود: «انَّکَ مُخاصَمُ، انتَ اوَّلُ الْمُؤمِنینَ ایماناً وَ اعْلَمُهُمْ بِایّامِ اللَّهِ وَ اوْفاهُمْ بِعَهْدِهِ وَ اقْسَمُهُمْ بِالسَّوِیَّةِ وَ ارْافَهُمْ بِالرَّعِیَّةِ وَ اعْظَمُهُمْ الرَّزِیَّةَ»: «با تو، به مخاصمه بر می‌خیزند، (امّا) تو نخستین کسی هستی که ایمان آوردی، و از همه به ایام اللَّه داناتری؛ و نسبت به عهد الهی باوفاتری؛ از همه بهتر تقسیم عادلانه می‌کنی؛ و نسبت به رعیّت از همه مهربانتری؛ و مصیبت تو نیز از همه بزرگتر است».(۲)

این حدیث مسائل زیادی را بازگو می‌کند که شرح همه آنها از حوصله این مقال خارج است.

۴- معاذ بن جبل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که به علی علیه السلام فرمود: «تَخْصِمُ النّاسَ بِسَبْعٍ وَلایُحاجُّکَ فیهِ احَدٌ مِنْ قُرَیْشٍ انْتَ اوَّلُهُمْ ایْماناً بِاللَّهِ ...»:

«تو با مردم به هفت چیز محاجّه می‌کنی؛ و هیچ کس از قریش در آن هفت چیز

۱- این حدیث را ابن عساکر در تاریخ دمشق در ترجمه امام علی علیه السلام(جلد ۱، صفحه ۲۴۴، طبع بیروت) نقل می‌کند.

۲- کنزالعمال، جلد ۱۳، صفحه ۱۱۷(طبع بیروت مؤسسهٔ الرسالهٔ).

ص: ۳۲۶

نمی‌تواند به گفتگو با تو برخیزد- و ادعای برابری کند- تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آوردی ...».(۱)

۵- اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابی طالب نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به دخترش فاطمه علیها السلام فرمود: «زَوَّجْتُكِ اقْدَمَهُمْ سِلْماً وَاعْظَمَهُمْ حِلماً وَاكْثَرَهُمْ عِلْماً»: «تو را به همسری مردی در آوردم که در اسلام از همه پیشگامتر، و حلمش از همه عظیمتر، و علمش از همه بیشتر است».(۲)

۶- سلمان فارسی می‌گوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اوَّلُكُمْ وُرُوْداً عَلَيَّ الْحَوْضَ اوَّلُكُمْ اسْلاماً عَلِيُّ بْنُ ابی طالِبِ علیه السلام»: «نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شود نخستین کسی است که اسلام را پذیرفته و او علی بن ابی طالب علیه السلام است».(۳)

۷- ابوسخیله می‌گوید من و سلمان حج بجا آوردیم، و بر ابوذر وارد شدیم، مدّتی که خدا می‌خواست نزد او ماندیم، هنگامی که حرکت ما نزدیک شد گفتم ای ابوذر! من اموری می‌بینم که حادث شده و می‌ترسم در میان مردم اختلافی واقع شود؛ اگر چنین شود چه دستوری به من می‌دهی؟! گفت:

«الْزِمْ کِتابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ عَلِيَّ بْنَ ابی طالِبٍ، فَاشْهَدُ انّی سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: عَلِيٌّ علیه السلام اوَّلُ مَنْ آمَنَ بی، وَ اوَّلُ مَنْ يُصافِحُنی يَوْمَ الْقِيامَةِ، وَ هُوَ الصِّدِيْقُ الاكْبَرُ، وَ هُوَ الْفارُوْقُ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْباطِلِ»:

«از کتاب خداوند عزّوجلّ، و علی ن ابی طالب جدا مشو! من گواهی می‌دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: علی اوّل کسی است به من ایمان آورده، و

۱- این حدیث را شهاب الدین حسینی شافعی در کتاب« توضیح الدلائل» صفحه ۱۷۱ آورده است(مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۲۰، صفحه ۴۵۵).

۲- تاریخ ابن عساکر، جلد ۱، صفحه ۲۴۵، طبع بیروت.

۳- این روایت را محمد بن ابی بکر در کتاب« الجوهره»، صفحه ۸- طبع دمشق- آورده، و نویسنده کنزالعمال نیز بدون ذکر سند آن را نقل کرده است- جلد ۱۱، صفحه ۶۱۶، طبع مؤسسه الرّساله- بیروت).

ص: ۳۲۷

نخستین کسی است که روز قیامت با من مصافحه می کند، و او «صدیق اکبر»، و «فاروق» یعنی جدا کنند حق از باطل است.(۱)

۸- عبدالرحمن عوف در حدیثی در ذیل آیه السّابِقُونَ الاوَّلُونَ می گوید آنها ده نفر از قریش بودند: كانَ اوَّلَهُمْ اسْلاماً عَلِیُّ بْنُ ابی طالِبٍ علیه السلام: «نخستین کسی از آنها که اسلام را پذیرفت علی بن ابی طالب علیه السلام بود».(۲)

۹- جمال الدین ابوالحجاج در کتاب «تهذیب الکمال» از «ابورافع» (از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله) نقل می کند: «اوَّلُ مَنْ اسْلَمَ مِنَ الرِّجالِ عَلِیٌّ علیه السلام»: «نخستین کسی که از مردان اسلام آورد علی علیه السلام بود».(۳)

۱۰- انس بن مالک خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اوَّلُ هٰذِهِ الامَّةِ وُرُوداً عَلیَّ الْحَوضَ اوَّلُها اسْلاماً عَلیّ بْنُ ابی طالِبٍ علیه السلام: «نخستین فرد این امّت که در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شود نخستین کسی است که اسلام آورده و او علی بن ابی طالب علیه السلام است».(۴)

۱۱- ابن عباس- می گوید علی علیه السلام چهار ویژگی دارد که برای احدی نیست: هُوَ اوَّلَ عَرَبِیٍّ وَ عَجَمِیٍّ صَلّی مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ...: «او نخستین فرد از عرب و عجم است که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز گذارد».(۵)

و در جای دیگر می گوید: «اوَّلُ مَنْ اسْلَمَ بَعْدَ خَدیجَةٍ عَلِیُّ بْنُ ابی طالِبٍ نخستین کسی که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورد علی بن ابیطالب علیه السلام بود».(۶)

۱- مختصر تاریخ دمش، جلد ۱۷، صفحه ۳۰۶(طبع دمش دارالفکر)(مطابق نقل احقاق، جلد ۲۰، صفحه ۴۷۲)- این حدیث را کنزالعمال از جمله« انّ هذا اوّل من آمن بی تا آخر جدل ۱۱، صفحه ۶۱۶، حدیث ۳۲۹۹۰ آورده است.

۲- مختصر تاریخ دمشق، جلد ۱۷، صفحه ۳۰۷(نوشته امام محمد بن مکرم معروف به ابن منطور).

۳- تهذیبُ الکمال، جلد ۳ صفحه ۸۵(مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۲۰، صفحه ۳۶۷).

۴- این حدیث را ابن عدیم حلبی از علمای قرن هفتم هجری در کتاب خود: تاریخ حلب، صفحه ۲۹۵ آورده است.

۵- المختار فی مناقب الابرار، صفحه ۱۶(مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۲۰، صفحه ۴۵۷).

۶- این حدیث از حسام الدین حنفی در کتاب آل محمّد صلی الله علیه و آله، صفحه ۱۷۴ آمده است.

ص: ۳۲۸

۱۲- نسایی محدّث معروف در کتاب السنن از زید بن ارقم نقل می‌کند که گفت:

«اوَّلُ مَنْ اسْلَمَ مَعَ رَسُوْلِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلِیُّ بْن ابی طالِبِ علیه السلام»: «نخستین کسی که به پیامبر ایمان آورد علی بن ابی طالب علیه السلام بود».(۱)

۱۳- ابو احمد جرجانی شافعی، در کتاب الکامل فی الرجال از مالک بن الحوریث نقل می‌کند که می‌گوید: «کانَ عَلِیٌّ اوَّلَ مَنْ اسْلَمَ مِنَ الرِّجالِ وَخَدیجَةُ اوَّلَ مَنْ اسْلَمَ مِنَ النِّساءِ»: «علی علیه السلام نخستین کسی از مردان بود که اسلام آورد وخدیجه نخستین کسی از زنان بود که ایمان آورد».(۲)

۱۴- لیلی الغفاریه، زنی که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله مجروحان جنگی را مداوا و پرستاری می‌کرد می‌گوید: من با علی علیه السلام به میدان جنگ بصره آمدم هنگامی که عایشه را در برابر آن حضرت دیدم شک و تردید در من پیدا شد نزد او آمدم، و از او پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فضیلتی درباره علی علیه السلام شنیده‌ای؟ گفت: آری! سپس عایشه داستانی نقل کرد در ضمن آن داستان، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود:

«انَّهُ اوَّلَ النّاسِ بی اسْلاماً»: «علی علیه السلام نخستین کسی است که به من ایمان آورده است».(۳)

۱۵- احمد حنبل یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت در کتاب مسندش در حدیثی نقل می‌کند که مَعْقِل بْنِ یَسار (صحابی معروف) می‌گوید روزی در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برویم از فاطمه علیها السلام- که بیمار است- عیادت کنیم؛ هنگامی که به خانه فاطمه علیها السلام رسیدیم پیامبر صلی الله علیه و آله از او احوال پرسی کرد»، فاطمه علیها السلام عرض کرد: «اندوه من زیاد، و فقرم شدید، و بیماریم طولانی شده ...» (پیامبر برای دلداری

۱- احقاق الحق، جلد ۲۰، صفحه ۴۷۵.

۲- الکامل فی الرجال، جلد ۶، صفحه ۲۳۷۸- طبع دارالفکر بیروت.

۳- این حدیث را محمد بن مکرم انصاری در کتاب مختصر تاریخ دمشق(جلد ۱۷، صفحه ۱۱۹) نقل می‌کند.

ص: ۳۲۹

او در برابر این مشکلات) فرمود: «اوَ ما تَرْضِیْنَ انّی زَوَّجْتُکِ اقْدَمَ امَّتی سِلْماً وَ اکْثَرَهُمْ عِلْماً وَ اعْظَمَهُمْ حِلْماً»: «آیا خشنود نمی‌شوی که من تو را به همسری مردی در آوردم که از همه در امتم در اسلام پیشگام‌تر، و علمش از همه بیشتر و حلمش عظیم‌تر است.(۱)

قابل توجه اینه همین حدیث را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (جلد ۳، صفحه ۲۵۷) و ابن عساکر در تاریخ دمشق (جلد ۱، صفحه ۲۳۲) و الهیثمی در مجمع الزوائد (جلد ۹، صفحه ۱۰۱) و متقی هندی در (کنز العمال، جلد ۱۲، صفحه ۲۰۵) و گروهی دیگر از دانشمندان اهل سنت در کتاب‌های خود آورده‌اند.

۱۶- عبداللَّه بن صامت (ثابت) از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: روزی وارد بر رسول خداشدیم و گفتیم «مَنْ احَبُّ اصْحابِکَ الَیْکَ؟ فَانْ کانَ امْرُ کُنّا مَعَهُ، وَ انْ کانَتْ ناسِئَةُ کُنّا دَوْنَهُ، قالَ هذا عَلِیٌ علیه السلام اقْدَمُکُمْ سِلْماً وَ اسْلاماً»: «محبوبترین یاران تو نزد تو کیست؟ که اگر حادثه‌ای (برای تو) واقع شود، با او باشیم، و هر گاه خطری پیش آمد در راه او فداکاری کنیم؟. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن شخص همین علی علیه السلام است که اسلام و تسلیمش از همه جلوتر بود».(۲)

این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که عبداللَّه بن ثابت و همراهانش در جستجوی کسی بودند که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از همه شایسته‌تر برای امامت و ولایت باشد، و پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برای همین منظور معرفی فرمود.

۱۷- بریده یکی دیگر از یاران آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز داستانی شبیه داستان معقل بن یسار دارد و در پایان آن می‌خوانیم صلی الله علیه و آله که پیامبر اکرم فاطمه زهرا علیها السلام را دلداری دارد و فرمود: «خداوند شوهری به تو داده است که در پذیرش اسلام از همه پیشگام‌تر، و علمش فزونتر، و علمش برتر است» سپس می‌افزاید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- مسند احمد، جلد ۵، صفحه ۲۶(چاپ دارالصادر).

۲- این حدیث را احمد بن مردویه در کتاب مناقب نقل کرده است(احقاق الحق، جلد ۱۵، صفحه ۳۳۶).

ص: ۳۳۰

«وَاللَّه انَّ ابْنَیْکَ سَیِّدا شَبابِ اهْلِ الْجَنَّهِٔ»: «به خدا سوگند دو پسرت آقایان جوانان اهل بهشت اند».(۱)

۱۸- امام علی بن ابی طالب ۷- این معنی را خودش در سخنانش که مورد قبول همگان است نیز نقل کرده است، در کتاب الجوهره نوشته محمدبن ابی بکر انصاری می‌خوانیم که علی علیه السلام بر منبر بصره فرمود: «انَ الصِّدِّیقُ الاکْبَرُ، آمَنْتُ قَبْلَ انْ یُؤمِنَ ابُوبَکْرٍ، وَ اسْلَمْتُ قَبْلَ انْ یُسْلِمَ»: «صدیق اکبر منم، ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان بیاورد، و اسلام آوردم پیش از آنکه او اسلام بیاورد».(۲)

شیخ محمد بن مکرم انصاری نیز در کتاب خود مختصر تاریخ دمشق از آن حضرت چنین نقل می کند فرمود: «انَا اوَّلُ مَنْ اسْلَمَ»: «من نخستین کسی هستم که اسلام آورد».(۳)

در نهج البلاغه نیز در موارد متعّددی روی این مطلب تکیه شده است، از جمله آن حضرت در جمله ۱۳۱ می‌فرماید: «اللّهُمَّ انّی اوَّلُ مَنْ انابَ وَ سَمِعَ وَ اجابَ لَمْ یَسْبِقْنی الّا رَسُوْلُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالصَّلاهِٔ»: «خداوندا! من نخستین کسی هستم ک به سوی تو بازگشتم؛ و پیام تو را شنیدم و اجابت کردم؛ هیچ کس جز رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز خواندن بر من پیشی نگرفت».(۴)

به نظر می‌رسد در این بحث کمی از روش خود در این تفسیر خارج شدیم و سخن به درازا کشید؛ ولی اهمیّت مسأله ایجاب می کرد که گسترده‌تر از آن بحث

۱- انی حدیث را ابن عساکر در تاریخ دمشق(جلد ۱، صفحه ۲۴۲ طبع بیروت) آورده است، ولی ذیل آن در مورد امام حسن و امام حسین علیهما السلام فقط در ارجح المطالب نوشته علامه المرت سری(صفحه ۱۰۷ و ۳۹۶) آمده است.

۲- الجوهرهٔ، صفحه ۸(طبع دمشق) همین معنی را گروه دیگری نیز نقل کرده‌اند مانند ابواحمد جرجانی در کتاب الکامل فی الرجال(جلد ۳، صفحه ۱۱۲۳) و توضیح الدلائل(صفحه ۱۷۱) و مختصر تاریخ دمشق و غیر آنها.

۳- مختصر تاریخ دمشق، جلد ۱۷، صفحه ۱۱۸.

۴- این معنی در خطبه ۷۱ و ۱۹۲ نیز آمده است.

ص: ۳۳۱

کنیم.

به هر حـال این روایـات را با روایتی که ابن هشام در تاریـخ خود معروف به سـیره نبویـهٔ آورده است پایان می‌دهیم با اعتراف به این حقیقت که مطالب ناگفته هنوز در این باب بسیار است.

او نقل می‌کند در آغاز اسـلام هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسید پیامبر صلی الله علیه و آله برای ادای نماز به بعضی از دره‌های مکه می‌رفت و تنهـا علی بن ابی طالب به صورت پنهانی همراه او بود ... روزی پـدرش ابوطالب گفت: فرزنـدم این چه دینی است که تو بر آن هستی؟ گفت: ای پـدر! من به خـدا و رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و آنچه را از سوی او آورده ایمـان آوردم، و بـا او نماز خواندم؛ ... ابوطالب گفت: آگاه باش که او تو را جز به خیر و نیکی فرا نخوانده است؛ هرگز از او جدا مشو»!(۱)

***

ایمـان آوردن علی علیـه السـلام به عنـوان نخسـتین نفر به قـدری روشن است که جمعی از شـعرای معروف نیز در اشـعارشان آنرا به عنوان یکی از افتخارات علی علیه السلام ذکر کرده‌اند.

یکی از آنان درباره او می‌گوید:

«الَیْسَ اوَّلَ مَنْ صَـلیّ لِقِبْلَتِکُمْ- وَاعْلَمَ النّاسِ بِالْقُرآنِ وَالسُّنن؟» «آیا او نخستین کسـی نیست که به سوی قبله شما نماز گزارد و از همه مردم به قرآن و سنت آگاه‌تر بود»؟!

و دیگری می‌گوید: «فَهذا وَ فی الاسْـلامِ اوَّلُ مُسْـلِمٍ- وَ اوَّلُ مَنْ صَـلّی وَ صامَ وَ هَلَّلا»: «او نخستین مسـلمان در (جهان) اسلام است؛ و نخستین کسی است که نماز خواند و روزه گرفت و لا اله الا اللّه گفت»!

۱- سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۲۶۳(طبع داراحیاء التراث العربی).

ص: ۳۳۲

مرحوم علامه امینی در الغدیر بیش از ده نفر از شعرا را نقل می‌کند که در لابلای اشعارشان این معنی را سروده‌اند.(۱)

و نیز شایان توجّه اینکه علامه امینی در همان کتاب بیش از یکصد حدیث از «پیامبر اکرم» صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام و صحابه و تابعین و مورّخان و محدّثان دیگر نقل می‌کند که همگی گواهی می‌دهد بر این که علی علیه السلام نخستین نفر از مردان بود که به پیامر اسلام صلی الله علیه و آله ایمان آورد.

تنها یک سؤال!

در اینجا سؤال معروفی است که از همان قرون نخستین اسلام، در میان بعضی از بهانه جویان مطرح بوده است، و آن اینکه درست است علی علیه السلام نخستین مردی است که اسلام را پذیرفت؛ ولی آیا اسلام یک کودک ۱۰ ساله و نابالغ پذیرفته است؟ و اگر زمان بلوغ او را معیار بگیریم جمع دیگری اسلام را قبل از او پذیرا شده بودند.

پاسخ

در اینجا مناسب است گفتگوئی را که میان مأمون خلیفه عباسی که با یکی از علماء معروف اهل سنت در عصر او به نام اسحاق صورت گرفت بیاوریم (این حدیث را ابن عبدربه در عقد الفرید آورده است).

مأمون به او گفت آن روز که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مبعوث شده از تمام اعمال چه عملی افضل بود؟

اسحاق گفت: اخلاص در شهادت به توحید و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله

مأمون: آیا کسی را سراغ داری که بر علی علیه السلام در اسلام پیشی گرفته باشد؟

اسحاق: علی علیه السلام اسلام آورد در حالی که کم سن و سال بود و احکام الهی بر او جاری نمی‌شد!

۱- الغدیر، جلد ۳، صفحه ۲۳۱- ۲۳۳.

ص: ۳۳۳

مأمون: آیا اسلام علی علیه السلام به دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله اسلامش را نپذیرفت؟ چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را که به اسلام دعوت کند که اسلامش پذیرفته نیست؟!

اسحاق پاسخی نداشت که بدهد.(۱)

مرحوم علامه امینی «ره» بعد از نقل این داستان از العقد الفرید می‌افزاید:

ابوجعفر اسکافی معتزلی متوفای سال ۲۴۰ در رساله خود می‌نویسد که همه مردم می‌دانند که علی علیه السلام افتخار پیشگامی به اسلام را داشت پیامبر صلی الله علیه و آله روز دوشنبه مبعوث شد و علی علیه السلام روز سه شنبه ایمان آورد، و می‌فرمود «من هفت سال قبل از دیگران نماز خواندم!» و پیوسته می‌فرمود: «من نخستین کسی هستم که اسلام آوردم، و این مسأله از هر مشهوری مشهورتر است، و ما کسی را در گذشته نیافته‌ایم که اسلام علی علیه السلام را سبک بشمرد، یا بگوید او اسلام آورد در حالی که کودک خردسال بود، عجب این که افرادی مثل عباس و حمزه برای پذیرش اسلام منتظر عکس العمل ابوطالب بودند، ولی فرزند ابوطالب هرگز منتظر پدر ننشست و ایمان آورد».(۲)

کوتاه سخن این که: اولًا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، اسلام علی علیه السلام را پذیرفت و کسی که اسلام او را در آن سن و سال معتبر نداند در واقع ایراد بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گیرد.

ثانیاً: در روایات معروفی که قبلًا به آن اشاره شد در داستان یوم الدار آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله غذائی آماده کرد و بستگان نزدیکش را از قریش دعوت نمود و آنها را به اسلام فرا خواند و فرمود: نخستین کسی که دعوت او را برای دفاع از اسلام بپذیرد برادر و وصی او و جانشین او خواهد بود؛ هیچ کس دعوت آن حضرت را نپذیرفت جز علی بن ابیطالب علیه السلام که گفت: «من تو را یاری می‌کنم و با تو بیعت می‌نمایم»؛ و

۱- عقد الفرید، جلد ۳، صفحه ۴۳(با تلخیص).

۲- الغدیر، جلد ۳، صفحه ۲۳۷.

ص: ۳۳۴

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود «تو برادر و وصی من و جانشین منی»(۱).

آیا کسی باور می‌کند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی را که در آن روز نیز به حد بلوغ نرسیده بود و به گفته بهانه جویان اسلامش پذیرفته نبود به عنوان برادر و وصی و جانشین خود معرفی کند و دیگران را به پیروی از او دعوت نماید، تا آنجا که سران شرک از روی تمسخر به ابوطالب بگویند تو باید پیرو فرزندت باشی.

بدون شک سن بلوغ شرطپذیرش اسلام نیست، هر نوجوانی که عقل و تمیز کافی داشته باشد و اسلام را بپذیرد به فرض که پدرش هم مسلمان نباشد از او جدا می‌شود و در زمره مسلمین قرار می‌گیرد.

ثالثاً: از قرآن مجید استفاده می‌شود که حتی بلوغ شرط نبوت نیست و برخی از پیامبران در طفولیت به این مقام رسیدند. چنانکه درباره یحیی می‌فرماید: وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً: «و ما در کودکی فرمان (نبوت) به او دادیم»(۲)

و در داستان عیسی علیه السلام نیز آمده است که به هنگام کودکی با صراحت گفت: انّی عَبْدُاللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً: «من بنده خدا هستم؛ او کتاب آسمانی به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است»(۳)

فراتر از همه اینها همان است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را پذیرفت حتّی در یوم الدار او را به عنوان برادر و وصی و وزیر و جانشین خویش معرفی فرمود.

به هر حال روایاتی که می‌گوید علی علیه السلام نخستین کسی بود که دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت فضلیتی بی مانند برای آن حضرت در بر دارد که هیچ‌کس در آن با او برابری

۱- اسناد این روایت را به طور مشروح در ذیل حدیث یوم الدار آوردیم.

۲- سوره مریم، آیه ۱۲.

۳- سوره مریم، آیه ۳۰.

ص: ۳۳۵

ندارد؛ و به همین دلیل او شایسته‌ترین فرد امّت برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

ص: ۳۳۶

۱۹- آیه اذُن واعِیَهٔ

در آیه ۱۲ سوره (حاقه» می‌خوانیم: لِنَجْعَلَها لَکُمْ تَذْکِرَهً و تَعِیَها اذُنٌ واعِیَهٌ: «تا آن را وسیله تذکّری برای شما قرار دهیم و گوشهای شنوا آن را دریابد (و درک کند»

سیوطی در الدّرالمنثور از شش طریق از بریده صحابی معروف از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که به علی علیه السلام فرمود: «انَّ اللَّهَ امَرَنی انْ ادْنِیَکَ ولاافْصیَکَ، وَانْ اعَلِّمَکَ وَ انْ تَعِیَ، و حَقٌّ لَکَ انْ تَعِیَ، فَنَزَلَتْ هذِهِ الآیَهُ: وَ تَعیَها اذُنٌ واعِیَهُ»: «خداوند به من امر فرموده که تو را به خود نزدیک سازم و دور نکنم، و تو را تعلیم دهم، و تو نگهداری کنی، و شایسته تو است که چنین باشی، در این هنگام این آیه نازل شد وَ تَعِیَها اذُنٌ واعِیَهٔ «گوشهای شنوا آن را دریابد (رک کند).(۱)

در همان کتاب از ابونعیم اصفهانی در حلیهٔ الاولیاء از علی علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود. ... (سپس همان مضمون حدیث بریده را ذکر می‌کند و در پایان آن می‌افزاید «فَانْتَ اذُنٌ واعِیَهُ لِعِلْمی»: «تو گوشهای نگهدارنده علم و دانش منی».(۲)

و باز در همان کتاب از پنج طریق از «مَکْحُولْ» (یکی از خدمتکاران پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند، هنگامی که آیه وَتَعِیَها اذُنَ واعِیَهُ نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از پروردگارم تقاضا کرده‌ام که این گوش شنوا و نگهدارنده را گوش علی علیه السلام قرار دهد» مکحول می‌گوید: پس از آن علی علیه السلام می‌فرمود: «سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدم که

۱- الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۲۶۰.

۲- الدرالمنثور، جلد ۶، صفحه ۲۶۰.

ص: ۳۳۷

آن را فراموش کنم».(۱) و نیز زمخشری در کشّاف حدیث اخیر را نقل کرده، بی آنکه بر آن ایرادی بگیرد.(۲)

جمعی دیگر از مفسّران مانند فخر رازی در تفسیر کبیر(۳) و آلوسی در روح المعانی (۴) و برسوئی در روح البیان (۵) و قرطبی در تفسیر جامع (۶) همگی ذیل آیه مورد بحث حدیث اخیر را نقل کرده‌اند.

طبری نیز در تفسیر خود، این حدیث و بعضی از احادیث دیگر را در این زمینه آورده است.(۷)

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل سیزده حدیث در ذیل این آیه ذکر کرده است که از راویان مختلف نقل شده، و سلسله سند آنها به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منتهی می‌شود، تعدادی از این احادیث از مکحول خدمتگزار پیامبر صلی الله علیه و آله، و بعضی از بریده و بعضی از شخص علی بن ابیطالب علیه السلام و بعضی از جابربن عبداللّه انصاری است که نمونه‌های آنها را در ذیل مطالعه می‌فرمائید.

در حدیثی از ابوالدنیا از علی علیه السلام می‌خوانیم هنگامی که آیه وَتَعِیَها اذُنٌ واعِیَةٌ نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمود: «ای علی! من از خدا تقاضا کردم که مصداق آن را گوش تو قرار دهد» (آنچه را می‌شنوی حفظ کنی و بکار بندی و منتشر سازی).(۸)

در حدیث دیگری از مکحول می‌خوانیم هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آیه وَتَعِیَها اذْنٌ واعِیَةٌ» را تلاوت فرمود رو به سوی علی علیه السلام کرد و گفت: «سألْتُ اللّهَ انْ یَجْعَلَها اذُنَکَ»:

۱- الدرالمنثور، جلد ۶، صفحه ۲۶۰.

۲- کشّاف، جلد ۴، صفحه ۶۰۰.

۳- فخر رازی، جلد ۳۰، صفحه ۱۰۷.

۴- روح المعانی، جلد ۲۹، صفحه ۴۳.

۵- روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۶.

۶- قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۶.

۷- طبری، جلد ۲۹، صفحه ۳۵.

۸- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۷۱.

ص: ۳۳۸

«از خـدا خواسـته‌ام که این گوش‌های نگهدارنـد را گوش‌های تو قرار دهـد»، علی علیه السـلام می‌گوید: «بعد از آن هر چه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم هرگز فراموش نکردم»(۱)

در حـدیث دیگری از بریـده اسـلمی مضـمون حـدیثی را که در آغـاز نقل کردیم عیناً آورده است (۲) و بالاخره از جابربن عبـداللّه انصاری نقل می‌کند هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر از خدا تقاضا کرد که (مصداق اتم آن را) گوش‌های علی علیه السلام قرار دهد و این خواسته پیامبر انجام شد.(۳)

نویسـنده کتاب فضائل الخمسه این حـدیث را علاوه بر آنچه گفته شـد از کنزالعمال و نورالابصار و مجمع الزوائد الهیثمی، و اسـباب النزول واحدی نیز نقل کرده است (۴)

***

نتیجه

بـا توجّه به آنچه در سابق در مورد شـرائط امامت و ولایت و جانشـینی پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله نقل کردیم که پیشوایان الهی باید بهره کافی و سـهم بسیار عظیمی از علم و دانش داشته باشند تا بتوانند رهبری امت را بر عهده بگیرند؛ و خلق خدا را در امر دین و دنیا هـدایت نماینـد؛ و تعلیمات اسـلام و قوانین الهی را حفظ کنند و قرآن و سـنت را پاسداری نمایند و با توجه به اینکه علی علیه السـلام تنها کسی از امت است که مطابق روایات فوق که در تفسیر آیه مزبور وارد شده دارای چنین موقعیت و موهبت بود به خوبی ثابت می‌شود که هیچ کس از او لایق‌تر برای احزار مقام امامت و خلافت نبود.

۱- همان مدرک، صفحه ۲۷۷(حدیث ۱۰۱۵).

۲- همان مدرک، صفحه ۲۸۲(حدیث ۱۰۲۲).

۳- همان مدرک، صفحه ۲۸۰(حدیث ۱۰۱۹)

۴- فضال الخمسه، جلد ۱، صفحه ۳۲۰ و ۳۲۱.

ص: ۳۳۹

۲۰- آیه محبّت

در آیه ۹۶ سوره «مریم» می‌خوانیم: انَّ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً: «به یقین کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به زودی خداوند رحمان محبتی برای آنان (در دلها) قرار می‌دهد».

این آیه به خوبی دلالت دارد که ایمان و عمل صالح سرچشمه محبوبیت در میان توده‌های مردم است.

آری ایمان و عمل صالح جاذبه عجیبی دارد که دلها را همچون آهن ربا به سوی خود جذب می کند، حتّی افراد ناپاك و آلوده نیز از پاکان و صالحان لذّت می‌برند.

در تفسیر این آیه شریفه روایات زیادی در منابع معروف اهل سنّت به وسیله راویان متعدد از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که این آیه درباره علی بن ابیطالب علیه السلام است. بارها گفته‌ایم که نزول آیه در شأن کسی به معنی آن است که مصداق اتمّ و اکمل آن آیه، او است، و منافاتی با گستردگی مفهوم آیه ندارد.

در اینجا به سراغ منابع اسلامی می‌رویم و گوشه‌هایی از این روایات را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

در شواهد التنزیل روایات متعددی از براء بن عازب و ابورافع و جابربن عبداللّه انصاری و ابن عباس و ابوسعید خدری و محمد بن حنفیه با طرق مختلف نقل می کند که این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام است که محبت او را در دل هر فرد با ایمانی جای داده است.

ص: ۳۴۰

در حدیثی از ابوسعید خدری آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «یا ابَا الْحَسَن! قُلْ اللّهُمَّ اجْعَلْ لی عِنْدَکَ عَهْداً وَاجْعَلْ لی فی صُدُورِ الْمُؤمِنینَ مَوَدَّةٍ»: «ای ابوالحسن! بگو خداوندا! برای من نزد خودت عهد و پیمانی (۱) قرار ده، و محبت مرا در دل‌های مؤمنان بیفکن».

در این هنگام آیه انَّ الَّذیْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمانُ وُدّاً نازل شد، سپس افزود: «لاتَلْقی رَجُلًا مُؤْمِناً الّا فی قَلْبِهِ حُبٌّ لِعَلِیٍّ بن ابی طالِبٍ»:

«به هیمن جهت فرد با ایمانی را ملاقات نمی‌کنیم مگر اینکه در دل او محبت علی بن ابیطالب علیه السلام است».(۲)

در حدیث دیگری از جابربن عبداللّه همین معنی با تفاوت بسیار کمی دیده می‌شود.(۳)

و نیز همین مضمون از براء بن عازب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.(۴)

و نیز همین معنی از محمد بن حنفیه (به چند طریق) نقل شده با این تفاوت که در این روایات محبت ذرّیه و اهل بیت علیهم السلام نیز در کنار محبّت او قرار گرفته است.(۵) در این کتاب به طور کلی حدود بیست روایت که همگی این معنا را تعقیب می کند به طرق گوناگون آمده است.

سیوطی در الدّرالمنثور نیز با طرق مختلف خود این حدیث را از براء بن عازب و از ابن عباس نقل کرده است (۶).

زمخشری در تفسیر کشّاف این روایت را در ذیل آیه شریفه نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «از خداوند بخواه که در نزد خودش عهد و پیمانی برای

۱- این تعبیر اشاره به آیه ۸۷ همین سوره است که در مسأله شفاعت می گوید:« آنها مالك شفاعت نیستندمگر کسی که نزد خداوند عهد و پیمانی دارد».

۲- شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۳۶۵، حدیث ۵۰۴.

۳- همان مدرک، صفحه ۳۵۹، حدیث ۴۸۹ و ۴۹۰.

۴- همان مدرک، صفحه ۳۵۹، حدیث ۴۸۹ و ۴۹۰.

۵- همان مدرک، صفحه ۳۶۶ و ۳۶۷(احادیث ۵۰۵- ۵۰۹).

۶- الدّر المنثور، جلد ۴، صفحه ۲۸۷.

ص: ۳۴۱

تو (جهت شفاعت) قرار دهد و برای تو در سینه مؤمنان مودّت و محبّت بیفکند، و در اینجا بود که آیه فوق نازل شد»(۱)

عین همین مضمون را قرطبی مفسّر معروف در تفسیرش آورده، و همچنین کشّاف، ایرادی هم بر آن نگرفته (۲)

و از شخصیتهای معروفی که این حدیث را در ذیل آیه نقل کرده‌اند سبط ابن جوزی در تذکره (۳) و محب الدین طبری (۴) و ابن صباغ مالکی در الفصول والمهمّه (۵) و هیثمی‌در الصواعق (۶) و ابن صبان در اصعاف الراغبین (۷) که نام آنها در کتب مبسوط در مورد امامت و ولایت آمده است.

تنها کسی که در میان مفسران معروف موضع منفی در مقابل این حدیث گرفته است آلوسی در روح المعانی است که مطابق معمول حدیث را نقل می‌کند سپس سعی می‌کند آنرا کم رنگ یا بی رنگ سازد.

او بعد از آنکه حدیث بالا را از براء بن عازب نقل می‌کند، و با حدیث محمد بن حنفیه تأیید می‌نماید، می‌گوید: معیار در تفسیر آیه عموم لفظ است نه خصوص سبب نزول.(۸)

بارها گفته‌ایم و بار دیگر هم می‌گوئیم: هیچ کس نمی‌گوید شأن نزول، مفهوم گسترده آیات را محدود می‌سازدللّه بلکه شأن نزول مصداق، اتم و اکمل آیه است.

به تعبیر دیگر: آنچه در این روایات درباره علی علیه السلام آمده و اینکه محبت او را

۱- کشّاف، جلد ۳، صفحه ۴۷.

۲- تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۲۰۰(ذیل آیه مورد بحث).

۳- تذکره، صفحه ۲۰،

۴- ذخائر العقبی، صفحه ۸۹.

۵- فصول المهمه، صفحه ۱۰۶.

۶- صواعق المحرقه، صفحه ۱۷۰.

۷- اصعاف الراغبین که در حاشیه نورالابصار چاپ شده، صفحه ۱۱۸.

۸- روح المعانی، جلد ۱۶، صفحه ۱۳۰.

ص: ۳۴۲

خداونـد در دل‌های جمیع مؤمنان قرار داده درباره هیچیک از امت محمـد صـلی الله علیه و آله دیـده نمی‌شود؛ و این فضـیلتی اسـت بسـیار والاـ برای امیرمؤمنان علی علیه السـلام که احـدی با او در این فضـیلت برابری نـدارد. آیا چنین کسـی که خداونـد قلوب تمام مؤمنان را آکنده از مودّت و محبّت او ساخته از همه شایسته‌تر برای منصب الهی امامت و خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟

ص: ۳۴۳

۲۱- آیه منافقان

در آیه ۳۰ سوره «محمد» صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: وَلَوْ نَشاءُ لَا رَیْناکَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسیماهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فی لَحْنِ الْقَوْلِ ... «و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم تا آنان را با قیافه هایشان بشناسی، هر چند آنها را از طرز سخنانشان خواهی شناخت؛».

این آیه در حقیقت نقطه مقابل چیزی است که در آیه قبل آمده بود.

این آیه دربـاره منافقـان و نشانه‌های آنها است؛ می گویـد: اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم و حتّی در چهره‌های آنها علامت می گذاریم تا با مشاهده آن، آنها را بشناسی.

سپس می‌افزاید هر چند هم اکنون نیز می‌توانی آنان را از طرز سـخنانشان بشناسـی چرا که هر جا سـخن از جهاد است آنها سـعی در کنـاره گیری از آن و تضـعیف روحیه مردم دارنـد؛ و آنجا که سـخن از نیکان و پاکان و پیشـگامان در اسـلام است سـعی در لکه‌دار نمودن آنها را دارند.

و اینجا است که در حدیث مشـهوری از ابوسـعید خدری می‌خوانیم که در تفسـیر جمله وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فی لَحْنِ الْقَولِ می گوید: «بِبُغْضِهِمْ عَلِیَّ ابْنَ ابیطالبٍ علیه السلام»: «آنها را از طریق عداوت با علی بن ابیطالب- و سخنان کینه توزانه‌ای که نسبت به آن حضرت دارند- می توان شناخت»!

این حدیث را حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از سه طریق نقل کرده است.(۱)

۱- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱۷۸(حدیث ۸۸۳- ۸۸۵).

ص: ۳۴۴

سیوطی نیز در تفسیر الدّرالمنثور این حدیث را از ابن مردویه و ابن عساکر از ابوسعید خدری نقل کرده است.(۱)

و در روایت دیگری از ابن مسعود نقل می‌کند که می‌گفت: «ماكُنّا نَعْرِفُ الْمُنافِقينَ عَلى عَهْدِ رَسُوْلِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الّا بِبُغْضِهِمْ عَلِيِّ بنَ ابيطالِبٍ علیه السلام»: «ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله منافقان را تنها به وسیله بغض و عداوتشان با علی بن ابیطالب علیه السلام می‌شناختیم.(۲)

راویان این حدیث و کتاب‌هایی که در آن نقل شده منحصر به آنچه در بالا آمد نیست، جابربن عبداللَّه انصاری و ابوذر غفاری نیز این حدیث را نقل کرده‌اند.

از جمله ابن عبدالبر در استیعاب این حدیث را از جابر نقل می‌کند(۳). و محب الدین طبری در الرِّياضُ النَّضِرَةُ از ابوذر چنین نقل می‌کند: «ما كُنّا نَعْرِفُ الْمُنافِقينَ عَلى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الّا بِثلاثٍ: بَتَكْذيبِهِمُ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ التَّخلُّفِ عَنِ الصَّلاةِ وَ بُغْضِهِمْ عَلِيِّ ابْنَ ابيطالِبٍ علیه السلام»: «در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله منافقان را تنها به سه چیز می‌شناختیم:

تکذیب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله، و تخلف از نماز (جماعت) و بغض و عداوت نسبت به علی بن ابیطالب علیه السلام.(۴)

در صحیح ترمذی که از منابع دست اوّل اهل سنت است نیز این حدیث از دو طریق از ابوسیعد خدری و ام سلمه نقل شده است. (حدیث ام سلمه تفاوت منختصری با حدیث فوق دارد).(۵)

ابن عساکر نیز در تاریخ دمشق، همین مضمون یا شبیه آن را گاه از ابوسیعد خدری و گاه از جابربن عبداللَّه و گاه از عبادة بن صامت و گاه از محبوب بن ابی الزناد نقل کرده است.(۶)

۱- الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۶۶.

۲- الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۶۶.

۳- استیعاب، جلد ۲، صفحه ۴۶۴.

۴- الریضا النضرة، صفحه ۲۱۴.

۵- صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحه ۶۳۵(حدیث شماره ۳۷۱۷).

۶- مختصر تاریخ دمشق، جلد ۱۷، صفحه ۳۷۰ و ۳۷۱، طبع دارالفکر(دمشق).

ص: ۳۴۵

در حدیث عبادهٔ ابن صامت آمده است: «کُنّا نُبَوِّرُ اوْلادَنا بِحُبِّ عَلِیٍّ ابْنِ ابیطالب علیه السلام فَاذا رَایْنا احَداً لایُحِبُّ عَلِیَّ ابْنَ ابیطالِبٍ علیه السلام عَلِمْنا انَّهُ لَیْسَ مِنّا وَ انَّهُ لَغَیْرِ رُشْدِهِ»!: «ما وضع فرزندان خود را با محبت علی بن ابیطالب علیه السلام روشن می‌ساختیم؛ هنگامی که کسی را می‌دیدیم علی ابن ابیطالب علیه السلام را دوست ندارد می‌دانستیم از ما نیست». و در حدیث محبوب بن ابی الزناد: از زبان طائفه انصار آمده است: «انْ کُنّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلِ الی غَیْرِ ابیْهِ بِبُغْضِهِ عَلِیَّ ابْنَ ابیطالِبٍ علیه السلام»: «هر گاه کسی بغض و عداوت علی علیه السلام را داشت می‌فهمیدیم فرزند پدر خود نیست».(۱)

این روایت را که بسیار وسیع و گسترده است با حدیثی که از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده پایان می‌دهیم.

روز خیبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان مفصّلی درباره علی علیه السلام کرد و در ضمن آن فرمود:

«یا ایُّهَا النّاسُ امْتَحِنُوا اوْلادَکُمْ بِحُبِّهِ، فَانَّ عَلِیّاً لایَدْعُو الی ضَلالَهٍ وَلایُبْعِدُ عَنْ هُدیً، فَمَنْ احَبَّهُ فَهُوَ مِنْکُمْ وَمَنْ ابْغَضَهُ فَلَیْسَ مِنْکُمْ!»: «ای مردم فرزندان خود را با محبّت او بیازمائید، زیرا علی علیه السلام دعوت به گمراهی نمی‌کند، و از هدایت دور نمی‌شود، کسی که او را دوست دارد از شما است، و کسی که بغض و عداوت او را داشته باشد از شما نیست.(۲)

انسان هنگامی که در این روایات و روایت گذشته که در ذیل دو آیه از قرآن آمده دقیق می‌شود با شخصیتی روبرو می‌گردد که علاقه و عشق به او نشانه ایمان، و مخالفت و عداوت نسبت به او نشانه کفر و نفاق است. این در جایی است که این روایات از گذرگاه زمانهایی گذشته که حکومت‌هائی همانند حکومت بنی امیّه دوستان علی علیه السلام را سخت در مضیغه گذارده؛ و دشمنانش همه جا مصدر امور بودند؛ و حتّی سبّ و لعن او در مجالس عمومی مایه قرب به حکومت و مراکز قدرت بود.

۱- همان مدرک.

۲- مختصر تاریخ ابن عساکر، جلد ۱۷، صفحه ۳۷۱.

ص: ۳۴۶

راستی انسان تعجّب می کند که این هم فضائل بی مانند که شرق و غرب جهان را فرا گرفته و کتب روایت و تفسیر و تاریخ را پر کرده؛ چگونه توانست از چنگال این دشمنان سرسخت بگذرد و امروز به دست ما برسد.

این نیست جز یک مشیّت و امداد الهی برای روشن نگه‌داشتن نور حق در تمام قرون و اعصار و اتمام حجّت نسبت به خلافت و ولایت علی علیه السلام بر تمام نسل‌ها.

ص: ۳۴۷

۲۲- آیه ایذاء

در آیه ۵۷ سوره «احزاب» می‌خوانیم: انَّ الَّذینَ یُؤْذُوْنَ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ وَ اعَدَّلَهُمْ عَذاباً مُهیناً: «آنها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده است».

بدیهی است کسی نمی‌تواند به ذات پاک خداوند زیان و آزاری برساند. بنابراین منظور از ایذاء خداوند- همانگونه که مفسّران هم گفته‌اند- همان کفر و الحاد است که خداوند را به خشم می‌آورد؛ و تأکیدی است بر مجازات کسانی که پیامبر و مؤمنان را آزار می‌دهند؛ چرا که آزار آنها بمنزله آزار خدا است.

در اینجا در روایات متعدّدی که از طرق برادران اهل سنّت و از طرق اهلبیت علیهم السلام رسیده می‌خوانیم که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی علیه السلام! هر که تو را آزار برساند مرا آزار رسانده است» به این ترتیب آزار او هم سنگ آزار، پیامبر صلی الله علیه و آله است.

حاکم حسکانی در شواهد التّنزیل از جابربن عبداللَّه نقل می‌کند که می‌گوید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السلام می‌فرمود: «مَنْ آذاکَ فَقَدْ آذانی»: «کسی که تو را آزار دهد مرا آزار داده است».(۱)

و در حدیث دیگری از ابن ابی سلمه از أمّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که می‌گوید: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرمود: «انْتَ اخی وَ

۱- شواهد التّنزیل، جلد ۲، صفحه ۹۸(حدیث ۷۷۷).

ص: ۳۴۸

حبیبی، من آذاکَ فَقَدْ آذانی»: «تو برادر و حبیب منی، هر کس تو را آزار دهد مرا آزار داده است!.(۱)

سپس می‌افزاید: همین معنی از گروه دیگری مانند عمر و سعد بن ابی وقّاص و ابوهریر و ابن عباس و ابوسعید خدری نقل شده است.(۲)

و نیز در حدیث دیگری از علی بن ابیطالب علیه السلام نقل می‌کند در حالی که به موی خود اشاره کرده و در دست گرفته بود فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله این حدیث را برای من بیان کرد، در حالی که موی خود را به دست گرفته بود» و فرمود: «مَنْ آذی شَعرَةً مِنْکَ فَقَدْ آذانی وَ مَنْ آذانی فَقَدْ آذی اللَّهَ وَ مَنْ آذی اللَّهَ فَعَلَیْهِ لَعَنَةُ اللَّهُ»: «کسی که یک موی تو را آزار برساند مرا آزار رسانده، و کسی که مرا آزار رساند خدا را آزار رسانده، و کسی که خدا را آزار رساند لعنت خدا بر او باد».(۳)

احادیثی که در بالا ذکر شد تنها اشاره به این می‌کند که آزار علی علیه السلام آزار پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ ولی در آن استناد به آیه فوق نشده؛ در حالی که در بعضی از روایات، این استناد با صراحت آمده است؛ از جمله حاکم نیشابوری در مستدرک الصّحیحین در حدیثی که صحیح و معتبر است از ابن عبّاس نقل می‌کند: مردی از اهل شام در برابر او سبّ و دشنام به ساحت مقدّس علی علیه السلام داد، ابن عبّاس گفت: «یا عَدُوَّاللَّهِ آذَیْتَ رَسُوْلَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» انَّ الَّذینَ یُؤْذُونُ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ وَاعَدَّلَهُمْ عَذاباً مُهیناً «لَوْ کانَ رَسُوْلُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَیّاً لآذَیْتَهُ»: «ای دشمن خدا! تو با این سخنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزار رساندی» چنانچه قرآن می‌فرماید "آنها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده است» "اگر پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود

۱- شواهد التّنزیل، جلد ۲، صفحه ۹۸(حدیث ۷۷۸).

۲- همان مدرک، صفحه ۹۹.

۳- همان مدرک، صفحه ۹۷،(حدیث ۷۷۶).

ص: ۳۴۹

تو او را آزار داده بودی».(۱)

این حدیث را ذهبی نیز در تلخیص المستدرک نقل کرده و تصریح می‌کند که حدیث صحیح است.(۲)

سیوطی در الدّر المنثور نیز روایت ابن عباس و استناد او را به آیه شریفه فوق نقل کرده است.(۳)

و نیز در کتاب مستدرک الصّحیحین از عمرو بن شاس، حدیث مفصّلی نقل می‌کند که در ذیل آن آمده است: عمرو بن شاس می‌گوید: من در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام به خاطر رفتاری که در سفر یمن با من داشت شکایت کردم؛ این سخن به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، صبحگاهان که همراه جمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مسجد شدم، حضرت نگاه تندی به من کرد و فرمود "ای عمرو! به خدا سوگند مرا آزار دادی"!عرض کردم: ای رسول خدا! پناه به خدا می‌برم از اینکه به تو آزار برسانم، فرمود: آری «مَنْ آذی عَلِیّاً فَقَدْ آذانی»: «هر کس به علی علیه السلام آزار رساند مرا آزار رسانده است».

حاکم نیشابوری پس از ذکر این حدیث تصریح می‌کند که حدیث صحیح و معتبری است.(۴)

قابل ملاحظه اینکه: نویسنده مختصر تاریخ دمشق حدیث بالا را به ضمیمه چند حدیث دیگر، از جابر و سعد بن ابی وقّاص و عمرو بن شاس در کتاب خود آورده است؛ و همه آنها نشان می‌دهد که آزار رساندن به علی علیه السلام آزار به پیامبر صلی الله علیه و آله است.(۵)

این احادیث متضافره و گسترده که بسیاری از آنها از احادیثی است که

۱- مستدرک الصّحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۲۱،(طبع دارالمعرفة بیروت).

۲- تلخیصُ المستدرک که در ذیل مستدرک الصحیحین چاپ شده(جلد ۳، صفحه ۱۲۲).

۳- الدّر المنثور، جلد ۵، صفحه ۲۲۰.

۴- مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۲۲- در تلخیص ذهبی نیز عیناً این حدیث آمده است.

۵- مختصر تاریخ دمشق، جلد ۱۷، صفحه ۳۵۲.

ص: ۳۵۰

دانشـمندان اهل سنّت تصـریح به صـحّت سـند آن کرده‌اند به خوبی نشان می‌دهد که علی علیه السلام همچون جان پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ عشق به او عشق به پیامبر صـلی الله علیه و آله، و محبّتش، محّبت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و ایذاء و آزار او، ایذاء و آزار رسول خدا صلی الله علیه و آله است

آیـا با این حال تردیـدی باقی می‌مانـد در این که علی علیه السـلام برترین فرد امّت بعـد از رسول خـدا و شایسـته‌ترین فرد امّت برای امامت و ولایت و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است؟

ص: ۳۵۱

۲۳- آیه انفاق

در آیه ۲۷۴ سوره «بقره» می‌خوانیم: الَّذینَ یُنْفِقُونَ امْوالَهُمْ بِاللَّیلِ وَالنَّهارِ سِرّاً وَ عَلانِیَةً فَلَهُمْ اجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خوفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ «کسانی که اموال خود را، شب یا روز، پنهان یا آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است؛ نه ترسی بر آنهاست، و نه اندوهگین می شوند».

بدون شک مفهوم آیه؛ کلّی و جامع اس؛، و تشویق به انفاق در راه خدا در اشکال مختلف است؛ آشکارا و پنهان، در شب و روز، و به کسانی که انفاق می‌کنند بشارت عظیمی می‌دهد: هم پاداششان را که نزد پروردگارشان بزرگ است و هم خوف و اندوهی از گذشته و آینده نخواهند داشت؛ ولی از روایات اسلامی استفاده می‌شود که فرد شاخص آن علی علیه السلام است.

زیرا در شأن نزول این آیه، روایات بسیاری وارد شده که نشان می‌دهد نخستین بار درباره علی علیه السلام نازل گشت.

ابن عبّاس می‌گوید: این آیه درباره علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شد او فقط چهار درهم داشت؛ درهمی را درشب، و درهمی را در روز، و درهمی را آشکارا، و درهمی را پنهان در راه خدا انفاق کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ما حَمَلَکَ عَلی هذا؟» «چه چیز تو را بر این کار واداشت؟». عرض کرد: «حَمَلَنی عَلَیْها رَجاءَ انْ اسْتَوجِبُ عَلَی اللّهِ ماوَعَدَنی»: «برای این بود که وعده‌ای را که خدا به من داده است استحقاق پیدا کنند».

ص: ۳۵۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الا ذلِکَ لَکَ»: «آگاه باش که این وعده درباره تو تحقّق یافت»، در این هنگام آیه فوق نازل گشت.

این حدیث را حاکم حسکانی در شواهد التنزیل به اضافه هفت حدیث دیگر! به همین مضمون از طرق مختلف آورده است.(۱)

سیوطی در الدّرالمنثور از طرق متعدّد، همین مضمون را از ابن عبّاس نقل می‌کند، که این آیه درباره علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده چهار درهم داشت، درهمی را در شب، و درهمی را در روز، و درهمی را پنهان و درهمی را آشکارا انفاق کرد، و این آیه نازل شد.(۲)

معنی این حدیث آن است که علی علیه السلام برای جلب خشنودی خداوند مسأله انفاق از هر دری وارد می‌شد؛ اوّلًا: آنچه در بساط داشت در راه خدا انفاق کرد، ثانیاً در شب و در حال مختلف (پنهان و آشکار) انفاق کرد، و در روز نیز در دو حالت محتلف (پنهان و آشکار) انفاق نمود؛ این ایثار و اخلاص آمیخته با اشتیاق فراوان برای جلب رضای خداوند از هر طریق ممکن، مقبول درگاه الهی واقع شد و آیه شریفه نازل گشت.

از کسانی که روایت فوق را نقل کرده‌اند، محبّ الدین طبری در ذخائر العقبی (۳) و سبط بن جوزی در تذکر(۴) و علامه گنجی در کفایهٔ الطّالب (۵) و مفسّر معروف قرطبی در تفسیرش (۶) و گروهی دیگر این حدیث را به عین همان عبارت یا با تفاوت مختصری در کتاب‌های خود آورده‌اند.

۱- شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۱۰۹- ۱۱۵.

۲- الدّرالمنثور، جلد ۱، صفحه ۳۶۳.

۳- ذخائر العقبی، صفحه ۸۸.

۴- تذکرهٔ الخواص، صفحه ۱۷.

۵- کفایهٔ الطّالب، صفحه ۱۰۸.

۶- تفسیر قرطبی، جلد ۲، صفحه ۱۱۱۵(ذیل آیه مورد بحث).

ص: ۳۵۳

شبلنجی در نورالابصار(۱) و شیخ سلیمان قندوزی در ینابیع المودهٔ(۲) نیز آن را ذکر کرده‌اند.

نویسنده فضائل الخمسه در کتاب خود این حدیث را از گروه دیگری نیز نقل می‌کند از جمله ابن اثیر در اسد الغابه (۳) و ابن حجر در الصّواعق المحرقه (۴) و واحدی در اسباب النّزول.(۵)

این احادیث را با جمله‌ای از ابن ابی الحدید معتزلی پایان می‌دهیم:

او به هنگام برشمردن صفات والای علی علیه السلام هنگامی که به مسأله جود و سخاوت می‌رسد، بعد از اشاره به آیات سوره «هَل آتی می‌گوید:

«وَرَوَی الْمُفَسِّرونَ انَّهُ لَم یَمْلِکْ الّا ارْبَعَةَ دَراهِمَ، فَتَصَدَّق بِدِرْهَمٍ لَیْلًا، وَبِدِرْهَمِ نَهاراً، وَبِدِرْهَمِ سِرّاً، وَبِدِرْهَم عَلانِیَةً، فَانْزِلَ فیهِ الَّذینَ یُنْفِقُونَ امْوالَهُمْ ...:

«مفسّران نقل کرده‌اند که علی علیه السلام فقط چهار درهم داشت، درهمی را در شب و درهمی را در روز، درهمی پنهانی و درهمی آشکار انفاق کرد، و خداوند این آیه را درباره او نازل فرمود».(۶)

این تعبیر نشان می‌دهد که مسأله در میان مفسّران مورد اتفاق یا لااقل مشهور است.

۱- نورالابصار، صفحه ۱۰۵.

۲- ینابیع المودهٔ، صفحه ۹۲.

۳- اسدالغابه، جلد ۴، صفحه ۲۵.

۴- الصواعق المحرقه، صفحه ۷۸.

۵- اسباب النزول، صفحه ۶۴(بنابه نقل فضائل الخمسه) جلد ۱، صفحه ۳۲۱ و ۳۲۲.

۶- شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۲۱(ضمن مقدّمه‌ای که در شرح حال مولی علی علیه السلام آورده است).

ص: ۳۵۴

۲۴- آیه محبّت

در آیـه ۵۴ سـوره «مائـده» می‌خـوانیم یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکَافِرِینَ یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَلَا یَخَافُونَ لَوْمَهَ لَائِمٍ ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ

«ای کسانی که ایمان آورده ایـد! هر کس از شـما، از آیین خود بازگردد، (به خـدا زیانی نمی رساند؛) خداوند گروهی را می آورد که آنهـا را دوست دارد و آنـان (نیز) او را دوست دارنـد؛ در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسـخت و نیرومندنـد؛ در راه خدا جهاد می کنند، و از سـرزنش هیچ ملامتگری هراسـی ندارند. این، فضل خداست که آن را به هر کس بخواهد (وشایسته ببیند) می دهد؛ و فضل و احسان خداوند، گسترده و (او به همه چیز) داناست.».

این آیه به روشـنی می‌گوید: پشت کردن گروهی از تازه مسـلمانان به اسلام لطمه‌ای بر اساس آن وارد نمی‌کند. خداوند به گروهی از اهل ایمان که دارای چند ویژگی هسـتند، مأموریّت دفاع از آیین مقدّس را سپرده است؛ کسانی که هم خدا را دوست می‌دارند و هم خدا آنها را دوست می‌دارد.

کسانی که در برابر مؤمنان متواضع و خاضع‌اند و در برابر دشمنان اسلام و کافران سرسخت و شجاع.

کسانی که پیوسته در راه خدا پیکار و جهاد می‌کنند و هرگز از ملامتِ، ملامت کنندگان، ترس و واهمه‌ای به خود راه نمی‌دهند.

ص: ۳۵۵

آری جمع شدن این صفات در فرد یا افرادی، یک فضل الهی است و هر کسی شایسته آن نیست.

بدون شکّ مفهوم این آیه مانند بسیاری از آیات گذشته وسیع و گسترده است، ولی از روایات اسلامی که از طرق شیعه و اهل سنّت نقل شده است به خوبی استفاده می‌شود که علی علیه السلام برترین و بالاترین مصداق این آیه بود.

فخر رازی هنگامی که به تفسیر این آیه می‌رسد؛ و اقوالی از مفسّران در مورد تطبیق این آیه نقل می‌کند، در پایان بحث می‌گوید: جماعتی گفته‌اند این آیه درباره علی علیه السلام نازل شد، سپس به دو دلیل برای تقویت این قول استدلال می‌کند، نخست اینکه هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر پرچم را به دست علی علیه السلام داد، فرمود: «لَادْفَعَنَّ الرّایَةَ غَداً الی رَجُلٍ یُحبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ»: «من پرچم را فردا به دست مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد؛ و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند».

سپس می‌گوید: این همان صفتی است که در آیه بالا به آن اشاره شد، و دلیل دیگر اینکه آیه ۶ بعد از آن، انَّما وَلِیُّکُمْ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ ... که در حقّ علی علیه السلام نازل شده است. بنابراین سزاوارتر این است که بگوئیم آیه ما قبل نیز در حقّ او است» (پایان کلام فخر رازی).(۱)

استدلال فخر رازی به کلام پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح خیبر اشاره به حدیث معروفی است که در بسیاری از کتب مشهور درباره علی علیه السلام نقل شده و یکی از بزرگترین فضائل آن حضرت محسوب می‌شود. زیرا مطابق این حدیث در آن روز بعد از ناکامی عدّه‌ای از فرماندهان لشکر اسلام برای فتح خیبر، شب هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مرکز سپاه اسلام رو به آنها کرد و فرمود: «لَاُعْطِیَنَّ الرّایَةَ غَداً رَجُلًا یُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ

۱- تفسیر کبیر، جلد ۱۲، صفحه ۲۰.

ص: ۳۵۶

یُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ کرّاراً غَیْرَ فَرّار، لایَرْجِعُ حَتّی یَفْتَحَ اللَّهُ عَلَی یَدِهِ!»: «به خدا سوگند فردا پرچم را به دست کسی می‌سپارم که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند؛ پی در پی حمله می‌کند و هرگز نمی‌گریزد و از میدان باز نخواهد گشت، مگر اینکه خدا به دست او پیروزی را نصیب (مسلمانان) می‌کند».

سپس فرمود: «علی علیه السلام کجاست؟»، عرض کردند: بیمار است، و چشم او درد می‌کند و- وقادر بر جنگ نیست- فرمود: «او را خبر کنید علی علیه السلام آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله در چشم او دمید- یا از آب دهان خود بر آن مالید- چشم مبارکش خوب شد، پرچم را به دست او سپرد و فردا در یک حمله برق آسا خیبر را فتح کرد». (و این پیشگوئی عجیب پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او تحقّق یافت).

این حدیث را علاوه بر فخر رازی بسیاری از محدّثان و مورّخان (با تفاوت مختصری در تعبیرات) در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک الصحیحین در سه مورد به آن اشاره می‌کند: نخست در حدیثی از ابن عباس نقل می‌کند که گروهی نزد او تعبیرهای نامناسبی در باره علی علیه السلام کردند، او سخت عصبانی شد و گفت: «اف بر آن مردمی که درباره مردی این گونه سخن می‌گویند که بیش از دوازده فضیلت دارد که برای هیچ کس مانند آن نیست، سپس فضائل علی علیه السلام را یک یک برشمرد و نخستین آن همین داستان جنگ خیبر بود.(۱)

در حدیث دیگری از عامر فرزند سعد ابی وقّاص نقل می‌کند که روزی معاویه به پدرم سعد گفت: «چرا سبّ علی بن ابی طالب نمی‌کنی؟!» او در جواب گفت: من هر گاه سه چیز را که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او فرمود به خاطر می‌آورم و از سبّ و دشنام او خودداری می‌کنم، همان سه چیزی که اگر یکی از آنها برای من بود نزد من محبوبتر از شتران گرانقیمت سرخ موی بود!

۱- المستدرک، جلد ۳، صفحه ۱۳۲.

ص: ۳۵۷

معاویه از آن سه چیز سؤال کرد.

سعد بن ابی وقّاص نخست اشاره به جریان حدیث کساء کرد، سپس اشاره به حدیث منزلت در داستان جنگ تبوک که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «انْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوْسی» و سرانجام اشاره به داستان جنگ خیبر نمود، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لُاعْطِیَنَ الرّایَةَ رَجُلًا یُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ یَفْتَحُ اللَّهُ عَلی یَدَیْهِ»: «پرچم را به دست کسی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد، و خداوند با دست او، قلعه‌های خیبر را خواهد گشود»، سپس سراغ علی علیه السلام را گرفت و با آب دهان مبارکش چشم او را شفا داد، و پرچم را به او سپرد؛ من هر گاه یکی از این سه حدیث را به خاطر می‌آورم نمی‌توانم او را سبّ و دشنام دهم؛ به خدا سوگند معاویه سکوت کرد و یک کلمه به او نگفت تا از مدینه خارج شد.(۱)

در حدیث سوّم از عبداللَّه بن بریده اسلمی نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خیبر این جمله را فرمود: ... سپس داستان را با اضافاتی علاوه بر آنچه گذشت بیان می‌کند.(۲)

از جمله کسانی که تصریح کرده‌اند که آیه فوق در رحقّ علی علیه السلام نازل شده است، «ثعلبی» در تفسیرش (بنابر آنچه در مناقب عبداللَّه الشّافعی وارد شده است) در ذیل آیه فوق می‌گوید: انَّها نَزَلَتْ فی عَلِیٍّ علیه السلام «این آیه درباره نقل شده».(۳)

همچنین علامه «ثعلبی» (بنا به نقل ابن بطریق در کتاب العمدة) نیز در ذیل این ایه تصریح می‌کند که درباره علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است.(۴)

نویسنده کنز العمال نیز آن را در کتاب خود از سعد (بن ابی وقّاص) نقل می‌کند،

۱- تلخیص المستدرک که در حاشیه المستدرک چاپ شده است، جلد ۳، صفحه ۱۰۸ و ۱۰۹.

۲- المستدرک، جلد ۳، صفحه ۴۳۷.

۳- مناقب، صفحه ۱۶۰ مخطوط(بنابه نقل احقاق الحق، جلد ۱۴، صفحه ۲۴۸.

۴- العمده، صفحه ۱۵۱(مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۹۸).

ص: ۳۵۸

و در حدیث دیگری از «عامر بن سعد» همین معنی را با اضافاتی آورده است.(۱)

این احادیث و آنچه شبیه آن در کتب معروف اهل سنّت و پیروان مکتب اهلبیت علیهم السلام آمده است، خبر از فضیلتی می‌دهد که به گفته سعد بن ابی وقّاص شبیه و مانندی ندارد، و اگر تنها این فضیلت در کسی بوده باشد همین افتخار برای او بس است.

آیا سزاوار است که با بودن چنین کسی در میان امت، ما تصوّر کنیم امکان دارد جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله به غیر او سپرده شود؟!

***

این نکته نیز در تأکید مفهوم آیه مودّت قابل توجّه است که از روایاتی که در کتب معروف و مشهور آمده است استفاده می‌شود که علی علیه السلام نه تنها مورد علاقه پیامبر صلی الله علیه و آله و لطف پروردگار بود؛ بلکه محبوبترین مخلوقات نزد آنها بود.

شاهد این سخن، حدیث معروف طیر است.

در کتاب المستدرک علی الصّحیحن چنین می‌خوانیم که انس خادم معروف پیامبر صلی الله علیه و آله که بعد از آن حضرت عمری طولانی داشت بیمار شده بود، محمّد بن حجّاج به اتفاق گروهی به عیادت او رفتند، سخن از هر دری به میان آمد، تا به نام مبارک علی علیه السلام رسید، فرزند حجّاج نسبت به آن حضرت اهانت کرد، انس برآشفت، گفت این مرد کیست؟ مرا بنشانید، او را نشاندند، گفت: ای فرزند حجّاج! چرا عیبجویی و اهانت نسبت علی بن ابی طالب می کنی، قسم به کسی که محمّد صلی الله علیه و آله را

۱- کنز العمال، جلد ۱۳، صفحه ۱۶۲ و ۱۶۳(حدیث ۳۶۴۹۵ و ۳۶۴۹۶)(طبع مؤسسة الرّسالة بیروت).

ص: ۳۵۹

بـه حقّ مبعـوث کرد، مـن خـادم آن حضـرت صـلی الله علیه و آله بـودم- و هر روز یکی از جوانـان انصـار آن حضـرت را خـدمت می کردنـد- در آن روز نوبت من بود، ام ایمن مرغ (بریـانی) برای آن حضـرت آورد و در برابر او گـذاشت فرمود: «ای ام ایمن، این پرنده را از کجا آوده‌ای؟» گفت: من خودم این پرونده را صـید کردم و برای شـما درست نمودم، دراینجا پیامبر صـلی الله علیه و آله عرضه داشت: «اللّهُمَّ جِئْنی بِاحَبِّ خَلْقِکَ الَیْکَ وَ الَیَّ، یَأْکُلُ مَعِی مِنْ هـذا الطَّیْرِ»: «خداوندا! محبوبترین خلقت، نزد تو و نزد مرا بیاور تا با من از این پرنده بخورد»!

در این هنگام در خانه به صدا درآمد، رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «ای انس ببین چه کسی پشت در است»، من پیش خود گفتم: خدایا او را یکی از انصار قرار بده- تا افتخاری برای ما طایفه انصار بوده باشد- ولی هنگامی که در را گشودم دیدم علی علیه السـلام بر در است. به او عرض کردم: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فعلًا مشـغول انجام کاری است؛ برگشـتم و بر سـر جای خود ایسـتادم، چیزی نگذشت که باز صدای درآمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای انس برو و هر کسی هست بگو وارد شود تو اوّلین کسـی نیستی که علاقه به قوم خود دارد، آن شخص از انصار نیست!» من رفتم و او را وارد کردم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس پس مرغ رابه او نزدیـک کن»، من آن را نزد پیـامبر صـلی الله علیه و آله و علی علیه السـلام گذاشـتم و هر دو از آن خوردند.

پسر حجّاج گفت: ای انس! خودت حاضر بودی و این جریان را دیدی؟

انس گفت: آری، فرزند حجّاج گفت: «من با خدا عهد می‌کنم که بعد از این به علی علیه السلام خرده نگیرم، و هر گاه بدانم کسی به او خرده می‌گیرد، صورت او را زشت می‌کنم» (آبروی او را خواهم برد).(۱)

همین حدیث را ذهبی نیز در تلخیص المستدرک که در حاشیه المستدرک چاپ شده آورده است.

علاوه بر آنچه گفته شد، حدیث فوق که به عنوان حدیث طیر در منابع مختلف

۱- المستدرک علی الصّحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۳۱(طبع دارالمعرفهٔ بیروت).

ص: ۳۶۰

اسلامی معروف شده، در کتب زیادی آمده است. به طوری که مرحوم علامه امینی می گوید: حدیث طیر حدیثی است متواتر و صحیح که در برابر تواتر و صحّتش ائمّه حدیث خاضع‌اند.

موّفق بن احمد که مردی فقیه و محدّثی بزرگ و خطیبی توانا و ادیبی شاعر بود در کتاب مناقب، این حدیث را آورده است.(۱)

و از او مهمتر ترمذی محدّث معروف در کتابش که به عنوان صحیح ترمذی مشهور است، از انس بن مالک نقل می کند که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله طیری بود، عرضه داشت: «اَللّهُمَّ ائْتِنی بِاَحَبِّ خَلْقِکَ اِلَیْکَ یَأْکُلُ مَعی هذَا الطَّیْرَ فَجاءَ عَلِیٌّ فَاَکَلَ مَعَهُ»: «خداوندا! محبوبترین خلقت را بفرست تا با من از این طیر بخورد؛ پس علی علیه السلام آمد و با او تناول کرد».(۲)

علامه گنجی شافعی در کفایهٔ الطّالب بعد از نقل این حدیث می گوید: در این حدیث دلالت واضحی است که علی علیه السلام محبوبترین خلق خدا (بعد از پیامبر اسلام) بود؛ و بهترین دلیل بر این مطلب این است که خداوند دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را مستجاب کرد ... بنابراین از بهترین وسائل تقّرب در درگاه الهی، محبّت علی بن ابی‌طالب، و محبّت کسانی است که او را دوست دارند.(۳) علّامه نسایی از علمای قرن سوّم هجری، در کتاب معروفش خصائص نیز این حدیث را با اضافاتی نقل می کند.(۴)

از جمله دانشمندان دیگری که این حدیث را در کتب خود نقل کرده‌اند سبط بن جوزی در تذکره در اسدالغابه و ابن مسعود شافعی در مصابیح السّنه و محبّ الدین طبری در ذخائر العقبی و شیخ سلیمان بلخی قندوزی در ینابیع المودّه، و گروه

۱- مناقب، صفحه ۶۷.

۲- صحیح ترمذی، جلد ۱۳، صفحه ۱۷۰(طبع الصاوی مصر).

۳- کفایهٔ الطّالب، صفحه ۵۹(مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۵، صفحه ۳۱۹.

۴- الخصائص، صفحه ۵(طبع تقدّم مصر).

ص: ۳۶۱

دیگری که ذکر نام و شرح کلمات آنها به طول می‌انجامد، هستند.

از نکاتی که شاید برای بعضی موجب تعجّب شود این است که ابن اثیر در اسدالغابه هنگامی که حدیث طیر را از چند طریق نقل می‌کند در یکی از طرق حدیث که از انس بن مالک نقل شده، می‌گوید: نخست ابوبکر آمد، و انس او را باز گرداند سپس عثمان آمد و انس او را بازگرداند- در روایت دیگری که در خصائص نسائی نقل شده به جای عثمان نام عمر آمده است- بعد علی علیه السلام آمد، و به او اجازه داد.

ابن اثیر در پایان این حدیث می‌گوید: ذکر نام ابوبکر و عثمان در این حدیث جدّاً عجیب است.(۱)

و عجب‌تر این که بعضی از محدّثان اهل سنّت که خواسته‌اند از کنارچنین فضیلت بی مانندی ساده بگذرند و چشم را به روی حقایق ببندند، درسند این حدیث تردید کرده‌اند، مانند ابن کثیر دمشقی نویسنده البدایهٔ و النّهایه که بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: «وَ فِی الْقَلْبِ مِنْ صِحَّةِ هذَا الْحَدیثِ نَظَرٌ وَ إِنْ کَثُرَتْ طُرُقُهُ!»: «در دل من نسبت به صحیح بودن این حدیث شکّی است هر چند طرق این حدیث، کثیر و فراوان است!»(۲)

در حالی که این حدیث متواتر که در منابع بسیار معروف به طور گسترده آمده است هیچ مشکلی از نظر سند و دلالت ندارد جز اینکه با پیش‌داوری‌های بعضی هماهنگ نیست، و مرحوم علّامه امینی بعد از ذکر این عبارت جمله جالبی دارد؛ می‌گوید: «با وجود اجتماع تمام شرائط صحت در این حدیث اگر باز هم در قلب کسی شک و تردیدی نسبت به آن باشد، اشکال در قلب او است نه در این حدیث!»

۱- اسدالغابه، جلد ۴، صفحه ۳۰(طبع داراحیاء التراث العربی بیروت).

۲- البدایهٔ و النّهایهٔ، صفحه ۳۵۳.

ص: ۳۶۲

۲۵- آیه مسئولون

در آیه ۲۴ سوره «صافات» درباره ظالمان می‌خوانیم: که در قیامت به فرشتگان عذاب، خطاب می‌شود: (وَقِفُوْهُمْ انَّهُمْ مَسْئُولونَ) «آنها را (در کنار دوزخ) نگهدارید که باید مورد بازپرسی قرار گیرند.»

در اینکه آنها از چند چیز سؤال می‌شوند، در میان مفسّران گفتگو است؛ بعضی گفته‌اند از بدعت‌هایی که گذارده‌اند؛ بعضی دیگر گفته‌اند: از اعمال زشت و خطاهایشان، و بعضی افزوده‌اند از توحید و لا الهَ الّا اللّهُ.(۱)

مانعی ندارد که همه اینها در مفهوم آیه جمع باشد. ولی در روایات متعدّدی وارد شده است که: منظور سؤال از ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام است؛ این روایات در منابع معروف اسلامی آمده است.

از جمله در شواهد التّنزیل، به دو طریق از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که در تفسیر این آیه فرمود: «عَنْ وَلایَةِ عَلِیِّ بْنِ ابی طالِبٍ علیه السلام»: «از ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام سؤال می‌کنند».(۲)

و در حدیث دیگری از سعید بن جبیر از ابن عبّاس نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله «اذا کانَ یَوْمُ القیامَةِ اوقَفُ انَاو عَلِیٌّ علی الصِّراطِ فَما یَمُرُّ بِنا احَدُ الّا سَئَلْناهُ عَنْ وَلایَةِ عَلِیٍّ، فَمَنْ کانَت مَعَهُ، وَ الّا الْقَیْناهُ فی النّارِ! وَ ذلِکَ قُوْلُهُ وَقِفُوْهُمْ انَّهُمْ مَسْئُولُونَ : «هنگامی که روز قیامت می‌شود؛ من و علی علیه السلام بر ضراط متوقف می‌شویم هر کس

۱- مجمع البیان، جلد ۷، صفحه ۴۴۱(ذیل آیه مورد بحث).

۲- شواهد التّنزیل، جلد ۲، صفحه ۱۰۶ و ۱۰۷(حدیث ۷۸۶ و ۷۸۷).

ص: ۳۶۳

از کنار ما می‌گذرد؛ از ولایت علی علیه السلام از او سؤال می‌کنیم، هر کس داشته باشد- از صراط می‌گذرد- و الّا او را در آتش می‌افکنیم! و این است معنی آیه وَقِفُوْهُمْ انَّهُمْ مَسْئُوْلُون (۱)

حاکم حسکانی در کتاب مذکور، این حدیث را از طرق دیگری نیز نقل کرده است.

ابن حجر نیز در کتاب صواعق، این حدیث را از ابو سعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است.(۲)

از دیگر کسانی که حدیث فوق را نقل کرده‌اند احمد حنبل (یکی از ائمّه چهارگانه اهل سنّت) در کتاب مسند است؛ او نیز از ابوسعید خدری نقل کرده که: در روز قیامت از ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام سؤال می‌شود.

عزّالدین حنبلی در کشف الغمّه (۳) و آلوسی در تفسیر خود(۴) و سبط بن جوزی در تذکره (۵) و ابونعیم اصفهانی در کفایهٔ الخصام (۶) و شیخ سلیمان قندوزی در ینابیع المودّه (۷) و گروهی دیگر که ذکر نام آنها و کتبشان به طول می‌انجامد، نیز این حدیث را نقل کرده‌اند.

جالب اینکه: در بعضی از این روایات، علاوه بر ولایت علی علیه السلام ولایت اهل‌بیت علیهم السلام نیز آمده است (۸).

این نکته نیز جالب است که تمام روایات بالا از منابع معروف و کتب مشهور اهل

۱- شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱۰۶ و ۱۰۷ حدیث ۷۸۸.

۲- الصّواعق، صفحه ۸۹.

۳- کشف الغمه، صفحه ۹۲.

۴- روح المعانی، ذیل آیه مورد بحث.

۵- تذکره، صفحه ۲۱.

۶- کفایهٔ الخصام، صفحه ۳۶۱.

۷- ینابیع المودّه، صفحه ۲۵۷.

۸- علی فی الکتاب و السنّه، جلد ۱، صفحه ۲۲۹.

ص: ۳۶۴

سنّت و راویان مورد قبول آنها نقل شـده است، امّا با این حال آلوسـی هنگامی که این روایت را نقل می کند؛ می گوید: «رَوی بَعْضُ الامامیّةِ عَنْ ابْنِ جُبَیْرٍ عَنِ ابْنِ عَبّاسَ یُسْئَلُونَ عَنْ وَلایَةِ عَلِیٍّ»: «بعضـی از امـامیّه از ابن جبیر از ابن عبـاس نقل کرده‌انـد: که سؤال از ولایت علی علیه السلام می‌شود.»، و همچنین این روایت را (امامیه) از ابوسیعد خدری نقل کرده‌اند.(۱)

با کمال تعجّب ولایت سایر خلفاء را از پیش خود به آن اضافه می کند!

این مفسّر متعصّب فکر می کند هر حدیثی که درباره فضائل علی علیه السلام است باید راویانش به طور حتم از امامیّه و شیعه باشند؛ گویی پیش‌داوری‌های مـذهب‌یش اجازه نمی‌دهد باور کند که در منابع معروف اهل سـنّت این احادیث این چنین گسترده نقل شده است، و نیز گویی بـاور نمی کنـد که آینـدگان کلمات او را می‌خواننـد و بر او خرده می گیرنـد که راویان این حـدیث امامیّه نیسـتند بلکه غالباً بزرگان اهل سنّت‌اند.

به هر حـال مفهوم این احـادیث و همچنین آیه مزبور این نیست که در روز قیـامت تنهـا از ولایت علی بن ابیطالب علیه السـلام سؤال می‌شـود چرا که روز قیـامت روز سؤال از همه کارهـا، و همه نعمت‌هـا، و همه مسـئولیت‌ها است. منظور این است یکی از مهمـترین اموری که از آن سؤال می‌شود ولاـیت این بزرگوار است؛ و بی شـک ولاـیت در اینجـا به معنی یک دوستی ساده و معمولی که هر فرد بـا ایمـان بایـد نسبت به دیگران داشـته باشـد نیست؛ چرا که این امر (ولاـیت) یکی از فروع عادی دین، بلکه منظور فراتر از این مسأله چیزی که در ردیف مهمترین ارکان اسلام و پایه‌های دین است.

آیا این موضوع چیزی غیر از مقام رهبری و خلافت الهیّه بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌تواند بوده باشد؟!

۱- روح المعانی، جلد ۲۳، صفحه ۷۴.

ص: ۳۶۵

آری علی بن ابیطالب علیه السلام کسی است که ولایتش از مهمترین ارکان اسلام و از مهمترین شرایط ایمان است؛ و در ردیف اول اموری است که در قیامت از آن سؤال می‌شود.

چگونه چنین نباشد در حالی که با تمام عداوتی که دشمنان در حق او داشتند و فضائلش را کتمام می‌کردند- و الآن هم کتمان می‌کنند- و دوستانش نیز از ترس شکنجه‌های دشمن، فضائلش را مخفی می‌کردند با این حال فضائل و افتخارات او تمام کتب حدیث را پر کرده؛ و شخصیّت والایش در آیات قرآن مجید می‌درخشد!

این سخن را با حدیث معروفی از ابن عباس که در بسیاری از منابع اسلامی نقل شده پایان می‌بریم؛ می‌گوید: «ما نَزَلَ الْقُرآنُ یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا الّا عَلِیٌّ سَیِّدُها وَ شَرِیْفُها وَ امیرُها، وَ ما احَدٌ مِنْ اصْحابِ رَسُوْلِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الّا قَدْ عاتَبَهُ اللَّهُ فی الْقُرآنِ، ما خَلا عَلِیّ بْنِ ابیطالبِ علیه السلام فَانَّهُ لَمْ یُعاتِبْهُ بِشَیءٍ وَ ما نَزَلَ فی احَدٍ مِنْ کِتابِ اللَّهِ ما نَزَلَ فی عَلِیٍّ علیه السلام ... نَزَلَتْ فی عَلِیٍّ علیه السلام ثَلْاثَمِأَةُ آیةٍ!»: «در قرآن مجید خطاب یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا در هیچ آیه‌ای نازل نشده مگر اینکه علی علیه السلام سیُد و شریف و امیر (و مصداق اتم و اکمل) است؛ احدی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود مگر اینکه خداوند او را در قرآن عتابی کرده؛ جز علی بن ابیطالب علیه السلام که خدا هرگز او را در چیزی عتاب نکرد! ...

در کتاب خدا (قرآن مجید) آنچه درباره علی علیه السلام نازل شده (از فضائل و مدائح) درباره هیچکس نازل نشده است ... سیصد آیه قرآن مجید درباره علی علیه السلام نازل شده است»![(۱)] این حدیث- یا بخش اوّل آن- از گروه زیاد دیگری نیز نقل شده است؛ مانند حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیهٔ الاولیاء، محبّالدین طبری در ذخائر العقبی، علّامه گنجی شافعی در کفایهٔ الطالب، سبط بن جوزی در تذکره»، شبلنجی در نورالابصار،

۱- مختصر تاریخ دمشق، جلد ۱۸، صفحه ۱۱، طبع دارالفکر.

ص: ۳۶۶

هیثمی در صواعق، سیوطی در تاریخ الخلفاء و قندوزی در ینابیع المودّه.(۱)

این بود بخشی از آیاتی که در باره علی علیه السلام در قرآن مجید نازل شده است، که ما از میان آنها تعدادی را گلچین کردیم.

۱- برای آگاهی بیشتر از این منابع به احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۷۶ مراجعه فرمائید.

ص: ۳۶۷

امامان دوازده گانه

اشاره

اشاره

گر چه مذهب شیعی منحصر به «امامیّه اثنی عشریّه» نیست و شعب و فرق دیگری مانند زیّدیه که تنها به چهار امام عقیده دارند، و اسماعیلیه که هفت امامی هستند و بعضی دیگر وجود دارند. ولی بی شک معروفترین و مشهورترین آنها شیعیان دوازده امامی هستند که قسمت مهمی از مسلمانان را در سراسر جهان تشکیل می‌دهند. در بعضی از کشورها مانند ایران و عراق و بحرین اکثریّت قاطع دارند، و در بعضی دیگر گروه عظیمی را تشکیل می‌دهد مانند غالب کشورهای اسلامی.

شیعیان دوازده امامی مراکز علمی بزرگی دارند که ده‌ها هزار عالم و طالب علم در آن مشغول به تحقیق و تدریس و فراگرفتن علوم اسلامی می‌باشند.

ده‌ها هزار کتاب از سوی علمای شیعه درباره عقائد اسلامی و فقه و اصول و تفسیر و حدیث و فلسفه و رجال و درایه و تاریخ اسلام تألیف و چاپ و منتشر شده است.

مرحوم محقق عالیقدر شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعهٔ الی تصانیف الشّیعه که اخیراً در ۲۶ جلد به چاپ رسید، نام ده‌ها هزار کتاب از کتب علمای شیعه را با ذکر مؤلّفین آنها و شرح کوتاهی درباره هر یک ذکر کرده. و روشن می‌سازد که تا چه مقدار دانشمندان و علمای شیعه به علوم اسلامی خدمت کردند؛ و چگونه

ص: ۳۶۸

تصانیف بسیار گرانبهایی در همه فنون اسلامی و علوم بشری از خود به یادگار گذاردند.

خوب است کسانی که این حقایق را باور ندارند از مراکز علمی تشیّع در مناطق مختلف جهان دیدن کنند؛ طلّاب و فضلاء و علمای آنها را که در علوم مختلف اسلامی مهارت بسیار دارند از نزدیک ببینند؛ و کتابخانه‌های آنها را که مملّو ا زکتب علمی این دانشمندان، و همچنین کتب علمی دانشمندان اهل سنّت است، مورد بررسی قرار دهند.

فقها و متکلّمان و مفسّران قرآن و نویسندگان زبردست و گویندگان و حافظان قرآن را که بسیار فراوان‌اند از نزدیک ملاحظه کنند.

متأسفانه سانسور شدیدی که بر بسیاری از محافل خبری اسلامی و همچنین غالب کتابخانه‌های معروف کشورهای اسلامی حاکم است؛ تاکنون اجازه نداده است که محقّقان بی طرف اهل سنّت پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام و علماء و آثار علمی آنها را به روشنی بشناسند.

در اینجا کتابخانه‌ها مملّو از کتاب‌های علمای اهل سنّت در کنار کتاب‌های علمای شیعه است و هیچ تفاوتی میان آنها از نظر حضور در کتابخانه‌ها دیده نمی‌شود و هیچ کس هم خطری از این نظر بر مذهب خود احساس نمی‌کند، ولی کتابخانه‌های برادران اهل سنّت غالباً شکل دیگری دارد و از ده‌ها هزار اثر معروف علمی شیعه در آنجا چیزی دیده نمی‌شود؛ یا فقط مقدار کمی وجود دارد!

به هر حال امیدواریم روزی فرا برسد که محققان با بی‌نظری کامل آنچه را که در بالا گفته شد مورد دقّت و بررسی قرار دهند و جمعیّت شیعه امامیّه را آن چنان که هستند- نه آن چنان که دشمنانشان می‌گویند یا از بلند گوهای استعمار به گوش می‌رسد- بشناسند، و به یقین آن روز شاهد برخوردهای تازه‌ای در جهان اسلام با

ص: ۳۶۹

پیروان این مکتب خواهیم بود؛ و دنیای اسلام از تفاهم و انسجام بهتری برخوردار خواهد شد.

از اصل سخن دور نشویم، در آیات قرآن، اشاراتی به ائمّه معصومین اهل بیت علیهم السلام دیده می‌شود و با کمک روایاتی که در منابع معروف اسلامی در تفسیر این آیات وارد شده، این اشارات روشن تر و آشکارتر می گردد.

این آیات متعدّد است و در ذیل، تنها به قسمتی از آن اشاره می کنیم: بخشی از این آیات در آغاز بحث از ولایت و امامت علی علیه السلام گذشت، از جمله:

۱- آیه انَّما یُرْیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الِّرجْسَ اهْلَ الْبَیْتِ (۱) به شهادت محتوایش، و همچنین روایاتی که در شرح و تفسیر آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در منابع معروف اسلامی آمده است، مفهومش عامّ است یعنی علاوه بر علی علیه السلام سایر ائمّه معصومین علیهم السلام، مخصوصاً امام حسن و امام حسین علیهما السلام را که به نام آنها این روایات تصریح شده است شامل می‌شود.

۲- آیه قُلْ لااسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اجْراً الَّاالْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی (۲) نیز اشاره اجمالی به همه امامان معصوم دارد و در روایات متعدّدی که از سعید بن جبیر و ابن عبّاس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است تصریح شده که منظور از «قربی» در این آیه، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فرزندان آنها است، و در بعضی تصریح به نام امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نیز شده است.

برای توضیح بیشتر به شواهد التنزیل و سایر منابعی که هنگام شرح این آیه ذکر کردیم، مراجعه فرمائید.(۳)

۳- آیه اطِیْعُواللَّهَ وَاطیعُوالرَّسُولَ وَ اولِی الامْرِ مِنْکُمْ (۴) نیز همین گونه است؛ زیرا

۱- سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲- سوره شوری، آیه ۲۳.

۳- در شواهد التّنزیل، شش روایت به طرق مختلف در این زمینه آورده است(جلد ۲، صفحه ۱۳۰- ۱۳۴).

۴- سوره نساء، آیه ۵۹.

ص: ۳۷۰

این آیه مفهوم عامی دارد که هر زمانی را شامل می‌شود، بنابراین در هر عصر و زمانی باید مصداقی از «اولوالامر» باشد، فردی معصوم و پاک از گناه (چرا که اطاعت مطلق و بی قید و شرط جز در مورد معصومان مشروع نیست).

اضافه بر این در بعضی از روایات معروفی که در منابع اهل سنّت آمده تصریح به نام امام حسن و امام حسین علیهما السلام شده است.

۴- آیه کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ (۱) نیز چنانکه قبلًا شرح دادیم، مفهوم عامی دارد که هر عصر و زمان را شامل می‌شود؛ و دلیل بر این است که در هر عصر و زمانی صادق معصومی وجود دارد- زیرا دستور به همراهی و تبعیّت مطلق و بی قید و شرط، جز در مورد معصومین مفهومی ندارد- به علاوه بعضی از روایات که در شرح این آیه وارد شده است، صادقین را به محمّد و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله تفسیر کرده است.(۲)

و از آنجا که این آیات و روایات مربوط به آن، در آغاز این مباحث به طور مشروح آمده است از تکرار آن خودداری می کنیم و به سراغ آیات فضیلت می‌رویم.

بار دیگر تأکید می کنیم که آیات فضیلت به عنوان آیاتی که دلالت مستقیم بر امامت و ولایت امامان اهل بیت علیهم السلام داشته باشد، مطرح نمی‌شود. بلکه هدف آن است که روشن شود هر یک از آنها برترین افراد عصر خود بوده‌اند، و چون در هر عصر و زمانی طبق آیات گذشته باید «اولوالامر» و امام معصوم علیهم السلام باشد، آنها مصداق این معنی بوده‌اند:

۱- سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۲- شواهد التّنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۶۲.

ص: ۳۷۱

۱- آیه صلوات و درود

در آیـه ۵۶ سـوره «احزاب» می‌خـوانیم: انَّ اللَّهَ وَمَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یـا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیما: «خـدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و (در برابر اوامر او) کاملًا تسلیم باشید.».

در این آیه مقام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عالی‌ترین وجه ترسیم شده است؛ چرا که هم خداوند متعال و هم تمام فرشتگان مقرّب او بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود می‌فرستند و هم دستور داده شده است همه مؤمنان بدون استثناء بر او رحمت و درود و سلام بفرستند. چه مقامی از این بالاتر؟ و چه عظمتی از این بیشتر؟

درست است که در این آیه، سخنی از آل پیـامبر صـلی الله علیه و آله به میـان نیامـده است، ولی در روایـات بسـیاری می‌خوانیم که وقتی اصحاب و یارانش از حضرتش سؤال کردند:

چگـونه درود و صـلوات و سـلام بر شـما بفرسـتیم، پیـامبراکرم صـلی الله علیه و آله «آل» را در کنـار خود قرار داد و تمـام رحمت و درودی کـه از خداونـد برای او تقاضـا می‌شـد، برای «آلش» نیز تقاضـا می‌شـد. ایـن قرینه است بر اینکه صـلوات و درود خداونـد و ملائکه نیز تعمیم دارد، هم شامـل پیـامبر صـلی الله علیه و آله و هم شامـل «آل» او می‌شود؛ و این یک مسأله ساده نیست، بلکه نشان می‌دهـد که آنها مقاماتی دارند تالی پیامبر صـلی الله علیه و آله و مأموریتی دارند در جهاتی شبیه مأموریت او، و گر نه این همه مقام تنها به خاطر خویشاوندی، غیر ممکن است.

اکنون به سراغ بخشی از این روایات که در معروفترین منابع اهل سنّت آمده است، می‌رویم.

۱- در صحیح بخاری از ابوسعید خدری نقل شده است که ما عرض کردیم: ای رسول خدا! سلام بر تو معلوم است، چگونه صلوات بر تو بفرستیم؟ فرمود: «قُولُوا اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَ رَسُولِکَ کَما صَلَّیْتَ علی ابْراهیمَ، و آلِ ابْراهیمَ وَ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ کما بارَکْتَ علی ابْراهیمَ»: «بگوئید خداوندا! درود بفرست

ص: ۳۷۲

بر محمّد صلی الله علیه و آله بنده ات و رسولت؛ همان گونه که درود بر ابراهیم و آل ابراهیم فرستادی و برکت بفرست بر محمّد صلی الله علیه و آله و بر آل محمّد صلی الله علیه و آله، آن گونه که برکت فرستادی بر ابراهیم».(۱)

در همان کتاب و همان صفحه این حدیث به طور کاملتری از کعب بن عجزه (یکی از صحابه معروف) نقل می کند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: چگونگی سلام بر تو را دانسته‌ایم، امّا صلوات بر تو چگونه باید باشد؟ فرمود: بگوئید «اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ عَلی آلِ ابْراهیمَ انَّکَ حمیدٌ مَجیدٌ، اللّهُمَّ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ کَما بارَکْتَ عَلی آلِ ابْراهیمَ انَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ».(۲)

توجّه داشته باشید که بخاری این احادیث را ذیل آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ ... ذکر می کند.

۲- در صحیح مسلم که دوّمین منبع حدیث معروف برادران اهل سنّت است از ابی مسعود انصاری نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ما آمد و ما در مجلس سعد بن عباده بودیم، بشیر فرزند سعد عرض کرد: ای رسول خدا! خداوند به ما دستور داده بر تو صلوات بفرستیم، چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله نخست سکوت کرد، سپس فرمود: در بگوئید: «الّلهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ عَلی آلِ ابْراهیمَ، بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ کما بارَکْتَ عَلی آلِ ابْراهیمَ فی الْعالَمینَ انَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ».(۳) ۳- در تفسیر الدّرالمنثور که معروفترین تفسیر روائی است همان روایت ابوسعید خدری را از بخاری و نسائی و ابن ماجه و ابن مردویه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند.(۴)

۱- صحیح بخاری، جلد ۶، صفحه ۱۵۱(طبع دارالجیل بیروت).

۲- همان مدرک.

۳- صحیح مسلم، جلد ۱، صفحه ۳۰۵، حدیث ۶۵(طبع احیاء التراث العربی، بیروت).

۴- الدّر المنثور، جلد ۵، صفحه ۲۱۷.

ص: ۳۷۳

و در همان کتاب عبارت ابومسعود انصاری را از ترمذی و نسائی و ابن مردویه نقل کرده است.(۱)

و عین این مضمون را نیز با مختصر تفاوتی از مالک، و احمد و بخاری، و مسلم و ابوداود، و نسائی، و ابن ماجه و ابن مردویه از ابواحمد ساعدی نیز نقل می‌کند.(۲)

حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصّحیحین از ابن ابی لیلی نقل می‌کند که کعب بن عجزه مرا ملاقات کرد و گفت: آیا هدیه‌ای به تو بدهم که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم؟!

گفتم: آری هدیه کن!، گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردیم: چگونه بر شما اهل بیت علیهم السلام صلوات بفرستیم؟ فرمود: «بگوئید: اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ عَلی اِبْراهیمَ وَ عَلی آلِ اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ، اَللّهُمَ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مَحَمَّدٍ کَما بارَکْتَ عَلی اِبْراهیمَ وَ عَلی آلِ اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجید».

سپس حاکم نیشابوری که بنای او برا ین است احادیثی را ذکر کند که در صحیح بخاری و مسلم نیست. می‌گوید: این حدیث را با همین سند و الفاظ، بخاری از موسی بن اسماعیل در کتاب خود نقل کرده، و اگر من آن را در اینجا تکرار کردم، به خاطر آن است که معلوم شود اهل بیت علیهم السلام و آل، همه یکی هستند (باید توجّه داشت که حاکم این حدیث را بعد از حدیث کساء که در آن تصریح شده اهل بیت من علی و فاطمه و حسن و حسین علیها السلام هستند نقل کرده است (۳)، و این یک تعبیر پر معنی است).

۱- همان مدرک.

۲- الدّر المنثور، جلد ۵، صفحه ۲۱۷.

۳- المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۴۸.

ص: ۳۷۴

سپس حاکم به دنبال آن، حدیث ثقلین، و به دنبال آن، حدیث ابوهریره را نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه به علی علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام کرد و فرمود: «انَا حَرْبُ لِمَنْ حارَبَکُمْ وَ سِلْمُ لِمَنْ سالَمَکُمْ»: «من با هر کس که با شما از در جنگ در آید، اعلان جنگ می‌دهم، و با هر کسی که با شما در صلح باشد در صلحم».(۱)

محمد بن جریر طبری نیز در تفسیر خود در ذیل همین آیه، روایت فوق را با کمی تفاوت از موسی بن طلحه از پدرش نقل کرده است و در روایت دیگری همان را از ابن عباس روایت کرده، و در روایت سوّمی از زیاد، از ابراهیم، و در روایت چهارمی از عبدالرحمن بن بشربن مسعود انصاری (۲)

بیهقی نیز در کتاب معروف سنن روایات متعدّدی در این زمینه نقل کرده که بعضی از آنها وظیفه مسلمانان را در موقع نماز، و هنگام تشهّد روشن می‌سازد.

ازجمله در حدیثی از ابی مسعود، عقبهٔ بن عمرو نقل می‌کند که مردی آمد و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله نشست، و ما نیز نزد او بودیم، عرض کرد: ای رسول خدا! کیفیّت سلام بر تو را می‌دانیم، ولی هنگامی که نماز می‌خوانیم چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد، تا آنجا که ما فکر کردیم ای کاش این مرد چنین سؤالی را نمی‌کرد، سپس فرمود: «اذا انْتُمْ صَلَّیْتُمْ عَلَیَّ فَقُولُوا اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ الْامِیِّ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما صَلَّیْتَ عَلی ابْراهیمَ وَ عَلی آلِ ابْراهیمَ، وَ بارِکْ عَلَی مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ الْامِیِّ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ کَما بارَکْتَ عَلی ابْراهیمَ وَ عَلی آلِ ابْراهیمَ، انَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ».

سپس از ابوعبداللّه شافعی نقل می‌کند که این حدیث صحیحی است که درباره صلوات فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله در نمازها سخن می‌گوید.(۳) بیهقی احادیث متعدّد دیگری نیز در زمینه چگونگی صلوات بر پیامبراکرم صلی الله علیه و آله به طور مطلق، یا در نماز، آورده؛ مخصوصاً در حدیثی از کعب بن عجره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که: «انَّه کانَ یَقُولُ فی الصَّلوةِ: اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ عَلی ابْراهیمَ و آلِ

۱- همان مدرک، صفحه ۱۴۹.

۲- تفسیر جامع البیان(طبری)، جلد ۲۲، صفحه ۳۲(چاپ دارالمعرفه بیروت).

۳- سنن بیهقی، جلد ۲، صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷.

ص: ۳۷۵

اِبْراهیمَ وَ بارِکْ عَلی مُحَّمَدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَما بارَکْتَ عَلی اِبْراهیمَ اَنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ»: «پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز خود چنین می‌فرمود: «اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ ...»(۱)

از این حدیث روشن می‌شود که حتّی خود پیامبر صلی الله علیه و آله در نمازهایش این صلوات را می‌فرستاد.

بیهقی در ذیل یکی از روایاتی که در آن سخن از نماز به میان نیامده می گوید:

این روایات نیز ناظر به حال نماز است؛ زیرا جمله «قَدْ عَلِمْنا کَیْفَ نُسَلِّمُ»: «ما می‌دانیم چگونه سلام بر تو بفرستیم»، اشاره به سلام در تشهّد است (السَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبیُّ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُه) بنابراین مراد از «صلوات» نیز همان فرستادن «صلوات در تشهّد» است.(۲) و به این ترتیب مسلمانان مأمورانـد همـان گـونه که به عقیـده تمـام فرق مسـلمین، سـلام بر پیـامبر صـلی الله علیه و آله را به صورت «السَّلامَ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبیُّ وَ رَحْمَةُ اللّه» در تشـهد نماز بگوینـد مأمورانـد که صـلوات بر پیغمبر صـلی الله علیه و آله را نیز در تشـهّد بگویند.

هر چند در میان مذاهب چهارگانه اهل سنت در اینجا مختصر اختلافی دیده می‌شود؛ شافعی و حنبلی‌ها می گویند: صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله در تشهّد دوّم واجب است؛ در حالی که مالکی‌ها و حنفی‌ها آن را سنّت می‌دانند.(۳) ولی طبق روایات فوق بر همه واجب است.

به هر حال کتاب هایی که روایات مربوط به صلوات بر محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله (به طور مطلق یا در خصوص تشهّد نماز) در آن نقل شده بیش از آن است که در این مختصر بیان شد. آنچه در بالا آمد؛ نمونه‌ای از این روایات و این کتب است. این

۱- همان مدرک، صفحه ۱۴۷.

۲- سنن بیهقی، جلد ۲، صفحه ۱۴۷.

۳- الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد ۱، صفحه ۲۶۶(طبع دار الفکر).

ص: ۳۷۶

روایات را گروهی از صحابه مانند ابن عباس، طلحه، ابوسعید خدری، و ابوهریره، ابو مسعود انصاری، بریده، ابن مسعود، کعب بن عجره و شخص علی علیه السلام نقل کرده‌اند.

نکته‌ای که مایه شگفتی بسیار است این است که دانشمندان اهل سنّت- علی رغم این همه تأکیداتی که در روایات پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به اضافه کردن «آل محمّد صلی الله علیه و آله» وارد شده، همیشه (جز در موراد بسیار نادر) «آل محمّد صلی الله علیه و آله» را حذف می کنند، و می گویند: «صَلّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ»!.

و از آن عجیب‌تر اینکه: در کتب حدیث، حتّی در ابوابی که روایات فوق در مورد اضافه کردن «آل محمّد صلی الله علیه و آله» نقل می‌شود، هنگامی که نام پیامبر صلی الله علیه و آله را در لابلای همین احادیث ذکر می کنند؛ می گویند: «صّلی اللّٰه علیه و سلّم»! (بدون اضافه آل) و ما نمی‌دانیم چه عذری در پیشگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در این مخالفت صریح با دستور آن حضرت دارند؟ مثلًا بیقهی در عنوان همین باب می‌نویسد «باب الصّلوةِ عَلَی النَّبیِّ صلی الله علیه و آله صلی اللّهُ عَلیه و سَلَّمَ فی التَشَهُّدِ»! و همچنین در بعضی دیگر از منابع معروف حدیث.

انتخاب این عنوان خواه از سوی مؤلّفان این کتب باشد و یا محقّقان بعد، با توجه به آنچه در ذیل آن آمده، بسیار عجیب و متناقض است.

این بحث را با دو حدیث دیگر پایان می‌دهیم:

۱- ابن حجر در صواعق چنین نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تُصَلُّوا عَلَیَّ الصَّلاةَ الْبَتْراءَ، قالُوا وَمَا الصَّلاةُ الْبَتْراءُ، قالَ: تَقُولُونَ: اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ تُمْسِکُوْنَ، بَلْ قُولُوا اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»: «هرگز بر من صلوات بریده و ناقص نفرستید، عرض کردند صلوات بریده و ناقص چیست؟ فرمود: «این‌که بگوئید اللّهم صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ و امساک کنید و ادامه ندهید، بلکه بگویید: اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی

ص: ۳۷۷

مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.»(۱)

این حدیث نشان می‌دهد که حتی کلمه «عَلی» نباید میان «محمد» و «آل محمد» جدایی بیفکند باید گفت: «اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

۲- سمهودی در الاشْرافُ عَلی فَضْلِ الاشْرافِ، از ابن مسعود انصاری نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ صَلّی صَلاةً لَمْ یُصَلِّ فیها عَلَیَّ وَ عَلی اهْلَ بَیْتی لَمْ تُقْبَلُ»: «کسی که نماز بخواند که در آن بر من و بر اهلبیتم صلوات نفرستد نمازش قبول نیست».(۲)

و ظاهراً امام شافعی که در آن شعرمعروفش، ناظر به همین روایت‌است که می‌گوید:

یا اهْلَ بَیْتَ رَسُوْلِ اللَّهِ حُبُّکُمُفَرْضٌ مِنَ اللَّهِ فی الْقُرآنِ انْزَلَهُ

کَفاکُمُ مِنْ عَظیمِ الْقَدْرِ انَّکُمُمَنْ لَمْ یُصَلِّ عَلَیْکُمْ لا صَلاةَ لَهُ

«ای اهل بیت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله محبت شما، از سوی خداوند در قرآن واجب شده است. در عظمت مقام شما همین بس که هر کس بر شما صلوات نفرستد نمازش باطل است».(۳)

آیا کسانی که چنین مقامی را دارند که نامشان در کنار نام پیامبر صلی الله علیه و آله در نمازها به عنوان یک فریضه الهی باید ذکر شود می‌توان همسنگ دیگران شمرد، و با وجود

۱- صواعق، صفحه ۱۴۴.

۲- سمهودی در الاشراف، صفحه ۲۸(مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۱۸، صفحه ۳۱۰).

۳- در کتاب نفیس الغدیر انتساب این اشعار را به امام شافعی از« شرح المواهب زرقانی»، جلد ۷، صفحه ۷ و جمعی دیگر آورده است.

ص: ۳۷۸

آنان جایی برای غیر آنان در مسأله ولایت و امامت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله باقی می‌ماند؟ کدام فرد منصف می‌تواند دیگران را بر آنان- با این همه مقام و فضیلت- ترجیح دهد؟ آیا اینها همه بطور مستقیم، مسئله ولایت و خلافت را روشن نمی‌سازد؟ داوری با شمااست.

***

۲- آیه نور و بیوت

در آیه ۳۶ تا ۳۸ سوره «نور» که به دنبال آیه اللَّه نورُ السّماوات وَ الارْض آمده است، می‌خوانیم: فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ- رِجَالٌ لَاتُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَإِقَام الصَّلَاةِ وَإِیتَاءِ الزَّکَاةِ یَخَافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ- لِیَجْزِیَهُمْ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَیَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ:

(این چراغ پرفروغ) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده (دیواره های) آن را بالا- برند (تا از دستبرد شیاطین در امان باشد)؛ و در آنها نام خدا برده شود، و صبح و شام در آنها تسبیح او گویند، مردانی که هیچ تجارت و داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند؛ آنها از روزی می ترسند که در آن، دلها و چشمها دگرگون می شود، (آنها چنین می کنند) تا خداوند آنان را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش دهد، و از فضل خود بر (پاداش) آنها بیفزاید؛ و خداوند به هرکس بخواهد بی حساب روزی می دهد (و از مواهب بی انتهای خویش بهره مند می سازد)

بعد از آنکه خداوند در آیه ۳۵ این سوره، نور الهی را با بیان مثال دقیق و ظریف و زیبایی، شرح می‌دهد؛ در آیات بعد از آن به جایگاه این نور پرداخته می‌فرماید: «این نور در خانه هایی است که دارای ویژگی‌های زیر است: دیوارهای بلند و غیرقابل نفوذ دارد تا از دسترس شیاطین و هوسبازان دور باشد.

دیگر اینکه مردانی از آن پاسداری می‌کنند که برنامه آنها یادخدا و تسبیح او در

ص: ۳۷۹

هر صبح و شام است؛ مردانی که زرق و برق دنیای مادّی آنها را از یاد خـدا غافل نمی‌کند، مردانی که پیوند مسـتمرّ آنها با خداوند از طریق نماز، و پیوند مستمرّشان با خلق خدا از طریق زکات برقرار است.

مردانی که از روز رستاخیز و حساب و کتاب اعمال بیمناک‌اند، و این بیم آمیخته با امید، پیوسته آنها را در مسیر حقّ نگه می‌دارد؛ و خداوند به چنین مردانی پاداشی بی حساب مرحمت می‌کند.

درست در تعبیرات بالا دقّت کنید و ببینید چقدر عظمت این خانه‌های الهی و پاسدارانش در این آیات توصیـف و ترسیم شده است. سپس به روایات زیر دقّت فرمایید:

سیوطی در تفسیر الدّر المنثور از انس بن مالك و بریده (دو نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند هنگامی که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود، مردی برخاست و گفت: «ایُّ بُیُوتٍ هذِهِ یا رَسُوْلَ اللَّهِ»: «این خانه هایی که در این آیه توصیف شده کدام است ای پیامبر خدا!».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بُیُوتُ الانْبیاء!»: «خانه‌های پیامبران است».

ابوبکر برخاست و عرض کرد: «هذا البَیْتُ مِنْها لَبَیْتُ عَلیٍ وَ فاطِمَةَ؟!» «این خانه از آنها است، خانه علی و فاطمه» علیهما السلام؟

فرمود: «نَعَمْ مِنْ افاضِلِها»: «آری این از برترین آنها است».(۱)

شبیه همین معنی را حاکم حسـکانی در شواهد التّنزیل از ابوبرزه (یکی دیگر از صحابه) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است، بی آنکه نام شخص خاصی را ببرد، بلکه چنین است «قیلَ یا رَسُولَ اللَّهِ ابَیتُ عَلَیٍّ وَ فاطِمَةَ مِنْها؟ قالَ مِنْ افْضَلِها»: «گفته شد آیا خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام از آنها است»؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از برترین آنها است»!(۲)

۱- الدّر المنثور، جلد ۵، صفحه ۵۰.

۲- شواهد التّنزیل، جلد ۱، صفحه ۴۱۰، حدیث ۵۶۶.

ص: ۳۸۰

و بعد از ذکر این روایت، روایت سابق را نیز با دو طریق از انس بن مالک و بریده نقل کرده است.(۱)

جالب اینکه آلوسی در روح المعانی با اینکه تمام فضائل اهل بیت علیهم السلام را با بی میلی تعقیب می کند در اینجا بعد از آنکه روایت اوّل را از انس بن مالک و بریده نقل می کند؛ می‌افزاید: «وَ هذا انْ صَحّ لایَنْبَغی العُدُول عَنْهُ»: «اگر این روایت صحیح باشد سزاوار نیست (در تفسیر آیه) از آن عدول کنیم» (و به تعبیر دیگر بهترین سخن در تفسیر ایه است که منظور از آن، بیوت انبیاء می‌باشد که از بهترین آنها خانه علی و فاطمه علیها السلام است).(۲)

گروهی دیگر از بزرگان اهل سنّت نیز این روایت را در کتب خود آورده‌اند.

به یقین این روایات، شامل علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام می‌شود؛ همچنین فرزندان فاطمه علیها السلام از نسل حسین علیه السلام: «یعنی امامان معصوم» مشمول این آیه‌اند، چرا که همان راه و برنامه را ادامه می‌دهند.

آری خانه آنها هم طراز خانه‌های انبیاء است؛ خانه‌ای است که نور الهی همیشه در آن تابان است؛ و از دستبرد شیاطین محفوظ است، بلکه از برترین آنها محسوب می‌شود، و به یقین ساکنان این خانه نیز از برترین انسان‌ها هستند و در فضیلت همانند انبیاء الهی می‌باشند.

اینها اموری است که به آسانی از روایات فوق می‌توان فهمید، آیا با این حال مقدّم داشتن دیگران بر آنها جفا نیست؟.

۱- همان مدرک، حدیث ۵۶۷ و ۵۶۸.

۲- روح المعانی، جلد ۱۸، صفحه ۱۵۷ ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۳۸۱

۳- صراط مستقیم

در ششمین آیه سوره «احمد» که شبانه روز در نمازها می‌خوانیم عرضه می‌داریم:

اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ «ما را به راه راست هدایت کن».

راهی که ما را به تو و به آنچه موجب رضای تو است برسانـد، راهی جدای از راه کسانی که غضب تو آنها را فرو گرفته، و همچنین جدای از راه گمراهان.

خدایا ما را هم به این راه هدایت فرما؛ و هم در این راه ثابت و پایدار و برقرار دار.

بی شک «صراطِ مُسْتَقیم» مفهوم بسیار وسیع و گسترده‌ای دارد و لذا بعضی آن را به معنی اسلام و بعضی قرآن، و بعضی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامـان راستین و بعضـی به آیین اللَّه، و بعضـی به معنی راه و روش انبیای الهی تفسیر کرده‌انـد که هر کـدام از اینها می‌تواند بخشی از مفهوم وسیع آیه را تشکیل دهد.

ولی در روایات متعّدی که به طرق مختلف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است انگشت روی یکی از بارزترین مصادیق آن گذاشته شده؛ زیرا صـراط مسـتقیم به راه و روش علی بن ابیطالب علیه السـلام و یا محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله تفسیر شده است.

حاکم حسکانی در شواهد التّنزیل از جابر بن عبداللَّه انصاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:

«انَّ اللَّهَ جَعَلَ عَلِیّاً وَ زَوْجَتَهُ وَ ابْنائَهُ حُجَجَ اللَّهِ عَی خَلْقِهِ وَ هُمْ ابْوابُ الْعِلْمِ فی امَّتی، مَنْ اهْتَدی بِهِم هُدِیَ الی صِراطٍ مُسْتَقیم»:

«خداوند علی علیه السـلام و همسـرش (فاطمه زهرا علیها السلام) و فرزندان او را حجّت‌های الهی بر خلقش قرار داده، و آنها درهای علم در امّت من هستند؛ هر کس به وسیله آنها هدایت شود، به صراط مستقیم هدایت شده است.(۱)

و در حـدیث دیگری از ابن عبّاس از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله چنین نقـل می‌کنـد که به علی بن ابیطالب علیه السـلام فرمود: «انْتَ الطَّریقُ الْواضِحُ وَ انْتَ الصِّراطُ الْمُسْتَقیمُ وَ انْتَ یَعْسُوبُ

۱- شواهد التّنزیل، جلد ۱، صفحه ۵۸، حدیث ۸۹.

ص: ۳۸۲

الْمُؤمِنینَ!»: «تو راه روشن و صراط مستقیم و رهبر مؤمنان هستی».(۱)

و نیز در حدیث سوّمی از ابن عبّاس نقل می‌کند که در تفسیر اهْدِنَا الصِّراطَ المُسْتَقیم می‌گفت: «قُولُوا- مَعاشِرَ الْعِبادِ- اهْدِنا الی حُبِّ النَّبیِّ وَ اهْلَ بَیْتِهِ!»: «ای بندگان خدا بگوئید خدایا ما را هدایت به محبّت پیامبر و اهل بیتش کن».(۲)

و در حدیث چهارمی از ابوبریده در ذیل این آیه نقل می‌کند که گفت: «منظور صراط محمّد صلی الله علیه و آله و آل او است».(۳)

این حدیث را علامّه ثعلبی در تفسیرش نیز آورده است.(۴)

شیخ عبیداللَّه حنفی در کتاب ارجح المطالب نیز آن را از ابوهریره نقل کرده است.(۵) در حدیث پنجمی که در شواهد التّنزیل آمده از عبدالرّحمن بن زید از پدرش در تفسیر آیه صِراطَ الَّذینَ انْعَمْتَ عَلَیْهِمْ می‌کند که گفت: «هَوَ النَّبیُّ وَ مَنْ مَعَهُ وَ عَلِیُّ بْنُ ابی طالِبٍ وَ شیعَتُهُ».(۶)

در منابع شیعه و پیروان مکتب اهل بیت نیز روایات متعدّدی در این زمینه وارد شده از جمله در روایتی از امام صادق علیه السلام در تفسیر صِراطَ الَّذینَ انْعَمْتَ عَلَیْهِم آمده است که فرمود: «یَعْنی مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله وَ ذُرِّیَّتَهُ عَلَیْهِمُ السَّلامُ»: «مقصود محمّد صلی الله علیه و آله و ذریه او است».(۷)

به این ترتیب بارزترین و روشنترین مصادیق «صراط مستقیم»، راه پیامبر و

۱- همان مدرک، حدیث ۸۸.

۲- همان مدرک، حدیث ۸۷.

۳- همان مدرک، روایت ۸۸.

۴- تفسیر ثعلبی بنا به نقل کفایة الخصام، ص ۳۴۵.

۵- در ارجح المطالب، صفحه ۸۵ طبع لاهور.

۶- شواهد التّنزیل، جلد ۱، صفحه ۶۶، حدیث ۱۰۵.

۷- نورالثقلین، جلد ۱، صفحه ۲۳، حدیث ۱۰۱(برای آگاهی بیشتر نسبت به این احادیث به تفسیر نور الثقلین و برهان مراجعه فرمایید).

ص: ۳۸۳

علی علیه السلام و فرزندان معصوم او از نسل فاطمه زهرا علیها السلام است که هر کس دست به دامن ولای آنها زند و در خطّ آنها حرکت کند، قدم در راه مستقیمی گذارده است که او را به خدا نزدیک، و از گمراهی و انحراف دور می‌سازد.

***

۴- وسیله پذیرش توبه آدم علیه السلام

در آیه ۳۷ سوره «بقره» آمده است که: «آدم علیه السلام پس از «ترک اولی» «کلماتی از سوی پروردگارش دریافت داشت؛ (و با آن توبه کرد.). و خداوند توبه او را پذیرفت؛ زیرا او توبه پزیر ومهربان است.» فَتَلَقّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلَماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ انَّهُ هُوَ التَّوابُ الرَّحیمُ در اینکه این کلمات، که خداوند به آدم علیه السلام برای توبه القاء نمود چه بوده است؟

در میان مفسّران گفتگو است. گروهی آن را اشاره به همان چیزی می‌دانند که در آیه ۲۳ سوره «اعراف» آمده: قالا رَبَّنا ظَلَمْنا انْفُسَنا وَ انْ لَم تَغْفِرْلَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ «آن دو (آدم و حوّا علیها السلام) گفتند: پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم؛ و اگر تو ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، به یقین. از زیانکاران خواهیم بود».

بعضی آن را اشاره به دعاها و نیایش‌های دیگر، و از جمله دعای یونس هنگامی که درشکم ماهی زندان بود یعنی جمله سُبْحانَکَ انّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ دانسته‌اند.

ولی در روایات متعدّدی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا صحابه نقل شده، آن کلمات سوگند دادن خداوند به حق محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بوده است.

سیوطی در الدّر المنثور در ذیل همین آیه از ابن عبّاس‌نقل می‌کند که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: منظور از این کلماتی که آدم علیه السلام از خداوند دریافت داشت و

ص: ۳۸۴

با آن توبه کرد چه بود؟ فرمود: «سَئَلَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلیٍّ وَ فاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ علیهما السلام الّا تُبْتَ عَلَیَّ فَتابَ عَلَیْهِ»: «او خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام خواند و تقاضا کرد که مرا ببخش و خداوند توبه او را پذیرفت».(۱)

و نیز در همان کتاب ازعلی علیه السلام نقل می‌کند که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره تفسیر این آیه سؤال کردم؛ فرمود: «... خدا به آدم علیه السلام دستور داد بگو: «اللّهُمَّ انّی اسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، سُبْحانَکَ لا الهَ الّا انْتَ عَمِلْتُ سُوءً وَ ظَلَمْتُ نَفْسی فَاغْفِرْلی انَّکَ انْتَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ، اللّهُمَّ انّی اسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ سُبْحانَکَ لا الهَ الّا انْتَ عَمِلْتُ سُوءً وَ ظَلَمْتُ نَفْسی فَتُبْ عَلَیَّ انَّکَ انْتَ التَّوّابُ الرَّحیمُ فَهؤلاءِ الْکَلِماتُ الَّتی تَلَقّی آدَمُ علیه السلام»:

«بگو خداوندا! من تو را به حق محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله می‌خوانم، منزّی، معبودی جز تو نیست؛ من بد کردم به خویشتن ستم روا داشتم؛ مرا ببخش که تو غفور و رحیمی. خداوندا! من تو را به حقّ محمّد و آل محمّد می‌خوانم، تو منزّهی، معبودی جز تو نیست، من بد کردم و به خویشتن ستم نمودم توبه مرا بپذیر که تو توّاب و از این روایت به خوبی معلوم می‌شود که منافاتی میان تفسیرهای سه گانه بالا نیست و همه این کلمات در دعای آدم علیه السلام جمع بوده است.

ابن مغازلی در کتاب مناقبش همین معنی را از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره کلماتی که آدم علیه السلام از پروردگارش دریافت داشت و خداوند توبه او را پذیرفت، سؤال شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سَئَلَهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ علیها السلام الّا ما تُبْتَ عَلیَّ فَتابَ عَلَیْهِ»:

«از خدا به حقّ محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام درخواست کرد که توبه مرا بپذیر، و خداوند توبه او را پذیرفت».(۲)

۱- الدّر المنثور، جلد ۱، صفحه ۶۰.

۲- مناقب ابن مغازلی، مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۹، صفحه ۱۰۲.

ص: ۳۸۵

همچنین علامّه قندوزی در ینابیع المودّه و بیهقی در دلائل النّبوّة، و بدخشی در مفتاح النّجاح، و عبداللَّه شافع در مناقب این حدیث را نقل کرده‌اند.(۱)

گر چه بسیاری از کتب، این سند این حدیث را به ابن عبّاس منتقی کرده‌اند ولی راوی آن منحصر به ابن عبّاس نیست، زیرا در الدّر المنثور از دیلمی در مسند الفردوس با سندی که به علی علیه السلام منتهی می‌شود؛ همین معنی را نقل می‌کند که علی علیه السلام می‌فرماید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره این آیه سؤال کردم تا آنجا که می‌گوید:

«خداوند به آدم علیه السلام تعلیم داد که او را به حقّ محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله بخواند تا توبه‌اش پذیرفته شود».(۲) این معنی در منابع اهل بیت علیهم السلام و منابع اهل سنّت از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده و روایات آن متعدّد و طرق آن متنوع است.(۳)

این حدیث را نباید فضیلت ساده‌ای پنداشت و به سادگی از کنار آن گذشت که آدم علیه السلام هنگامی که می‌خواهد از ترک اولای خود توبه کند- و این نخستین ترک اولایی بود که واقع شده- از سوی خداوند مأمور می‌شود که خدا را به حقّ محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله یا به حقّ محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بخواند، تا توبه او پذیرفته شود.

زیرا این معنی درباره هیچ کس جز آنها وارد نشده است و مقامی است والا مخصوص آنها؛ و این نشان عظمت فوق العاده خمسه طیّبه و پیامبر و اهل بیت او و امامان معصوم علیهم السلام است.

۱- همان مدرک.

۲- الدّر المنثور، جلد ۱، صفحه ۶۰(با تلخیص).

۳- تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۸۶- نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۶۷ به بعد- بحارالانوار، جلد ۲۶، صفحه ۳۱۹ به بعد.

ص: ۳۸۶

بـا این حـال چگونه می‌توان کسـی را شایسـته‌تر از آنهـا برای خلافـت و ولایـت پیامبر صـلی الله علیه و آله دانست و چگونه می‌توان دیگران را بر آنها ترجیح داد.

آیا با وجود این گونه مـدارک، جای تعجب است، که امامت در دودمان پیامبر و آل محمّـد صـلی الله علیه و آله تا دامنه قیامت باقی باشد؟!

***

۵- بهترین حسنات

در آیـه ۸۹ سـوره «نمـل» می‌خوانیم: مَنْ جاءَ بِالْحَسَـنَهِٔ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَ هُم مَنْ فَزَعٍ يَوْمَئِـذٍ آمِنُونَ «کسـانی که کـار نیکی انجـام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت؛ و آنان از وحشت آن روز در امانند».

بـاز در اینجا «حسـنه»، مفهوم گسترده‌ای دارد که همه حسـنات را در برمی گیرد؛ و بشارت می‌دهـد هر کسـی حسـنه‌ای انجام دهـد، خداونـد پاداشـی بهتر از آن به او می‌دهـد. و یکی از آثار مهم آن ایمنی از ترس و وحشت روز محشـر است که بزرگترین وحشـتها است.

ولی در بعضـی از روایات محّبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان یکی از بارزترین و مهم‌ترین مصداق حسنه در این آیه معرفی شده است و نشان می‌دهد که این محّبت از بهترین وسایل امنیّت در یوم المعاد است.

در شواهـد التّنزیل چندین روایت در ذیل این آیه به همین مضـمون نقل شده که منظور از «حسـنهٔ» در آیه فوق محبّت اهلبیت علیهم السلام است.

از جمله از ابوعبداللَّه جدلی از علی علیه السـلام نقل می‌کند که حضـرت به او فرمود: «آیا می‌خواهی تفسـیر آیه من جاءَ بِالْحَسَنَهَٔ فَلَهُ خَيْرُ مِنْهـا ... را برای تو بگویـم؟» او می گویـد: عرض کردم: آری، فـدایت شوم، امـام علیه السـلام فرمود: «الْحَسَـنَهُٔ حُبُّنـا اهْـلَ الْبَيْتِ وَ السَّيِئَهُٔ بُغْضُنا»: «حسنه محبّت ما اهلبیت علیهم السلام، و سیئه کینه و عداوت ما است» سپس

ص: ۳۸۷

آیه را تلاوت فرمود.(۱)

همین معنی را در حدیث ۵۸۲ و ۵۸۷ نقل کرده است با این تفاوت که در ذیل حدیث سوّم آمده است: «الا اخْبِرُكَ بِالسَّيِّئَةِ الّتی مَنْ جاءَ بِها اكَبَّهُ اللَّهُ عَلی وَجْهِهِ فی نارِ جَهَنَّمَ، بُغْضُنا اهْلَ الْبَيْتِ!»: «آیا تو را خبر دهم از سیئه‌ای که هر کس آن را انجام دهد خداوند او را به رو در آتش جهنّم می‌افکند؟، آن کینه و عداوت اهلبیت علیهم السلام است» سپس امیرمؤمنان علیه السلام آیه دوّم را تلاوت فرمود: وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فی النّار.(۲) و در حدیث دیگری از ابوامامه باهلی (۳) نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«انَّ اللَّهَ خَلَقَ الانْبِیاءَ مِنْ شَجَرٍ شَتّی وَ خَلَقَنی وَ عَلیّاً مِنْ شَجَرَةٍ واحِدةٍ فَانَا اصْلُها وَ عَلَیٌّ علیه السلام فَرْعُها، وَ فاطِمةُ لِقاحُها وَالْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ ثِمارَها، وَاشیاعُنا اوْراقُها، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ اغْصائِها نَجا، وَ مَنْ زاغَ هَوی، وَلَوْ انَّ عابِداً عَبَدَاللَّهَ الْفَ عامٍ، ثُمَّ الْفَ عامٍ، ثُمَّ الْفَ عامٍ، ثُمَّ لَمْ یُدْرِكْ مَحَبَّتَنا اكَبَّهُ اللَّهُ عَلی مِنْخَرَیْهِ فی النّارِ»:

«خداوند پیامبران را از درختان (ریشه‌های) متعدّدی آفرید، و من و علی را شجره واحده، من ریشه آن هستم، و علی علیه السلام شاخه آن، و حسن و حسین علیهم السلام میوه‌های آن، و شیعیان ما برگ‌های آن هستند، پس هر کس به شاخه‌ای از شاخه‌های آن درآویزد نجات می‌یابد، و هر کس منحرف گردد سقوط می‌کند؛ و اگر

۱- شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۴۲۵، حدیث ۵۸۱.

۲- سوره نمل، آیه ۹۰ و همان مدرک.

۳- ابوامامه باهلی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و وفات او را در سنه ۸۱ نوشته‌اند و او آخرین کسی است که در شام بدرود حیات گفت(اسدالغابه، در ماده صَدَیَهْ) ولی در الکنی و الالقاب وفات او در سال ۸۶ نوشته شده و نام او صدی بر وزن رجیل است و هم او بود که معاویه مراقبینی بر او گمارده بود که به سوی علی علیه السلام نرود.

ص: ۳۸۸

عبادت کننده‌ای خدا را یک هزار سال، و سپس یک هزار سال دیگر، باز هم یک هزار سال دیگر، عبادت کند، و محبّت ما را نداشته باشد خداوند او را به صورت در آتش می‌افکند»!(۱)

علامه قندوزی نیز مضمون حدیث اول را از علی علیه السلام نقل می‌کند، و حدیث به اینجا ختم می‌شود، که فرمود: «الْحَسَنةُ حُبُّنا وَالسَّیِّئَةُ بُغْضُنا»: «حسنه محبت ما است و سیئه کینه و عداوت ما».(۲) در همان کتاب از ابن کثیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود (آیه): مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْثالِها: «کسی که حسنه‌ای انجام دهد ده برابر برای او خواهد بود» درباره همه مسلمین است، امّا آن حسنه‌ای که اگر کسی آن را بجا آورد بهتر از آن به او داده می‌شود و از وحشت روز قیامت در امان است آن ولایت و محبت ما (اهلبیت پیامبر صلی الله علیه و آله) است».(۳)

گروهی از مفسّران و ارباب حدیث گر چه مسأله مودّت اهلبیت علیهم السلام را به عنوان یک حسنه بزرگ در ذیل آیه مورد بحث نیاورده‌اند، ولی در ذیل آیه ۲۳ «شوری» وَمَنْ یَقتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فیها حُسْناً: «هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزاییم». مضمون احادیث فوق را نقل کرده‌اند.

از جلمه سیوطی در الدّر المنثور از ابن ابی حاتم از ابن عبّاس نقل می‌کند که در تفسیر این آیه گفت: «الْمَوَدَّةُ لِآلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله»: «منظور از آن دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله است».(۴)

آلوسی در روح المعانی در ذیل این آیه ۲۳ سوره «شوری» بعد از آن که می گوید

۱- شواهد التّنزیل، جلد ۱، صفحه ۴۲۸، حدیث ۵۸۸.

۲- ینابیع الموده، صفحه ۹۸.

۳- همان مدرک.

۴- الدّر المنثور، جلد ۶، صفحه ۷.

ص: ۳۸۹

بعضی از مفسّران گفته‌اند منظور از «حسنهٔ» مودت ذوی القربای رسول اللَّه صلی الله علیه و آله است می گوید: این معنی از ابن عباس و سدّی نقل شده، سپس می‌افزاید: محبت آل رسول از اعظم حسنات است و تحت عنوان «حسنه» در این آیه در ردیف اوّل وارد می‌شود.(۱)

احادیث شبیه احادیث فوق در کتب دیگر نیز آمده است که نقل همه آنها به طول می‌انجامد.

این بحث را با حدیثی درباره محبّت اهلبیت- هر چند در ذیل آیه وارد نشده است- پایان می‌دهیم:

شبلنجی در نورالابصار حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده، و تصریح می کند که حدیث صحیحی است و در ضمن آن آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَاللَّهِ لایَدْخُلُ قَلْبَ رَجُلٍ، الِایمانَ حتّی یُحِبُّهُمْ (اهْلَبَیْتی) لِقَرابَتِهِمْ مِنّی»: «به خدا سوگند ایمان در دل کسی وارد نمی‌شود تا اهل بیت مرا به خاطر قرابتشان با من دوست بدارد».(۲) این نکته نیز حائز اهمیّت است که یک محبت عادی و معمولی هرگز نمی‌تواند وسیله نجات از وحشت روز قیامت گردد؛ و یا یکی از شرائط ایمان بوده باشد.

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که محلبت اهلبیت اشاره به مسأله مهم و بنیادین ولایت و امامت است که سبب بقاء دین و ادامه خط نبوّت و حفظ ایمان است.

***

از مجموع آنچه به صورت اشاره در آیات فوق آمده و به طور صریح در روایاتی که در تفسیر آن وارده شده، آمده است؛ این نکته روشن می‌شود که آل محمّد صلی الله علیه و آله و اهلبیت صلی الله علیه و آله مخصوصاً علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام مقام بسیار والای دارند زیرا: کسانی هستند که مودّت آنها اجر و پاداش رسالت است؛ و نماز بدون درود و صلوات بر آنها باطل است، موقعیت آنها به عنوان صراط مستقیم شناخته شده است.

۱- روح المعانی، جلد ۲۵، صفحه ۳۱.

۲- نورالابصار، صفحه ۱۲۶.

ص: ۳۹۰

آدم برای رهایی از خشم الهی که به خاطر ترک اولی دامنگیرش شـده بود خـدا را به نام‌های آنها سوگند داد و توبه کرد تا توبه‌اش پذیرفته شد!

و بالاخره مودّت آنها حسنه‌ای است که هر فرد با ایمانی را از ترس و وحشت قیامت رهایی می‌بخشد.

آری کسانی که دارای این اوصـفاف فوق العاده ممتاز هسـتند و عظمت مقام آنان در روایات معروف اهل سنّت و منابع مشهور اهل بیت علیهم السـلام آمده است؛ هرگز با دیگران برابری ندارند. در نتیجه با وجود آنها نمی‌توان به سـراغ دیگران رفت، و به یقین این محبّت و مودّت مقدمه است برای مسأله ولایت و رهبری که تداوم خط رهبری پیامبر صلی الله علیه و آله است.

و نیز کسـانی که در روایـات متواتر ثقلین درکنـار قرآن قرار گرفته‌انـد، و این دو به عنوان دو وسـیله نجـات‌بخش از گمراهی معرفی شده‌اند؛ دو وسیله‌ای که تا دامنه قیامت در میان امت اسلامی باقی خواهند ماند و مسلمانان باید به آن دو پناه ببرند.

و کسانی که به عنوان کشتی نجات، و سـتارگان فروزان هـدایت معرفی شده‌اند از همه برترند، اوصافی که در غالب منابع معروف و مشهور فریقین آمده است.

آری اعتقـاد مـا این است که پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله به دنبـال اشاراتی که در آیات قرآن مجیـد در این زمینه آمـده است با سخنـان خود حجّت را بر همه مسـلمانان تمـام کرد؛ و این مسـلمانانند که بایـد دور راز تعصّبهـا و پیش‌داوری‌هـا راه نجات خود را برگزینند.

یعنی دست به دامن آل محمد صـلی الله علیه و آله زنند وبا هدایت و رهبری آنها به سرمنزل مقصود و سعادت برسند، و آنها که این همه اشـارات و تصـریحات را بـا آن همه مـدارک مسـتند نادیـده می‌گیرنـد یـا تـوجیه و تأویـل و تفسـیر به رأی می‌کننـد خود بـاید پاسخگوی آن باشند.

***

ص: ۳۹۱

تصریح به نام امامان اهلبیت علیهم السلام

این نکته نیز شایان ذکر است که در بعضی از روایات که در منابع اهل سنت آمده نام تمام «امامان دوازده گانه» نیز به طور کامل برده شده، یعنی بعد از علی علیه السلام امام حسن، سپس امام حسین، بعد، امام علی بن الحسین، سپس امام محمد بن علی الباقر، و بعد جعفر بن محمد الصادق، سپس موسی بن جعفر الکاظم، بعد علی بن موسی الرضا، سپس محمد بن علی التقی، بعد علی بن محمد النقی، سپس حسن بن علی العسکری و بعد محمد بن الحسن المهدی علیهم السلام آمده است!

از جمله سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی در کتاب ینابیع المودّه دو حدیث در این زمینه نقل کرده است:

حدیث اوّل را از فرائد السمطین با سندی که به ابن عباس می‌رسد نقل می‌کند که یک نفر یهودی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و سؤالات مختلفی درباره اسلام و تعلیمات اسلامی کرد، و از جمله درباره وصی پیامبر سؤال کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نخستین وصی خویش را علی بن ابیطالب علیه السلام و سپس فرزندانش حسن و حسین علیهم السلام و بعد ائمه نه گانه دیگر را هر کدام را با اسم نام برد.

مرد یهودی ایمان آورد، و تصریح کرد که من نیز در کتب انبیای پیشین، و در کتاب موسی علیه السلام دیده‌ام که نخستین جانشین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله داماد او است و دومین و سوّمین آنها دو برادر از فرزندان او هستند و نه نفر دیگر از اولاد سوّمین پیشوا می‌باشند.(۱)

حدیث دوّم در حدیث دیگری از مناقب از جابربن عبداللّه انصاری نیز داستانی مشابه همین داستان نقل می‌کند که نام «امامان دوازده گانه» امامیه یک یک با

۱- ینابیع المودّه، صفحه ۴۴۰، باب ۷۶.

ص: ۳۹۲

صراحت در آن آمده است؛ و چون این دو حدیث طولانی بود ما به طور خلاصه به آن اشاره کردیم.(۱)

نبایـد فراموش کرد روایـات زیادی در سابق نقل کردیم که دلالت بر «امامان دوازده گانه» به طور اجمال داشت، هر گاه بار دیگر به آن بحث مراجعه کنیـد و آن روایات معتبر و مشهور را که از طرق اهل سنّت و شیعه نقل شـده در نظر بگیرید خواهد دید که هیچ تفسیر صـحیح و قابل ملاحظه‌ای برای ائمه اثنی عشر (یا خلفاء و امرائ اثنی عشر) جز آن که شیعه می‌گوید ارائه نشده است؛ و همه در تفسیر عدد دوازده گانه درباره خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله متحیر مانده‌اند.

این روایات که در معتبرترین منابع حـدیث نقل شـده به انـدازه‌ای قوی است که قابل انکار نیست، تنها تفسـیر صـحیحی که برای آن وجود دارد همان تفسیری است که امامیه ذکر کرده است.

به امیـد آن روز که پیش‌داوری‌ها را کنار بگـذاریم و بررسـی تازه و مسـتقلی روی روایات و آیات قرآنی در زمینه امامت و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام دهیم؛ شاید دریچه‌های تازه‌ای به روی همگان گشوده شود.

۱- همان مدرک، صفحه ۴۴۲، باب ۷۶.

ص: ۳۹۳

الامام المهدی (عج)

اشاره

بر خلاف آنچه بعضـی از ناآگاهان تصور می‌کننـد اعتقاد به قیام مهدی علیه السـلام و حکومت جهانی او مخصوص شـیعه و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السـلام نیست؛ بلکه تمام فرق اسـلامی بدون اسـتثناء، ظهور مردی از دودمان پیامبر صـلی الله علیه و آله را در آخر الزمان به نام «مهـدی» علیه السـلام که دنیا را پر از عـدل و داد می‌کنـد پذیرفته‌اند، و روایات آن را در کتب خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند.

کتاب‌های فراوانی در این زمینه به وسـیله دانشـمندان اهل سنّت و علمای شـیعه نگاشـته شده است که به قسمتی از آن در بحث‌های آینده اشاره می‌شود.

این روایات از روایات متواتر و قطعی است که همه محققان اسـلامی- صـرف نظر از مذهب خاص خود- آن را پذیرفته‌اند. تنها عده محـدودیماننـد ابن خلـدون و احمـد امین مصـری در صـدور این روایات از پیامبر صـلی الله علیه و آله تردید کرده‌اند؛ و قرائنی در دست داریم که انگیزه آنها از این کار ضـعف روایات نبوده بلکه شایـد فکر می‌کردند که روایات مربوط به قیام مهدی علیه السـلام مشتمل بر خارق عاداتی است که به سادگی نمی‌توانند آن را باور کنند.

این در حالی است که متعصب‌ترین فرق اسلامی یعنی وهابی‌ها نیز آن را پذیرفته، و به متواتر بودن احادیث آن اعتراف کرده‌اند.

شاهد این مدّعا بیانیه‌ای است که چند سال قبل از طرف «رابطه العالم الاسـلامی» که شدیداً زیر نفوذ وهابیان و دولت سـعودی است، در پاسخ سؤالی که از آنها درباره

ص: ۳۹۴

ظهور حضرت مهدی علیه السلام شده بود صادر گردید.

این بیانیه در پاسخ یکی از اهالی کنی» به نام ابومحمد و به امضای دبیر کل «رابطهٔ العالم الاسلامی» محمد صالح القزار بود، در این بیانیه آمده است که:

ابن تیمیه مؤسس مذهب وهابیان احادیث مربوط به مهدی علیه السلام را نیز پذیرفته است سپس به رساله‌ای که پنج تن از علمای معروف حجاز در این زمینه تهیه کرده‌اند می‌پردازد:

در قسمتی از این رساله می‌خوانیم:

«به هنگام ظهور فساد در جهان و نشر کفر و ظلم، خداوند جهان را به وسیله «مهدی» علیه السلام پر از عدل و داد می‌کند آن‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است؛ او آخرین خلیفه راشدین دوازده‌گانه است که پیامبر صلی الله علیه و آله طبق کتب صحاح از آن خبر داده است ....

احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند از جمله عثمان بن عفان، علی بن ابیطالب علیه السلام، طلحهٔ بن عبیداللَّه، عبدالرحمن بن عوف، عبداللَّه بن عبّاس، عمّار بن یاسر، عبداللَّه بن مسعود، أبوسعید خدری، ثوبان، قرهٔ بن ایاس مزنی، عبداللَّه بن حارث، ابوهریره، حذیفهٔ بن یمان، جابربن عبداللَّه، ابوامامه، جابربن ماجد، عبداللَّه بن عمر، انس بن مالك، عمران بن حصین و امّ سلمه.

اینها بیست نفر از کسانی هستند که روایات مهدی علیه السلام را نقل کرده‌اند، افراد زیاد دیگری غیر آنها نیز وجود دارند.

سخنان فراوانی نیز از خود صحابه درباره ظهور مهدی علیه السلام نقل شده است که آنها را نیز می‌توان در ردیف روایت پیامبر شمرد، زیرا این مسأله از مسائلی نیست که بتوان با اجتهاد، پیرامون آن سخن گفت (بنابراین صحابه این مطالب را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌اند).

ص: ۳۹۵

سپس می‌افزاید: این دو مطلب- روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و روایت صحابه که در اینجا در حکم حدیث است- در بسیاری از متون معروف اسلامی و کتب اصلی حدیث اعمّ از سنن و معاجم و مسانید آمده است.

از جمله سنن ابی داود، سنن ترمذی، ابن ماجد، ابن عمرو، مسند احمد، و ابن لیلی، و بر. از، و صحیح حاکم، و معاجم طبرانی، و دار قطنی و ابونعیم، و خطیب بغدادی، و ابن عساکر و غیر آنان.

سپس می‌افزاید: این مطلب آن اندازه اهمیّت دارد که بعضی از دانشمندان اسلامی کتاب‌های مخصوص در زمینه اخبار مهدی علیه السلام تألیف کرده‌اند از جمله ابونعیم اصفهانی در اخبار المهدی علیه السلام، ابن حجر هیثمی در القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر علیه السلام، شوکانی در التوضیح فی تواتر، جاء فی المنتظر و الرجال و المسیح و ادریس عراقی مغربی در کتاب المهدی علیه السلام و ابوالعباس ابن عبدالمؤمن المغربی در کتاب الوهم المکنون فی الرد علی بن خلدون.

بعد اضافه می کند: گروهی از دانشمندان بزرگ اسلام از قدیم و جدید در نوشته‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث درباره مهدی علیه السلام در حدّ تواتر است (و به همین دلیل قابل انکار نیست).

از جمله از سخاوی در کتاب فتح المغیث محمد بن احمد سفاوینی در کتاب شرح العقیده و ابوالحسن الابری، در مناقب الشافعی و ابن تیمیه در کتاب فتاوایش، و سیوطی در الحاوی و ادریس عراقی در کتاب خود و شوکانی در التوضیح و محمد جعفر کنانی در نظم التنامر.

و در پایان این بحث می گوید: تنها ابن خلدون است که خواسته، احادیث مهدی علیه السلام را مورد ایراد قرار دهد؛ ولی بزرگان دین و دانشمندان اسلام گرفتار او را در کرده‌اند؛ وبعضی مانند ابن عبدالمؤمن کتاب ویژه‌ای در رد او نوشته‌اند.

ص: ۳۹۶

کوتاه سخن این: که حافظان حدیث و بزرگان دین تصریح کرده‌اند که احادیث مهدی علیه السلام مشتمل بر احادیث صحیح و حسن که در مجموع متواتر است.

و در پایان چنین نتیجه می‌گیرد: بنابراین اعتقاد به ظهور مهدی علیه السلام بر هر مسلمانی واجب است، و این جزء عقائد اهل سنت و جماعت است، و هیچکس جز افراد نادان و بی‌خبر یا بدعت‌گذار آن را انکار نمی‌کنند»!(۱)

اشاره به این نکته نیز لازم است که به اعتقاد گروهی از محققین، اعتقاد به وجود مهدی علیه السلام منحصر به مسلمانان نیست، بلکه سایر پیروان مذاهب نیز همواره در انتظار مصلحی بزرگ برای جهان هستند. و در منابع مختلف آنها، این معنی یادآوری شده است، و شرح بیشتر آن را باید در کتبی که درباره ظهور مهدی علیه السلام نوشته شده است مطالعه کرد.(۲)

اکنون با توجه به روش مباحث کتاب که بر محور تفسیر موضوعی دور می‌زند به سراغ آیاتی می‌رویم که به این ظهور بزرگ اشاره می‌کند:

۱- حکومت صالحان در زمین

در سوره «انبیاء» می‌خوانیم: وَلَقَدْ کَتَبْنا فی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ انَّ الارْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ- انَّ فی هذا لَبَلاغاً لِقُومٍ عابِدینَ: «در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: «بندگان شایسته ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد.»- در این، پیام روشنی است برای گروه عبادت کنندگان (پروردگار)».

این آیات، به دنبال آیاتی که پاداش اخروی صالحان را بیان می‌کند قرار گرفته؛ و در واقع بیانگر پاداش دنیوی آنان است و پاداش بسیار مهمی که زمینه ساز سعادت

۱- از نامه مورخ ۲۱ یوما ۱۹۷۶ که به امضاء مدیر مجمع فقه اسلامی محمد منتظر کنانی رسیده است، این رساله نتیجه بحث نامبرده و چهار نفر دیگر از فقهای معروف حجاز: شیخ صالح بن عثیین، و شیخ احمد محمد جمال، و شیخ احمد علی، و شیخ عبداللَّه خیاط.

۲- در این زمینه می‌توانید به کتاب انقلاب جهانی مهدی علیه السلام مراجعه فرمائید.

ص: ۳۹۷

و اجرای احکام الهی و صالحان و نجات جامعه انسانی است.

با توجّه به اینکه «ارض» به طور مطلق تمام کره زمین و سراسر جهان را شامل می‌شود- مر اینکه قرینه خاص در میان باشد- این آیه بشارتی است در زمینه حکومت جهانی صالحان، و از آنجا که این معنی در گذشته تحقق نیافته است؛ باید در آینده در انتظار آن بود؛ و این همان چیزی است که به عنوان «حکومت جهانی مهدی» از آن یاد می کنیم.

این نکته نیز قابل توجه است که آیه می گوید: «ما این وعده را در کتب انبیاء پیشین نیز نوشته‌ایم، اشاره به اینکه این وعده تازه نیست بلکه امری است ریشه‌دار که در مذاهب دیگر نیز آمده است.

منظور از «زبور» به احتمال قوی همان «زبور داود» است که مجموعه‌ای از مناجاتها و نیایشها و اندرزهای داود پیامبر می‌باشد که در کتب عهد قدیم (کتب وابسته به تورات) به عنوان «مزامیر داود» از آن یاد شده است.

جالب اینکه در همین کتاب مزامیر داود- با تمام تحریفاتی که در کتب عهد قدیم به مرور زمان صورت گرفته- باز این بشارت بزرگ دیده می‌شود.

در مزمور ۳۷ جمله ۹ می‌خوانیم:

«... زیرا که شیران منقطع می‌شوند و اما متوکلان به خداوند وارث زمین خواهند شد، و حال اندك است که شریر نیست می‌شود، هر چند مکانش را استفسار نمایی ناپیدا خواهد شد»!

و در جلمه یازدهم همین «مزمور» آمده است: «امّا متواضعان وارث زمین شده و از کثرت سلامتی متلذّذ خواهند شد».

و نیز در همین «مزمور» در جمله ۲۷ همین معنی با عبارت زیر آمده است:

«زیرا متبرکان خداوند وارث زمین خواهند شد امّا ملعونان وی منقطع خواهند

ص: ۳۹۸

شد»!

و در جمله ۲۹ آمده است: صدیقان وارث زمین شده، ابداً درآن ساکن خواهندشد».

روشن است تعبیراتی مانند «صدیقان»، «متوکلان»، «متبرکان» و «متواضعان» اشاره به همان «مؤمنان صالحان» است که در قرآن آمده.

منظور از «ذکر» در آیه فوق نیز به اعتقاد بسیاری از مفسّران تورات است و ایه ۴۸ سوره انبیاء، به آن گواهی می‌دهد: وَلَقَدْ آتَیْنا مُوْسی وَ هارُونَ الْفُرْقانَ وَضِیاءً وَ ذِکْری لِلْمُتَّقینَ: «ما به موسی و هارون چیزی که وسیله جدایی حق از باطل و روشنایی و یادآوری پرهیزگاران بود بخشیدیم».

بعضی نیز احتمال داده‌اند که منظور از «ذکر»، «قرآن» است، و از «زبور» تمام کتب انبیای پیشین است (بنابراین معنی ایه چنین می‌شود ما در تمام کتب انبیای پیشین علاوه بر «قرآن» این بشارت را داده‌ایم ...».

به هر حال این بشارت در پاره‌ای از ملحقات تورات مانند کتاب «اشیاء نبی» نیز آمده است چنانکه د فصل یازدهم این کتاب می‌خوانیم:

«ذلیلان را به عدالت حکم، و برای مسکینان زمین به راستی تبیه (و مایه بیداری ۹ خواهد بود.

کمربند کمرش عدالت

و وفا نطاق میانش خواهد بود

و گرگ با بره سکونت داشته

و طفل کوچک شبان ایشان خواهد بود ...

زیرا که زمین از دانش خداوند مثل آبهایی که دریا را فرو می‌گیرند پر خواهد شد!

و در خود تورات نیز اشاره هایی به این معنی دیده می‌شود از جمله در فصل ۱۳

ص: ۳۹۹

شماره ۱۵ آمده است: «زمین را به یکی ا زاولاد ابراهیم می‌دهیم اگر کسی غبار زمین را بشمارد ذریت او را خواهد شمرد»!

و در فصل ۱۷ جلمه ۲۰ آمده است: او (اسماعیل) را برکت دادم و او را بارور گردانیده (فرزندانش را) به غایت زیاد خواهم نمود و دوازده سرور به وجود خواهد آورد و او را امت عظیمی خواهد داد»!

از جلمه دوازده سرور به وجود خواهد آورد که نشان می‌دهد امامان و پیشوایان دوازده گانه همه از فرزندان او هستند. (توجه کیند).

و در فصل ۱۸ جمله ۱۸ آمده است: جمیع اقوام دنیا در او متبرک خواهند بود.

و تعبیرات و اشارات دیگری از این قبیله که ذِکر همه آنها به طول می‌انجامد.

***

در روایات اسلامی- علاوه بر اشاره روشنی که در آیه فوق نسبت به قیام مهدی علیه السلام شده- نیز این مسأله به طور صریح آمده است، از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان در ذیل همین آیه از امام باقر علیه السلام چنین نقل می‌کند:

«هُمْ اصْحابُ الْمَهْدیِّ فی آخِرِ الزَّمانِ»: «آنها- بندگان صالحی را که خداوند در این آیه بعنوان وارثان زمین ذکر فرموده است- یاران مهدی علیه السلام در آخر الزمان هستند».

در تفسیر قمی نیز در ذیل این آیه چنین آمده است:

«قالَ الْقائِمُ وَ اصْحابُه» منظور از این آیه «مهدی (قائم) علیه السلام و یاران او هستند».

شک نیست که بندگان صالح خدا ممکن است بخشی از حکومت روی زمین را در اختیار بگیرند، همانگونه که در عصر رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و بعضی از اعصار دیگر واقع شد، ولی قرار گرفتن حکومت تمام روی زمین در اختیار صالحان تنها در عصر مهدی علیه السلام صورت می‌گیرد، و روایات فراوانی که از طرق اهل سنت و شیعه در این زمینه رسیده

ص: ۴۰۰

است در سر حد تواتر است.

شیخ منصور علی ناصف نویسنده کتاب التاج الجامع للاصول- کتابی که اصول پنجگانه معروف اهل سنت در آن گردآوری شده و تقریظهای مهمی از علمای الازهر بر آن نوشته‌اند- در کتاب مزبور چنین آورده است:

«اشْتَهَرَ بَیْنَ الْعُلَماءِ سَلَفاً وَ خَلَفاً انَّهُ فی آخِرِ الزَّمانِ لابُدَّ مِنْ ظهورِ رَجُلٍ مِنْ اهْلِ الْبَیْتِ مُسَّمی الْمَهْدی یَسْتَوْلی عَلی الْممالِکَ الاسْلامیَّةِ وَ یَتَّبِعُهُ الْمُسْلِمُونَ وَ یَعْدِلُ بَیْنَهُمْ وَ یُؤَیِّدُ الدِّینَ»:

«در میان همه دنشمندان امروز و گذشته مشهور است که در آخر الزمان به طور یقین مردی از اهل بیت علیهم السلام ظاهر می‌شود که بر تمام کشورهای اسلامی مسلط می‌گردد؛ و همه مسلمانان از او پیروی می‌کنند و در میان آنها عدالت را اجرا می‌نماید و دین را تقویت می‌کند».

سپس می‌افزاید: «وَ قَدْ رَوی احادیثُ الْمَهدی جَماعَةٌ مِنْ خیارِ الصِّحابَةِ، وَ اخْرَجَها اکابِرُ الُمحَدّثین: کابی داود، و ترمذی، و ابن ماجة، و الطبرانی، و ابی یُعلی و البزار و الامام احمد الحاکم (رض)».

احادیث مهدی علیه السلام را گروهی از اصحاب خوب پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده و بزرگان اهل بیت علیهم السلام مانند ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و طبرانی و ابویُعلی و البزاز و امام احمد و حاکم (رض) درکتابهای خود آورده‌اند.(۱)

حتّی ابن خلدون که معروف به مخالفت با احادیث مهدی علیه السلام است نیز شهرت این احادیث را در میان همه دانشمندان اسلام نتوانسته است انکار کند.(۲)

از کسان دیگری که تواتر این اخبار را در کتاب خود آورده‌اند محمد شبلنجی دانشمندا معروف مصری در کتاب نور الابصار است می گوید:

۱- التاج الاجامع للاصول، جلد ۵، صفحه ۳۴۱(این مطلب بصورت پاورقی در آن صفحه آمده است).

۲- ابن خلدون، صفحه ۳۱۱(چاپ بیروت).

ص: ۴۰۱

«تَواتُر الأخبار عَنِ النَّبِیّ صلی الله علیه و آله عَلی انَّ المَهدی مِنْ اهْلِ بَیْتِهِ وَ انَّه یَمْلاءُ الارضَ عَدلًا»: «اخبار متواتری از پیامبر صلی الله علیه و آله به ما رسیده است که مهدی علیه السلام از خاندان او است و تمام روی زمین را پر از عدالت می‌کند».

این تعبیر در بسیاری از کتب دیگر نیز آمده است تا آنجا که شوکانی از علمای معروف اهل سنت در کتابی که پیرامون تواتر احادیث مربوط به مهدی علیه السلام و خروج دجال و بازگشت مسیح نوشته بعد از بحث مشروحی در زمینه تواتر احادیث مربوط به مهدی علیه السلام می‌نویسد: «هذا یَکْفی لِمَنْ کانَ عِنْدَهُ ذَرَّةٌ مِنَ الیمانِ وَ قَلیلٌ مِنْ انْصافٍ»: «آنچه گفته شده برای کسانی که یک ذره ایمان و یک جو انصاف دارند کافی است»!.(۱) خوب است در اینجا حداقل چند روایت نخبه که در معروفترین منابع اسلامی آمده است به عنوان مشت نمونه خروار بیاوریم:

۱- احمد حنبل از ائمّه چهارگانه اهل سنّت در کتاب مسند خود از ابوسعید خدری نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لاتَقُومَ السّاعَةَ حَتّی تَمْتلُا الارْضَ ظُلْماً وَ عُدْواناً، قال ثُمَّ یَخْرُجُ رَجُل مِنْ عِتْرَتی اوْ مِنْ اهِل بَیْتی یَمْلُاها قِسْطاً وَعَدْلًا کما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ عُدواناً»: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن زمانی که زمین پر از ظلم و ستم گردد؛ سپس مردی از عترت یا اهل بیت علیهم السلام من قیام می‌کند و زمین را پر از قسط و عدل می‌سازد آن گونه که ظلم و ستم آن را پرکرده بود».(۲) ۲- همین معنی را حافظ ابوداود سجستانی در کتاب سنن خود با مختصر تفاوتی نقل کرده است.(۳)

۳- ترمذی محدّث معروف به سند صحیح (طبق تصریح منصور علی ناصف در التّاج) از عبداللَّه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا الّا

۱- نقل از کتاب التاج، جلد ۵، صفحه ۳۶۰(چاپ داراحیاء التراث العربی).

۲- مستدرک احمد، جمله ۳، صفحه ۳۶.

۳- سنن ابی داود، جلد ۴، صفحه ۱۵۲.

ص: ۴۰۲

یومٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذلِکَ الْیَوْمَ حَتّی یَبْعَثَ رَجُلًا مِنّی اوْ مِنْ اهْلِ بَیْتی یَواطِئُ اسْمُهُ اسْمی وَ اسْمُ ابیهِ اسْمَ ابی یَمْلُا الارْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً»: «اگر باقی نمانـد از عمر دنیا مگر یک، خداوند آن یک روز را چنان طولانی می‌کند که مبعوث کند مردی را از من یـا از اهـل بیت من- تردیـد از راوی روایت است و مفهوم و محتوا یکی است- که اسم او اسم من، و اسم پـدرش، اسم پـدر من است (۱) زمین را پر از عدل و داد می‌کند آن گونه که از ظلم و ستم پر شده است.(۲)

شبیه همین حدیث را با مختصر تفاوتی حاکم نیشابوری در مستدرک آورده و در پایان آن می‌گوید: این حدیث صحیحی است هر چند بخاری و مسلم آن راذکر نکرده‌اند.(۳)

۴- و نیز در صـحیح «ابی داود» از امّ سـلمه نقل شده است که می‌گوید: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم چنین می‌فرمود: «الْمَهْدیُّ مِنْ عِتْرَتی مِنْ وُلْدِ فاطِمَهَ»: «مهدی علیه السلام از خاندان من است از فرزندان فاطمه علیه السلام».(۴)

۵- حاکم نیشابوری در مستدرک، حدیث مشروح‌تری در این زمینه از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «یَنْزِلُ بِامَّتی فی آخِرِ الزَّمانِ بَلاءٌ شَدید مِنْ سُـلْطانِهِمْ، لَمْ یُسْـمَعْ بَلاءٌ اشَدُّ مِنْهُ، حَتّی تَضیقَ عَنْهُمُ الارْضُ الرَّحْبَهُ، وَ حَتّی یَمْلُا الارْضَ جَوْراً وَ ظُلْماً، لایَجِدُ الْمُؤْمِنُ مَلْجَأً یَلْتَجِا الَیْهِ مِنَ الظُّلْم فَیَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّوَجلَّ رَجُلًا مِنْ عِتْرَتی، فَیَمْلَأُ الارْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً، یَرْضـی عَنْهُ ساکِنُ السَّماءِ وَ ساکِنُ الارْضِ، لاتَدَّخِرُ الارْضُ مِنْ بَذْرِها شَـیْئاً الّا اخْرَجَتْهُ، وَلَا السَّماءُ مِنْ قَطْرِها شَیْئاً الّا صَبَّهُ الَّهُ عَلَیْهِمْ مِدْراراً»:

۱- بعضـی از بزرگان علما تصریح کرده اند که صحیح در اینجا، اسم ابیه اسم ابنی(اسم پدرش اسم فرزند من‌است) و به این ترتیب با نام مبارک حضرت مهدی به عقیده شیعه(محمد بن الحسن العسکری) کاملًا موافق است.

۲- التّاج، جلد ۵، صفحه ۳۴۳.

۳- المستدرک، جلد ۴، صفحه ۵۵۸.

۴- صحیح ابی داود، جلد ۲، صفحه ۲۰۷.

ص: ۴۰۳

«در آخر زمان بلای شدیـدی بر امّت من از سوی سـلطان آنها وارد می‌شود؛ بلایی که شدیـدتر از آن شـنیده نشده! تا آنجا که زمین وسیع و گسترده، بر آنها تنـگ می‌شود، و تا آنجا که زمین پر از جور و ظلم می گردد؛ و مؤمن پناه‌گاهی برای پناه جستن به آن از ظلم نمی‌یابد در این هنگام خداوند متعال مردی از عترتم را مبعوث می کند که زمین را پر از عدل و داد کند؛ آن گونه که از ظلم و ستم پر شده بود.

ساکنـان آسـمان (فرشـتگان) از او خشـنود می‌شونـد؛ و همچنین ساکنـان زمین، زمین تمام بـذرهای خود را بیرون می‌فرسـتد و بارور می‌شود؛ و آسمان تمام دانه‌های باران را بر آنها فرو می‌بارد (و همه جا را سیراب و پربرکت می کند)».(۱)

حاکم بعد از ذکر حدیث می گوید: این حدیث صحیح است هر چند بخاری و مسلم آن را در کتاب خود نیاورده‌اند.

و این گونه احادیث از راویان مختلف، در منابع مشـهور، فراوان است ونشان می‌دهد که سرانجام حکومت جهانی به دست با کفایت مهـدی علیه السـلام برپا می‌شود؛ و همه جا پر از عـدل و داد می گردد؛ و مضـمون آیه فوق، انَّ الارْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ تحققّ می‌یابد.

۲- آیه سوره نور

در آیه ۵۵ این سوره می‌خوانیم: وَعَـدَاللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّالحاتِ لَیسْـتَخْلِفَنَّهُمْ فی الارْضِ کَما اسْـتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذی ارْتَضـی لهُمْ وَلَیُبَـدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْـدِ خَوْفِهِمْ امْناً یَعْبُدُونَنی لایُشْـرِکُونَ بی شَیْئاً وَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَاولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده

۱- المستدرک علی الصحیحین، جلد ۴، صفحه ۴۶۵(طبع حیدرآباد دکن).

ص: ۴۰۴

داده است که به یقین، خلافت روی زمین را به آنان خواهـد داد، همان گونه که به پیشـینیان آنها خلافت بخشـید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسـندیده، بر ایشان پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت؛ و ترسـشان را به امنیت و آرامش مبدّل می کند، (بگونه ای) که فقط مرا می پرستند و چیزی را همتای من قرار نخواهند داد. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها همان فاسقانند.»

در این آیه با صـراحت به مؤمنان صالح بشارت داده شده است که سـرانجام حکومت روی زمین را در دست خواهند گرفت؛ و دین اسـلام فراگیر خواهـد شـد، وناامنی‌هـا و وحشت‌هـا به آرامش و امنیّت مبـدّل می‌گردد؛ شـرک از سراسـر جهـان برچیـده می‌شود؛ و بندگان خدا با آزادی به پرسـتش خدای یگانه ادامه می‌دهند؛ و نسبت به همگان اتمام حجت می‌شود؛ به گونه‌ای که اگر کسی بعد از آن بخواهد راه کفر را بپوید مقصر و فاسق خواهد بود. (مخصوصاً در بخش آخر آیه دقت کنید).

گر چه این امور مهم که مورد وعده الهی بوده است در عصـر پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و زمان‌های بعد از آن در مقیاس نسبتاً وسـیعی برای مسـلمین جهان تحقق یافت و اسلام که روزی در چنگال دشمنان چنان گرفتار بود که مجال کمترین ظهور و بروزی به آن نمی‌دادنـد؛ و مسـلمانان دائمـاً در ترس و وحشت به سر می‌بردنـد؛ سـرانجام نه فقط شـبه جزیره عرب بلکه بخش‌های عظیمی از جهان را فرا گرفت و دشمنان در تمام جبهه‌ها شکست خوردند؛ ولی با این حال حکومت جهانی اسلام، که سراسر دنیا را فرا گیرد و شرک و بت پرستی را بکلی ریشه کن سازد، و امنیت و ارامش و آزادی و توحیـد خالص را همه جا گسترش دهد هنوز تحقق نیافته پس باید در انتظار تحقق آن بود.

این امر مطابق روایت متواتره که قبلًا به آن اشاره شـد در عصـر قیام مهدی علیه السـلام تحقق خواهد یافت؛ بنابراین یکی از مصادیق این آیه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و اعصار

ص: ۴۰۵

مقارن آن حاصل شد و شکل وسیعترش در عصر قیام مهدی علیه السلام خواهد بود؛ و این دو با هم منافاتی ندارد، و این وعده الهی در هر دو مرحله باید تحقق یابد.

منظور از استخلاف و جانشین شدن در اینجا همان جانشینی از اقوام کافر پیشین است که حکومت آنها زائل می‌شود و حکومت حق بجای آن می‌نشیند نظیر آنچه در آیه ۱۴ سوره «یونس» آمده است: ثُمَّ جَعَلْناكُمْ خَلائِفَ فِی الارْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ «سپس شما را پس از ایشان جانشینان آنها در روی زمین قرار دادیم؛ تا ببینیم شما چگونه عمل می‌کنید».

شبیه همین معنی در آیه ۶۹ و ۷۴ سوره «اعراف» آمده است.

بنابراین، کسانی- مانند فخر رازی- که پنداشته‌اند آیه دلیل روشنی بر صحت خلافت خلفای چهارگانه نخستین است چرا که آنها بودند که جانشین و خلیفه پیامبر شدند؛ و وعده الهی در عصر آنان تحقق پیدا کرد؛ گرفتار اشتباهی شده‌اند.

زیرا آیه فوق ناظر به خلافت پیامبر نیست بلکه خلافت و جانشینی اقوام پیشین است آن‌گونه که در آیات سه گانه بالا آمد و آن گونه که در آیه ۱۳۷ سوره «اعراف» آمده است: وَاوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الارْضِ وَمَغارِبَها الَّتی بارَكْنا فيها وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنى عَلى بَنى اسْرائيلَ بِما صَبَرُوا:

«و مشرقها و مغربهای پر برکت زمین را به آن قوم که (زیر زنجیر ظلم و ستم) به ضعف کشانده شده بودند، واگذار کردیم؛ و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، بخاطر صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقّق یافت».

بدیهی است بنی اسرائیل وارث فرعونیان شدند و بر سراسر آن کشور وسیع پر برکت (مصر و اطراف آن) حاکم گشتند.

به هر حال آیه، بشارت و نوید حکومت مؤمنان صالح را بر سراسر جهان می‌دهد که در مقیاس وسیعی در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و بعد از آن تحقق یافت. هر چند

ص: ۴۰۶

همه جهان را فرا نگرفت؛ ولی نمونه‌ای از تحقق این وعده الهی بود. امّا به صورت حکومت جهانی بر تمام روی زمین، هنوز تحقق نیافته و مصداق نهایی آن با فراهم شدن زمینه‌ها به مشیت الهی با حکومت حضرت مهدی علیه السلام تحقق خواهد یافت که طبق روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر معصومین علیهم السلام تمام دنیا را پر از عدل و داد می‌کند بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد و ما در انتظار این وعده قرآنی هستیم.

روایاتی که در تفسیر این آیه در منابع مختلف نقل شده نیز این واقعیّت را تأیید می‌کند.

ازجمله مفسّر معروف قرطبی در تفسیر الجامع لاحکام القرآن ذیل این آیه از سلیم بن عامر از مقداد بن اسود نقل می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «ما عَلی ظَهْرِ الارْضِ بَیْتُ حَجَرٍ وَلا مَدَرٍ الّا ادْخَلَهُ اللَّهُ کَلِمَةَ الاسْلامِ»: «هیچ خانه‌ای از سنگ یا گل بر صفحه زمین باقی نمی‌ماند مگر اینکه خداوند اسلام را در آن وارد می‌کند».(۱)

و در تفسیر روح المعانی از امام علی بن الحسین علیه السلام چنین نقل شده است که در تفسیر این آیه فرمود: «هُمْ وَاللَّهِ شِیْعَتُنا اهْلَ الْبَیْتِ یُفْعَلُ ذلِکَ بِهِمْ عَلی یَدِ رَجُلٍ مِنّا وَ هُوَ مَهْدِیُّ هذِهِ الامَّةِ وَ هُوَ الَّذی قالَ رَسُوْلُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فیه لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا الّا یَوْمٌ واحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ تَعالی ذلِکَ الْیَوْمَ حَتّی یَلِیَ رَجُلٌ مِنْ عِتْرَتی اسْمُهُ اسْمی یَمْلَأُ الارْضَ عَدْلًا وَقِسْطاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً»:

«آنها به خدا سوگندشیعیان ما هستند؛ خداوند این کار را بر دست مردی از ما انجام می‌دهد؛ و او مهدی علیه السلام این امّت است. و او همان کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرمود ":اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا مردی از عترت من که نام او نام من است حاکم زمین شود و

۱- تفسیر قرطبی، جلد ۷، صفحه ۴۶۹۲.

ص: ۴۰۷

آنرا پر از عدل و داد می‌کند؛ آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد».

این حدیث را با مختصر تفاوتی در بسیاری از منابع اهلبیت علیهم السلام می‌توان یافت.

گر چه آلوسی در روح المعانی این حدیث را با نظر موافق ارزیابی نکرده؛ ولی در ذیل آن می‌گوید: از طرق ما، پاره‌ای از روایات وارد شده که مؤیّد این معنی است- هر چند ما بر آن تکیه نمی‌کنیم- مانند چیزی که عطیّه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که پس از تلاوت این آیه فرمود: «اهل البیت هیهنا»: «اهل بیت علیهم السلام در اینجا هستند.» و اشاره به سوی قبله فرمود.(۱)

قرطبی حدیث دیگری نیز در این زمینه نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«زُوِیَتْ لِیَ الارْضُ فَرَأَیْتُ مَشارِقَها وَ مَغرِبَها وَ سَیَبْلُغُ مِلْکُ امَّتی ما زُوِیَ لی مِنْها»: «زمین برای من گردآوری شد؛ و تمام مشارق و مغارب آن را دیدم و به زودی حکومت امّت من بر تمام آنچه در نظر من جمع و پیچیده شد (بر تمام روی زمین) استقرار خواهد یافت».(۲)

از آنچه گفتیم پاسخ بسیاری از ایرادات مخالفان بر منطق پیروان اهل بیت علیهم السلام در تفسیر این آیه روشن می‌شود.

توضیح این که: همان گونه که گفتیم تحقق این وعده الهی مراحلی دارد: یک مرحله از آن در مورد مؤمنان صالح در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شد؛ و بعد از فتح مکّه و سیطره اسلام بر جزیرهٔ العرب، مسلمانان در سایه اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله امنیت نسبی پیدا کردند و حاکم بر بخش عظیمی از منطقه شدند و آنچه در شأن نزول این آیه آمده است تحقق یافت.

(در شأن نزول این آیه در بسیاری از تفاسیر، از جلمه اسباب النزول، مجمع البیان، فی ظلال، و قرطبی (با تفاوت مختصری) آمده است هنگامی که پیامبر

۱- روح البیان، ذیل آیه مورد بحث.

۲- تفسیر قرطبی، ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۴۰۸

اسلام صلی الله علیه و آله و مسلمانان به مدینه هجرت کردند و انصار با آغوش باز از آنها استقبال نمودند، تمامی عرب بر ضدّ آنان قیام نمودنـد آن چنان که ناچار بودنـد اسلحه را از خود دور نکننـد؛ شب را با سـلاح بخوابنـد و صـبح با سـلاح برخیزنـد؛ ادامه این حالت بر مسـلمانان سـخت آمد، بعضی می‌پرسیدند تا کی این حالت ادامه خواهد یافت؟ آیا زمانی خواهد رسید که شب را با خیال راحت استراحت کنیم و از هیچ کس جز خدا نترسیم؟! آیه فوق نازل شد و بشارت داد که چنین زمانی فرا خواهد رسید).

مرحله دیگر آن، در زمـان خلفـا واقع شـد که اسـلام بخش‌های عظیمی از جهان را زیر بال و پر خود گرفت و امنیت و آرامش بیشتر برای مسلمین فراهم گشت.

ولی مرحله سوّم و نهایی یعنی: عالمگیر شدن اسـلام و حاکمیّت بر کلّ جهان توأم با امنیّت و آرامش و پیروزی سپاه توحید بر لشکر شرک هنوز تحقق نیافته؛ و تنها در عصر قیام مهدی علیه السلام صورت خواهد پذیرفت. و این معانی سه گانه که سلسله مراتب یک واقعیت است هیچ منافاتی با هم ندارد.

ضمنـاً از این آیه اسـتفاده می‌شود که این وعـده الهی مخصوص افرادی است که دارای ایمـان و عمل صالـح باشـند و به یقین در هر عصـر و زمـانی این دو شـرط تحقق یابـد مرحله‌ای از این حـاکمیّت الهی برای مسـلمین فراهم خواهـد شـد و در نقطه مقابـل هر گاه شکستی رخ دهـد و مسـلمین در چنگال دشـمنان ناتوان و خوار گردند باید دانست که آن دو اصل که دو شـرط وعده الهی است به فراموشی سپرده شده:

ایمان‌ها ضعیف گشته، و عمل‌ها آلوده گردیده است!

***

۳- آیه ظهور حقّ

در آیه ۳۳ سوره «توبه» می‌خوانیم: هُوَ الَّذی ارْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِیْنِ الْحَقِ

ص: ۴۰۹

لِيُظْهِرهُ عَلَى الـدِّيْنِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ «او کسـی است که پیـامبرش را بـا هـدایت و آیین حق فرسـتاد، تـا آن را بر همه آیین ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان ناخشنود باشند.».

قابل توجّه اینکه این آیه، بعد از آیه يُرِيْدُونَ انْ يُطْفِئُوا نُوْرَ اللَّهِ بِافْواهِهِمْ وَيَأبَى اللَّهُ الّا انْ يُتِمَّ نُوْرَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ «آنها می خواهند نورِ خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هر چندکافران ناخشنود باشند.»

در این آیات نیز هماننـد آیه سابق، خداوند وعده غلبه و پیروزی اسـلام را بر تمام ادیان جهان داده است. در اینکه منظور از پیروزی اسلام بر تمام ادیان چیست؟

مفسّران احتمالات زیادی داده‌اند.

فخر رازی پنج تفسیر در اینجا ذکر می‌کند که پاسخی است بر سؤالات مربوط به چگونگی این غلبه:

۱- منظور، غلبه نسبی و موضعی است چرا که اسلام در هر منطقه‌ای بر هر دین و آیینی پیروز شده است.

۲- منظور پیروزی بر ادیان در جزیرهٔ العرب است.

۳- منظور، آگـاه سـاختن پیـامبر صـلی الله علیه و آله از جمیع ادیـان الهی است (در اینجـا جمله «لیظهر» به معنی آگاه ساختن تفسـیر شده).

۴- منظور، پیروزی و غلبه منطقی است؛ یعنی خداوند منطق اسلام را بر سایر ادیان پیروز می‌گرداند.

۵- منظـور، پیروزی نهـایی بر تمـام ادیـان و مـذاهب بـه هنگـام نزول عیسـی علیه السـلام و قیـام مهـدی علیه السـلام است که اسـلام جهان‌گیر خواهد شد.

بی شک تفسیر آیه به پیروزی منطقی آن هم به صورت وعده‌ای بر آینده مفهوم

ص: ۴۱۰

درستی ندارد؛ زیرا پیروزی منطقی اسلام از همان آغاز آشکار بود؛ به علاوه ماده ظهور و اظهار لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّيْنَ كُلَّهِ به طوری که از موارد استعمال آن در قرآن مجید استفاده می‌شود؛ به معنی غلبه خارجی و عینی است چنانکه در داستان اصحاب کهف می‌خوانیم: انَّهُمْ انْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ «اگر آنان به شما دسترسی پیداکنند سنگسارتان می کنند».(۱) و در آیه ۸ سوره «توبه» می‌خوانیم: كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَايَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلّاً وَلَا ذِمَّةً «چگونه (پیمان مشرکان ارزش دارد)، در حالی که اگر بر شما غالب شوند، نه رعایت خویشاوندی با شما را می کنند، و نه پیمان را؟!»

بدیهی است نه بت پرستان قوم اصحاب کهف، و نه بت پرستان مکّه هرگز پیروزی منطقی بر خدا پرستان نداشتند؛ غلبه آنها تنها غلبه خارجی بود. بنابراین منظور از غلبه اسلام بر تمام ادیان، غلبه خارجی و عینی است نه غلبه منطقی و ذهنی.

این غلبه- همان گونه که نظیر آن در بحث گذشته آمد- مراحل مختلفی دارد:

یک مرحله آن در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شد؛ و مرحله وسیعتر آن در قرون بعد، و مرحله نهایی به هنگام قیام مهدی علیه السلام حاصل می‌شود چرا که آیه شریفه سخن از غلبه اسلام بر تمام ادیان بدون هیچ قید و شرط می گوید. و غلبه مطلق و بی قید و شرط در صورتی به طور کامل تحقق می‌باید که سراسر روی زمین را فرا گیرد. همان گونه که در روایت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «لايَبْقى عَلى ظَهْرِ الارْضِ بَيْتُ مَدَرٍ وَلا وَبَرٍ الّا ادخَلَهُ اللّهُ كَلِمَةُ الاسْلامِ»: «هیچ خانه‌ای بر صفحه روی زمین باقی نمی‌ماند- نه خانه هایی که از سنگ و گل ساخته شده و نه خیمه هایی که از کرک و مو بافته‌اند- مگر اینکه خداوند کلمه اسلام را در آن وارد می کند».(۲)

شبیه همین معنی در تفسیر الدّر المنثور از سعید بن منصور و ابن منذر و

۱- سوره کهف، آیه ۲۰.

۲- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۴۱۱

بیهقی در سننش از جابربن عبداللَّه نقل شده است که در تفسیر این آیه گفت:

«لایَکُونُ ذلِکَ حَتی لا یَبْقی یَهُودِیٌّ وَلا نَصْرانِیٌّ صاحِبُ مِلَّةٍ الّا الاسْلامُ»: «این معنی تحقق نمی‌یابد مگر آن زمانی که هیچ یهودی و نصرانی صاحب مذهب و ملّت نخواهند بود مگر اسلام- همگی در سایه اسلام قرار خواهند گرفت و همه جا سخن از سلام و کلمه توحید و عظمت خداوند یکتا است-»(۱) آری در آن روز بزرگ این وعده بزرگ تحقق می‌یابد و:

همه جا نغمه قرآن و دعا خواهد شدهمه جا غلغل تسبیح و ثنا خواهد شد

بانگ تکبیر ز هر بام و دری برخیزدعیش دجّال مبدّل به عزا خواهد شد

عالم آن گونه که از ظلم و ستم پر گشته‌پر ز انوار عدالت همه جا خواهد شد

اهرمن خیمه ز اطراف جهان برچیندهمه جا مظهر انوار خدا خواهد شد!

همین معنی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق نقل شده است، فرمود: «وَاللَّهِ مانَزَلَ تَأویلُها بَعْدُ وَلا یَنْزِلُ تَأوِیلُها، حتّی یَخْرُجَ الْقائِمُ فَاذا خَرَجَ الْقائِمُ لَمْ یَبْقَ کافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظیمِ»: «به خدا سوگند هنوز مضمون این آیه (در مرحله نهایی) تحقق نیافته است؛ و تنها زمانی تحقق می‌پذیرد که حضرت قائم علیه السلام خروج کند و به هنگامی که او قیام نماید کافری نسبت به خداوند در تمام جهان باقی نمی‌ماند».(۲)

این نکته نیز حائز اهمیّت است که جمله هُوَ الَّذی ارْسَلَ رَسُوْلَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرهُ عَلَی الِّدینِ کُلِّه در سه سوره از قرآن آمده است: اوّل سوره «توبه» آیه

۱- الدّر المنثور، جلد ۳، صفحه ۲۳۱.

۲- نورالثقلین، جلد ۲، صفحه ۲۱۲.

ص: ۴۱۲

۳۳ (چنانکه گذشت) دوّم سوره «فتح» آیه ۲۸، سوم سوره «صف» آیه ۹.

این تکرار نشان می‌دهد که قرآن مجید با تأکید هر چه بیشتر این مسأله را پی گیری کرده است.

در حدیث دیگری که در منابع اهل سنّت از ابوهریره نقل شده است می‌خوانیم:

منظور از جمله لِیُظْهِرَهُ عَلی الدِّینِ کُلِّهِ خروج عیسی بن مریم علیه السلام است (و می‌دانیم خروج عیسی بن مریم علیه السلام طبق روایات اسلامی به هنگام قیام مهدی علیه السلام است).(۱)

این بحث را با حدیث دیگری از قتاده مفسّر معروف نقل شده است به پایان می‌بریم؛ او در تفسیر این آیه می گوید: «اَلادیانُ سِتَّةٌ: الَّذینَ آمَنُوا، وَالَّذینَ هادُوا، وَالصّابِئِیْنَ، و النَّصاری، وَالَمجُوسُ، وَالَّذینَ اشْرَکُوا، فَالَادْیانُ کُلُّها تَدْخُلُ فی دِیْنِ الاسْلامِ»: «در عالم شش دین وجود دارد: الذین آمنوا (مسلمانان)، یهود، ستاره پرستان، نصاری، مجوس و مشرکان، همه این ادیان داخل در اسلام می‌شوند».(۲)

روشن است که این معنی به طور نهایی هنوز تحقق نیافته، و جز در عصر قیام مهدی علیه السلام حاصل نمی‌شود.

این نکته نیز قابل ملاحظه است که منظور از میان رفتن آیین یهود و مسیحیّت به طور کامل نیست؛ بلکه منظور حاکمیّت اسلام بر همه جهان است (دقت کنید).

***

آثار انتظار ظهور مهدی علیه السلام

بعضی از ناآگاهان چنین پنداشته‌اند که انتظار ظهور مهدی علیه السلام بر اساس آیات و روایات فوق، ممکن است سبب رکود و عقب ماندگی، یا فرار از زیر بار مسؤولیّت‌ها، و تسلیم در برابر ظلم و ستم گردد. چرا که اعتقاد به این ظهور بزرگ مفهومش قطع

۱- الدّر المنثور، جلد ۳، صفحه ۲۳۱.

۲- همان مدرک.

ص: ۴۱۳

امید از اصلاح جهان قبل از او و حتّی کمک کردن به گسترش ظلم و فساد است تا زمینه ظهور آن حضرت فراهم گردد!

این سخنی است که سالها است بر سر زبان مخالفان و منکران قیام مهدی علیه السلام است و ابن خلدون به آن اشاره کرده است، در حالی که مطلب کاملًا برعکس است و انتظار این ظهور بزرگ آثار بسیار سازنده‌ای دارد، که در ذیل به طور فشرده می‌آوریم تا معلوم شود آنها که چنین قضاوت کرده‌اند قضاوت عجولانه و حساب نشده‌ای است در برابر مسأله‌ای که هم در قرآن مجید به آن اشاره شده و هم در احادیث متواتره که در کتب معروف اهل سنّت و منابع مشهور شیعه آمده و با صراحت مطرح شده است.

***

حقیقت انتظار و آثار سازنده آن

سخن در این بود که آیا ایمان به ظهور مهدی علیه السلام با آن برنامه جهانیش که عالم را پر از عدل و داد می‌کند و ریشه‌های ظلم و ستم را قطع می‌نماید اثر سازنده تربیتی دارد یا آثار منفی؟

آیا ایمان به چنین ظهوری انسان را چنان در افکار رؤیایی فرو می‌برد که از وضع موجود خود غافل می‌گردد و تسلیم هر گونه شرایطی می‌کند؟

و یا این که به راستی این عقیده یک نوع دعوت به قیام و سازندگی فرد و اجتماع است؟

آیا ایجاد تحرک می‌کند یا رکود؟

آیا مسئولیت آفرین است یا مایه فرار از زیر بار مسئولیت‌ها؟!

و بالاخره آیا مخدر است یا بیدار کنند؟

ص: ۴۱۴

ولی قبل از توضیح و بررسی این سؤالات توجه به یک نکته کاملًا ضروری است و آن این که سازنده‌ترین دستورات و عالیترین مفاهیم هر گاه بدست افراد ناوارد یا نالایق یا سوء استفاده چی بیفتد ممکن است چنان مسخ شود که درست نتیجه‌ای بر خلاف هدف اصلی بدهد و در مسیری بر ضد آن حرکت کند و این نمونه‌های بسیار دارد و مسئله «انتظار» بطوری که خواهیم دید در ردیف همین مسائل است.

بهر حال برای رهایی از هر گونه اشتباه در محاسبه در این گونه مباحث باید به اصطلاح آب را از سرچشمه گرفت تا آلودگی‌های احتمالی نهرها و کانال‌های میان راه در آن اثر نگذارد.

یعنی ما در بحث «انتظار» مستقیماً به سراغ اصلی اسلامی رفته و لحن گوناگون روایاتی را که روی مسئله «انتظار» تأکید می‌کند مورد بررسی قرار می‌دهیم تا از هدف اصلی آگاه شویم.

اکنون با دقت به این چند روایت توجه کنید:

۱- کسی از امام صادق علیه السلام پرسید: چه می‌گوئید درباره کسی که دارای ولایت پیشوایان است و «انتظار ظهور» حکومت حق را می‌کشد و در این حال از دنیا می‌رود؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «هُوَ بِمَنْزِلَةٍ مِنْ کانَ مَعَ الْقائِمَ فی فُسْطاطِهِ- ثُمَّ سَکَتَ هُنَیْئَةً- ثُمَّ قالَ هُوَ کَمَنْ کانَ مَعَ رَسُوْلِ اللَّه»: «او همانند کسی است که با رهبر این انقلاب در خیمه او (ستاد ارتش او) بوده باشد- سپس کمی سکوت کرد- و فرمود: مانند کسی است که با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مبارزاتش همراه بوده است».(۱)

عین این مضمون در روایات زیادی با تعبیرات مختلفی نقل شده است.

۱- محاسن برقی طبق نقل بحار الانوار، چاپ قدیم، جلد ۱۳، صفحه ۱۳۶.

ص: ۴۱۵

۲- در بعضی «بِمَنْزِلَهِ الضّارِبِ بِسَیْفِهِ فی سَبیل اللَّهِ»: «همانند شمشیر زنی در راه خدا».

۳- و در بعضی دیگر «کَمَنْ قارَعَ مَعَ رَسُوْلِ اللَّهِ بِسْیْفِهِ»: «همانند کسی است که در خدمت پیامبرش با شمشیر بر مغز دشمن بکوبد»!.

۴- در بعضی دیگر «بِمَنزِلَهِ مِنْ کانَ قاعِداً تحتَ لِواءِ القائِمِ» «همانند کسی که زیر پرچم قائم علیه السلام بوده باشد».

۵- و در بعضی دیگر «بِمَنْزِلَهِ الْمجاهِدِ بَیْنَ یَدَیْ رَسُوْلِ اللَّه صلی الله علیه و آله»: «همانند کسی است که پیش روی پیامبر جهاد کند».

۶- و بعضی دیگر «بِمَنْزِلَهِ مَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ رَسُوْلِ اللَّهِ»: «همانند کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله شهید شود».

این تشبیهات هفت‌گانه که در مورد انتظار ظهور مهدی علیه السلام در این شش روایت وارد شده روشنگر این واقعیت است که یک نوع رابطه و تشابه میان مسئله «انتظار» از یک سو، و «جهاد»، و مبارزه با دشمن در آخرین شکل خود از سوی دیگر وجود دارد (دقت کنید).

۷- در روایت متعددی نیز انتظار چنین حکومتی را داشتن، به عنوان بالاترین عبادت معرفی شده است.

این مضمون در بعضی از احادیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و در بعضی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است، در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «افْضَلُ اعْمالِ امَّتی انْتِظارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلِّ»: «بالاترین اعمال امت من انتظار فرج از ناحیه خدا کشیدن است».(۱) و در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم «افْضَلُ الْعِبادَهِ انْتِظارُ الْفَرَجْ».(۲)

۱- کافی بنا به نقل بحارالانوار، جلد ۱۳، صفحه ۱۳۷.

۲- کافی بنا به نقل بحارالانوار، جلد ۱۳، صفحه ۱۳۶.

ص: ۴۱۶

این حـدیث اعم از اینکه «انتظار فرج» را به معنی وسیع کلمه بدانیم یا به مفهوم خاص یعنی انتظار ظهور مسلح بزرگ جهانی باشد، اهمیت انتظار را در مورد بحث ما روشن می‌سازد.

این تعبیرات همگی حاکی از این است که انتظار چنان انقلابی داشتن همیشه توأم با یک جهاد وسیع و دامنه‌دار است این را در نظر داشته باشید تا به سراغ مفهوم انتظار رفته سپس از مجموع آنها نتیجه گیری کنیم.

مفهوم انتظار

«انتظار» معمولًا به حالت کسی گفته می‌شود که از وضع موجود ناراحت است و برای ایجاد وضع بهتری تلاش می کند.

فی المثل بیماری که انتظار بهبودی می کشد، یا پدری که در انتظار بازگشت فرزندش از سفر است؛ از بیماری و فراق فرزندن ناراحت‌اند و برای وضع بهتری می کوشند.

همچنین تاجری که از بازار آشفته ناراحت است و در انتظار فرو نشستن بحران اقتصادی می‌باشد این دو حالت را دارد: بیگانگی با وضع موجود و تلاش برای وضع بهتر.

بنابراین مسئله «انتظار» حکومت حق و عدالت «مهدی علیه السلام» و قیام مصلح جهانی در واقع مرکب از دو عنصر است، عنصر نفی و نصر اثبات عنصر نفی همان بیگانگی با وضع موجود و عنصر اثبات خواهان وضع بهترین بودن است.

و اگر این دو جنبه در روح انسان به صورت ریشه دار حلول کند سرچشمه دو

ص: ۴۱۷

رشته اعمال دامنه دار خواهد شد.

این دو رشته اعمال عبارتند از: ترک هر گونه همکاری و هماهنگی با عوامل ظلم و فساد و حتی مبارزه و درگیری با آنها از یک سو، و خودسازی و خودیاری و جلب آمادگی‌های جسمی و روحی و مادی و معنوی برای شکل گرفتن آن حکومت واحد جهانی و مردمی از سوی دیگر.

و خوب که دقت کنیم می‌بینیم هر دو قسمت آن سازنده و عامل تحرّک و آگاهی و بیداری است.

با توجّه به مفهوم اصلی «انتظار» به معنی روایات متعددی که در بالا درباره پاداش و نتیجه کار منتظران نقل کردیم به خوبی درک می‌شود. اکنون می‌فهمیم چرا منتظران واقعی گاهی همانند کسانی شمرده شده‌اند که در خیمه حضرت مهدی علیه السلام یا زیر پرچم او هستند یا کسی که در راه خدا شمشیر می‌زند، یا به خون خود آغشته شده، یا شهید گشته است.

آیا اینها اشاره به مراحل مختلف و درجات مجاهده در راه حق و عدالت نیست که متناسب با مقدار آمادگی و درجه انتظار افراد است؟

یعنی همانطور که میزان فداکاری مجاهدان راه خدا و نقش آنها با هم متفاوت است؛ انتظار و خودسازی و آمادگی نیز درجات کاملًا متفاوتی دارد که هر کدام از اینها با یکی از آنها از نظر مقدمات و نتیجه شباهت دارد، هر دو جهادانـد و هر دو آمادگی می‌خواهند و خودسازی، کسی که در خیمه رهبر چنان حکومتی قرار گرفته یعنی در مرکز ستاد فرماندهی یک حکومت جهانی است، نمی‌تواند یک فرد غافل و بی‌خبر و بی‌تفاوت بوده باشد، آنجا جای هر کس نیست، جای افرادی است که به حق شایستگی چنان موقعیت و اهمیتی را دارند. همچنین کسی که سلاح در دست دارد و در برابر رهبر این انقلاب با مخالفان حکومت صلح و عدالتش می‌جنگد، آمادگی فراوان روحی و فکری و رزمی باید داشته باشد.

برای آگاهی بیشتر از اثرات واقعی «انتظار ظهور مهدی ۷» به توضیح زیر توجه

ص: ۴۱۸

کنید.

انتظار یعنی آماده باش کامل

یعنی اگر ظالم و ستمگرم چگونه ممکن است در انتظار کسی باشم که طعمه شمشیرش خون ستگران است؟

من اگر آلوده و ناپاکم چگونه میتوانم منتظر انقلابی باشم که شعله اوّلش دامان آلودگان را می گیرد؟

ارتشی که در انتظار جهاد بزرگی است آمادگی رزمی نفرات خود را بالا می‌برد و روح انقلاب در آنها می‌دهد و هر گونه نقطه ضعفی را اصلاح می کند.

زیرا چگونگی «انتظار» همواره متناسب با هدفی است که در انتظار آن هستیم.

انتظار آمدن یک مسافر عادی از سفر.

انتظار بازگشت یک دوست بسیار عزیز.

انتظار فرا رسیدن فصل چیدن میوه از درخت و درو کردن محصول.

هر یک از این انتظارها آمیخته با یک‌نوع آمادگی است، در یکی باید خانه را آماده کرد و وسایل پذیرایی فراهم ساخت، در دیگری ابزار لازم، و داس و کمباین و ....

اکنون فکر کنید آنها که انتظار قیام یک مصلح بزرگ جهانی را می کشند در واقع انتظار انقلاب و دگرگونی و تحوّلی را دارند که وسیعترین و اساسی‌ترین انقلاب‌های انسانی در طول تاریخ بشر است.

انقلابی که بر خلاف انقلاب‌های پیشین جنبه منطقه‌ای نداشته بلکه هم عمومی و همگانی است و هم تمام شئون و جوانب زندگی انسان‌ها را شامل می‌شود، انقلابی است سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اخلاقی.

ص: ۴۱۹

نخستین فلسفه- خودسازی فردی

چنین تحوّلی قبل از هر چیز نیازمند به عناصر آماده و با ارزش انسانی است که بتوانند بار سنگین چنان اصلاحات وسیعی را در جهان بدوش بکشند، و این در درجه اول محتاج به بالا بردن سطح اندیشه و آگاهی و آمادگی روحی و فکری برای همکاری در پیاده کردن آن برنامه عظیم است. تنگ نظری‌ها، کوته بینی‌ها، کج فکری‌ها، حسادت‌ها، اختلافات کودکانه و نابخردانه و بطور کلی هر گونه نفاق و پراکندگی با موقعیت منتظران واقعی سازگار نیست.

نکته مهم این است که منتظر واقعی برای چنان برنامه مهمی هرگز نمی‌تواند نقش تماشاچی را داشته باشد باید از هم اکنون حتماً در صف انقلابیون قرار گیرد.

ایمان به نتایج و عاقبت این تحوّل هرگز به او اجازه نمی‌دهد که در صف مخالفان باشد و قرار گرفتن در صف موافقان نیز محتاج به داشتن اعمالی پاک و روحی پاکتر و برخورداری از شهامت و آگاهی کافی است.

من اگر فاسد و نادرستم چگونه می‌توانم در انتظار نظامی که افراد فاسد و نادرست در آن هیچگونه نقشی ندارند بلکه مطرود و منفور خواهند بود، روز شماری کنم.

آیا این انتظار برای تصفیه روح و فکر و شستشوی جسم و جان از لوث آلودگی‌ها کافی نیست؟

ارتشی که در انتظار جهاد آزادی بخش به سر می‌برد حتماً به حالت آماده باش کامل در می‌آید سلاحی را که برای چنین میدان نبردی شایسته است بدست می‌آورد، سنگرهای لازم را می‌سازد؛ آمادگی رزمی افراد خود را بالا می‌برد.

روحیه افراد خود را تقویت می‌کند و شعله عشق و شوق برای چنین مبارزه‌ای را

ص: ۴۲۰

در دل فرد فرد سربازانش زنده نگه می‌دارد ارتشی که دارای چنین آمادگی نیست هرگز در انتظار به سر نمی‌برد و اگر بگوید دروغ می‌گوید.

انتظار یک مصلح جهانی به معنای آماده باش کامل فکری و اخلاقی، مادی و معنوی، برای اصلاح همه جهان است. فکر کنید چنین آماده باشی چقدر سازنده است.

اصلاح تمام روی زمین و پایان دادن به همه مظالم و نابسامانی‌ها شوخی نیست کارساده‌ای نمی‌تواند باشد، آماده باش برای چنین هدف بزرگی باید متناسب با آن باشد یعنی باید به وسعت و عمق آن باشد!

برای تحقق بخشیدن به چنین انقلابی، مردان بسیار بزرگ و مصمم و بسیار نیرومند و شکست‌ناپذیر، فوق العاده پاک و بلند نظر، کاملًا آماده و دارای بینش عمیق لازم است.

و خود سازی برای چنین هدفی مستلزم به کار بستن عمیق‌ترین برنامه‌های اخلاقی و فکری و اجتماعی است، این معنای انتظار واقعی ایا هیچکس می‌تواند بگوید چنین انتظاری سازنده نیست؟

فلسفه دوّم- خود یاری‌های اجتماعی

منتظران راستین در عین حال وظیفه دارند تنها به خویش نپردازند بلکه مراقب حال یکدیگر باشند، و علاوه بر اصلاح خویش در اصلاح دیگران نیز بکوشند زیرا برنامه عظیم و سنگینی که که انتظارش را می‌کشند یک برنامه فردی نیست، برنامه‌ای است که تمام عناصر انقلاب باید در آن شرکت جویند، باید کار به صورت دسته جمعی و همگانی باشد، کوشش‌ها و تلاش‌ها باید هماهنگ گردد، و عمق و وسعت این هماهنگی باید به عظمت همان برنامه انقلاب جهانی باشد که انتظار آن

ص: ۴۲۱

را دارند.

در یک میدان وسیع مبارزه دسته جمعی هیچ فردی نمی‌تواند از حال دیگران غافل بماند بلکه موظف است هر نقطه ضفعی را در هر کجا ببیند اصلاح کند و هر موضع آسیب پذیری را ترمیم نماید؛ و هر قسمت ضعیف و ناتوانی را تقویت کند.

زیرا بدون شرکت فعالانه و هماهنگ تمام مبارزین، پیاده کردن چنان برنامه‌ای امکان‌پذیر نیست.

بنابراین منتظران واقعی علاوه بر اینکه به اصلاح خویش می‌کوشند وظیفه خود می‌دانند که دیگران را نیز اصلاح کنند.

این است اثر سازنده دیگری برای انتظار قیام یک مصلح جهانی، و این است فلسفه آن همه فضیلت‌ها که برای منتظران راستین شمرده شده است.

فلسفه سوم- منتظران راستین در فساد محیط حل نمی‌شوند

اثر مهم دیگری که انتظار مهدی علیه السلام دارد حل نشدن در مفاسد محیط و عدم تسلیم در برابر آلودگی‌ها است.

توضیحی این که هنگامی که فساد فراگیر می‌شود و اکثریت یا جمع کثیری را به آلودگی می‌کشاند گاهی افراد پاک دریک بن بست سخت روانی قرار می‌گیرند؛ بن‌بستی که از یأس اصلاحت سرچشمه می‌گیرد.

گاهی آنها فکر می‌کنند کار از کار گذشته و دیگر امیدی به اصلاح نیست؛ و تلاش و کوشش برای پاک نگاه داشتن خویش بیهوده است؛ این نومیدی و یأس ممکن است آنها را تدریجاً به سوی فساد و همرنگی با محیط بکشاند و نتوانند خود را به صورت یک اقلیت صالح در برابر اکثریت ناسالم حافظ کنند و همرنگ جماعت شدن را موجب رسوایی بدانند!

ص: ۴۲۲

تنها چیزی که می‌توانـد در آنها امیـد بدمـد و به مقاومت و خویشـتن داری دعوت کنـد و نگـذارد در محیط فاسد حل شوند امید به اصـلاح نهـایی است؛ تنهـا در این صورت است که آنهـا دست از تلاـش و کوشـش برای حفـظ پـاکی خویش و اصـلاح دیگران بر نخواهند داشت.

و اگر می‌بینیم در دسـتورات اسلامی یأس از آمرزش، یکی از بزرگترین گناهان شمرده شده است و ممکن است افراد ناوارد تعجب کننـد که چرا یـأس از رحمت خـدا اینقـدر مهم تلقی شـده؛ حتی مهمتر از بسـیاری از گناهان، فلسـفه‌اش در حقیقت همین است که گناه‌کـار مـأیوس از رحمت، هیـچ دلیلی نمی‌بینـد که به فکر جبران بیفتـد و یا لااقل دست از ادامه گناه بردارد، و منطق او این اسـت اکنون که آب از سر من گذشته است چه یک قامت چه صد قامت! من که رسوای جهانم غم دنیا هیچ است! بالاتر از سیاهی رنگ دیگر نباشد، آخرش جهنم است، من که هم اکنون آنرا برای خود خریده‌ام دیگر از چه می‌ترسم؟! و مانند این منطق‌ها ...

امّا هنگامی که روزنه امیـد برایا و گشوده شود، امیـد به عفو پروردگار، امید به تغییر وضع موجود، نقطه عطفی در زندگی او خواهد شد و او را به توقف کردن در مسیر گناه و بازگشت به سوی پاکی و اصلاح دعوت می‌کند.

به همین دلیـل امیـد را می‌توان همواره به عنوان یـک عامـل مؤثر تربیـتی در مورد افراد فاسـد شـناخت همچنین افراد صـالحی که در محیطهای فاسد گرفتاراند، بدون امید نمی‌توانند خویشتن را حفظ کنند.

نتیجه این که «انتظار ظهور» مصلحی که هر قدر دنیا فاسدتر می‌شود امید ظهورش بیشتر می‌گردد اثر فزاینده روانی در معتقدان دارد، و آنها را در برابر امواج نیرومند فساد بیمه می‌کند؛ آنها نه تنها با گسترش دامنه فساد محیط مأیوس نمی‌شوند بلکه به مقتضای. وعده وصل چون شود نزدیک* آتش عشق تیزتر گردد

ص: ۴۲۳

وصول به هدف را در برابر خویش می‌بینند و کوشش آنها برای مبارزه با فساد و یا حفظ خویشتن با شوق و عشق زیادتری تعقیب می گردد.

***

از مجموع بحث‌های گذشته چنین نتیجه می گیریم که اثر تخدیری انتظار تنها در صورتی است که مفهوم آن مسخ یا تحریف شود- همانگونه که جمعی از مخالفان، تحریفش کرده‌اند و جمعی از موافقان مسخش- اما اگر به مفهوم واقعی در جامعه و فرد پیاده شود یک عامل مهم تربیت و خود سازی و تحرّک و امید خواهد بود.

از جمله مدارک روشنی که این موضوع را تأیید می کند این است که در ذیل آیه وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الارْضِ ...

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده داده است که به یقین، خلافت روی زمین را، به آنان خواهد داد» از پیشوایان بزرگ اسلام نقل شده است که منظور از این آیه «هُوَ الْقائِمُ وَ اصْحابُهُ»: «مهدی علیه السلام و یاران او هستند».(۱)

و در حدیث دیگری می‌خوانیم: «نَزَلَتْ فی الْمَهْدی»: «این آیه درباره مهدی علیه السلام نازل شده است».

در این آیه مهدی علیه السلام و یارانش به عنوان الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ «کسانی که از شما ایمان آورده و کارها یشایسته انجام داده‌اند» معرفی شده‌اند، بنابراین تحقق این انقلاب جهانی بدون ایمان مستحکم که هر گونه ضعف و زبونی و ناتوانی را دور سازد، و بدون اعمال صالحی که راه را برای اصلاح جهان بگشاید امکان‌پذیر نیست. و آنها که در انتظار چنین برنامه‌ای هستند هم باید سطح آگاهی و

۱- بحار الانوار قدیم، جلد ۱۳، صفحه ۱۴.

ص: ۴۲۴

ایمان خود را بالا ببرند و هم در اصلاح اعمال خویش بکوشند.

تنها چنین کسانی هستند که می‌توانند نوید شرکت در حکومت او بخود دهند؛ نه آنها که با ظلم و ستم همکاری دارند؛ و نه آنها که از ایمان و عمل صالح بیگانه‌اند.

نه افراد ترسو و زبونی که بر اثر ضعف ایمان از همه چیز حتی از سایه خود می‌ترسند.

و نه افراد سست و بی حال و بیکاره‌ای که دست روی دست گذارده و در برابر مفاسد محیط و جامعه شان سکوت اختیار کرده و کمترین تلاش و کوششی در راه مبارزه با فساد ندارند.

این است اثر سازنده قیام مهدی علیه السلام در جامعه اسلامی.

خداوندا! دیدگان ما را به جمالش روشن کن، و ما را از یاران وفادار و سربازان فداکارش قرار ده!

پایان جلد نهم پیام قرآن

ربیع الثانی سال ۱۴۱۵

مطابق با مهرماه سال ۱۳۷۳

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹